جغرافیای تاریخی افغانستان

تألیف میر غلام محمد غبار

حواشی و تعلیقات فرید برژند

جغرافیای تاریخی افغنستان

تألیف میر غلام محمد غبار

با حواشی و تعلیقات فرید بیژند

نا م کتا ب: جغرا فیا ی تا ریخی ا فغا نستا ن

مو لف : میر غلام محمد غبا ر

با حوا شی و تعلیقا ت: فر ید بیژند

سا ل چا پ : ۱۳۶۸

جا ی چا پ : لینو تا یپ مطبعه دو لتی

کار گرا ن چا پ : محمد نسیم و فضل الر حمان

«توضیح باید کرد که تا نیم قرن پیشتر، تاریخ افغانستان، با غنایی که داشت — در مطاوی آثار تاریخی بیگانگان مغشوش و مبهم مانده بود. حتی در مدارس افغانستان، تاریخ کشور را از قرن هژده هم باینطرف تدریس میگردید. ومهمتر اینکه تواریخ ملی، آثاری ازقبیل تاریخ سلطانی وسراج التواریخ وامثال آن به حساب میرفت!

میتوان گفت برای باراول، چهل و پنج سال پیشتر از امروز اینجانب به مقصد افتتاح باب، آثار ناچیزی نوشتم که ارزش آن هر چه باشد، باشد. اما توانسته است راه تاریخ نویسی عصری را در داخل افغانستان باز کند. اینست که بعد از آن به همت نویسندگان و مورخین جدید کشور، خدماتی عمده در طریق فرهنگ غنی و تاریخ کهن افغانستان انجام داده شده ودر شرف انجام دادن است.»

میر غلام محمد غبار

کابل — ۱۳۵۵

مرد م خرا سا ن بر پا ی دارند گان دعوت و یا ران دو لتند. خر- اسا نیا ن پیو سته در بیشتر دوران‌شا هنشا هی ،مرد م سر کش‌وعاصی بود ه اند (با ج و خرا ج نمی پردا-خته اند)هم اینا ن فیروز بن‌یزدجرد بن بهرا م پاد شا ه فا رس و خسرو بن قباد بن هر مز را کشتند . هـم اینا ن سلطنت را از امو یا ن،آ ن‌هم‌از خلیفه ای از بنی امیه‌که از همه سا لخو رده تر و پر آزمو نتروباتدبیر ترو پر تو ش ترو توا نتر و پر سپا هتر بود ود بیر و و زیری‌ازهمه‌خرد مند تردا شت ، گرفتند و به ابو ا لعبا س سفاح،دادند.

محمد بن علی عبدا لله (بن عبا س)هنگا می‌که خواست داعیان خـو یش را به شهر هافر ستد به آنان‌چنین گفت ا کنو ن به شما باد روی آو رد ن به مرد م خرا سا ن،ز یرا «در خرا سا ن شما ر ۀبسیاروچا لاکی نمودا ر و سینه ها ی سا لمو د لها ی آ سود ه‌هست ، که‌خوا- ست های گو نا گو ن آ نها رااز‌هم‌جدا نکرد ه‌ا ست و تبا هیگر ی پرا کند ه شا ن نسا خته ا ست .

مرد م خرا سا ن سپا هی کا ملند، دارای کا لبد و پیکر و شا نه‌ودوش و سرو ر یش و بر و ت ، با فریادها ی هو ل انگیز و واژه ها یی پر طنین و پیکر ها یی ستبر . پس از این همه ، من رو ی آ و رد ن بـه مشر ق (خرا سا ن)و طلو عگاه‌چراغ جها ن و مشعل خلقها را به فا ل - نیك همی گیر م . »

ازکتاب مختصر البلدان‌ابن فقیه

فهرست مندرجات

فهرست مندرجات حواشی و تعلیقات

فهرست حواشی

موضوع	صفحه

سوانح میر غلام محمد غبار

نا مبر ده پسر میرزا میر محبوب خا ن ، و متو لد در شهر کا بل ،در سال ۱۲۷۶ش برابر سال ۱۸۹۸ میلادی ا ست . تحصیلاتش خصو- صي و مطا لعا تش بیشتر در رشته ها ی تا ریخ واد ب و فلسفه وا جتما عیا ت وا مثا ل آ ن بود ه ا ست.ایام شبا بش مصاد ف با ز ما نی بود که درا فغا نستا ن ، مقد ما ت یک تحول اجتما عی آهسته آهسته پد یدار میشد . در کا بل جر ید ه منتشر، کتابخانه های شخصی موجود، وحلقه ها ی مر یی و غیر مر یی رو شنفکری متشکل میگرد ید .

متعا قبا در کشور یک انقلاب سیاسی و تحو ل ا جتما عی جهند ه یی پد یدار ، و در نتیجه ا فغا نستان در جنگ سو م با دو لت انگلیس، فاتح گرد ید .این حاد ثه ها ، مو جد فضا ی مسا عد ی برای جنبشها ی ا جتما عی نسل جوا ن مملکت شد. گرچه یکدوره مستعجلی بود که از ده سا ل بیشتر عمر ندا شت . در طی این حوادث غـبار ، ا شتغـال به مشا غل ذیل دا شت :

مد یر یت جر ید ه هفته وار «ستا ر ه ا فغا ن »در و لایت پرو ا ن این جرید ه در دو صفحه با مضـا مین انتقاد ی وا صلا حی در مطبعـه سنگي جبل ا لسرا ج و با ز در چار یکا رچا پ و نشر میشـد ـ از

زمستا ن ۱۲۹۸ تا تا بستا ن ۱۲۹۹ ر یـاست یـکی از شعب وزارت امنیت عمو میــه ـ۱۲۹۹ تا ۱۳۰۰

عضو یت هئیت تنظمیه و لایت‌هرا ت ـ ۱۳۰۰

معا و نت تصد ی «شر کت اما نیه» ونما یندگی تجارتـی تصد ي در نما یشگا ه ما سکو ۱۳۰۳ کا تب‌محاسب و زار ت مختا ر ی ا فغا نستان در پا ریس ۱۳۰۵

مد یر یت گمر کا ت و لایت‌قطغن و بد خشا ن۱۳۰۶ و کا لت انتخا بی شـهر یا ن کا بل در «لو یه جر گــه‌پغما ن »۱۳۰۷بعد از ختم ا غتشا ش بچه سقا وا ستقرار دو لت جد ید:

سر کتا بت و زا ر ت مختا ری‌ا فغا نسا ن در بر لین ۱۳۰۹عضویت «انجمن اد بی کا بل »ـ۱۰ ۱۳ تـا۱۳۱۱ محبو س سیا سی (از سبب ترو ر ی که در سفا ر تخا نه‌انگلیس‌از طر ف یك نفرا فغا ن ،محمدعظیم خان م‍عمل‌آمده وسه‌نفرازمربوطین‌آن سفارت کشته شد)از ۱۳۱۲ تا ۱۳۱٤ تبعید سیا سی در و لایا ت‌فرا ه و قند ها ر از جهت حاد ثـه قبل ا لذ کر از ۱۳۱٤ تا ۱۳۲۱

نما یند ا نتخا بی شـهر یا ن کا بل در دو ر ه هفتم شو را ی ملـــی از ۱۳۲۸تا آخر ۱۳۳۰ مو سس ومنشی حز ب دیمو کرا تیك و طن و صاحب امتیاز جر ید ه «وطن »از ۱۳۲۹ تـا ۱۳۳۰ ار گا ن حز ب(جر ید ه که در چهار صفه با رو ش انتقـاد ی درمطبعه ملی چا پ و گستتنر میشد،در سا ل ۱۳۳۰ تو قیف و حز ب درسال۱۳۳۱ غیر قا نو نی شنا خته‌شد)

محبوس سیا سی (به نا م‌رهبری یك مظاهره ا نتخا باتی با یك عده ر فقا ی حز بی) از ۱۳۳۱ تا ۱۳۳۵شمسی از ۱۳۳۵ به بعد در منزل خویش مشغول مطالعه ویا تالیفـی‌میبا شد

آثار غبا ر

قبلا با ید متذ کر شد تا چهـل‌سا ل پیشتر «تا ریخ ا فغا نستا ن» با غنا یی که دارد ، در مطا و ی آثار تاریخی دیگران و بیگا نگان‌مغشو ش و مبهم ما ند ه بود . حتی در مدا رس خود ا فغا نستا ن آ ن رو ز «تا ریخ مملکت »از قر ن هژد هــم باینطرف تدریس میگردید. والبتـه

af

این روش ضربه‌اسفانگیز ومخربی بر پیکر فرهنگ و تاریخ وهم عظمت وو حدت ملی کشور بود .

تا جایی که دیده میشود ،غبارنخستین کسیست که چهل سال پیشتر ، این نقیصه بزرگ را احساس کرد و برای رفع آن قلم‌برداشت و آثاری نوشت .

خوب ،ارزش این آثار از نظرتاریخ نویسی هر چه باشد ،باشد .ولی از جنبه های تقدم زمانی‌و فتح بابی که‌کرده‌است ،ممتاز است . زیرا نویسندگان و مورخین جدید افغانستان ، آنچه را در این موضوع فراوان تروعمده‌تر نوشتند پس از او ست .

در حالیکه غبار ، پس از چهل‌سال، یکبار دیگر با نوشتن کتابی چون افغانستان در مسیرتاریخ«شکل تکامل کرده تاریخ نویسی علمی افغانستان را نشان داد .

در هر حال آثار و مولفات‌تاریخی غبار به قرار ذیل است :

۱ـ«افغانستان و نگاهی‌به‌تاریخ آن »این اثر در ۱۹۰صفحه ، محتوی موضوع جغرافیای‌تاریخی افغانستان است که در سال ۱۳۱۰ شمسی از شماره ۲تا ۱۲سال اول مجله کابل در مطبعه عمومی کابل طبع‌و منتشرگردیده‌است .

۲ـ «افغان در هندوستان ».در ۹۵صفحه ، حاوی تاریخ‌بسط نفوذ سیاسی افغانستان در هندوستان است که در سال ۱۳۱۱ شمسی از شماره‌اول تا نهم‌مجله کابل در مطبعه عمومی کابل چاپ و نشرگردیده‌است .

۳ـ«تاریخ مختصر افغانستان»از عهد اویستا تا قرن بیستم در ۶۸صفحه مصور ،در سال۱۳۱۱شمسی با ضمیمه فهرستی از اسمای قدیمه افغانستان و بلاد و ولایات‌آن به چاپ رسیده است . (در مطبعه عمومی کابل)

٤ـتا ر یخ «ا حمد شا ه با با»ی ابدا لی .حا و ی و قا یع تا ریخی ـ قر ن هژده ا فغا نستا ن در ۳۵۲ صفحه مو لف این کتا برا هنگام تبعید خود در قند ها ر نو شته و درسا ل ۱۳۲۲ در مطبعه عمو می،مصور چا پ گرد ید ه ا ست .

(درماسکو این کتا ب در ز با ن رو سی تر جمه و با یك مقدمه مفصل طبع شد ه ا ست .)

٥ـرسا له «خرا سا ن ».تحقیقی است در مورد اطلاق این نا م در طی یك و نیم هزا ر سا ل به ا فغا نستان کنونی . با استناد به منابع ومآخذ معتبر ه تا ریخی و جغرا فیا یـــی و کتب مسا لك و مما لك .ایـــن رسا لـه در(٤٤) صـفـحه درسال۱۳۳٦ شـمـســی د ر مـطـبعه عمو می کا بل به طبع ر سید ه است.

٦ـرسا له «امرا ي محلی ا فغا نستا ن »در ٥۸ صفحه در شماره‌های ۱۱ـ۱۲سا ل او ل و شمار ه ها ی۳تا ۷سا ل دو م مجله آریانادرسالی ۱۳۲۲ـ ۱۳۲۳ شمسی در کا بـــل به چا پ رسید ه ا ست .

۷ـتا ریخ «ظهور اسلام و نفو ذعر ب در ا فغا نستا ن در ۱۱۲صفحه در جلد سو م تا ریخ ا فغا نستان‌در سا ل ۱۳۲٦ در مطبعه عمو مـی کا بل طبع گرد ید ه ا ست .

۸ـتا ریخ «قرو ن او لی »(بـــه‌غر ض تدریس درصنوف دهم‌مدارس افغانستان)به ا تفا ق دوست محمدخا ن معلم تا ریخ ،در ۲۲٦ صفحـــه طبع مطبعه عمو می کا بل سا ل ـ۱۳۲٦

۹ـکتا ب «ا فغا نستا ن به یك نظر »در ۲۷٤ صفحه ، چا پ مطبعه عمومی کا بل ، سا ل ۱۳۲٦

۱۰ـ «ادبیات‌دوره محمد زایی»در۸۱صفحه در قسمت پنجم تا ریـــخ اد بیا ت ا فغا نستا ن ، طبع مطبعه‌عمو می کا بل ، سا ل ۱۳۳۱شمسی

۱۱ـ « افغانستان درمسیر تاریخ»در ۸٤۰صفحه ، طبع مطبعه عمومی کا بل ، سا ل۱۳٤٦ شمسی .(متاسفانه این کتا ب از طر ف حکومت و قت قبل از نشر تو قیف گرد ید.)

۱۵۷

۱۲—« تاریخ ادبیات افغانستان» از آغاز دورهٔ تاریخی تا قرن بیستم .

۱۳—«تاریخ احزاب سیاسی افغانستان در قرن بیستم .»

۱۴—«خاطرات زندگانی غبار»

این سه کتاب نسخ خطی است و هنوز طبع نشده است .

به‌علاوه یك سلسله مقالات تاریخی غبار مبنی بر ترجمه حال مشاهیر تاریخی افغانستان و معرفی یك‌عده کتب خطی تاریخی افغانستان و غیره موضوعات تاریخی درشماره های مختلف آریانا از سال ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۸ شمسی طبع و نشر گردیده است .

کابل — ۱۳۵۳

میر غلام محمد غبار

bc

پیشگفتار

سر زمین ما یکی از مراکز مهم تمدن دنیای قدیم است. موقعیت طبیعی وجغرافیایی و خصوصیتهای اتنیکی، این سر زمین را در برابر حوادث بسیار بزرگ جهان قرارداده است.

آریانای کهن با مصر و یونان تماس پیدا کرد و زمانی بسیاری از نواحی آشور و بابل وماوراءالنهر و آسیای میانه رازیریک لوا متحد ساخت ... راه های کاروان روکه ازامپراتوری چین به کرانه‌های دریای مدیترانه ممتد بوده‌درظرف مدت هزار سال از سر زمینهای اقوام ایران زبان میگذشتند»(۱) ازهزاره اول پیش از میلاد، ظهورآیین زردشتی و در تمام دوران قرون وسطی این سر زمین یکی از مهمترین نقاط تلاقی فرهنگها و تمدنهای جهان است.

رویدادها و حوادث تاریخی یکی پشت دیگر برا همیت نقش و شکل این سر زمین اثر گذاشته است. توضیح چند و چون این رویدادها و حوادث کار پژوهشگران تاریخ است. ولی این حوادث و رواید‌ادها بر همه هستی کشورما تنیده شده است. در دوران همین حوادث شوررویداد هااواوج وحضیض هابازارفرهنگ، اقتصادوبازرگانی علم و معرفت دگرگونی بسیار دیده و حتی درمیان همین حوادث جغرافیایی شهر ها وسرزمین ما پیوسته کوچک وو سیع گردیده اند. شهر ها معبر رویدادها و حوادث در طول تاریخ بوده

---

(۱) تاریخ ایران، ترجمه کشاورز، ص ۱

bd

اند . شهرهای آبادان به ویرانه و دیه های کوچك به شهر های بزرگ مبدل گردیده اند . و بدینگونه جغرافیای تاریخی بیانگر اوضاع و احوال این شهر ها ست

این رشته فکری در فرهنگ ما عمر طولانی دارد . به ویژه در دوران فرهنگ اسلامی کتابها و رساله های بسیاری در بیان اوضاع و احوال جغرافیایی و تاریخی نواحی گوناگون سرزمین ما نگاشته شده است .(قدر مسلم آن است که این علم در یونان قدیم ، به میان آمده ، آنگاه در هنگامه ظهور اسلام در فرهنگ عربی و از آن طریق در فرهنگ ما رواج یافت)

کتب جغرافیایی کلاسیك که در باره شهر های سرزمین ما گفتگو دارند ، اندك نیست .مثلا: مسالك و ممالك اصطخری ،صورت الارض ابن حوقل ، احسن التقاسیم مقدسی ، صورت الارض خوارزمی، البلدان یعقوبی ، آثار البلاد قزوینی ، مختصر کتاب البلدان ابن فقیه و معجم البلدان یاقوت حموی و غیره که به زبان عربی نگارش یافته اند .

کتابهایی که به زبان دری در این موضوع نوشته شده ،مهمترین آنها عبارتند از : حدود العالم (تالیف ۳۷۲ ه) ، سفرنامه ناصر خسرو ، فارس نامه ابن بلخی (قرن پنجم) ، تاریخ سیستان (قرن ۵ تا ۷ ه) ، جهان نما (۶۰۵ ه) ، نزهت القلوب (۷۴۰ ه مرآت البلدان ومراصد الاطلاع (۷۰۰ ه)

این علم ، (جغرافیای تاریخی) در دوران معاصر انکشاف بیشتر نمود . دانشمندان با استفاده ازآثار کلاسیك در مسالك و ممالك و سفرنامه ها و دستاوردهای باستان شناسی، آثار جالب توجهی تالیف نموده اند که مهمترین آنها عبارتند از :جغرافیای تاریخی و ترکستان نامه بارتولد،جغرافیای تاریخی سرزمینهای خلافت شرقی و غیره .

اما،با همه پیشرفت و انکشافی که این علم در شرق شناسی دارد

،متاسفا نه در دا نشها ی معا صـر کشور ما جا ی ا ستو ار ی نیا فته است .

مسا یلی در جغرا فیا ی تا ریخی کشور ما مطرح است که کار پـژـ هشگرا ن این عر صه را د شو ارمیسا زد . مشخص نمود ن عده ا ی از محلا ت جغرا فیا یی در طول تاریخ بسیار د شوار و در پا ر ه ای موارد نا ممکن است . این محلات در طو ل تا ریخ بسیار بز رگ و یا بسیار کو چك شد ه آند . از این قبیل است گند ها را (یا گند ارا)و زمیندا ور، زیریك نا م چند محل و در چند ناحیه در جغرا فیا ی قد یم خرا سان و جود دارد .

تشخیص هریك ازین محل هادشوار ا ست . مثلا زیر نا م طا لقا ن به چهار محل در چها ر نقطه خرا سا ن قد یم بر میخو ریم . این و ضع کا ر تشخیص محلات مذ کور را در کتا بها ی تا ریخ و جغرا فیای قدیم دشو ار میسا زد .

یکی از مسایل د یگر کـه کا ر را به منا قشه و گا ه به تعصب میکشاند،آن است که اصولاو قاعدتا جغرا فیا ی تا ریخی کشور ما را هر گز نمیتوا ن در محد ود ه کنو نـی تصور ومشخص نمود جغرا فیا ،نژاد ،تا ریخ ، زبا ن و آیین مشترك خلق های افغا نستان ، ایران، مـاورـا لنهروهندوستان را در و جودیك سر زمین وا حد گر ه زد ه ا ست . ماتاریخ چند هزا ر سا له مشتـر ك و فقط دوسه صد ساله جدا ازیکدـ یگر دا ریم .در همه کتب و رسا له ها ی دا نشمند ا ن عر بی و خراـ سانی کلا سیك (تاریخ ها، سفرنامه و مسا لك و مما لك ها)این سـر زمینها وا بسته و در پیو ندبا یکدیگر مطر ح اند .

سر نو شت تا ریخی و جغرا فیایی ،جدا از سلیقه ها ی سیا سـی و محلی به تشکل جغرا فیا و تمدن وفر هنگی پردا خت که در نتیجه آن ،یك سر زمین وا حد ، با سیما ی مشخص عر ض اندا م نمود

در این نکته همه مستشر قا ن ودا نشمندا ن جها ن همدا ستا ن ـ اند . استاد ها نر ی ما سه فرانسوی میگا رد :«برا ی مو ر خا ن وجغرـ

ا فی دا نسها ی مغر ب ز مین از مدتها قبل مفهو م کلمه ا یرا ن عبا رت از مجموع نوا حی فلات ا یرا ن یعنی پرا س (ایرا ن کنو نی)وا فغانستان و بلو چستا ن و تر کستا ن غر بی، بود ه ا ست . به همین طر یق خا و ر شناسا ن و قتی میگو یند «زبا ن واد بیا ت ایرا نی »مقصو د شا ن زبا ن واد بیا ت چها ر نا حیه مذکوراست . و ز با ن واد بیا ت ایرا ن به معنی ا خص را «زبا ن واد بیا ت فا ر سی »می نا مند . »(۱)

(با ید تو جه دا شت که کاربرد کلمه «ایرا ن »درحدود فعلی (یعنی جا نشین شد ن کلمه فا رس از محدوده پنجا ه سال تجاوز نمی کند و به این مفهو م نا م کا ملا جد ید ا ست .)

با ر ی با فر و پا شید ن امپر اتوری نا در ا فشار و ایجاد حکو- مت ابدا لی به دست ا حمد شاه سدو زایی در قند هار ، مقدمات جد- ایی این سر ز مینها فرا هم آمد که به ز ود ی به عنوا ن کشور ها ی مستقل و جدا از یکد یگر در تا ریخ عر ض اندا م نمود ند واز همین زمان میتوا ن تا ریخ و جغرا فیا ی این سر زمینها را جدا از یکد یگر و ما نند- همسا یه ها بر رسی نمود .

ا ستاد میر غلام محمد غبا ر در سال ۱۳۱۰ با استفاده مستقیم از کـــار استادا ن شر ق شنا سی ،به و یژه جغرا فیا ی تا ریخی با ر تو لد، مقا لاتی در جغرا فیا ی تا ریخی کشور تهیه و در هما ن سا ل درمجله کابل منتشر نمود. وبد ین صورت پیشگام این عرصه گردید . به حر مت پیشگا می و با ز از آ ن جهت که تا کنون کا ر در خو ر ا همیت دیگر در این ر شته ا نجا م نشد ه ، هما ن مقالات با نضما م رسا له خرا سا ن مو لف

۱ـ ما سه تمد ن ا یرا نی ، ص ۳۹. برا ی معلو ما ت بیشتر مراجعه بفر ما یید به :دیا کو نو ف ،تا ریخ ایرا ن با ستا ن ص ۵و ۳۹ ، سا- یکس: ص. ۳۹ دیا کو نوف ،تاریخ ماد ص ۵۸۱ (تر جمه ها ی فا رسی) افشار، محمود، افغان نامه، جلد اول،

به زیور طبع آراسته میگردد*

معهذا ، از آنجا یی که این مقالات از کارهای نخستین غبار است ، کمبود ها و کاستی ها یی در آن راه یافته است .از این قبیل است کار گیری اصطلاحات، ثبت نامها ، چگونه گی استفاده

*میر غلام محمد غبار مرد بزرگ سیاست و فرهنگ معاصر افغانستان است .او در نگارش تاریخ افغانستان از قدیمترین ایام تا دوران معاصر ، راهگشای مورخان کشور ماست . غبار را بحق میتوان بنیانگذار تاریخ نگاری معاصر افغانستان شمرد . کتاب افغانستان در مسیر تاریخ غبار که در سال۱۳٤٦ چاپ و تا ۱۳۵۷ زندانی بود ، تا هنوز یگانه کتاب تاریخ مفصل افغانستان تا سقوط امان الله و منبع و ماخذ کتب تاریخ معاصر است .

غبار خود یکی از شاملان و شاهدان تاریخ نضج گیری جنبش آزادی خواهی و دموکراتیک کشور در برابر استبداد گران و مستبدان است . غبار را در حلقه جوانان افغان ، یا نخستین سازمان سیاسی برای آزادی و ترقی افغانستان می یابیم . با رو یکار آمده شاه امان الله به پست های مهم گمارده شد و با سقوط این دوران ، پس از اندک زمانی زندانی و بعد به قندهار و فراه تبعید شد ، چنانکه خود گوید :

ای کابل ای دیار نیکویان چگونه ای
ای مظهر تجلی جانان چگونه ای
گاهی گزشک جای تو شد ، گاه قندهار
هان ای غبار گوشه دامان چگونه ای

آنگاه به عضویت انجمن بلدی کابل ، نماینده انتخابی مردم در دوره "هفتم شورا" ، صاحب امتیاز و مدیر مسوول جریده وطن ومنشی حزب دموکراتیک وطن در آمد . دوباره به زندان افتاد و پس از رهایی تا روز مرگ (دلو ۱۳۵٦) در ست بیست سال از همه وظایف دولتی کنار ماند. غبار را که یاران و حریفان به نام "مرد تسلیم ناپذیر" می شناختند ، از نفوذ و احترام بزرگ در میان روشنفکران ودانشمندان و اهل سیاست برخوردار بوده است .

دل

مآخذ و منابع که توأم با نوع سستی است که میتوان از آن شمار اصطلاحاتی مانند داد یکای پختانه خلط غور و غرچه و غرجستان (در باره موارد) و غیره را شمار نمود.

مگر بخش بزرگ این کمبودها، در آثار بعدی استاد غبار رفع شده اند.

در کتاب حاضر کوشش شده تا به منابع اساسی کلاسیک در جغرافیای تاریخی نواحی، تاحدودی که میسر بوده، مراجعه شود وهم چنان مواردی که در تحقیقات جدید خاور شناسان ودانشمندان به میان آمده، در حواشی وتعلیقات مورداستفاده قرار گیرد.* تا از یک سور و شنگر اوضاع و احوال شهر های ما باشد واز سویی به حیث زمینه رهنما دراختیار آنهایی قرارگیرد که میخواهند در این عرصه به منابع اساسی و اصلی توجه و مراجعه نمایند.

البته کم و کاستی های فراوان درحواشی و تعلیقات نیز موجود است. که عمدتاً ناشی از عدم دسترسی کامل به منابع وماخذعلمی دست اول در زمینه است. چنانچه حرفی در باره خصوصیتهای اتنیکی ازبکها، ترکمن ها، هزاره ها، پشه یی ها و نورستانی ها که از اقوام و ملیتهای مهم تشکیل دهنده کشور اند، به میان نیامده است این وضع در باره جغرافیای کنونی محلات نیز صادق است و نیز در باره برخی از محلات، به ویژه نقاط شرقی وجنوبی کشور منابع کلاسیک دستیاب نشد.

---

* — درحواشی بیشتر منظورما مراجعه به مآخذ کلاسیک ونشان دادن محلات در آثار متقدمان بوده است.

دو نسخه از زندگینامه استاد غلام محمد غبار به خط ایشان را محترم حسین نایل در اختیار ما گذاشتند که از ایشان متشکریم.

به همه حا ل ،ا مید وا ریم کـــه‌رو ز ی این ما مو ل شر یف ، یعنی تهیه جغرا فیا ی تا ریخی هر یـــك‌از شهر ها و سر ز مین ما تهیه و به و جه نیکو یی تد و ین و نشر گردد.

کابل ـ بهار ۱۳۶۵

فرید بیژند.

دیباچه

افغانستان، متکی براسناد وشواهد تاریخی و باستان شناسی، مدنیت پنجهزار ساله را ازسرگذشتانده است. این سرزمین در هزاره سوم و دوم پیش ازمیلاد عرصه گامهای مهاجرین جدید گردید. مهاجرتهای پیوسته برای دستیابی به سرزمینهای بهتر و آب فراوان سراسراین دوره‌رادر نور دیده‌است.

اجداد ما، یعنی آریایی‌ها، معلوم نیست دقیقاً ازکجا و در چه زمانی داخل این سرزمین شده اند ومردمان چه نژاد و تباری پیش ازآنها در اینجا ساکن بوده‌اند.

به همه حال، اقوام آریایی، در فلات پنهاور روکوهستان که از شرق به جبال سرکش هند وکش و شرق و جنوب شرقی به سلسله کوههای زاگراس واز جنوب به اقیانوس هند محاط بود زیست می نمودند (۱)

۱ـ تاریخ ایران باستان ،ص ۷

ce

آنهاتمد ن در خشا ن و با شکوهی‌را پی ا فگند ند که در حد ودبیش از دوهزار سال ، درمیان تمدنهای‌جهان درخشش چشمگیر داشت.
این تمدن تما می گرو هها ی مهاجم‌را در خود مستهلك‌نموده‌است.کا فی است یا د آو ر شو یم که ا سکندرمقد و نی ، فا تح جها ن به این فر- هنگ سر گذا شت و به پا ی آ ن نشست .عر بها ، تر کها و حتـــی چنگیز یان مقهور این‌تمد ن‌گردیدند.

این یکی ا زو یژه گی ها ی بسیارمهم سر زمین ما ست که هیچ‌هجوم و تنها جمی نتوا نست انقطـــا ع‌فر هنگی در آ ن ایجاد نما ید .بر همین بنیاد است که تا ز یا ن مطیــــع‌این فر هنگ وتمد ن گرد یدند.(۱)
سر انجا م تا ز یا ن توا نستندهمرا ه با قشو ن نظا می ،ایدیالوژی جدید ی را در این سر زمین پیاده‌کنند . فر یاد ها ی آ زاد ی خوا هی را سر کو ب‌و دا شته‌ها ی فر هنگی‌پیشین رابر باد دهند. امادین‌عربی وزبان و فـــرهنگ آن در ایـــن‌سر ز مین خود به ا ستحا له نشست و رنگ دیگر گر فت .مرد ما ن مادرتشکل فر هنگ و علو م ا سلا مـی نقش بسیار در خشا ن و نا زدود نی‌دار ند . ا لبیر و نی وا بن سینا و دیگر بزر گا ن‌فر هنگ‌ها ،بزرگترین‌آثار شا ن را به ز با ن عر بی‌نوشتند

با ر ی مرد ما ن خرا سا نی‌و سیستا نی دمی از آزاد ی سر زمین خو یش غا فل نما ند ند .تا ز یان‌در آغا ز این امکا ن را دا شتند کـه فر یاد ها ی آزاد ی خوا هی را بـــه‌عنوا ن کفر وا لحاد و توطئه به‌انهدام بکشانند . ا بو مسلم خرا سا نـی،خا نواده بر مکو بسیا ر دیگر که امیر ا تو ر ی عبا سیا ن در و جود‌آنها استوار بود، قر بانی این‌دسا- یس گرد ید ند . طا هر فو شنجی که عملا نام خلیفه بغداد را ازخطبه نما ز جمعه ،به عنوا ن امیر وسلطان‌خرا سا ن ،حذف نمود . نیز قر بانی منا فع آز مندا نه وا ستعما ر ی تازیا ن گرد ید .

ظلم و تعد ی تا ز یا ن هر رو زشد ت بیشتر کسب می نمودودراین

(۱) تاریخ ایران، ترجمه کشاورز ، ص ۲

علمی و فرهنگی گرانقدر درحواشی این امپراتوری ها به میان آمد و رصد خانه ها و صدها مدرسه گشایش یافت. و به این صورت در قرون وسطی سرزمین ما از شکوه و عظمت درخشانی برخوردار گردید. واین تمدن پرشکوه به دست مردمان سخت کوش و نستوه ما صورت گرفت. در مختصر البلدان ابن فقیه آمده است که:

«مردم خراسان برپایداری رندگان دعوت و یاران دولتند. خراسانیان پیوسته در بیشتر دوران شاهنشاهی، مردمی سرکش و عاصی بوده اند. (باج وخراج نمی‌پرداخته اند). هم اینان فیروز بن یزدجرد بن بهرام پادشاه فارس و خسرو بن قباد بن هرمز را کشتند. هم اینان سلطنت را از امویان، آن هم از خلیفه‌ای از بنی امیه که از همه سالخورده تر و پرآزمون تر و با تدبیرتر و پرتوش تر و توانا تر و پر سپاهتر بوده، دبیر و وزیری از همه خردمندتر داشت، گرفتند وبه ابو العباس (سفاح) دادند.

محمد بن علی‌بن‌عبدالله (بن‌عباس) هنگامی که خواست داعیان خویش را به شهر ها فرستد به آنان چنین گفت ... اکنون برشما باد روی آوردن به مردم خراسان زیرا در خراسان شمار بسیار و چالاکی نمودار و سینه های سالم و دلهای آسوده هست، که خواست های گوناگون، آنها را ازهم جدا نکرده است و تباهی گری پراگنده شان نساخته است. مردم خراسان سپاهی کاملند، دارای کالبد و پیکر و شانه و دوش و سر و ریش و بروت، با فریاد های هول انگیز و واژه هایی پر طنین و پیکر های ستبر. پس از این همه، من روی آوردن به مشرق (خراسان) و طلوعگاه چراغ جهان و مشعل خلق ها را به فال نیک همی گیرم.»(۱)

در این دوران (قرون وسطی) شهر ها مراکز علم و فرهنگ ورداد ستد بود. بلاذری دانشمند معروف عربی در حدود خراسان

(۱) ابن فقیه، مختصر البلدان، ترجمه مسعود، ص ۱۶۱

مینو یسد :«خرا سا ن چها ر جز ءاست . جز ء نخستین ا یرا نشهر است ،وآ ن نیشابورست و قهستان وطبسین و هرات و بو شنج وباد ـ غیس و طوس ـ که نام آن طابران است . جزء دو م مرو شا هجان است و سر خس و نسا و با و رد و مرور ود و طا لقا ن و خو ار ز م و زم وآمل ـ واین هر دو بر سا حل نهر بلـخ اند ـ و بخا را جز ء سو م که در ـ طر ف با ختر ی نهر ا ست و تانهر هشت فر سنگ فا صله ،فار یا ب است و جو ز جا ن و طخا ر ستا ن علیا ـو آن طا لقا ن است ـو ختـل و آ ن و خش ا ست ـ و قواد یا ن ،و خست وا ند رابه،و با میا ن ،و بغلان ، و وا لج ـ وا ین شهر مزاحم بن بسطا م ا ست ـ و رو ستا ی . بنك ، و بد خشا ن ـوا ین رود گاه مردم است به تبت ـ واندرابه راه و رود مرد ما ن است به کابل ـوترمد ـو آ ن در خا و ر بلخا ستـ و چغا نیا ن و ز م و طخا ر ستان سفلی و خلم و سنمجا ن . جـزء چها ر م ما و ر ا ا لنهرا ست وچاچ ، و طرار بند ، و سغد ـو آ ن کس (کش)است و نسف (نخشب)و روبستا ن وا سر و شنه ، و سنا م . دهکد ه مقنع ـو فر غا نه ، و شم،و سمر قند ، وا بار کت ، و بنا کت وترك . » (۱)

در فضا یل بلخ آ مد ه ا ست که«مرد ی به حضر ت امیر ا لمومنین علی علیه ا لسلام در آمد .پر سیدمر او را که از کجا می آ یی ؟گفت :از خرا سا ن . گفت از کدا م شهـر؟گفت : از شـهر بلخ .حضر ت امیر ا لمو منین فر مود .:خو ش و خر م باد به آ ب و گیاه آن

(۱) همانجا، ص ۱۷۱

شهر که علم و علما چنا ن آ گنده‌است که ا نا ر به دا نه های او.»(۱)
ا صطخر ی مینو یسد «در همه نوا حی شهر ی توا نگر تر و تجارت تراز غز نی نیست . »(۲)

،مو لف حد ود ا لعا لم می گو ید که «غز نی شهریست با نعمت‌سخت بسیار وجای با ز ر گا نا ن و بـــــا خوا سته سخت بسیا ر . »(۳) محمد بن احمد (مولف‌عجا یب‌ا لمخلوقات)در با ر ه شهر غز نی متذ کر میشود که«دراین شهر دوا ز ده هزار گـــرما و ه »ا ست . (٤)

حمد ا له مستو فی در با ر ه هرات‌مینو یسد :«دو بارو ش‌نه هزا و گام است .»حمد ا لله متذ کر میشود که‌هرا ت در دو ره حکمر وا یی ملو ك غو ر پرو سعت بود ه ودر این‌شهر«دوا ز ده هزا ر دو کا ن آ بادا ن ــ بود ه و شش هزآ رحما م و کار وانسر ا و طا حو نه و سیصدو پنجاه ونه مد ر سه و خا نقا ه و آتشخانه‌و چها ر صد و چهل و چها ر هزار خا نه مرد م نشین بود ه‌ا ست .»(٦) مو لف حد ود ا لعا لم از بزرگی شهر با میا ن یاد می نما ید و بــــه‌قو ل او با میا ن«شهر بسیار کشت وبرزست . »(۷) حافظ ابرواز‌آبادی‌ورونق غورمکررتذکر میدهدومینو- یسد که «در غور صد د یه و دویست‌سیصد مزرعه باشد که معموراست .»(۸)

۱ــفضا یل بلخ ، ص ١٤
۲ــا صطخر ی ، ص ۲۱۹
۳ــحد ود ا لعا لم ، ص ١.٦
٤ــطو سی ، ص ۲٥۲
٥ــ البیسترنیج ، ص ٤۳٥
٦ــآ ر یا نا ، ش ۳۱۹ص ، ۱۲
۷ــحد ود ا لعا لم ، ص ١.١
۸ــ حا فظ ا برو ، ص ،۳٦٠

یعقو بی از سیستا ن به عنوان سر زمین بز رگ وا ر جمند یادمی نماید (۱) واصطخری درباره شهرزرنج مینو یسد که «و هیچ شهر بز ر گتر از زر نج نیست .شا ر ستان وربض دارد .. و با زا ر ها ی شار ستان به غایت ا نبوه وآبادا ن »است . ا صطخر ی تذکرمیدهد که فقط از یکی از با زا ر ها ی ربض شهر «هرروزهزار درم غله برخیزد.» (۲).

اما ، این عظمت و شکو ه ،گاه باصا عقه تها جم یا هو س جها نسو زا ن ا نتقا مجو ی و ز ما نی به تد ر یج . با خشکسا لی ود یگر عوا ر ض طبیعی ، به ویرانی رو ی کرد .*

مو لف فضا یل بلخ مینو یسد :وا بو ا سحا ق مستملی ر حمت الله به اسناد در ست نقل کرد ه ا ست که اهل آسما ن شهر بلخ را شهر خو ن خوا نند . و روا بود که چنین باشد.که در این عهد نزد یك زیاد ت از بیست نو بت به همین سبب خراب شده ، از برا ی آ ن معنی که ممرو معبر لشکر ا ست .»(ص ۲۸)

در تا ریخ و صا ف آ مد ه ا ست که چنگیز «پس به جا نب با میا نروان شد . در این نبرد تیر ی بر یکی از پسر ا ن چغا تا ی ر سید وبمرد .فر مود تا بد ین جسا رت همه رابکشتند . حتی جنین در شکم ما در زند ه نگذاشتندو چا ر پا یا ن را نیزکشتند و آ نجا را «شهر بد »نا مید

۱ــ یعقوبی، ص ۵٦.

۲ــ ا صطخر ی ، ص ۱۹۲ .

*ــ یکی از مهمتر ین عوا مل درانزوا ی ا قتصادی و فتر ت کشور ما ، کشف وا ستفاده ارز ا ن وفراوا ن از را ه ها ی بحر ی و متروك شد ن را ههای سنتی بر ی با زرگانی وبه صور ت مشخص بی رو نق شد ن را ههای با ز ر گا نی کا روانرو یعنی جاده بسیار معرو ف ابریشم است که در بیش از یك هزارسا ل جاده مهم با ز ر گا نی جها ن و معبر کا ر وا نها ی با ز ر گا نی بودکه ا ز غر ب به شر ق واز شر ق به غرب درر فت وآمد بود ند .(درباره را ه ا بر یشم مرا جعه نما یید به بخش حوا شی همین کتا ب)

به مغولی ماوو بالیغ.»(۱)

وبدین صورت چنگیز به بهای قتل موتوکن بامیان وابنیه و حتی زنده جانهای بامیان را به خاک و خون کشید.

طومار سیاهکاری ها و ویرانی های چنگیز در سرزمین ما بسیار دراز است. و هیچ شهر و ابنیه ای از زیر پاشنه های ستوران او آباد نماند. در بارهٔ ویرانی شهر آبادان بلخ ابن بطوطه مینگارد «بلخ را چنگیز خان خراب کرد. چنگیز تقریبا یک سوم مسجد شهر را به طمع گنجینه ای که میگویند زیر یکی از ستونهای مسجد نهفته است، ویران کرد. و این مسجد از بهترین و وسیع ترین مساجد دنیا بوده و اگرچه با مساجد رباط الفتح مغرب از حیث بزرگی ستونها شباهت دارد، ولی مسجد بلخ زیباتر از آن است.» (۲)

زمانی که تولی خان به مرو رسید، به قتل عام اهالی آنجا پرداخت. مولف تاریخ جهانگشای مینویسد که درچند روز شمار کشته گان کردند، بیرون آنچه به شماره در نیامده بود و قاصر قلم گشته، صد و سی تومان و کسری در قلم آمد که به قتل رسیده بود. (۳)

تیمور لنگ، که خون چنگیز خان در عروقش جریان داشت، بار دیگر به جان مردمان، شهرها و دیه های سرزمین ما افتاد. از آدمها کله منار واز شهرها ویرانه بساخت. در گیر و دار حملات چنگیز و تیمور (که پس از آتش سوزی علاالدین جهانسوز بر سرزمین ما مستولی گردید) انسانهای بسیار و از جمله دانشمندان بزرگ کشته شدند. شهرها وابنیه و باروها با خاک یکسان شد. و آثار گرانبهای فکری مردمان ما بر باد گشت.

اما فرزندان چنگیز و تیمور درنقطه مقابل پدران سفاک خویش

۱ـ آیتی، تحریر تاریخ وصاف، ص ۳۱۹

۲ـ ابن بطوطه، ج اول، ص ۴۳۱

۳ـ حافظ ابرو، حواشی، ص ۶۲

ا یستا د ند آ نها که مقهورفرهنگ‌قو یم و قد یم خرا سا ن شده‌بودند ،به‌ا عما ر وبنیاد د ست ز د ند.اگر چه آ نها نتوا نستند ، و یرا نی‌ها و وآتش سو ز یها ی بنیا نها ی‌مادی‌و معنو ی این سر زمین و مر ما ن آ ن را که به د ست‌پد را ن شا ن‌انجا م یا فته بود ، به تما می و کمال ا لتیا م بخشند ، و لی خود مصد ر خد ما ت بسیار در با ز ار امتعـــه ها ی مادی و فر هنگی سر زمین ماگرد ید ند . و کشور را به سو ی رو نق و تمد ن سو ق نمود ند . اما، با پا یا ن یافتن‌دو ر ه او لاده تیمور ، کشور ما رو نق و شکو ه همیشه‌گی را از د ست داد و به سوی‌فترت وا نزوا گرا یید .

کشور عر صه تا خت و تا ز ها و تشد ید رو حیه ملو ك ا لطو ا یفی گرد ید . این ا ست که خا نه جنگی‌ها ومبا رز ه بی اما ن سرد ارا نو امیرا ن برا ی دست یا فتن به تخت‌و تا ج‌دا من گر فت .

شا ه عبدا لله بد خشی ،ایـــن‌ویژه گی تاریخی را در وجودتخار- ستا ن بر رسی می نما ید «موقعـی‌که دست تصر ف مغو لها از بـد- خشا ن کو تا ه و توا م با آ ن عصرملو ك ا لطو ا یفی در سر زمین تخا- رستا ن آ غا ز گرد ید ه ، هر حصه‌آن جدا جد ا تحت ادار ه یك حا کـم ملو ك الطوایف در آمد(تخارستان سفلی) به‌نام (قدغن‌یاقطغن)به‌چند- ین قسمت منقسم و (تخا ر ستا ن علیا)یعنی بد خشا ن مو جود ،هکذا به د ست هر سر کرد ه ملو ك الطوایف پا ر چه پا ر چه شد ه.. باهمین حالت اسف آور تا دو را ن حکو مت‌امیر عبدا لر حما ن‌خا ن با قـــی ما ند .

اختلافا ت و خا نه جنگی ها یـی‌که تقر یباسه و نیم صد سا ل در تخا ر ستا ن مو جود بود ،ثرو ت‌اها لی را به باد فنا داد ه ، نفو س آ ن وا به منظور عیا شی و جا ه‌طلبی‌مو قتی حکا م ملو ك‌ا لطوا یـــف و تر کتا ز یها ی ا قوا م متغلــب،قر با ن و در این عر صه خو نها ی متجا و ز از سه میلیو ن‌نفو ســ بیگناه در راه تاج وتخت نامشر-

و عایشا ن،وقف رنگین سا ختن جو هر تیغ ها ی ا نتقا م شا ن گردید «.(۱)

نتیجه این نظا م (ملو ك ا لطو ایف)در تخا ر ستا ن ،پا ر چه پارچه شد ن یك منطقه وا حد و نزا ع و کشمکش ها ی دا یمی ا ست .

احمدشا ه ابدا لی ،که پس از مر گ نا در ا فشا ر ، در قند ها ر ا علان سلطنت نمود ، برا ی مد تی این بحرا ن را پا یا ن بخشید .احمد شا ه به و حد ت کشور پردا خت و آنگاه به هند و ستان تاخت و قلمرو و حکمر و ا یی مو صو ف بیش ازدو میلو ن کیلو متر بود .

و لی پس از مر گ تیمور شا ه ابدالی، فرزند احمد شاه، دو ـ با ر ه نزا ع برادرا ن سد و زایی برا ی دست یا فتن به تخت و تاج اوج گر فت . بر ا دران به جا ن هم ا فتاد ند ، از کشید ن چشما ن و بر ید ن سر ها ی یکد یگر در این را ه دریغ نکرد ند . *

اما این با ر و ضعیت به گو نه دیگر بود . حملات ا حمد شا ه ابدالی به هند و ستا ن و شکست نیروهای شجاع آن سر زمین از جمله مر ـ

---

(۱) بد خشي ،ار مغا ن بد خشان ،مجله کا بل ، سا ل ۹، شمار ه ٤

*استاد غبا ر مینو یسد :«دو لت ابد ا لی ا فغا نستا ن که ربع قر ن را مصر و ف فعا لیت سیا سی ونظامی وا ستر داد ارا ضی از د ست ـ ر فته مملکت بود ، نتوا نست به تر قیا ت علمی وادبی ،اقتصاد ی وزراعتی بپر دا زد . تیمو رشا ه قا بلیت احیا علو م واد بیات را فاقدوزمانشاه بیشتر خیال تسخیر هند رادرسر دا شت . شا ه محمود و شا ه شجاع هم عمر خود شا ن را در تحت تاثیرا نت ریکه های سیا سی ا جا نب در جنگها ی دا خلی و خار جی بـه سر برد ند و لهذ ا بعد از آ نکه کشور ا فغا نستا ن برا ی نیم قر ن صحنه آ تش و خو ن گرد ید ه بود ، دو لت از سلسله ابدا لی به خا نواده محمد زا یی منتقل گرد ید و لی اینها نیز برا ی یك قر ن هما ن را ه گذ شته را دوپیش گر فتند . »(تا ریخ اد بیا ت ا فغا نستا ن . قسمت (پنجم)، ص ۳۲۷

هته ها و با لا کشیدن بی اراده‌ترین افراد در ادار ه امور کشور هند و ستان به وسیله احمد شاه ، در هنگامی که استعمار گران فرانسوی و به ویژه بریتانیایی، زیر نام بازرگانی و کمپنی های هند شرقی ،در بخشی از هند و ستان حاکم بودند ،زمینه های مساعد برای اشغال سراسر هند و ستان را به وسیله بریتانیایی ها فراهم آورد .

در این زمان ، جریان جدیدی در اروپا شکل یافت و آن ظهور ناپلیون است ناپلیون برای اشغال جهان ، شکست بریتانیا و دست یافتن به سرزمین افسانوی هندوستان دست‌هم‌پیمانی واتحاد به‌سوی روسیه تزاری، فارس وافغانستان دراز نمود. شاه زمان که تا این زمان چندین حمله ناکام بر هند و ستان داشت ،با ناپلیون موافقت نمود تا از طریق فارس وافغانستان حمله وسیع بری را بر هند برتانوی سامان دهد .

ناپلیون در اروپا شکست یافت و حمله بر هند برتانوی عقیم ماند . اما مساله در این جا ،جان تازه و موقعیت دیگر کسب نمود. پس از این حادثه ،انگلیسها متوجه اهمیت سوق الجیشی بسیار حساس افغانستان گردیدند که در ادامه ۲۴ قرن دروازه هجوم بر هند و ستان شناخته میشد **

از این زمان به بعد ،افغانستان عرصه شطرنج رقابت انگلیس و روسیه تزاری گردید . انگلیسها علاقمند بودند که از طریق افغانستان به آسیای میانه راه یابند و روسها در پی آن بودند که به هند برتانوی و آبهای گرم دست یابند افغانستان قرن نزدهم و بیستم جولانگاه این رقابت است.

انگلیسها برای نیل به اهداف شان ، نخست به فرستادن جوا-

**-به این صورت در آغاز سال ۱۷۹۳ برای نخستین بار پای مداخله مستقیم قدرتهای اروپایی در افغانستان کشیده شد .

سپس به افغانستان پرداختند و آنگاه در سال ۱۸۳۸ به حمله نظامی بسیار وسیع به سرزمین ما اقدام نمودند. در این حمله هدف انگلیسها (به صورت دقیق) تبدیل افغانستان به یک منطقه حایل نبود (آنچه را ظاهراً ادعا می نمودند)، بلکه آنها میخواستند راه را به سوی آسیای میانه باز نمایند و سرحد با روسیه تزاری را تاکنار دریای آمو بکشانند. و درصورت پیشرفت در این عرصه افغانستان را به حیث پایگاه نظامی برای هجوم به آسیای میانه وفتح آن مبدل نماید. (۱)

این هجوم با قیام دلیرانه خلق های افغانستان ناکام ماند. اما در نتیجه این جنگ، افغانستان در ساحه نفوذ مستقیم انگلیس قرار گرفت وانگلیسها در بخشی از سرحدات افغانستان راه یافتند.

انگلیسها تجربه هجوم به افغانستان را دوبار دیگر نیز تکرار نمودند. دراین میان روسیه تزاری علاقمند بود که افغانستان به حیث یک کشور حایل میان دوامپراتوری (هند برتانوی وروسیه تزاری) شناخته شود. ولی انگلیسها این موضوع را پیوسته رد نمودند. در موافقتنامه های سالهای ۱۸۷۳، ۱۹۰۰ و بلاخره ۱۹۰۷ انگلیسها صریحاً افغانستان را به حیث یک منطقه حایل نپذیرفتند. (۲)

اما سرانجام این اعتقاد، به تدریج رشد نمود وعملاً افغانستان به منطقه حایل مبدل گردید. (۳)

۱– بلگرامی، علی اصغر افغانستان و هند برتانوی، ترجمه فنایی، ص ۳۰۲

۲– همانجا، ص ۳۰۸

۳– از نگاه فنی دولت حایل عبارت از یک دولت ضعیف و آزاد بوده که بین دو یا زیاده قدرتهای رقیب احراز موقعیت کرده باشد. این کشور، دولتهای رقیب را از تماس فزیکی جدا ساخته و بنا بر این امکان تصادم میان آنها از بین میرود. »(بلگرامی، ص ۳۰۸)

٤٥

به همه حال ، با چنین رخدادهایی وطن ما پارچه پارچه گردید و با هر معاهده‌ای بخشی از پیکر کشور ما سخاوتمندانه به کشورهای دیگر تعلق گرفت. (۱)

به گفته استاد غبار «در قرن نزدهم ، با انحطاط دولت ابدالی و استقرار دولت محمدزایی ،حدود کشور افغانستان از هر طرف ، مخصوصا از جبهه شرق و جنوب قیچی شده رفت تا شکل کنونی اختیار نمود و از سواحل بحر رود سند عقب زده شده ، محاطبه خشکه گردید . بدین ترتیب:دردوره شاه محمود ابدالی

ولایات خراسان در شمال‌مغرب افغانستان در سال ۱۸۰۳ به‌دست حکومت قاجاری ایران افتاد .قلعه اتك در کنار سند در سال ۱۸۱۲ به حکومت سند پنجاب گذاشته شد .

ولایت ملتان در سال ۱۸۱۸ به‌دست حکومت سك افتاد .

در دوره محمد زایی :

ولایت کشمیر در سال ۱۸۱۹ به‌دولت پنجاب ملحق شد .

ولایت دیره غازی‌خان در ۱۸۲۱ به دست سك افتاد

ولایت پشاور را در سال ۱۸۲۳سك اشغال نمود .

ولایت سند را در سال ۱۸۴۳ دولت انگلیس گرفت .

ولایت مرو را در سال ۱۸۸٤ دولت روسیه تزاری گرفت .

علاقه های شال ، فوشنج‌تاکوژك ، کورم و لندی کوتل در سال های ۱۸۷۸ طبق معاهده گندمك‌از طرف محمد یعقوب خان به‌حکومت انگلیس داده شد .

۱ــ برای توضیح و توجیه مرزهای افغانستان و شکل گیری تاریخ معاصر کشور ، تدوین و چاپ معاهدات افغانستان با دول خارجی طی قرنهای ۱۹و۲۰ ،از اهم مسایل است. نگارنده این سطور درپی تهیه وتدوین وچاپ‌این مجموعه در کمترین فرصت‌است

و لایات سوات ، با جور ،چترال و علاقه های ، انوری ، و زیری ، دا و چارگی و چمن درسال ۱۸۹۳ طبق معاهده دیورند از طرف امیر عبدالرحمان خان به انگلیسها داده شد .
علاقه پنجده در سال ۱۸۸۵ به دست دولت روسیه تزاری افتاد .
ولایت سیستان (قسماً) در سال ۱۸۷۲ از طرف هیئت حکم انگلیسی به ایران داده شد » (۱)

در این تقسیم بندی موقعیت جغرافیایی افغانستان بسیار مهم و عمده است . ولی نباید از نقش امیران و سرداران مزدور که وطن را به بهای تخت و تاج ، که سخت بی ثبات بوده ، و چند هزار رپیاچند لك کلدار به این و آن فروختند نادیده گذشت . (امیر دوست محمد خان و شاه شجاع از شمار این چهره ها هستند .)

مگر شهامت ، دلیری و جانبازی خلقهای افغانستان در حفظ وطن و نبرد علیه اشغالگران و متجاوزین ، برگهای درخشان تاریخ کشور ماست .

به همه حال ، در برابر این رویداد ها ، خلق های افغانستان بهای بسیار گزافی پرداختند. صدها هزار انسان در آتش این نبرد ها کشته شدند. شهر های بسیاری از بدنه کشور ما جدا و به کشور های دیگر تعلق گرفت . و این مساله نه تنها زمین و خاك ما را تقسیم کرد، بلکه هم چنان مردمان وبرادران را از یکدیگر جدا کردند. تجاوزگران برای تعمیل سیاست های استعماری خویش، حظ جدایی در میان خلق‌های کشورما کشیدند و این مساله تنها ازجهت حفظمنافع سرحدات‌هند برتانوی‌آنها نبود، بلکه به حیث استراتیژی منطقوی در سیاست‌های جهانی عملی گردید.چنانچه لاردکرزن ، وزیر خارجه‌وقت انگلیس در باره سیستان مینویسد : «سردار (منظور حکمروای انگلیس است)چنین مقتضی دانست

---

۱)غبار ، افغانستان در مسیر تاریخ ، کابل ۱۳۴۶ ، ص ۶ـ۷

که دو سیستا ن تشخیص بد هد، یکی را سیستا ن مطلق و دیگری را سیستا ن خا رجی نا مید کـه سیستا ن خا ص را با حد ود فعلی به ا یرا ن و سیستا ن خا رجی رابه ا فغا نستا ن داد . »کرزن تصریح میکند که((باوجود این مسا لـه سیستا ن مو ضو ع کهنه حد ودیا ادعا ها ی مختلف ا یرا ن وا فغا نستا ن نیست ، بلکه مسا له آینده مهمی میبا شد که سیستا ن در سیا ستهای آسیای و سطی و «استرا تیژی »ودیپلماسی »روسیه وانگلیس بازی خوا هد کرد . »(۱)

همین موضوع « سترا تیژی و دیپلماسی » در تقسیم نمودن دیگر بخشها ی ا فغا نستا ن ،در و جودمعا هد ه ها ی گند مك و دیورندو غیره نیز صادق وهم سان است.

و بد ین صورت ،ا فغا نستا ن، با جغرا فیا ی کنو نی ، با همین حدود و ثغور و محاط به خشکـه، به حیث یك منطقه حا یل (Buffer States) در آ غا ز قر ن بیستم سا خته شد. البته باهمه و یژه گیها ی اجتماعی وشاخصهای یك منطقه حایل (اینا صل در و ضعیت ا قتصاد ی ـ اجتما عی افغا نستان وشکل مناسبات اجتما عی ملی واتنیکی ،توزیع عمدی قبایل به ویژه در مناطق شما ل کشـور و تقسیـم و مها جـرت گروههای اجتماعی عا مل بسیارمهم بود ه است. همه پروسه های اقتصادی ا جتما عی در کشور، ط ی قر نها ی ۱۹ و ۲۰ زیر تا ثیر این ا صل شکل یا فته ا ست . مو قعیت ا فغا نستان در برا بر جنگها ی او ل و دو م جها نی ،سقوطرژیم شاه امان الله وررویکا ر آمد ن محمد نا در شا ه، حکو مت شا هی مشرو طه و قا نو ن ا ساسی ۱۳٤۳، کود تا ی سنفید ۱۳۵۲ و انکشاف مجموعی و ضع در کشور، در حد ود همین ا صل و مبنا قابل بحث و بر ر سی ا ست .)

انگلیسها ،هم چنا ن تما می شیوه ها ی سیا سی و نظا می را به کار گر فتند تا ا فغا نستا ن را حتی از نزدیکترین همسایگان جداسازد آنها

۱ـ ا فشا ر ، محمود ،ا فغا ن نا مه ،ج ا ، ص ٤۷.

با تعمیل خط دیورند عملاً کشور را تجزیه و افغانستان را به حیث منطقه ممنوعه با درهای بسته مبدل نمودند و بدین صورت لطمه بسیار شدید اقتصادی بر پیکر افغانستان وارد آوردند.(۱)
تجاوزگران، فقط با کشتار مردم و قطعه کردن خاک مقدس ما و بستن دروازه های کشور به سوی جهان بسنده نکردند.
آنها داشته های بسیار پربهای ما را نیز به یغما بردند، یا امیران بی مقدار، این داشته را به باداران شان «اهدا» کردند.
شاه شجاع «سخاوتمندانه» الماس کوه نور را به مهاراجا رنجیت سنگ تحفه داد. دروازه سومنات که هشت قرن قبل به وسیله سلطان محمود غزنوی به غزنی آورده شده بود، در جریان جنگ دوم افغان و انگلیس از افغانستان بیرون و به لندن انتقال یافت.
جیمز لویس امریکایی (مشهور به شارل ماسون) که در خدمت دستگاه استخبارات بریتانیا قرار داشت و قبل از الکساندر برنس به افغانستان آمده بود، در کنار تهیه اطلاعات و گزارشهای استخباراتی، سی هزار سکه (از زمان لشکر کشی اسکندر مقدونی تا ظهور اسلام) از افغانستان جمع آوری و به لندن فرستاد. (۲)
و سرانجام، افغانستان، در سال ۱۹۱۹ از زیر چتر تحت

۱ــ پلیاک، نظام اقتصادی افغانستان، اکادمی علوم شوروی ۱۹٦٤،

۲ــ تمدن ایرانی، ص٤۳٦

الحمایه گی انگلیسها قــد برافراشت و حلقه استعماری بریتانیای کبیر را در آسیا پاره نمود. وبدینصورت خلقهای افغانستان به بهای قربانی جهانهای عزیز خویش پرچم آزادی رابه اهتزاز درآوردند و طلسم شکست ناپذیری امپراتوری بریتانیا را که آفتاب درقلمروش غروب نمیکرد، در قلب آسیا شکست.

کابل - بهار ١٣٦٥

فرید بیژند

خراسان

طوریکه معلوم است در ایام پیشین مملکت افغانستان به «آریانا» موسوم بود، وبرای اولین بار این نام در کتاب آراتسفن (قرن سوم قبل المیلاد) به شکل یونانی آن یعنی Ariane دیده میشود. سرحد این آریانا به قرار ذیل بود:

در شرق، هندوستان، درشمال سلاسل هند و کوه و جبالی که در غرب آن واقعست، در جنوب اوقیانوس هند، سر حد غربی از دروازهٔ خزر - یعنی از معبر کوهستانی در خطی که «پارت» را از «میدیا» و «کارامانیا» را ازفارس (پرسید) جدا میکند. (۱)

ولایات عمدهٔ آریانا عبارت بوداز: - باختر (بلخ، تخار، مرو) آریا (هرات) خوارزمیش (خوارزم) اپارتیا (ولایت طوس و نیشاپور) کارامانیا (کرمان) سکاستین یادرانگیانا (سیستان) اراکوسیا (قندهار) گدروسیا (بلوچستان) پاکتیا (ولایت خوست تاسند) گنده ها را (ولایت پشاورتاکابل) پاروپامیس (غورو هزاره جات (۲)

هنگامیکه آریانازیر تسلط اجانب شکل تجزیه به خود گرفت، البته نظر به مصالح سیاسی آنها بیشتربنامهای متعدد وولایات خود نامیده شد.

---

(۱) شمارهٔ ٦ سال اول مجله کابل قوس ۱۳۱۰ ص ٥٩ نگاهی به افغانستان غبار به نقل از بارتولد مستشرق شهیر روسی.

(۲) نگاهی به افغانستان نمرات ٤ تا ۱۲ سال اول ۱۳۱۰-۱۳۱۱ شمسی. کذا سالنامه اول کابل ۱۳۱۱ شمسی عنوان تاریخچه مختصر افغانستان غبار ص ۷

چنین تصور میشود که اســـمخراسا ن معا صر دور ۀ ساسانیا ن بود ه و قبل از آن و جود نداشت،یکی از نویسند ه گا ن تور ك این عقید ه راتایید مینماید . (۱) و يك نفر مورخ ار منی « موسس خورنی» (قرن ٤ـ٥ مسیحی) میگوید :

«... آریا ن (یعنی آر یانا) ا زسو ی با ختر ما دا و پارس استو تا هندوستا ن گسترد ه است ...این ایالت یازده ناحیه دارد ....کتاب مقد س تمام آریا ن رانام«پارتیا »داد ه است ، گمانم به سببقلمروی است که بدست پار تیا بود . این ناحیه را ایرانیا ن(یعنی فارسی ها) «خراسا ن » میتا مند یعنـــــــی«شرقی» ...(۲)

یکی از نویسند ه گا ن فار ســمیگوید نو شیر وا ن بعد ازتسخیر افغانستان(قسما) مملکت سیاسیخودرا باین قرار تقسیم نمود : اولقسمت شمال مغربی بــا ختر یان صحیحآن شمال مشر ق است) دوم قســمت جنو ب غر بی نیمرو ز (صحیـــح جنو ب مشر ق است) سو مقسمت مشر ق خراسا ن . چهار م قسمتمغرب یاایران شهر (یعنیکشورفارس (۳)

مولف مجهو ل تاریخ سیستا ندرین مورد تقسیما ت چار گا نــه ذیل را خاطر نشا ن مینمـــاید :خراسا ن : ایرا ن (خاورا ن)نیمروز باختر . و میگوید هر چه حد شمـــالست باختر گویند ، و هر چه حـد

(۱)شمس الدین سامی قــا موس الا علام طبع اسلا مبول سا ل۱۳۰۸ . ماده خراسا ن .

(۲) کتاب احـــوال و ا شعا ررود کی سمر قند ی تالیف سعیـد نفیسی طبع تهران سا ل ، ۱۳۱ جلد اول ص ۱٤۹ـ۱۵۰ به نقل ا ز . Geographie de Moise decoreni vinise 1881 P —55.

(۳) عباس اقبال تاریخ عمومـــی طبع تهرا ن سا ل ۱۳۰۸ جلد ۲ص ٤۱.

جنو بست نیمروز ،و میانه اندربدوقسمت شود هر چه شر قست خراسان گویند ، و هرچه مغرب بست ایرا ن شهر . (١)

فر دوسی خراسا نی زیر عنوا ن بخش کرد ن نو شیروا ن جها نرا به چهار قسمت ارباع ذیـــل را حسا ب میکند: بخش نخستیـــن خراسا ن ، قسمت دو م قـــم ،اصفهان آزر ، آباد گان واز ار مینیه تا در اردبیل . قسمت سو م فارس،اهواز ، مرز خزد از خاورتاباختر. قسمت چهار م عرا ق و بـــو مروم .(٢)

کلمه خراسا ن :

چنانچه دیده میشود کلمه خراسان مرکب از اسم«خور» یعنی آفتا ب بود ه و بلا شك مفهوم مشر ق راافاد ه میکند و سترانج یك نفـــر مستشر ق انگلیسی میگو یـــد :خراسا ن در فارسی قدیم به معنی سرزمین مشرق آمده.(٣)ابوالفـــدا مورخ قر ن هشت هجر ی مینویسد: خر(خور) معنی آفتا ب و « اسان »معنی مکان شی میدهد (٤) یـــعنی مطلع الشمس و یا مشر ق ،

سایر مور خین عر بی زبان هم در تر جمه این کلمه اصل معنـــی فارسی آنرا مراعا ت کرد ه .وغالباً از کشور خراسا ن و یا افغانستان به نام مشرق یاد، وبعضاً سلاطین افغانی راهم پادشاه مشر ق عنوا ن داد ه اند مثلا ابن خرداد بـــه جغرافیا نویس مشهور قر ن ســـه هجری زیر عنوا ن «خبر المشر ق »از مملکت خراسان بحث میکند (٥)

(١)تاریخ سیستا ن طبع تهرا ن سا ل ١٣١٤ ص ٢٣(تالیف قـــرن ٥ــ٨ هـ)

(٢) شهنا مه فردوسی طبـــع بمبئی سا ل ١٣١٥ جلد ٤ ص٣ .

(٣)کتاب اراضی خلافت شرقیا لوسترانج تر جمه عبدالبا قیخا ن لطیفی نسخه خطی متعلق کتابخا نه انجمن تاریخ ، فصل بیست وهفت عنوا ن خراسا ن .

(٤) تقویم البلدان ا بو لـــفدا اسمعیل بن علی طبع پاریس سا ل ١٨٤٠ مسیحی عنوا ن خراسا ن .

(٥) المسالك والممالك ابن خرداد به طبع لید ن سا ل ١٣٠٦ ص٨.

ونویسنده کمنام جغرافیای حدودالعالم من المشرق الی المغرب در قرن چهار هجری راجع به سلاطین سامانی افغانستان مینویسد که:- ایشان را «ملك مشرق» خوانند:(۱) عنصری شاعر مشهور و قصیده سرای غزنی نیز در مدح سلطان محمود غزنوی میگوید :

آیا شنیده هنر های خسروان به خبر

بیاز خسرو مشرق عیان ببین تو هنر

عروضی سمرقندی شاعر و نویسنده قرن شش هجری سلطان علاء الدین حسین (جهانسوز) پادشاه غوری افغانستان را «سلطان مشرق» عنوان میدهد در جاییکه میگوید : و نعمت بزرگتر آنکه منعم بر کمال و مکرم بیزوال اورا (ابوالحسن علی بن محمود شهزاده غوری بامیان وممدوح عروضی) عمی بار زانی داشته است چون خداوند عالم سلطان مشرق علاء الدنیا والدین ابو علی الحسین بن الحسین ... (۲)

در هر حال معنی کلمه خراسان هر چه بوده واز هر وقتی که استعمال شده باشد باشد .فقط چیزیکه در آن شك نیست این است که اسم خراسان از چهارده قرن است اولا در مورد قسمتی از خاك افغانستان ، وبعد ها در مورد کل مملکت افغانستان اطلاق و قرنها دوام نموده است . و هنوز هم در یك قسمت کوچك شمال مغربی او (ولایت طوس ونیشاپور) باقی است .

حالا می بینم این اسم از چه وقت در کتب تاریخ و جغرافیا موقع گرفته ، و به چه ترتیب جزا یا کلا در مورد خاك افغانستان علم گردیده است . همینکه عسکر عرب درقرن اول هجری بعد از انهدام دولت ساسانی فارس از غرب به شرق سرازیر و برای بار اول در اراضی

---

(۱) کتاب خدود العالم من المشرق الی المغرب طبع عکس لینین گراد ص ۳۷.

(۲) چهار مقاله عروضی سمرقندی طبع لیدن سال ۱۹۲۷ ص ۳

ماورای کویر لوت رسید اسم خراسان را شنیده و متعاقباً در کتب و آثار خود تذکر دادند. اولین نویسنده عرب که ازخراسان در تاریخ نام برده است امام احمدبن یحیی بن جابر بغدادی مشهور به بلاذری است که در اواخر قرن دوم هجری تولد، ودر ۲۵۵ هجری کتاب معروف خودش فتوح البلدان را تالیف و ماخذ عمده و معتبری برای مورخین قدیم اسلامی گذاشته است.

حدود خراسان :

قبلا بایستی دانست خراسان دارای دو نوع حدود جغرافیایی بوده، یکی خراسان خاص ودیگری خراسان عام، اولی در مورد یک ویا چند ولایت شمالی و شمال مغربی افغانستان استعمال و دومی به تدریج وسیع و بالاخره در موردکل مملکت افغانستان اطلاق شده است. والبته این هردو نیز نظر به حدوث وقایع سیاسی، گاهی کوچك و گاهی وسیعتر گردیده اند. اما در مفهوم اصلی آنها تغییری به عمل نیامده است.

خراسان خاص :

اگر چنانچه نویسنده تاریخ سیستان گفته، قبول کنیم که در قدیم یعنی قبل از ورود عرب مملکت افغانستان درسه حصه بزرگ شمالی (باختر) و حصهٔ وسیع جنوبی (نیمروز) و حصه وسطی (خراسان) منقسم بوده پس باید بگوییم در ورود عرب به حواشی افغانستان حصه باختر از میان رفته و جایش را خراسان اشغال کرده است.

زیرا ما می بینیم همینکه ستون نخستین عرب از کشور فارس روبه شرق سرازیر شد، بعدازتسخیرولایت کرمان و معموره هایش، از قبیل سیرجان، بم، جیرفت وسار برای بار اول اسم خراسان را شنیده، وولایات و بلاد ذیل راجزءخراسان شناختند: ولایت نیشاپور ولایت هرات، ولایت مرو، ولایت تخارستان، ولایت بلخ، ولایت

ماوراء لنهر وو لایت خوارز م (۱)بلاد و قصبا ت : ـ طبسین ، قهستان . ز م ، یا خزر، جوین، بیهق ، بشت ، اشبند ورخ، زاوه ، خواف، اسپراین ، ارغیان ، ابرشهر ، حمر اندو ، نسا، ابیورد ، سر خس ، کیف ، طوس ، هرات، بادغیس ، پو شنج ، مرو شاهجهان، مروالرود ، بغ، جوز جا ن ، طالقا ن،فاریا ب ، صغانیا ن ، بلخ، سمنجان، قادس ، بیکند ، را مدین ،بخارا ،سغد ، کش ، نسف ، سمرقند ، ترمذ ، خجند ، ختل ،شومان ،کاسا ن و غیره (۲).

ستو ن دو م عرب که به‌ولایا ت‌غرب جنو بی افغانستا ن ریختند ، آنها نا مهای و لایا ت سجستان(سیستا ن) کابل وسند راشنوده وتمام بلاد جنو ب هندو کش وحوزه‌هیر مند تا دریای سند و بحرعرب رازیر این عناوین ثلا ثه شنا ختند.بلاذر ی زیر عنوا ن سجستا ن و کابل از آباد ی های ذیل ذکر میکند:فهرج، زالق ، کر کویه ، هیسون ، زرنج ، نا شرود ، شرواذ ، کش ،بلاد داوز ، زابل ، کابل ،خواش، قوزان ، بست ، ر خج و طاق . (۳).

همچنین مور خ مذکور زیر عنوا ن‌سند از معمور ه های ذیل نام میبرد. خوردیبل ، قیقان (تقریباً قـلات‌بلوچستان) بنته ، اهوا ر ، مکران، قند هار (در ملك کیچ گنداو ه‌شهری‌بود) (٤) بوقان ،قصدار ،قندابیل (در بلوچستان) قنزبور ، ارماییل، سهبان ، مهرا ن ، سدوسا ن، برهمن آباد ، ساوند ر ی ، رور ، ملتـان (آنطر ف دریای بیاس) قشمیر (کشمیر) سکر (٥)

(۱)بلاذر ی فتو ح البلدا ن طبع‌قاهر ه سا ل ۱۹۰۱ص.٤۱.

(۲) بلاذر ی ص ٤۱۰.

(۳) بلاذر ی ص ٤۰۰.

(٤)چچ نا مه طبع دهلی ۱۹۳۹تصحیح عمر بن محمد داود پو ته ص۲٥۸.

(٥) بلاذر ی ص ٤۳۸.

چنانچه دیدید بلاذری افغانستان‌را به سه حصه خراسان ، سیستان وسند تقسیم کرده ، چنانچه نویسنده تاریخ سیستان . هم اینکار را با جزیی اختلافی نموده‌است . به این معنی که‌مو خر الذکر حدود سیستان را به قرار ذیل تعیین میکند : — «... حد شرق اقصاء کشمیر است تا بلب دریای محیطوازسوی غرب زان سوی (سپه) بده فرسنگ بمیانه کوهها حد پیدا کرده است بر کنار کرم».

وهم بلاد ذیل راجزء شهرهای سیستان میداند : بست ، رخد (قند هار) زمین‌داور ، کابل، اسفزار، بوزستان، ولستان ، غور ، کشمیر، گردیز ، غزنین (۱)

در هر حال از این بعد است که‌تاقرن های متمادی تقسیمات داخلی بلاذری در جغرافیای افغانستان و تعیین حدود خراسان خاص دوام نموده واز طرف مورخین و جغرافیانویسان اسلام ومستشرقین فرهنگ احیاناً بنابه اندک کم و زیادی حفظ گردیده است . مثلا در همان قرن سوم هجری یکنفر جغرافیا نویس دیگر، ابی بکر احمد بن محمد الهمدانی المعروف بابن الفقیه خراسان خاص را در چهار حصه تقسیم وولایات ذیل را جزء ارباع آن میشمارد : ولایت نیشاپور (خراسان کنونی)ولایت هرات ، ولایت مرو ،ولایت خوارزم ، ولایت تخارستان ،ولایت‌بلخ، ولایت ماوراء النهر، ولایت فرغانه (۲) مشار الیه در تعیین‌بلاد ولایت کرمان و سیستان نیز تقریبا پیروی از بلاذری می‌نماید .

جغرافیه نویس دیگر قرن سوم‌هجری ابی القاسم عبیدالله بن عبدالله المشهور به بن خرداد به ارباع خراسان، خاص را باین قرار توصیف میکند :ربع مروشاهجهان، ربع بلخ و تخارستان ، ربع‌هرات ،

(۱)تاریخ سیستان ص۲٤

(۲) ابن الفقیه کتاب البلدان (تالیف ۲۹۰ هـ)طبع لیدن‌سال ۱۳۰۲.

پو شنج بادغیس و سجستان ،ربع ماوراء النهر (۱) ومشارالیه شهرهای بست ، رخج (کندهار) ، کابل ، زابلستان ، هرات، بلخ، تخارستان (قطغن وبدخشان)مرو،نیشا پور خوارزم ، بخارا ، صغد، خجند ، فرغانه وغیره را جزءاین ارباع حساب میکند (۲)به این ترتیب می بینیم که گر چه حدودخراسان خاص وسعت اختیار و شامل ولایات بدخشان ، بلخ ،مرو، خوارزم ، هرات، نیشاپور و سیستان ، کابلو ماوراء لنهروفرغانه گردیده ، معهذا هنوز ولایات کرمان در غرب وسند درشرق و جنوب از نقشه جغرافیایی، آن خارج مانده است . در حالیکه‌ولایت آخری که به نامهای مکران، توران ،(بلوچستان) وسند ذکرمیشوند جنوب وشرق جنوبی آریانای قدیم راتشکیل میکند .

ابن خرداد به از بلاد قیقان،مکران، قند هار ، قصدار،قندابیل، ار مابیل دیبل ، زور ،مولتان ،بروص زیر عنوان سند ذکر، واوتکین را (در فاصله چهارروز ه راه از مهران – مصب رود مهران (جیلم)درنهر سند حدفاصل بین سند و کشورهند و او لین ارض هند میشمارد. وهمچنین « سارا» رابه فاصله هفت روز ه راه از هرمز فارس به طرف شرق فاصل حد غربی سند با کشور فارس میداند. (۳)

یکی از جغرافیا نگاران دیگرقرن‌سوم و چهارم هجری در کتاب موسوم به اشکال العالم (ظاهرامنسوب به ابي القاسم بن احمد الجیهانی از مقربین دربارسلاطین‌سامانی افغانستان)ولایات‌ذیل‌راجز خراسان ذکر میکند : — ولایت‌بدخشان ، ولایت بلخ ، ولایت

(۱) ابن خرداد به المسالك‌والممالك طبع لیدن ۱۳۰٦ ه عنوان خبر المشرق ص ۱۸ .

(۲)ابن خراد به ص ۲٤۳.

(۳)ابن خرداد ص ٥٦ — ٦۲

مرو ، ولایت هرات ، ولایت نیشاپور، ولایت بامیان و پنجشیر (بنجهیر) ولایت غزنی و کابل وغیره . (۱)

اشکال العالم در نقشه صفحات ۵۱ — ۵۳ خود بلادمکران، توران (بلوچستان) وسند را نشان داده، ودر ماورای رود سند حدود هندوستان رارسم میکند .

اشکل العالم گرچه ماورای جیحون را از خراسان خارج دانسته، ولی در همان عصر او (قرن ۳—٤ هجری) مورخ دیگری مینویسد که :— ابو الحسن نیشاپوری در کتاب خزاین العلوم آورده است که شهر بخارا از جمله شهر های خراسان است . هر چند آب جیحون در میان است . و جای دیگر تکرارمیکند که :— یشکر دیا قاسمیه ، سمرا ن یا سمرقند و فاخره یا بخارا جزء بلاد خراسان میباشد . این مورخ همان ابوبکر محمد بن جعفر النرشخی (۲۸٦—۳٤۸ ه) مولف تاریخ بخارا است (۲)

ابی اسحق ابراهیم بن محمد الاصطخری (قرن ۳—٤ هجری) که در نگارش کتاب مشهور خود مسالك الممالك ، تفصیلات حصص اسلامی را مدنظر قرار داده،وحصص مسلمان نا شده افغانستان را جزء بلاد کفار هند میشمارد ، با آن ولایات نیشاپور، مرو ، هرات ، بلخ ، بامیان ،غرجستان ، تخارستان و غور را

(۱) ترجمه فارسی اشکال العالم از طرف علی بن عبدالسلام ا زمردان حضور علی خواجه بن محمد ولی امیر بخارا (؟) به خط حاجی خان بن محمد حسین قزوینی در قرن ده یا یازده هجری مرقوم واینك اصل آن در کتابخانه موزه کابل قید است ص ٦۷—٦٨—۷۰ تشریحات مزید راجع باین کتاب در نمرات ۲—۳—۵ مجله آریانا تاریخی حوت — حمل —جوزای ۲۱—۱۳۲۲ درج است .

(۲) تاریخ بخارای نرشخی ترجمه ابو نصر احمدبن محمد بن نصر القباوی تلخیص محمد بن زفربن عمر و تصحیح مدرس رضوی طبع تهران سال ۱۳۱۷ هجری ص ۱۲—۲۷.

جزء خراسان وبلاد بسغورقند(شاید غوربند) سکاوند (سجاوند ـلوگر) کابل، لجرا(شاید نجراو) فروان (پروان) غزنه، پنجهیر (پنجشیر) راداخل عمل با میان قید،و شهرهای تخارستان را یگان یگان نمیشمارد(۱) اصطخری از سیستان، سند و کرمان جداگانه بحث کرده (۲) وخوارزم را به لحاظ نزدیکی به بخارا از خراسان منفک وبه ماوراء لنهر ضمیمه میکند.

البیرونی نیز در قرن پنج هجری فقط آمویه را در شمال خراسان حد این مملکت به عبارت:«آمویه المعبر الی بلاد ماورا لنهر» میشمارد. (۳)

یاقوت حموی جغرافیه نویس قرن هفت هجری (فوت ۶۲۶ هـ) در تعریف جغرافیای خراسان خاص همان ارباع معروف: نیشاپور، هرات، مرو، بلخ راتذکر داده وسایر حصص را از آن مجزا میکند.(۴)

ابو الفدا مورخ قرن هشت هجری (فوت ۷۳۲ هـ) ارباع فوق را خراسان خاص شناخته، وبه نقل از ابن حوقل تخارستان راهم از مضافات آن میشمارد.

وزابلستان و غور را به عبارت :خراسان و ما اضیف الیها من زابلستان والغور یاد میکند. (۵) وغزنی، کابل، بامیان پنجشیر را جزء زابلستان میداند (۶)

(۱) اصطخری مسالک الممالک طبع لیدن ص ۲۲۷-۲۵۴ -۲۷۲-۲۷۷.

(۲) اصطخری ص ۲۳۸ - ۱۷-۱۵۸.

(۳)منتخبات قانون مسعودی طبع دهلی ص ۴۸.

(۴) یاقوت معجم البلدان طبع مصرسال ۱۳۲۳ هـ ص ۷-۴.۸.

(۵) تقویم البلدان ص ۴۶۶-۴۷۲ ۴۷۲.

(۶)تقویم ص ۴۶۶ .

حمد الله مستو فی قز وینی نویسند ه قر ن هشت هجری در جغرافیا ی نزهت القلو ب خودش ولایا ت نیشاپور ، هرا ت ، غور ، بامیا ن ، مرو ، بلخ ، و دریك جا ولایا ت قهستا ن و نیمروز (سیستان) را جزء خراسا ن و ولایت زاول (زابل) و یاغز نی را جز ء سیستان میشمارد .(۱)

همین شخص و لایت مکرا ن را باآنکه در عصر او مالیه به فارس می پرداخت خار ج حدود فارس دانسته و میگو ید : ـ مکرا ن ولایت فسیح است وَ خارج ایرا ن (یعنی فارس)وشرحش در آخر خواهد آمد .(۲)

لومستر انج مستشر ق انگلیسی خراسا ن را حاو ی تما م ولایا ت اسلامی واقع در شر ق صحرا ی لوت تاسر حد هندوکش و شا مل ارا ضی ماورا ی جیحو ن در شمالمشر ق و سیستا ن و قهستا ن در جنو ب، دانسته ، د رچهار ایا لت نیشاپور، مرو ، هرا ت ، بلخ تقسیم ، و سرحد خار جیش را به طر ف مرکز آسیا، صحرا ی چین میشمارد (۳)

جرجی ز یدا ن نیز به همین اساس خراسا ن را شما لا ، شر قا محدو د به ماوراء لنهر و جنو بـاشر قا به ولایا ت سندوسجستان، وشما لا به خوارز م و بلاد غز د رتور کستان ، و جنو با به صحرای خراسا ن و فارس و غر با به قومس دانسته ولایا ت عمده نیشاپور، مرو، هرا ت ، بلخ ، قهستا ن وتخارستان را جزء آن میشمارد (٤)

(۱) حمدالله نزهت القلوب طبع ملك الکتا ب میرزا محمد د ر هند سا ل ۱۳۱۱ هجر ی با ب۱۷ص ۱۸۵ـ با ب ۱٦ص ۱۸۳ ـ۱۸۵.

(۲) باب ١٤ـص۱۸۲ .

(۳) ترجمه خطی اراضی خلافت شرقیه لوسترانج متملق مد یریت تاریخ فصل بیست و هفت عنوا ن خراسا ن .

(٤)ژرژی زیدان تمدن اسلام ترجمه و طبع تهران سال ۱۳۰۳ جلد ۲ـص ۳٦.

تا اینجا دیدیم که مورخین وجغرافیه نگاران حدود جغرافی خراسان خاص را در قسمت ماورای جبال هندوکش شامل ولایات شمال و شمالمغرب افغانستان دانسته و احیاناً حدود آنرا در جنوب و شرق نیز وسعت بخشیده اند . حال میرویم ببینیم که مفهوم خراسان به طور عام چگونه شامل تمام حدود سیاسی آریانای قدیم و یا افغانستان امروز گردیده است: .

خراسان به مفهوم عام آن :مولف ناشناس جغرافیای حدود العالم من المشرق الی المغرب با اشتباهاتی که در تعلیق بعضی بلاد به بعضی از ممالک مینماید راجع به حدود مملکت هندوستان چنین گوید : - « سخن اندر ناحیت هندوستان و شهر های وی: مشرق وی ناحیت چین است و تبت . وجنوب وی دریای اعظم است . ومغرب وی رود مهران (یعنی جیلم)(۱) وشمال وی ناحیت شکنان و خان (یعنی واخان و شغنان) است.»(۲) کذا نویسنده مذکور زیر عنوان « سخن اندر ناحیت ماورا لنهر و شهر های وی » می نویسد : - « (ماورا لنهر)ناحیتی است که مشرق وی حدود تبت است . و جنوب وی خراسان است . و مغرب وی غوز است و حدود خلخ ، و شمالش هم حدود خلخ است . (۳)راجع به حدود مملکت فارس گوید : « سخن اندرناحیت پارس و شهر های وی : ناحیتی است که مشرق وی ناحیت کرمان است . و جنوب وی دریای اعظم و .... »(٤) به این ترتیب مشار الیه در قرن چهارم هجری حدود سه مملکت همسایه افغانستان را در شمال و غرب وشرق آن تعیین میکند به این صورت که جنوب ماورا لنهر

(۱) حمدالله مستوفی نزهت القلوب ص ۲۱٦ فصل ٤ .

(۲) حدود العالم ص ۲۷ .

(۳) حدود العالم ص ٤٤

(٤) حدود العالم ص ٥۳ .

خراسان ، وشرق فارس ، کرمان ، غرب هندوستان رود مهران یا جیلم است ، حال ببینیم سر زمینی راکه بین این سه کشور افتاده یعنی افغانستان به چه نام و چسان تعریف میکند ؟ او میگوید: « سخن اندر ناحیت خراسان و شهر های وی : ناحیتیست مشرق وی هندوستان ، و شمال وی رودجیحون و مغرب وی نواحی گرگان است و حدود غور، وجنوب وی بعضی از حدود خراسانست و بعضی بیابان کرکس کوه ...» (۱) وباز جای دیگر زیر عنوان مکرر «سخن اندرناحیت حدود خراسان و شهر های وی » مینویسد که : -(خراسان)ناحیتی است که مشرق وی هندوستان است و جنوب وی بیابان سند وبیابان کرمان است » واین هر دورا هم همسایه بلافصل همدیگروجنوبابه بحر متصل میشناسد . (۲)

به این ترتیب خراسان آنروز شرقاً شمالا از نهر جیلم تا جیحون وغربا جنوبا از گرگان تا بیابان سند میدود . نکته دیگری که در نوشته های حدود العالم قابل ذکراست این است که اوزیر عنوان : سخن اندر ناحیت خراسان وشهرهای وی (۳)در جملهٔ بلادو نواحی خراسان از دونام « طوران »و«حاریانه » هم ذکر میکند . اگر مطلب مولف از اسم طوران علاقهٔدر جنوب خراسان بوده باشد ، پس جای تردید نخواهدبود که حدجنوبی خراسان خوبتر روشن شده و به بحر عرب متصل میگردد . زیرا ما به تصریح مورخین وجغرافیا نویسان میدانیم که طوران در جنوب خراسان عبارت از ولایت بلوچستان کنونی، وواقع در بین دوولایت سند و مکران میباشد .(٤) واما راجع به کلمهٔ حاریانه بعیدنیست فرض کرد نمونهٔ ازنام آریانای

(۱) حدود العالم ص۳۷ .

(۲) حدود العالم ص۵۱ .

(۳)حدود العالم ص ۳۷ .

(٤) جرجی زیدان تمدن اسلام جلد ۲ص ۳٤-۳٦.

قدیم بوده و تا عهد مولف حدودالعالم در گوشه یی از گوشه های کشور به طور خاص باقیمانده است.

راجع به حدود غربی خراسان یکنفر مورخ دیگر (ابی الفدا) در قرن هشت هجری مینویسد. که: «اهل عراق» (یعنی فارس) میگویند: او (یعنی خراسان) از «ری» تا مطلع آفتاب است. وبعضشان میگویند: از کوه «حلوان» تا مطلع آفتاب است ... و غرب آنرا مغازه تشکیل میکند که بین او و شهر های جبل (یعنی عراق عجم) و جرجان واقع است.» (١)

ابی الفدا در جای دیگر که از بلاد سیستان، سند و کرمان از قبیل الرخج (قند هار) خواش، زرنج، طاق، بست، دیبل، مکران، قزدار، بیرون، سدوسان، منصوره ملتان و غیره ذکر مینماید، (٢) کشور هندوستان را خارج این حدود و در ماورای شرقی آن جداگانه عنوان میدهد.

سیاح معروف قرن هشت ابن بطوطه وقتیکه از ذکروقایع مسافرت خود در کشور ماوراء لنهر فارغ میشود، میگوید: -«به قصد شهر های خراسان از نهرجیحون گذشتم.» و آنگاه از سیر خود ش در بلاد افغانستان از قبیل: بلخ، هرات، جام، طوس، مشهد، نیشاپور، بسطام، قندز، بغلان اندراب و هندو کش، پنجشیر، پروان، غزنه، چرخ، (لوگر) قندهار، کابل، کوه های سلیمان و ششغار قصه میکند (٣) وهمینکه او، رود سند را در شرق افغانستان عبور و به پنج آب قدم میگذارد جلد اول کتابش را نیز ختم میکند، مشارالیه بعد از ذکر و قایع سفریه خود در ولایت سند و ترتیب تشریفاتی او از طرف دولت، به عزم مسافرت هند از شهر

(١) ابی الفدا تقویم البلدان عنوان خراسان.

(٢) تقویم البلدان ص ٣٤٢-٣٤٨-٣٣٦.

(٣) رحلته ابن بطوطه طبع مصر سال ١٩٢٨ جز اول ص ٢٤٧-٢٥٢-٢٥٣-٢٥٤-٢٥٥.

ملتا ن خار ج شده و چنین‌میگوید:ـ«...وسافر نا من مدینته ملتان‌و هم یجرون هذا الترتیب علی حســـب‌ماسطر ناه الی ان وصلنا الی بلاد الهند و کان اول بلد دخلناه مدینته‌ابو هر و هی اول تلك البـــلاد الهندیه ... » (۱)

عطا ملك جو ینی نویسنده‌مشهورقرن هفت هجر ی نیز بعد از آنکه میگو ید :ـ چنگیز خان خواست‌که‌به نفس خود بر عقب سلطـــا ن «محمد خوارز مشاه » برودو ممالك‌خراسا ن را از معارضین پـــا ك گرداند ...)

از اسفار او در نخشب، تر مذ،بلخ، طالقان « مرغاب»غزنین ،پشاور وچترال تاارو د سنند بحث‌مینماید.(۲)

یکی از متا خرین جغرافیه نویسان‌هند مرتضی حسین بلگرا می د و کتا بی که بنا م حدیقة الا قالیم درقرن دوازده هجر ی نوشته زیـــر عنوا ن خراسا ن از بلاد و نوا حی‌ذیل نام میبرد : ـ مروشاهجها ن، نسا، سر خس ، بلخ، جچکتـــو ،میمنه ، اند خود ، ختلان،بدخشان ، کابل، غوربند، استا لف استرغچ،ریگ روان ، ضحا ك، بامیان ،غزنی قند هار ـبنا م زابل و پایتخـــت‌سابق سلاطین خراسا ن ـ لوگر ، زمین داور ، کافر ستان«نورستان»هزار بچه ، ننگنهار ،«جلال آباد » چهار با غ با جور ، سواد، هیکل‌پور ، لعل پور ، بگرا م، پشاور، بنگیستان ـ بجانب ملتـــان(۳) جام ، تربت ، مشهد ، تون، نیشاپور سبزوار ، اسفراین ، جنو شان ،قهستان ، و بسطا م (٤) همیـــن شخص حد مشر قی کابل را دریای‌سند تعیین میکنند (۵) و راجـــع

---

(۱) رحلته جزء دو م ص ۱۲.

(۲) جهانکشاطبع الید ن ۱۱۹۱ جلد اول ص ۹۷ـ۱۱۸.

(۳)حدیقة الا قالیم طبع نو لکشورهند ص ۳٦۰ـ۳٦۷.

(٤)حدیقة الاقـــالیم ص ۳۰۸ـ ۳۹٤.

(۵) حدیقة ص ۳٦۷

به استالف و استرغچ «چند میلی شمال کابل » میگوید : الغ بیک بن میرزا سلطان ابوسعید این دوموضع را سمر قند خراسان می خواند (۱) در جای دیگر به نقل از مولف هفت اقلیم « یعنی امین احمد رازی جغرافیه نویس قرن دهم هجری » در باب سیستان میگوید: حضرت محمد صلی الله علیه وسلم فرموده که بهترین خراسان هرات است و بدترین آن سجستان (۲)

تا اینجا دیدیم که خراسان جغرافیایی به مفهوم خاص آن شامل ولایات شمال مغرب و شمالی افغانستان چون تخارستان (بدخشان و قطغن) بلخ (مزار و میمنه) مرغاب و هرات، مرو، شاهجهان ، طوس و نیشاپور بود، و به مفهوم عام آن ، شامل تمام اراضی افغانستان قدیم ازتوران (بلوچستان) تا خوارزم ، وازدشت های لوت وکرمان تا رود بار سند و جیلم و به معنی سیاسی آن حاوی تمام افغانستان و ماورالنهر و احیانافرغانه زمین میباشد .

حال نظری به خراسان سیاسی ودولت های دوره اسلامی افغانستان انداخته می بینیم که در تاریخهای یکهزارویکصد سالهٔ ممالك اسلامی، دولت های افغانستان بچه اسم وعنوانی ذکر شده اند :

دول خراسان : چنانچه میدانیم عربها بعد از آنکه از غرب بطرف شرق پیش رفتند ، مملکت فارس را به نام عراق و به انضمام عراق عرب عراقین ، و کشور افغانستان رابه اسم خراسان ، و سغد یانای قدیم را به عنوان ماوراء النهر یاد ، ودر کتب خود ذکر کردند. وبه همین سبب از قرن اول هجری تاقرن سوم (زمان تشکیل دولت طاهریهٔ خراسان) تمام عمال و نایب الحکومه های عرب که در حصص مفتوحهٔ افغانستان از دربار خلفای دمشق وبغداد مقرر و اعزام شده اند ،

۱ـ حدیقة ص ۳۶۹.
۲ـ حدیقة ص ۳۷۷

بلااستثنا امیر خراسان عنوان داشتند ، وخود این مطلب از شدت وضوح محتاج به تفصیلات دیگری نیست .

بعد از آنکه در قرن سوم هجری خاندان طاهریه فوشنج به تشکیل یك دولت مستقل خراسانی در شمال مغرب کشور موفق شدند ، البته در تمام تاریخها ی اسلامی به عنوان (امرای طاهریهٔ خراسان) یادوقید گردیدند .

همچنان پادشاهان صفاری افغانستان که جانشین شه ها ن طاهری گردید ، و تقریبا نیم قرن سلطنت کرده اند ، عنوان امیر خراسان داشتند .

حکیم بلخی ناصر خسرو علوی در قرن پنج هجری راجع به امیر یعقوب بن لیث صفاری مینویسد :—...واز آنجا به شهر مهروبان (در کشور فارس) رسیدیم ... ودرمسجد آدینهٔ آنجا بر متبر نام یعقوب لیث دیدم نوشته، پرسیدم از یکی که حال چگونه بوده است؟ گفت که یعقوب لیث تا این شهر بگرفته بود ، و لیکن دیگرهیچ امیر خراسان را آن قوت نبوده است ...» (۱) راجع به امیر عمرو بن لیث صفاری جانشین یعقوب صفاری ، ابو سعید عبدالحی بن ضحاك گردیزی مورخ قرن پنج هجری درکتاب زین الاخبار چنین مینویسد : —«... و چنین گویند که عمرو لیث امارت خراسان را هرچه نیکوتر وتمامتر ضبط کرد وسیاستی برسم نهاد ، چنانکه هیچکس بران گونه نرفته بود ...»(۲)

راجع به پادشاهان سامانی افغانستان نرشخی در تاریخ بخارا مینویسد : —

(۱) سفرنامه خسرو طبع برلین سال ۱۳٤۰ هـ ص ۱۳۵.

(۲) زین الاخبار طبع برلین سال ۱۹۲۸ ص ۱۵.

امیر شهید احمد بن اسمعیل السامانی امیرخراسان شد...»(۱)

نویسندهٔ حدود العالم درهمین موضوع میگوید : -« پادشاهی خراسان در قدیم جدا بودی . وپادشاهی ماورالنهر جدا ، واکنون هر دو یکی است . وامیر خراسان به بخارا نشیند ، و زال سامان است ، و از فرزندان بهرام اند ،وایشانرا ملك مشرق خوانند،و اندر همه خراسان اعمال او باشند، واندر حدهاء خراسان پادشاهان اند، وایشان راملوك اطراف خوانند ...» (۲)

عبدالحی بن ضحاك مینویسد :-«...چون ولایت خراسان مراسمعیل راگشت وعهد لواء معتضد برسید ...اندرین وقت معتضد (خلیفه عباسی) بمرد و مکتفی به خلافت بنشست و عهد خراسان با سمعیل فرستاد ، واز پس اوپسر اورا احمد عهد ولوای خراسان بهصحبت محمد بن عبدالصمد فرستاد ... (۳) در جای دیگر گوید : - چون اسمعیل (امیر سامانی) بمرد و مرپسر خویش‌را احمد ولیعهد کرد بر خراسان،ومکتفی عهد خراسان با حمدفرستاد ...پس نصربن احمد السعید بولایت خراسان به خلافت نشست و امیر حمید (امیرسامانی) به خلافت بنشست در ولایت خراسان اندر شعبان سنه ۲۳۱ (٤)

ابو المؤید بلخی (قرن چهار مهجری) در مقدمه نثری که درسر یك منظومه دو هزار بیتی خودنوشته چنین گوید : - « چنین

(۱) تاریخ بخارا ص ۹۲
(۲) حدود العالم عنوان خراسان ص ۳۷.
(۳) زین الاخبار ص۲۱
(٤) زین الاخبار ص ۲۲-۳۳۳.

گوید ابو المو ید بلخی زحمة الله‌علیه که مرا از طفلی هوس گردید ن عالم بود و از ... پادشاه جها ن‌امیرخراسا ن ملك مشر ف ابوالقاسم نوح بن منصورمولی امیر المو منین (میر هشتم سا مانی ۳۶٦-۳۸۷)...،(۱)

راجع به سلاطین غزنو ی افغانستا ن گردیز ی چنین نویسد :- «...چو ن امیر محمود ر حمة الله‌از فتح مرو فار غ شد و امیرخراسان گشت و به‌بلخ آمد، هنوز به‌بلخ‌بودکه رسو ل القادر با الله از بغداد به نزدیك آمد با عهد خراسا ن‌و لوا وخلعت فاخر و تاج...(۲)عروضی سمر قند ی نویسند ۀ قر ن شش‌هجر ی نیز راجع به محمودغزنوی از زبا ن خوارز مشا ه چنین‌گوید:-«... خوارزم مشا ه خوا جه حسین میکا ل (نماینده غزنه) رابه جای‌نیك فرود آورد ... و پیش از آنکه او را بار دادحکما (ابن سیناوغیره)رابخواند وای‌ن‌نا مه (فرمان محمود) برایشا ن عر ضه کرد وگفت محمود قو ی دست است و لشکر بسیار دارد و خراسا ن وهندوستا ن ضبط کرد ه و طمع در عراق (فارس) بسته من‌نتوانم‌که مثال اورا امتثا ل نه نمایم وفرمان اورا بنفاذ نه پیو ند م ، شما درین چه گویید ...(۳)
عنصری ملك الشعراء مشهوردربار غز نی در مدیح همین پادشا ه گوید :

(۱)کتاب فوق به تصریح‌سعید نفیسی در کتابخا نه ملك الشعرا بهار در طهرا ن است رجوع‌بشمارۀ۳ دوره اول مجله شر ق طبع طهران تاریخی شوا ل ۱۳۴۹ ه ص ۱۳۰.

(۲) زین الاخبار ص ٦۲

(۳)چهار مقاله طبع لیدن‌ص۸٦

خدایگان خراسا ن بدشت پیشاور
به حملهٔ ،ه پرا گنند جمع آن لشکر

غضا یری شاعر فــــارس نیز مدح همین سلطا ن غزنین گوید :

خدایگا ن خراسا ن وآفتاب کمال
که وقف کرده بروذو الجلال عزوجلال

وقتیکه سلطا ن محمود مملکت افغانستان و کشور فارس را بنا م های خراسا ن و عرا ق به پسرا ن خود محمد و مسعود بداد ، تشریفات رسمی محمد نیز بواسطه اخضا راسپ او به عنوا ن اسپ امیـــر خراسا ن در دربار عملی شــد ، ابو الفضل بیهقی درین مورد مــی نویسند : ـ «... بدانوقت که امیر محمود از گ رگا ن قصد ر ی کرد میا ن فرزندا ن وامیرا ن مسعود ومحمد مواضعتی که نهاد نی بود ، بنهاد ، امیر محمد را آنروز اسپ بردر گاه نبود . اسپ امیر خراسا ن خوا ستند رو ی سو ی نیشاپو رباز گشتت و امیرا ن پدر وپســر دیگر روز سو ی ری کشیدند ....وچو ن امیر محمود عزیمت درست کرد باز گشتن را و فرزند را(مسعود)خلعت و پیغام آمد نزدیك و ی به زبا ن بو الحسن عقیلی که پسر م محمد را چنانکه شنود ی بردر گاه ما اسپ امیر خراسا ن خواستند وتوامروز خلیفهٔ ما یی و فر مـــان ما بدین ولایت (فارس) بی انداز ه میدانی ، چه اختیار کنی که اســپ تو اسپ شهنشا ه خوا هند یـــا اسپ امیر عراق ؟....»(۱)

هنگا میکه سلطا ن مسعـــودغزنو ی در پایتخت غز نی و قلب افغانستا ن نشسته و بر ممالـــك همجوا ر خود حکومت میراند، روزی

(۱) بیهقی طبع کلکته ســـال۱۸۶۲ ص ۱۴۸ .

در مجلس مشورهٔ با صدرا عظم (خواجهٔ بزرگ) و منشی خود شی (ابونصر مشکان) راجع به متصرفات کشور فارس چنین گفت: «... شما حال آن دیار (یعنی فارس) نمیدانید و من بدانسته ام، قومی اند که خراسانیان را دوست ندارند. آنجا حشمتی باید هر چه تمامتر، به آن کار پیش رود، و اگر به خلاف این باشد زبون گیرند و آن همه قواعد زیر و زبر شود ...»

بعد از آن بوسهل حمدوی را نایب الحکومهٔ فارس مقرر و گفت: —«...مبارک باد! وانگشتری که نام سلطان بروی نوشته بود به بوسهل داد و گفت این انگشتری مملکت عراق (فارس) است بدست تو، دادیم، و خلیفهٔ مایی در آن دیار...» (۱) بوسهل نیز چنین جواب داد: —«... زندگانی خداوند دراز بادحال ری و جبال (کشور فارس) امروز به خلاف آنست که خداوند بگزاشته بود، و آنجا فترتها افتاده است وری و جبال دیار مخالفان است و خراسانیان را مردم آن دیار دوست ندارند، خزاین آل‌سامان (سلاطین سامانی خراسان) همه در سرری شد ... و پسر کاکو یه امروز ولایت سپاهان (اصفهان) وهمدان و بعضی ازجبال (عراق عجم) وی دارد، مخالفی داهی است و گربز، وهم مالداردوهم لشکر و هم زرق و حیله و مکر ...» (۲)

راجع به سلاطین غوری افغانستان خواند میر مینویسد: — «... چون فرمان سلطان غیاث الدین در تمامی مملکت خراسان سمت نفاذ پذیرفت، فی سنهٔ تسع وتسعین و خمسمائة ... راه سفر

(۱) بیهقی ص ۴۸۱—۴۸۲ .

(۲) بیهقی ص ۸۵ — ۴۸۶

آخرت پیش گرفت ...(۱) کـــذا او راجع به سلطا ن شهاب الدین غور ی در کیفیت عود تش از هندو ستا ن به خراسا ن میگوید :

«... (شهاب الدین) یکـی ازغلا مان خود قطب الدین ایبك را در آن مملکت (هند) قا یمقا م سا خته علم عزیمت بصو ب خراسا ن بـــر افراشت ...» (۲) مر تضی حسین دربا ب همین پادشا ه میگو ید : ـ «...سلطان ابو المظفرشهاب الدین بن محمد بن سام به سلطنت خراسان وبسیار ی از هند رسید وازبقایای غوریا ن ملو ك کرت اند که دربعضی از خراسا ن حکومت کردنـد ... »(۳) سید محمد معصوم نویسنـده قر ن ده هجر ی مثل معاصرشـــ خواند میر دربا ب سلطا ن غیا ث الدین غور ی وسلطا ن شهاب الدین غور ی مینویسد که چون از هند مراجعت نمود ه و عاز م ولایـــت خراسا ن شدند ، خبر فوت آخری به قطب الدین ایبك رسیده .(٤)

راجع به پادشاها ن تیمور ی افغانستا ن خواند میر همیشه حدو د جغرافی را مراعا ت کـــرده ، وازمتصر فا ت آنها در کشور فار ســ وما ورا لنهر جدا گا نه واز اصل مملکت خراسا ن به طور ممتـــا ز علاحد ه بحث ، وایشا ن راسلاطین خراسا ن میخواند ، مثلا در جا یی

(۱) حبیب السیر طبع بمبئی ۱۲۷۳ ھ جلد دو م جزو چار ص ۱۵۵.

(۲) حبیب السیر ص ۱۵٦.

(۳) حـد یقته الا قالیم ص ۳۷٤ـ ۳۷۵.

(٤) تاریخ سند المعروف بـه تاریخ معصو می تالیف سید مجمد معصو م بکتر ی المتو فی سنـــه ۱۰۱۹ ھ تصحیح عمربن محمد داود پو ته طبع بمبئی ۱۹۳۸ ص ۳۳ـ۳۷.

میگوید : - «... (عنوان فصل)ذکر بعضی از حالات ماورا لنهرو ترکستان ورسید ن میرزا الغ بیگ گور گان باستا ن خا قا ن عالیشـــــا ن (یعنی شهرخ بن امیر تیمور)...»کذا راجع به فارس چنین عنوا ن میدهد : - ــذکر مجملی از ولایت عرا ق و فارس بعد از معاودت خاقان صاحب سعاد ت (شهرخ) و بیان تو جه آن حضر ت کر ت دیگـــر به جانب شیر از در ضمان صا نع بلاد عباد (۱)

ولی و قتیکه پادشا ه مشار الیه از فارس با فغانستا ن عود ت می نماید چنین عنوا ن میدهد : -«ذکر نهضت خاقان عالیشا ن از شیـراز به جانب کر مان و معاودت فرمودن از قصبهٔ شیر جا ن به صـــو ب خراسا ن . »کذا بعد از مرگـــ سلطا ن حسین بایقرا پادشـــا ه مشهور تیمور ی افغانستا ن ، وسلطنت نمود ن مشترك دونفر پسران او بدیع الزما ن و مظفر حسین د رافغانستا ن وسقو ط حکو مت آ ن خاندان چنین مینگارد : -«...لاجرم باند ك زمانی قوا عد قصرحکومت اولاد خاقا ن منصور (حسین بایقرا)متزلزل گشت و مفاتیح سلطنت بلاد خراسا ن به قبضهٔ اقتدا ر بیگانگان در آمد ، چنانچه عنقر یب مسطو ر خواهد شد ...» (۲)

واما راجع به سلاطین درا نـــــی افغانستا ن دیوا ن امر نات مولـف کتا ب ظفر نامهٔ رنجیت پادشا ه قرن سیزده پنجاب که خود معاصر دو لت ابدا لی بود مکررا افغا نستا ن راباسم خراسا ن و شاها ن درا نـی افغانستا ن رابنا م پادشا هان خرا سا ن یاد کرده است . چنانچه از مراجعت آخرین احمد شاه بابا ی افغا ن از پنجاب در افغانستا ن و فوت او در قند هار باین منوا ل سخن میگوید :

(۱) حبیب السیر ص ۱۱٤ بسو م جلد سوم
(۲) حبـیـب السیر جــزء سو م ص ۳۵۲

«...(احمد شاه) از دروازهٔ هیتاپول واقع ارگ لاهور که تابوت پادشاهان ذوی الاقتدار زابه جز آن از در بدیگر بار نیست خودرا زنده در گذرانیده ، واردخراسان گشته بزخم ناسور بینی درگذشت .....»(۱)

کذا درباب شه شجاع درانی آخرین پادشاه سدوزایی افغانستان که سلطنت را در قرن سیزده به سلسلهٔ جدید بارکزایی افغانستان باخته و اینك درسواحل سند بغرض دوباره تصاحب سلطنت ترتیب عسکر مینمود ـ مینویسد: ـ«خبر شه شجاع الملك انتشار یافت که پیش صادق محمد خان رسیده از آنجا در دیره غازیخان آمده ترتیب افواج نموده که ازسبب نبودن پادشاه در خراسان (تاآنوقت پادشاه دیگری درافغانستان تعیین نشده بود) خود را پادشاه سازد.» (۲) درجای دیگر راجع به عسکر کشی شه شجاع در قندهار بغرض تصاحب تاج و تخت افغانستان ،واستمداد پردل خان والی بارکزایی قندهاراز برادرش سردار دوست محمد خان (امیر آینده) والی کابل چنین مینویسد : ـ«... دوست محمد خان بدفعیه آن بلای ناگهانی(یعنی شه شجاع) از کابل و با میان و غزنی و اقرات افاغنه طلبداشته درین معنی کنگاش جست افاغنه همسری با خداوند تاج ونگین و جدل با وارث خراسان زمین (یعنی شه شجاع)از خطاد بعید دانسته با دوست محمد خان از در مجادله بر آمدند .دوست محمد خان مسالهٔشرعی:

(۱) ظفر نامه رنجیت امرنسات تالیف ۱۲۵۶ هجری طبع لاهور ۱۹۲۸ ص ۳.

(۲) ظفر نامه ص ۱۲۰.

وان جا هدا ك علی ان تشر ك بی‌مالیس لك به علم فلا تطعهما ، د ر میا ن آورد ه تا بعدا ر ی نصار ی بر فتراکــــش بسته ... » (۱)در هر حا ل بین شه شجا ع وسر داردوست محمد خان در قند هار آتش جنگ مشتعل گردید ه و عساکــــرهند ی شه شجا ع در مقابل‌عساکر خالص افغا نی دوست محمد خا ن‌تلفا ت بسیار دادند ، امر نا ت که شاعر هم بود ه و اکبر ی تخلصـــ‌میکرد درین مورد میسر اید :

درآن رز مگه شور و بیداد بو د

ستم را در آن فتنه بیداد بود

به شمشیر هند ی خراسا نیا ن

بکشتند هند ی بیا بانیا ن (۲)

دیوا ن امرنا ت‌از دورهٔ زما مدار ی‌وزیر فتح خان‌بار کزایی و برادرانش چون سردار محمد عظیم خا ن‌ونواب‌جبار خان و غیره و قتی که حـــر ف میزند باز اسم خراسا ن‌و خراسا نیا ن را به جای افغا نستان‌و افغا‌ـ نیا ن‌امروز ه استعما ل میـــکند ،چنانچه در مورد سو قیا ت و زیـــر فتح خان از هرا ت بجانب خراسان‌ِکنونی متعلق فارس ، و شکســـت عساکر قاجار ی از وزیر افغا ن وخواهش مصالحه نمود ن ایشـــا ن چنین میگوید : -« ...(وزیر فتـــح خان) قول قا جاری را بر انداخت. ایرانیا ن (یعنی فارسی ها) شر ح‌احوا ل عرض پادشا ه (فارس)کرده از داعیهٔ ایلا مشی خراسا نیان(یعنی‌افغانی ها) سخن راند ه. بـــــه مصلحت شاهی پیغا م مصا لحـــت انداختند ...» (۳)

---

(۱) ظفر نامه ص۲۰۱

(۲)ظفر نامه ص۲۰۳

(۳) ظفر نامه ص ۷٤ـ ۷۷.

در جای دیگر از عزیمت سردار محمد عظیم خان والی افغانی کشمیر به داخلهٔ افغانستان وتعیین نواب جبار خان به نیابت او در کشمیر سخن رانده میگوید :

«...عظیم خان با کنوز بیشمار روخزائن لا تحصی ولاتعداد واردخراسان ، و جبار خان به نیابت تعیین اما از سطوت اقبال سر کار والا (رنجیت) هراسان شده طریق مسالمت پیروی نمود ...» (۱)

شعراء پشتو زبان قرن دوازده هجری یعنی معاصر دولت هوتکیهٔ افغانستان نیز بعضا خراسان را به معنی مملکت افغانستان استعمال کرده اند چنانچه یکی از اینها عبدالرحیم هوتك ساکن شه بولان کلات غلجایی و قتیکه بماوراء النهر رخت سفر کشیده و در آنجا بیاد وطن اشعاری میسر آید چنین میگوید :

بیا یی نه مو ند هیڅ راحت له خوا شینه
چه داخوار رحیم را ووت له خراسانه (۲)

باز او از خفقان هیچ را حتی ندید
از وقتیکه رحیم بیچاره از خراسان بر آمد

شاعر دیگری گل محمد ساکن مالگیر کنارهٔ هلمند که معاصر زمانشاه پادشاه ابدالی افغانستان (قرن ۱۳) بود نیز دریك بیت خود میگوید :

---

(۱) ظفر نامه ص ۱۲۳.

(۲) نسخه قلمی دیوان غزل عبدالرحیم هوتك متعلق کتابخانه جناب عبدالحی خان حبیبی .

گل محمد عاشق طو طی شکر یغواری

باری نشته نیشکر په خراسان کښی (۱)

بعلاو ه در کتب نثر و نظـــــم خطی که تا عهد امیر عبدالر حمـن خان در حصص مختلفهٔ افغا نستان نو شته شده اند (او ایل قـــر ن چهارده هجری) بعضا از طــــرف خطاط و نسا خ کتب مذکور ه در خاتمه کتا ب کلمهٔ خراسا ن بـــه جا ی افغانستا ن ذکر یا فتــــه است (۲)

حالیا هم دسته جا ت کو چـــی باشند ه گا ن بین غز نی و کـلا ت غلجا یی که در ایا م زمستا ن درماورا ی رود خانه سند سفر میکند هنگا م مراجعت بوطن به پشتـــــو میگویند : ـ خراسا ن ته زو، یعنی خراسا ن میرویم .

چنانچه دیدیم کلمهٔ خراســـان وخراسانیا ن دور ه اسلامی از قرو ن اولیهٔ هجر ی تا این او اخر، در جای اسم آر یانا و آریانی قدیم، وافغا- نستا ن و افغا ن امروز مستعمـــل ودر السنه و آثار مذکور و مسطور بوده است . باقید این نکته که هم در ایا م باستا ن ، و هم درطو ل دور ه اسلامی ، اسماء و لا یتـــــی ومراکز مهمهٔ افغانستا ن و نام های عشیره و ی و محلی سلسله هـــای حکمران افغا نی در مورد ملـــت و مملکت افغا نستا ن نیز اطــــلا ق گردید ه است . مخصو صادر نزد

(۱) دیوان قلمی گل محمد متعلق کتابخا نه جنا ب عبدالحی حبیبی
(۲) متأسفانه یادداشتهــــــای اینجانب ازین نوع کتب مفقود شده،

اجانب و ملل همجوار ، از قبیل : با ختر و باختر ی ، زابل‌وزابلی، کابلستا ن و کابلی ، سیستا ن وسیستانی ، غز نه و غزنو ی، غورو غور ی ، روه ورو هیله ، سور ی،لود ی ، خلجی،پتها ن ، غلجا یی، هوتکی ، ولایت وو لایتی ، ابدا لی‌ودرانی وامثا ل آن ، (تفصیل و تشریح این اسماء محتا ج مقا لـــهٔجدا گا نه است) بالا خر ه اســم افغا ن و افغانستا ن بمیان آمده وبه‌مرور قرو ن از قبیله به قبا یــل وطوایف انتقا ل و به تدریج‌ازنشیب‌های جبا ل سلیما ن به تمام‌صفحات جنو ب هندوکش تا در یا ی سندمنتقل‌و در نهایت به تمام ملـت و مملکت خراسا ن قرو ن وسطی‌اطلاق‌گردید ، و امرو ز جانشین آریانای قدیم بشمار میرود ، مأشر ح مفصلی‌راجع به اسم افغا ن و افغانستا ن‌در آینده ه نزدیکی تحریر و درمطبوعات‌افغا نی انتشا ر خواهیم دادانشاء الله تعالی .

شهر کابل

نام کابل اسمی است که ازقرون‌قد یمه در صفحا ت جغرافیاو تاریخ آسیا ی کهن اخذ مقا م کرده‌است.این نام اطلاق به شهر ی میشد که غالبا مرکز تمد ن و سلطنت پادشا. هان بااقتدار ی بود. هر چند موقعیت سیا سیه کابل در از منه‌قبل الاسلام رو شن و آشکارا نیست باآن این قدر معلو م است که شهرکابل از عصر های ز یادی حتی‌زمانه اسکندر مقدو نی در صحنه حیا ت‌موجود فی الخارج بود ه است. مور خین اسکند ر از آن مکر رنا برده اند و جغرافیا ی بطلیموس‌بقول شمس الدین سا می - از کابل‌بنا م (کابوره) (اور توسپا نه)تذکر داد ه است .

کابل از قدیم الایا م معبرفاتحین‌ومهاجمین بزرگ و مختلف دنیا واقع بود ه است و نفوذ ملل متنوعه‌هند ، چین ، یونان ،فارس، مغول را گرفته واز یك بدیگر تحو یل‌داده است .

چنانیکه نفوذ یو نان ، عرب فارس را ازین راه در هند و نفو ذ هند ، چین را به فارس عزیمت‌داده‌است .

کابل نظر به موقعیت و مکا ن‌خویش از ابتدا مرکز تجا ر ت دو بر اعظم آسیا یعنی هندوستا ن وتور کستا ن بوده است و به قول هیرو د ت مورخ یو نان مال التجاره‌کابل در تمام‌بازار های یونا ن وروم مشتر ی داشته است . ممکن است‌لاجورد افغانستا ن که منظو رحضور فراعنه سلسله دوازد هم مصر بوده‌وبرا ی نقش و نگا ر قصو ر

سلطنت بکار میر فت بعضا ازتجارتگاه کابل به کاروا ن ها سپرده میشد .

کابل در عهد یو نانی ها :

در حدو د دونیم قر ن قبل المیلادیعنی بعد از اسکند ر و هم دولت های یو نانی ـباختر (بلخ) بالطبعمدنیت واقتصاد کابل رو به ترقی وعرو ج میر فت . زیرا مدنیتیونانیاز همین راه در مملکت هندو ستان وسیع انفا ذ وادخال میگردید .

بعد از آغا ز قرن اول قبلالمیلادکه دولت یو نانیا ن بلخ بواسطه حمله های میدیا از شما ل و پارتنهااز غرب داخل دور هانحطاط وانقراض گردید . دولتآنها در صفحا ت جنو ب هندوکش استقرار یافت پس به ترقیا ت و مدنیت کابل بیشترافزود واین تمدن تابلاد غز نیوبست (گرشك) و سیستا ن وسوا حل سند امتداد یافت .

بعد از تحقیق و حفریا ت مسیوفوشه فرانسو ی در افغا نستان، مسکو کا ت نقر ئین و مسین (هر مایوس) آخرین پادشا ه یو نانی کابل بدست آمده و نه دانه آن در ۱۹۲۸ مسیحی به موز ه نفیسه کابل تحویل یافت . این پادشا ه درآغاز سدۀ اول بعد المیلاد در شهر کابل سلطنت کرده است .

واقعا نه تنها کابل بلکه مملکتافغانستا ن در عهد یو نانیا ن در منتهای عروج و ترقی بوده است .مسیو فوشه میگوید شا هد این مطلب مسکو کا ت دی میتر ســن پادشا ه یو نانی بلخ درسا ل ۱۹۰ قبل المیلاد است . از آن به بعد مسکو کا ت یونانی افغا نستا ن نشان میدهد که برخلاف اوایل حکمرا نی یو نانیا ن دریك رو ی سکه ها حروف یو نانی و در رو ی دیگر آن حروف آ ریانه ثبت گردید ه است. این حرو ف آر یا نه نه پهلو ی ونه سانسکر یت است . پس گفته میشود اگر نو شته جا ت تخت رستم فارس با نوشته جا ت کابل وجلال آباد مقایسه گردد معلوم میشود که نوشته های مذکور ه مسکو کا ت از

آن زبا ن مسکو کا ت از آن زبا ن آر یایی است که بعلاقه آر یا نه یعنی از کوه های هندوکش گرفته تا قرب جوا ر پرسی پولیس روا ج داشته است .

این مطلب بما میفهماند کـــه یو نانیا ن حکمدا ر نیز آهستـــه آهسته در تحت موثرات و عوا مل مدنیت افغانستا ن گر فتارو آمیخته شده اند .

از سیر یو نانیا ن درافغانستا ن این قضیه مسلم میشود که شهـــر کابل در آن عهد ها موجود ه بوده اما کی واز طر ف کیها اعمار شده هنوز به نویسند ه موضح و آشکارنیست . تنها میتوا ن فهمید که، کابل نام شهر ی قبل از ورودیونا نیا ن در افغانستا ن وجود داشته است .

دریکی از آثار آلمانی که اسم آن را فراموش کرده ام و قتی دیده بود م شهر کابل در ۷۷۰ قبل از میلاد از طر ف پادشاه اثورسالمانا سار دو م بنا گردید ه است .

کابل در عهد کوشانی :

کابل بعد از زوا ل یو نانیا ن درافغانستا ن تا ظهور اسلام مراحل مختلفی را در دور ه های حکو مت متعد د ه طی کرده است . بعد از انقراض یو نانیا ن سلسله بنـــام کو شا ن از طایفه تخار ها (طخا رستان ـ قطغن و بدخشا ن)ازشکال کابل نشا ت کرده و قسمت عمد ه هندوستا ن را مسخر نمودند .این سلسله کو شا نی خود ها راحامي دین بودا میدانستند و در تر جمه جغرافیا ی تاریخی فارس تا لیـف استاد بار تولد مستشر ق شهـیـر روسی شر حی درین زمینه نگاشته آمده است . کابل تا قرن پنجـــم بعد المیلاد در تحت سلطنت کوشانی هازنده گی کرده است . مسکــوکات (تابیکی مالیك) پادشا ه کو-شانی کابل در قرن پنجم قبل المیلاد در موزه کابل موجود است .

در عهد سلاطین کو شانی برعلاوه مدنیت و ترقیا ت ماد یه شهرکابل اهمیت یکنو ع مرکزیت مذ هبی نیز پیدا کرد روابط مذ هبیه بلخ ،

با میان ، هد ه با مرکز کابل قایم‌گردید واین مرکزیت درآن عهد خود بسی بر ترقیا ت کابل و جلال این‌شهر بیفزود .

کابل ویفاتله :

از قر ن پنج بعد المیلاد سلسلـه‌کوشانی ـ مثلیکه قبلا طخار ها از هندوستا ن طرد شده بودند، غالبااز بلاد جنو بی هندوکش نیز بـه جانب بلخ راند ه شدند . در هما ن‌وقت از طایفه تخار ها سلسله‌دیگری بنا م یفاتله که مور خین عرب آنهارا هیا طله خوانند ، عرو ج ودربلخ به تشکیل سلطنتی پردا ختند .

یفاتله ها متعاقبا صفحا ت‌جنو ب‌هندوکش را استیلا کردند و کابل تا نیمه قر ن ششم بعد المیلاد د زمره بلاد مشهور ه یفاتله ها امرار حیا ت مینمود . در نیمه قر ن شش‌تور کا ن با ساسانیا ن فار سـ متفقا با ستیصا ل دولت یفاتلـــه‌پردا ختند . بعد از انقراض یفاتله تورکا ن بر مملکت تخار ستا ن که‌مشتمل بر بیست‌و هفت و لا یت بود تسلط یافتند واین تسلط‌تاظهوراسلام طول کشید .

کابل وسلطنت های بومی :

در وقتیکه تورکا ن بر طخارستان مسلط شدند درکابل یك سلطنـت بومی‌متشکل گردید.عمراین‌سلطنت تا ظهور اسلام بلکه ظهورصفاریان سیستانی امتداد یافت . کابلشاهان‌یعنی پادشا هان کابل در حدو د فتو حا ت مسلمین ملقب به(رتبیل)بودند ودا منه حکمرا نی شان گاهی از جنو ب شر قی هندو کشـــی‌گرفته تا جوار هند دا منه می‌کشید نام کابل هم چنانیکه یا قو ت‌اشارمیکند اطلاق به ولایت کابل می شد که تا حدو د هند تماس مینمود .دربعضی از منه معاصرین بو مـــی پادشاها ن کابل شا هان بو می‌بلخ‌مشهور به‌آل داود وپادشاهـــان گردیز بودند .

سلسله اول الذکر در عهدخلفای‌عباسی‌وشاهان طاهری و صفـــاری حتی سامانی‌ها مشهور بودند به آلداود چه ابو داود محمد بن احمد در

او اخر قرن نهم در بلخ سلطنت داشته است . از پادشاهان گردیز یکنفر را باسم ابو منصور افلج بن محمد بن خاقان ، صاحب زین الاخبار در محاربه یعقوب صفاری ذکر می کند .

بهر حال از وقتیکه سلاطین بومی کابل به تشکیل سلطنت پرداختند تا زمان محاربات صفاریان سیستان هیچ یک از فاتحین عرب بفتح حقیقی کابل و بلاد جنوب هندوکش کامیاب شده نتوانستند چنانیکه حجاج مشهور نیز درین زمینه ناکام ماند و صاحب هفت اقلیم بدان اشاراتی می کند. تنها اعراب به گرفتن خراجی از شاه کابل قناعت مینمودند . فقط یعقوب لیث بانی سلسله صفاریان در قرن نهم بعد المیلاد توانست در نتیجه محاربات سنگین زابلستان را لگدکوب ، و شارستان غزنی را تخریب و نو شار بلخ را با ابنیه آل داود متاسفانه هدم و هم پادشاهی کابل را به صورت قطعیه ضمیمه ممالک اسلامی ساخت و همین یعقوب بود که از پادشاه گردیز خراج گرفت .

تخارستان

یعنی قطغن و بدخشان

قسمت شمال هندوکش مشهور به باکتریا بود که مرکزش همان بلخ بشمار میرفت ولی باکتریا درصفحات شمالی خود شامل ولایات بزرگی شمرده میشد که در جهت شرقی آن ولایت تخار و در جهت غرب ولایت گوزگان ودر غرب گوزگان ولایت مرگیانا افتاده بود .

اما ولایت تخار یا طخارستان عبارت از قطعه ایست که در شرق شمال افغانستان واقع شده شرقا به کوه های پامیر و شمالا به نهر آمون و غربا بولایت خلم(تاشقرغان)بلخ و جنوبا به سلسله هندو کوه محدود و متصل است. تخارستان بدو حصه علیا و سفلی منقسم است که علیا را (بدخشان)وسفلی را (قطغن) خوانند .

تخارستان علیا در شرق تخارستان سفلی افتاده و لوالیز جرم (رستاق حالیه) فیض آباد ، شهربزرگ، اشکاشم، راغ ، زیباک کشم از شهرها و قریه های مشهور اوست . معدن لاجورد بدخشان خود مشهور آفاق است .

تخارستان سفلی مملکت زراعتی است گندم و جو و اشجار پسته او مشهور است مرتع سبز و خرم قطغن بعد از بادغیس های هرات بهترین مراتع افغانستان بوده وازین رو اسپ های آن معروف ترین اسپ های مملکت است ، تالقان ،اندراب ، اشکمش ، نهرین ،بغلان مشهور ترین شهر های تخارستان سفلی است .

مربوطیت تخارستان با ولایت بلخ از حیث اقتصاد طبیعی است. چونکه باکتر یا از صفحات تخارستان علیا با مملکت تبت و چین راه مواصله پیدا میکند. ویونانیان بلخ بعد از اشغال تخارستان از همین راه با تبتی های چین محاربات کرده و روابط تجارتی با چین برقرار نموده اند حالات تاریخیهٔ تخارستان قبل از اسکندر مثل اغلب ممالك مجهول است. و نفوذ تاریخ یونان در تخارستان محتاج به حفریات و تحقیقات است. تخارستان غالباً در قرون وسطی عموماً در قید بسته گی بلخ واز لحاظ تاریخ با مقدرات اوشریك بوده است.

ولایت تخار معلوم نیست در عهد قدیم بچه نامی موسوم بوده اما از اینکه بنام تخار ها نامیده شده از آنوقتی است که طایفه یی از باشنده گان این سر زمین بنام تخار مشهور آفاق شدند منابع یونانی هم قوم تخار را درزمره فاتحین یونانیان باختر در قرن دویم قبل المیلاد ذکر کرده اندمسیو بارتولد روسی در کتاب معروف جغرافیای تاریخی ایران

W. B. Historica Geographical Sarvoy of Iran.

درین زمینه اطلاعاتی بدست میدهد او میگوید قوم تخار سابقاً دریولونسز واقعه در سرحدات خود چین (شرق شمال افغانستان) میزیستند و در دوره اسلام هم قسمتی از باختر بنام قوم تخار (تخارستان) نامیده شده راجع به نژاد تخار ها میسو لو نگورت دیمس آلمانی Mrl. Domes دردایرت المعارف اسلامی المانیا مینویسد که آنها آریایی بوده اند وغالباً آلمان ها وطن اصلی نژاد هند و ژرمن « آریایی» را در آسیانکوه های هندو کش و پامیر می دانند. پس معلوم شود که قوم تخار از ساکنین قدیم تخارستان بوده و نژاداً با اقوام افغان ازیك اصل میباشند. به طوریکه مورخین معاصر مهاجرت آریایی هارا ازسواحل سیحون و جیحون در افغانستان ذکر کرده و هجرت اقوام هند و فارس را از افغانستان

به هندوستان و فارس نشان میدهند این مساله واضح میشود که آریایی های اصیل در افغانستان متوطن و دسته دسته در وادی های داخله مملکت منقسم شده اند . این دسته های آریایی بمرور دهور در اثر وضعیات بلدی و جغرافیایی به اسمای متعدده موسوم و هریک دارای لسان و لهجه های مختلفه گردیده اند که ازآن جمله است قوم تخار « تخارستان » .

راجع به زبان تخار ها چنانیکه در مقدمه کتاب بارتولد ذکریافته هرچند تمام السنه افغانستان ازلهجه ساریکل که شرقی ترین لهجه های پامیر است گرفته تالهجه ها کردی غربی شبه جزیره آسیای صغیر یعنی تقریبا ازهفتادوپنج تا سی و هفت درجه طول شرقی نصف النهار گرینویچ همه داخل زبان آریایی است ولی زبان قدیم طخاری که از قرن اول بعد المیلاد تا قرن دهم وجود داشته از جمله آن السنه آریایی آسیای وسطی شمرده شده که دارای رونق و جمال ادبی نیز بوده است . این مطلب از یك فقره آثار باقیمانده بودایی ترکی معلوم شده که بزبان تخار ادبیات بودایی وجود داشته و غالبا بزبان ترکی ترجمه شده است و مسیوبارتولد از آن ذکری میکند .

والحاصل چنانیکه قبلا اشاره نمودیم تخار ها درحدود دو قرن قبل المیلاد در بلخ نفوذ پیداکردند و بعد از صد سال سکونت در باختر طایفه یی ازآنها بنام کوشانی ترقی کرده و بتدریج قسمت عمده هندوستان را مسخر ساختند سلاطین کوشانی از پیروان جدی دین بودا بشمار میرفتند .از قرن سوم بعد المیلاد کوشانی ها به جانب بلخ رانده شده و در تحت سلطه ساسانیان در آمدند فقط شعبه یی ازاینها در کابل تاحدود قرن پنجم بایکنوع حاکمیتی باقی بودکه مسکوکات پادشاه قرن پنجم ،کوشانی کابل تاپکی مالیك نام در موزه کابل موجود است .

حدو د سیاسه افغانستا ن در عهد کوشانیان توسیع و عمرا نات وصنا ـ یع این عهد مخصوصا صنعت حجاری ومجسمه سا زی تکمیل گردید . در نتیجه محاربا ت سنگینی کـه د حدود دونیم قرن بعد المیلاد بین کوشانی ها و فارس واقع شدداير نفوذ کوشا ن شا هان در صفحا ت جنوب هندو کش محدود گردید .

چنانیکه گفتیم نفوذ سیا ســی قوم تخار از بلخ آغاز میکند از آ ن رو لاز م می آمد ما در موردسلطنت کوشا نیها درضمن وقایــع باکتریا سخن بگوییم .و لی به مناسبت نا م تخارستان خواستیم در اینجا شمه یی از احوال آنها بحث کرده باشیم لهذا به این مختصر اکتفا رفت . برای آنکه این سلسله از دست نرود مناسب است از طایفه دیگر تخار ها یعنی دولت هیا طله نیز سخنی چند گفته آید .

بعد از سقو ط کوشانیا ن در باختر طایفهٔ یفتله که اعرا ب آنهارا هیاطله خواندند به تشکیل سلطنتی در بلخ پردا ختند و متعاقبا بر منا طـــق جنو بی هندو کو ه استیلا جستند. یاد گار یفتله ها در تخار ستـا ن به قول یار تولد شهر هایی بــــود به نا م یفتل که یکی آن در تخار ـ ستان سفلی وحالیا سوای نـــام نشا نی ندارد. ودیگر ی در تخار ـ ستا ن علیا تا هنوز به شکل قریه موجود است . این قریه یفتل د ره میلی شهر موجوده فیض آباد و دارای سه هزار خانوار اهالی وسیزد ه هزار نفوس است که زبا ن شـان همان فارسی مرو جه افغا نستا ن بود ه و خود ها را از عهد قدیم ا ز نژاد افغا ن میدانند .

راجع به دولت هیا طله آقــا ی عباس اقبا ل اشتیا نی در دور ه تاریخ عمو می خود شر حی نوشته وازین دولت محارب تعریف می کند . او میگو ید : دولت هیا طله محاربات صعبی با شا هپور ذوالا کتاف فارسی کرده اند . وفیروز والی سیستا ن را در حدو د نصف دویم قـــر ن چها رمسیحی در پنا ه خود گرفتند این وقت هر مز برادر فیروز بعد ازفوت یزد گرد دویم پادشاه فارس بود. دولت هیاطله فیروز را تایید کرد ه و

قهرا بر سر یر سلطنت فار ســـــ‌نشانیدند . فیر وز قبول مالیا تـی نمود که‌به دولت هیا طله بپر دازولی پسانها در تادیه آن اعمال‌نمود. لهذا بین دولتین حرب اعلان و درنتیجه فیرو ز مغلو ب گردید .این بار فیرو ز داد ن‌دختر خود را بـه‌خو شنوار ، پادشاه هیا طله متعهد گردید . درسا ل۴۸۳م دو باره بین‌هیا طله وساسا نیا ن در حـدو د توران حرب واقع شد . فیرو ز ازاردو های هیاطله در حدو د بلـــخ مغلو ب قطعی و بلا فاصله ازطر ف‌پادشاه هیا طله اعدام گردید .

بلاش ـ بعد از فیروز پادشــــاه‌فارس شد (۸۳-۴۸۷م)وادا ی خراج را به دولت هیاطله متقبل گردید .اما قباد شهر یار فارس در مد ت سلطنت خود (۴۸۷-۵۳۱م)اردولت‌هیا طله بسی ز حمتها دید ، زیرا قباد از بانی مذهب جدید ی مزد ك‌نام در مملکت خود حمایه میکرد . ملت انقلاب کرد ه‌اورا خلع‌وجاماسب‌برادرش راپادشا ه ساختند . قبا د به دربار هیا طله پناه آورد. دولت‌هیاطله اورا کمك کرده جاماســـب را خلع و قبا د را دوباره‌بر تخت‌فارس متمکن ساختند و خرا جی باو تحمیل نمودند . قباد در همان سال(۵۰۱م) برا ی آنکه خرا ج‌هیا طله ها را تهیه کند ، مالیا ت خود رااز‌دولت روم تقاضا کرد ، رومیـا ن ندادند ، و جنگ دولتین درارمنستان‌درگر فت . این حر ب پنجســـا ل تا۵۰٦م طو ل کشید و لی قباد درحین فتح به واسطه هجو م مکرر پادشاه هیا طله مجبور شدبـــــا رومیا ن صلح نماید . « در حدو د نصف قر ن ششم میلاد ی دولـت‌هیا طله در اثر هجو م تور کـــا ن وساسانیا ن فارس متقرض گردید.وتور کها بر تخارستا ن ، که درآن وقت مشتمل بر بیست‌و هفت‌ولایت‌بود تسلط یافتند » (بار تولد) . نوشیروا ن در سا ل۵٦۵م قسمت‌یسار سا حلی جیحو ن را اشغا ل وحدو د فارس را به آمو رسانید .وبعد از تسخیر افغانستا ن مملکت سیاسی خود را به قرار ذیل تقسیم‌وتشکیل نمود :

اول قسمت شمال غربی (باختر یا) دوم قسمت جنوب غربی (نیمروز) سوم قسمت مشرق (خراسان) چهارم قسمت مغرب یا ایران شهر (تاریخ عمومی اقبال).

بعد از هجوم تورك و فارس سلطنت افغانستان به قسمت های مختلفه تقسیم گردید ولی این تقسیمات بر ترقیات مالیه فارس بسی افزود . میسو بار تولد میگوید :عظمت ساسانیان فارس دارای جنبه مصنوعی بودووسیله تجارت عظیم شان طلای بیزانس میشد .در کار های ساختمانی وایجاد رشته های صنعتی جد یداز اسرای بیزانس استفاده میکردند. تمدن مادی فارس مربوط به تراجم یونانی و هندی وسامی بود. دربین ممالك پادشاه فارس از همه پیشتر ولایت سامی بابل اهمیت اقتصادی داشته و ثلث عایدات شاه فارس را بابل میداد . بعد ازبابل دو مین کانون تمدن راولایات شرقی فارس (افغانستان)تشکیل داده بودند که قسمتی از آنها در انتهای مملکت فارس (مرو) وقسمت دیگر خارج حدود فارس (باختر) واقع شده بود .اما ولایات داخلی مملکت فارس شهر های غیر مهمی بودند .

بهر حال تخارستان بعد ازآنکه در تحت تسلط تورکان رفت و هیاطله ها منقرض گردیدند ، تا ظهور اسلام در دست تورکها با انواع مختلف اداره میشد. در خلافت حضرت عثمان به قول صاحب حبیب السیر به سال ۳۱ هجری عبدالله بن عامر به فتح خراسان مامور واعزام شد. مشار الیه عبدالله بن حازم رابه ولایت هرات گسیل نمود .این حازم بعداز آنکه با هرات مصالحه کرده و مبلغ خراج بر او مقرر کرد ، احنف بن قیس را به فتح باختر یا وتخارستان مامور نمود . احنف ولایت گوزگان (جوزجان) و بلخ و طخارستان را با شهر تالقان فتح کرده بین خودوقیس بن هشم وخالد بن عبدالله تقسیم نمود . ازین به بعد شیوع دیانت اسلامیه در تخارستان رواج

یافت . ولی عادتاً این اشاعه‌مذهبی با تعصبات و مخاربات ملی دوچار شد . جنگها ی مشهور ابن قتیبه با شهزاده گان تخار در دره ها ی ایبك و بغلان از آن جمله است که طبر ی به تفصیل این محار بات را ذکر کرده‌است .

در عهد طاهریا ن خراسا ن و صفاریان – سیستان ، تخارستان غالبا جز ولایت باختر بشمار میرفت.(قر ن سو م هجر ی) .در عهد سامانیا ن بلخ که ماورا النهر را استیلا کردند واز اوا خر قر ن چهار م هجر ی دارا ی سلطنت وسیعی بودند تخارستان بالطبع جزولایا ت باختر حسا ب میشد .ولی بعد از سقوط آل سا ما ن ایلك خانیه تورك گاهی به ممالك این روی چشمی دوخته ودستی درازمی کردند . سلطا ن مشهور افغانستان،محمود یمین الدوله در شکستی که به ایلك خان پاد شاه تور ك د ردشت بلخ داد ، این دست بیگانه‌را به کلی قطع نمود . ازآن بعد تخارستا ن به صور ت قطعی جز افغانستا ن گردید (او اخر قرن‌چار تانصف قر ن شش هجری).

در مد ت سلطنت سلا طین غور افغانستا ن که ازسا ل ٥٤٣ هجر ی آغاز و به ٦.٩ هجری‌خاتمه‌یافت ، طخارستا ن در زیر امردولت مخصوص غور ی که از شعبهٔ سلطنت غور مرکز ی بوده ، ادار ه میشد . در ٦.٩ هجر ی خوارز مشاهیا ن بر افغانستا ن مسلط و سلسله غو ریا ن منقرض گردیدند بعد از آن مغولها بر تخارستا ن تسلط یافتند .

چنگیز خا ن بعد از آنکه ترمذراخرا ب کرده ،برای تخریبا ت ولایات معموره هرا ت وبدخشا ن اردوهای‌خو ن خوار خودش را اعزا م نمود ، عساکر چنگیز وارد تخارستا ن علیاگردید ه و شهر آبادا ن بدخشا ن را که در محل فیض آباد موجود ه بود منهد م سا ختند متعاقبا چنگیز خا ن در حدو د سنه٦١٧ هجر ی‌بالنات عاز م تخارستا ن سفلی گردید ه و بعد از تخریبا ت عمرانات‌عرض راه شهر شهیر طالقا ن راکه‌از

بهترین و بزرگترین شهر های تخارستان بود محاصره نمود. اهالی به شدت مدافعه کردند. بالاخره چنگیز خان شهر را فتح واز فرط خشم به‌کلی خراب نموده ودیاری‌در آن دیار نگذاشت .

پس از مرگ چنگیز خان که‌ولایت سلطنت عظیم او دربین‌اولادش منقسم گردید ، ماورا النهر(بخارا) ومادون النهر (تخارستان وباختر یا)و مملکت غزنین‌درتحت‌فرمان چغتایی داخل شد چغتاییان ازسال ٦٢٤ هجری تا.٧٦ بر این ممالك استیلا داشتند ، تا آنکه امیر تیمور کورگان‌ازسال٧٧١ تا ٧٨٢ هجری ممالك‌ما ورا النهر و خوارزم افغانستان رافتح‌کرده و تخارستان جزو حکومت اوگردید . اگر چه بعد از مرگ‌تیمور درسال ٨٥٠ هجری مملکت بزرگ او پارچه پارچه شد باآنهم‌نفوذ شهزادگان تیموری تااوایل قرن دهم هجری در تخارستان‌باقی بود . در نصف اخیر قرن نهم مشهور ترین آنها ابوبکر‌حکمران بدخشان بود .وبعد ازآن تا اوایل قرن دهم حکومت‌سلطان‌حسین از هرات اجرای تاثیر در تخارستان می نمود .

در اواخر قرن دهم سلطنت‌ازبکان ترقی یافت و بر تمام بلاد فرغانه ،کاشغر، ختن، باختر،تخارستان استیلا کردند وبر هرات وخراسان تاختند . حتی دراوایل قرن پانزده هجری‌بر قندهار مسلط شدند .ولی درسال١٠٣١ شاه جهان مغول کبیر هندوستان آنها را از قندهار طردنمود . بعد از فترت ازبك ، نفوذ امرای بومی در تخارستان رو زافزون شد . باآن نمونه از بك باقی بود واز آن جمله ملك وسیع‌خان ازبك که بر چندین ولایت طرفین آمو دریا حکومت می نمود.شهر خان مذکوردر قرن نزده‌شهر قندوز موجود بود که در قرن‌دهم‌میلادی به وجود رسیده است.اما امرای بومی به نام (میرها) به‌صورت مختلفی در تخارستان‌علیا وسفلی حکومت می نمودند. حتی‌نمونه هایشان تا قرن نزده‌هجری موجود بود . میران تخارستان رابعضی ها ازنژاداسکندریونانی‌گمان

میکردند چونکه هنوز نزد آنها آثاری‌از مسکو کا ت و ظرو ف زمـا ن یو نانیا ن موجود می شد. اینهـا گاهی به چترا ل، پامیر و سر قول هم مسلط بودند . و مشهور ترین‌آنها در قر ن نزد ه میر شاه‌معروف بوده است .

در نصف آخر قر ن دوازده‌هجری‌هنگا میکه‌ابدالیان قند هار به‌تشکیل یك سلطنت عظیمه امپرا تور ی می‌پرداختند ، به فرمان احمد شا ه بزرگ ، اردو های افغان در تحـت‌قو ماندانی وزیر شا ه ولیخا ن‌فو-فلزا یی مرو را عبور کرده ،ولایت‌کوز گا ن (میمنه، اند خو ی،شبر-غان و غیره) و بلخ و تخارستا ن‌علیا و سفلی را اشغا ل نمودند .

بعد از کمی امرا ی بو می تخارستان‌بر خلاف تسلط سلطنت مر کز ی قندهار حر کت نمودند و شـــا ه‌مراد بی امیر بخا را به این‌اغتشاش داخله افغانستا ن کمك نمود . وزیرشاه و لیخا ن دوباره به تا میـــن تخارستا ن مامور و اعزا م گردید .متعاقبا شخص احمد شاه بز رگــ از را ه قرا ه جانب مروشتافت وبه را ه میمنه و بلخ، آمورا عبو ر کرده و به بخارا عسکر کشید .شاه‌مراد بی با عساکر بخارا در حدو د قرشی به مقابله شتا فت و لـــی‌مصلحت خودرا در مصالحه دیده از در اعتذار داخل شد و خر قه‌مطهره‌حضر ت رسو ل خدا ی را علیـــه السلام که تیمور کور گا ن‌ازعرا ق‌در سمر قند آورد ه و اکنون‌دربخارا بود به حضرت‌احمدشاه هدیه‌نمود،وحدو د دولت افغانستا ن با امارت بخارا رود آمو ن معین گردید .این‌واقعه در حدو د ۱۱۸۲ هجری‌اتفاق افتاد . احمدشا ه نظر به مشـــی‌سیاسی که‌داشت این مصالحـه را معتبر شمرد ه و با خر قه مطهر ه‌به قند هار عود ت نمود و تخار ستا ن‌به‌کلی تا مین گردید . زیرااحمدشا ه برخلاف پادشاها ن خلجی ولودی وسوری وغیر ه سلسله های‌افغا ن که ممالك بیگا نه را اشغال نموده واز ترقیات داخلـه وطـن‌بیگا نه ماند ه بودند نصب العیـــن خویش ترقیات داخله وتأمین افغانستا ن طبیعی را قرار داده بود و در عسکر کشی های خار جه خودفقط به گرفتن خرا جی از شا هان

همسایه اکتفا کرده و اتحاد دول‌را نسبت بافغانستان جلب مینمود. چنانیکه همین رفتار را در حین غلبه وفتوحات خود به مقابل شاهرخ پادشاه خراسان- فارس وشهنشاهان هندوستان مراعات نمود.

اما راجع به زبان تخارستان: بعد از آنکه مرور دهور واختلاط نفوذ سیاسی و اقتصادی و علمی السنه یونان، توزک، عرب، فارسی کوهستانی افغانستان زبان اصلی تخاری را از میان برد، زبان مخلوط ونوینی به میدان کشید. در دوره اسلام چنانیکه زبان قدیم و مشهور سغدی را در ماورالنهر از ساحه رواج اخراج کرد همچنان در زبان مخلوط تخارستان اجرای تاثیر نمود. وزبان پشتو نیز در آن اختلاط بی تاثیر نبود. درنتیجه زبان جدید تخارستان همان زبان فارسی افغانستان معمول ومروج بود وبازبان فارسی فارس تفاوت دارد. فارسیها این زبانرا به نام تاجیکی وصاحبان آنرا تاجیك یا تازیك خواندند که از آن به بعد این اسم مشهور و معروف گردید.

واقعا اختلاط اقوام در تخارستان در دوره اسلام آغاز نمود و یک قسمت کوچک اعراب نو وارد دراکثریت ملت بومی تحلیل یافت که هنوز یکدسته از اهالی تخارستان به نام عرب به تعداد شش هزار خانوار در حدود خان آباد و قندوز وطالقان یاد میشوند. هکذا قسمتی از تورك وازبك بعد از اسفار چنگیز وتیمور از اهالی تخارستان تحلیل شد. ولی اختلاط بزرگ اقوام داخلی افغانستان با تخارستان در عهد غزنویان و غوریان آغاز نمود وطوایف افغان از صفحات جنوب هندوکش در آن ولایت سرازیر شد، این مهاجرت داخلی درعصر سلاطین ابدالی و محمد زایی هادر دو قرن اخیر به سرعت تقویه گردید و دوباره اهالی تخارستان باصل خود پیوستند. درین اختلاط اخیر قسمتی هم هزاره مرکزی افغانستان شامل بود.

به هر حال ماراجع به وجوه تسمیه تاجیک ونژادآریایی آنها در قسمت تاریخی افغانستان سخن خواهیم گفت. عجالتا باید فهمید

که تخارستان در دوره اسلام باوجودانقلاب و کشمکش های خار جی و داخلی دارا ی مراتب علم و فضـــل بود ه و اشخا ص فاضلی در صحنه وطن پر وراند ه است که ازآنجمله اینها را فاضل عبدالحکیم رستا قی در کتا ب« چرا غ انجمن» خویش قید میکند :

قاضی ابو مطیع ، عبدالحکیـــم سنجا نی ، راو ی فقه اکبرومصاحب امام اعظم (رح) و استاد این مبار ك(١١٥ــ١٩٩) ابو صالح عبدالحکیم خوستی (٩٣ــ٢١٣ هـ) ابو ر جا،امام قتیبه بغلانی معرو ف شیـــخ بخار ی و استاد امام بخـــا ری(١٨٤ـــ٢٤٠ هـ) ابو عثمان سعید ابن منصور طالقا نی ، محد ث معروف‌واستاد امام احمد حنبل (رح) و صاحب سنن (فو ت٢٢٩هـ) ابـــواسمعیل ابراهیم بن شما ســـس طالقا نی ، محد ث مشهـــور وشاگرد امام مبار ك (٢١٠هـ)ابوبکر سعید ابن یعقوب طا لقانی، محدث‌معرو ف ، قاضی حمید الدین عمرابن محمود و لوا لجی رستا قی معرو ف‌به بلخی ، قاضی القا ه عصرسنجر سلجو قی و ممدو ح انـــــو ر ی(فوت ٥٦٠) ، ابو الفتح عبدالرشید رستا قـــــی صا حب فتـــا وای لو ا لجیه (٤٦٨ـــ٥٤٠ هـ) ،ابو ــ احمد ، امیر خسرو نهرینی‌معروف‌به دهلو ی صا حب تا لیفا ت متعدد (فو ت ٨٢٥ هـ)، مولانا شمس‌الدین‌بغلانی، جلیس نظا م ا لملك وزیر معروف در قر ن ششم . شمس‌الدین‌شا عربد خشا نی معرو ف به معما ــ یی صا حب دیوا ن اشعار در قر ن‌دهم ، ا بو عبد ا لله سعیدابن‌حیدر جر می فقیه مشهور (فو ت.٥٤٠هـ)میرزا عبدالقادربیدل از معروفترین شعرای قرن دوازده (ارگویی بـدخشا ن)ــ(١٠٥٤ ــ١١٣٣ هـ)مو لانا محمد معمایی‌اشکاشمی معاصرجامی(فوت ٩٢٩ هـ)ا سلام خان خو ستی (قطغنی)متخلص‌به‌والا شاعرمعروف‌رییس الوز رای اورنگ زیب مغول کبیر هند و ستا ن (فو ت ١٠٨٤هـ)،میر محمد ا فضل ثبا ت خو ستـــی قطغنی شا عر مشهور و صاحـــب‌دیوا ن اشعار (فو ت ١١٦٢ هـ)ملا ــ

شاه محمد رستاقی معروف به‌لسان‌الله، صاحب دیوان اشعار وتفسیر (۱۷۰ هـ فوت) ، مو لانـــا محمدصالح فرخاری اتا لیق شهزاده‌عبد- المو من بخارا یی ، دا ملاعبدالله را غی متخلص به مصر ع شا عر - معا صر ا علیحضر ت شیر علیخان محمد عمر حسر ت کشمی صاحب دیوا ن اشعار معا صر ا علیحضرت عبدالرحمن خان، قاضی عبدالمومن سو دار ستا قی صا حب دیوا ن اشعار (فو ت ۱۳۱۸ هـ)واز شعرای معاصر ملاعبدالله عارف رستاقی صاحب دیوا ن اشعا ر و مثنو ی یوسفذلیخا مولوی عبدالو دود الهی رستا قـــی صاحب دیوا ن و تشریح الار ضــ وشر حی بر کافیه و شر حی بر بیدل(فوت ۱۲٤۸) مفتی شمس الد یـن حیر ت رستا قی شا عر و صا حب‌دیوا ن قصاید و رباعیا ت‌وغزلیا ت نفیس قاضی عبدالعزیز عزیزی‌قند وزی معروف بـــه ا یشان جـــان که شرح‌حالش در تذکره های‌بخارا مرقو م و مطبو ع گردید ه اســت (فو ت ۱۳٤۸ هـ) میر عبیدالله نایب‌رستا قی عالم متبحر و شاعرصاحب دیوا ن واز اولین خطاطا ن فارسی‌عصر حاضر ودر حسن خط عدیــل خطاط مشهور سید دا و د خـــان کابلی است و اینک در علاقه‌تیشگان منزوی است .

باکتران

(ولایات مزار، میمنه، مرغاب، مرو)

باکتر یان یا باختر ولایتی است درجنو ب آمو دریا که شما لا به نهر آمون و ریگستا ن های خـوا رز م ،جنوبا بـه سلسله هندوکش ،شرقا به ولایت تخارستان، غربا به ولایت آریانا (هرا ت) محدو دو متصـل وادی های طبیعیه ولایت خاص باختریعنی بلخ را تشکیل میکند .ور نه اسم باکتر در مفهو م جغرافیـا ی عمو می وسیاسی اطلاق بر مملکتی میشود که به علاو ه افغانستان مو ـجود ه شا مل تمام ممالك بخارا سمر قند ، خوارز م ، خراسا ن سیستا ن ؛ بلوچستا ن ، واد ی های شرقی نهرسند بود ه و پایتخـت این همه شهر بلخ به شمار رفتـه است .

باکتر یا ی طبیعی در سه حصه منقسم است :

ولایت بلخ ، ولایت گـوز گا ن (ولایت میمنه حا لیه در غر ب ولایت بلخ) ولایت مر گیانا (ولایت با لامرغا ب حالیه و مرو در غر ب ولایت گوزگان) وچون مادر قسمـــت اول مقاله خود ضیق صفحات مجله راعلت اختصا ر محررا ت خویش اشار ه کرده ایم لذا مجبور یم درین سلسله ها از تعریف و ضعیـات طبیعی چو ن کوه ها ، دریا ها ، نباتا ت ،معاد ن ، راه ها محصولات و غـیره منصرف بـو د ه وتنها به ذکر بلاد مشهوره که بـاتاریـخ ما مربو ط است اکتفا نماییم پـس گوییم :

از بلاد مشهور ه ولایا ت بلـخ وگز گا ن و مرگیانا شهر های ذیل حسا ب میشدند :

بلخ قدیم ، خلم قدیم (درسه میلی شمالی تاشقر غا ن موجود ه که حالیا خرا ب اسیت)

سمنگان یا به اصطلاح چینی هاسی تین ـ(ایبك حالیه) شهرانبار (سرپل موجوده) قیصار (حا لا به شکل قر یه موجود است) شیرین تگاب (حا لا صور ت قر یه دارد فاریا ب (قریه دولت آباد کنونی) شهر یهود یه مصطلح اعرا ب (میمنه موجود ه) شهر مرو چا ق (بـه

صورت قریه باقیمانده) طالقان(در شرق حوضه مرغاب وحالیا معدوم است) شهر مرو، ارگ شبرغان همان قلعه سفید دژ است که ابوالقاسم فردوسی در شهنامه از آن نام برده ودربین شبرغان وبلخ شهر قدیم نملیك در مقام قریه سدره موجوده واقع بوده که یوکراتید پادشاه فاتح بلخ د حدود اواخر قرن دویم قبل المیلاد ساخته بود . شهر تاشقرغان موجوده را در قرن هجده احمدشاه بزرگ اعمار کرده است .

اما شهر بلخ از اعاظم بلاد روزگار بوده و دروسط جلگه به فاصله چهار فرسخ در نزد یکترین جبال واقع شده بود . محل وقوع بلخ در نزدیك مخرج رود باکتروس (بلخاب) بسی حاصلخیز و مرکز تجارت با هندوستان بوده وارتباط آن با هند (باوجود طرق سهل وقطعات آباد دیگری) غالباً از جلگه های بلخاب بود،

مسیو بار تولد شرحی درین زمینه مینگارد او میگوید تمام واحهٔ بلخ به باروری طویلی محاط بود که طول آن بقول یعقوبی جغرافیا نویس قرن نهم دوازده فرسخ ولی در دوره استیلای عرب وجود نداشت ، از ابنیه مشهوره قبل الاسلام در بلخ یکی عمارت نو بهار Nava Vihara معبد عظیم بودایی ها حساب میرفت این عمارت در قرن دهم میلادی خراب افتاده وبه قول ابن الفقیه نو بهار مرکب از گنبد بزرگی بود که طول شعاع آن صد عرش وداراي سه صد و شصت حجره برای خدمه معبد بود وسوانستان زوار Hiuantsang معروف چینایی در قرن هفتم عمارت نو بهار را در یاد داشت های خود توصیف مینماید .

شهر بلخ در مقاومت شدیدی که به مقابل اعراب بروز داد بکلی خراب ـ واز عرصه وجود خارج گردید . اعراب شهر جدیدی بنام بروقان دو فرسخی بلخ قدیم بنا کردند . ولی امیر اسد مشهور بلخی در سال ۷۲۵م مجددا بلخ ترمیم واهالی را از بروقان بدانجا انتقال داد مرمت و تجدید عمارهٔ شهر به خانواده معروف بلخ آل برمك

که یك و قتی متو لی معبد نو بهاربودند و اگذار شد . درسال۱۰۰٦ م بلخ‌موجب تهاجم وتخریب قراختاییا ن گردید ولی بتو جه سلطا ن محمود غز نو ی بزود ی کسب‌اهمیت و رونق نمود . چنگیز خا ن‌در قرن سیزده بلخ را خراب کردواین خرا بی تانیمه اول قر ن‌چهارده باقیماند . امیر حسین سلف تیمورذدر ۱۳٦۸ م قلعه هندوا ن (ارگ سابق‌بلخ) را ترمیم واهالی رامجبوربه سکو نت آنجا نمود شهر قدیم بلخ بکلی متروك و رو به خرا بی‌گذاشت .امیر تیمور معرو ف بعداز خلع امیر حسین قلعه را در۱۳۷۰ م‌تخریب واهالی را مجددا به عود ت شهر قدیم امر نمود .اما اینکه‌بعد از تخریبا ت چنگیز خان شهر قدیم بنا یافته یا به‌دیگرجاچیزی ، ابا شهر جدید درهمان محل‌شهر قدیم بنا یافته یا دیگر جا چیز ی‌معلوم نمیشود . فقط این قدرمعلوم است خرابه هاییکه امروزدر سطح‌زمین نمایا ن است منسو ب بدور ه قرون وسطی میباشد . به علاو ه‌بار تو لد مینویسد . دو تپه‌بزرگی که در جنو ب شهر معرو ف به‌تخت‌رستم و تپه رستم بود ه منسوب بدور ه بودایی است و احتما ل‌داردد‌ودستگاه عمارت نو بهار که سیوا ن تسا ن چینی ذکر کرد ه‌درهمین جا واقع بود ه است . تپه رستم بنا ی مدو ر ی بوده که قطردایره بنیا ن آن یکصدو پنجاه فوت وارتفا ع او پنج فو ت و قسمت‌بالای بنا از اجر بود ه‌است. درحوالی شهربلخ تپه های دیگر ی نیز است‌که منسو ب بدور ه بودایی است .

در نیمه اول قر ن دوازد ه‌میلادی‌روایتی در دهن عا م افتاد ه که شخصی در عالم رو یا به کشف‌مرقدحضر ت خلیفه چهار م (در محلی مزار کنونی) موفق شده مردما ن‌به سا ختن مقبر ی جسار ت کردند وسلطا ن حسین از اولاد تیمو ر در۱۴۸۱ مسیحی بنا ی جدید حالیه‌را در آنجا تعمیر نمود . از آن به‌بعدبرونق شهر مزار شریف که قبلا قریه بنا م (خیر) بیش نبود ه‌بیفزود . این تر قیا ت شهر جدید که در قر ن نزد ه اورا رسما پایه‌تخت و لایت قرار داد و تعمیرا ت اعلیحضر ت امیر عبدالر حمن‌مشهوردر شهر مزار متدر جا شهر بلخ

را رو به سقوط کشید تا وضعیت امروزه را کسب نمود . با این مراتب اهمیت بلخ تا اواخر با قیود ایامی که گاهی در تصرف خانهای بخارا و گاهی در ید اقتدار امرای مستقل ازبك میر فت به همان صفت شهر مهم قبته الاسلام وام البلاد بلخ نامیده میشد. درقرن هفده ه سبحان قلیخان والی بلخ مدرسه جدید ی نیز در آنجا اعمار کرد .

ولایت گوز گان در تجارت چرمهای که به خراسان میبرد شهرت فوق العاده داشت . در قرن دهم سلسله مستقلی از آل فریغون در گزگان حکومت مینمودند لقب اینها گوز گان ـ خدات وپایه تخت شان گاهی شبر غان وگاهی میمنه حالیه بود .

ولایت مرگیانا در تمدن دوره اسلام مراحل بلندی طی میکرد. شهر طالقان به پارچه های پشمی وظریف خود شهرت کاملی داشت ارگ طالقان که موسوم به نصرت کوه بود در برابر چنگیز خانیان شش ماه مدافعه نمود . ترقی تالقان در قرن نهم روز افزون بود. مسیو بار تولد از عقیده پرو فیسر ژوکوسیکی میگوید که شهر اسکندریه مرگیانا در محل مرو رود یا مرو چاق حالیه واقع بود که اسکندر مقدونی آنرا بنا کرده است .

امااز شهر مروقدیم که از مشاهیر بلاد متمدن آسیا بود امروز نشانی در صفحه وجود نداشته و خرابه های آنرا در حدود کافر قلعه مکشوف نموده اند مرو را مغولها در ۱۲۲۲ میلادی تخریب نمودند شاهرخ شهر جدیدی در ۱۴۰۹ بنا کرد . به علاوه شهر دیگری که موسوم به سلطان قلعه بود در قرن سیزدهم عمارت مقبره سلطان سنجر در سلطان قلعه از مرتفع ترین عمارات مسلمین عالم محسوب میشد . تاریخ شهر مرو قبل الاسلام بسیار روشن نیست جز اینکه واحه مرو محاط به دیواری بوده که محیط دایرهٔ آن دوازده فرسخ بود . موقعیت اقتصادی مرو از جهتی که در سر راه آسیای غربی با آسیای شرقی واقع شده بی نهایت مهم بود وتا

وقتیکه تجار ت فارس با ماورا النهراز راه هرا ت آغا ز نه نموده بود این اهمیت باقی بود و لی اهمیت‌مرو همیشه به سبب قر ب جوا ر ریگستانها و تا خت و تاز ایـلا ت‌بدوی کو چ نشین در معر ض خطر بود ه حتی در قر ن سوم قبـــل‌المیلاد ایتوخ سوتر در این سرزمین شهر انطا کیه رابنا کرد و بدورواحه مرو دیوار ی به طو ل چهل‌میل جغرافیایی کشید تااز تاخت وتـازعشایر ما مون ماند (بار تولــد)

و الخاصل و لایت باکتر یـــان‌مملکت زر خیز فلاحتی بود ه و در قسمت های کوز گا ن دارا ی مراتع‌سرسبز و خرمی است . شتر های دوکو ها نه بلخ واسپ های او حتی‌در هزار سا ل قبل المیلاد درعالم شهر تی بسزا داشته و به قو ل بارتولد در ستو ن مخرو طی که‌بسال ۸٤۲ ق.م در زمان سا لمانا سا ردویم پادشا ه اٌثور نصب گردید ه تصاویر این شتر های بلخ موجودواورا جزء خرا جی ذکر کرده اندکه پادشا هان ار منستا ن تقدیم کرد بودند .

علی الحال آرینها ی که‌ببا خترآمده و شهر بلخ رابنا کرده‌اند مثل اکثر امهات مسایل تاریخچه قدیـم‌به طور یقین معلو م نبود ه و جز معلوما ت ثابته شمرده‌نمیشود. فقط‌محققین راجع به تشکیل سلطنتی در باختر سخن رانده اند تاریــخ‌این تشکیلات نیزمعین نشده‌بعضی از هزار سا ل قبل المیلاد وبر خی‌از آنهم بیشتر اظهار عقیده کرد ه اند . مسا له ظهور زر تشت دربلخ‌واشا عه معتقدا ت و ی در آسیـا مورد دقت و تفحص مور خین گردیده‌واز اطلاعا تی که درین زمینه بدست میدهند رو یهم رفته معلوم میشودظهور زر تشـت دربـلخ در عهدی بود ه که این ولایت دارای حکومت‌آریایی بود ه است این حکو مت قدیمترین سلطنت های است که درآسیا ی وسطی از نژاد آریابعرصه ظهور رسیده است .

مجله مزد یسنا ن انگلستـــا ن Mazdaznan در شمــار ه ماه سپتا مبر ۱۹۲٦ شر حی‌ازاحوال‌زرتشت ا نتشار داد او گــفت:

زرتشت در ۶۹۰۰ سا ل قبل المیلاددر افغا نستا ن به منزلی نزد یك Vanguhuidartya ونگهو یی‌در ایتـــاتولد یافته پدراوپوروشپ ومادرش دغد و از خانواد ه امـــرابودند زر تشت درسی سا لگی بعد از فرا غت تحصیل یگا نه‌پرستی‌را بدنیا اعلام نمود و خودش را در کوه ـ اشیدر ملهم دانست پس ازآن اوستا ی معرو ف را ظا هـــر ساخت . گاتها (سرود هـــا ی‌زرتشت) را در هند بزبا ن قدیم‌که سانسکر یت شعبه از آن اســـت‌نیز بسرو دند . زر تشت درســـن هفتاد در مرکز دعو ت خود بلـــخ‌کشته شد .

آئین زر تشت شامل قوانین وفلسفه های بوده‌که در اعصارمختلفه توسط دیگرا ن تکرار شده اوتوصیه‌میکند به اقوال ، افعال و خیـــال نیکو .

دکتور کارل گوستا فن پلاتـــن‌آلمانی Dr. K. G. Platen بعداز مسافر ت علمی خود در بلورستان ـ افغا نستان (نـــورستان حالیه) شر حی در المانیا راجـــع‌به افغانستان انتشار داد و از آ ن جمله در شمار ۀ یکصدو چار، نهم‌فبرور ی ۱۹۲۶ روز نا مه کلینشیه تسا یتونك Kolnische Zeitung مطبو عه کلن اظهار کرد :

ـبه عقید ۀ علما مثل نظریه گوبینو نیت وطن اصلی نژاد (هنـــد وژرمن) را در آسیا بکو ه های‌پامیروهندو کش با یستی پیدا کـــرد . نژاد شمالی آریایی در شما ل هندوکوه دولت قدیم باختر ی را تاسیس نمود ه و مذ هب رو شنی پرســـت‌زرتشت را از بین خود ایجاد کردند ودر ۲۵۰۰ق.م‌طبقه فرمانروا‌تشکیل‌نمودند . با تفاو ت فاحشی که در تاریخ ظهور ز رتشت ذکر شد این‌مطلب را با یستی به خاطرداشت که زرتشت های متعد د ی ظهـــورکرده و همه از هما ن زر تشـــت نخستین پیرو ی کرده‌اند .

مجله مزد یسنا ن انگلستا ن نیزگفته بود :

ـمبادا زرتشت ۶۹۰۰ ق.م بـــازرتشت زما ن داریوش و یا زما ن دانیا ل پیغمبر مشتبه شود . بهرحال آنچـــه امروز تـــاریخ شرح

مفصلتری میدهد از همان زرتشتی‌است که‌درحدود هفتصد سال قبل المیلاد در بلخ ظهور کرده‌است.*

قبل از ظهور ز رتشت مذ هب‌آریایی افغانستا ن پرستش اصنام قوای طبیعت آسمان، نور آتش، بادوغیره بوده‌است. علمای آلمان بت پرستی را در افغانستا ن‌دیانت قدیم‌آریایی حسا ب کرده‌اند واقعا مذهب بت پرستی در طوایف افغا ن‌باشنده‌گان کو هسارا ن غور مرکز ی و جبا ل جنو بی حالیه و مشر قـی‌افغانستا ن تا ظهور اسلام بلکه تا دور ه غزنو یه موجود و حتی دربلوچستا ن تاقر ن نزد ه ثابت و پایه دار بود ه است . زر تشت مبنای‌مذهب خودرا به توحید و یگا نه پرستی گذاشت و لی پسا نها بقو ل مور خین فارس مذ هب زرتشتی در اثر اختلاط نژاد اصفرومعتقدا ت آنها آمیخته به آتش پرستی گردید .

ظهور زر تشت در بلخ مصا د ف‌باو یشتا سب شهنشا ه با کتر یا بود ه مسیو بار تولد از اوذکر می‌کند او میگو ید :

—قدیمترین نکا ت اوستا Avesta که اصلیت آنها ازرو ی علایم زبان شنا سی مدلل میگردد بعقید ه مسیوولد نبرگ H. Oldenberg وسایلی بدست میدهد که میتوا ن هو یت‌ومذهب زرتشت را تصور نمود . ا و معتقد است که نه تنها زر تشت‌بلکه‌ویشتاسب پادشا ه باختر کـه زرتشت را پیغمبر خطا ب میکنداز‌اشخاص تاریخی بودند . در ردیف نا م و یشتاسب از هو تا اوس‌ملکه‌ودونفر از اعوا ن پادشاه ذکـر میشود . این پادشا ه‌در اطرا ف‌خودشکو ه و جلالي نداشته ، پادشا ه ملت زار ع ومالدار ی بود وزرتشت‌پادشاه و مقربا ن اورا مثل‌دوستان خود خطاب مینمود.

زبان با ختر در عهد زر تشت وویشتاسب همان ز باني است کـه اوستا در آن نوشته شده و درنزدفرنگستان بزبان اوستا یی معروف

است . زبان با ختری از همان زبان قدیم آریایی مشتق شده که هنوز ماهیت آن زبان به کلی در انظار جهان مجهول است . زبان فرس قدیم و سانسکریت بازبان اندوباختری شرکتی داشته است . راجع به مدنیت آنوقته با ختر محققین جدید از نفوذ مدنیه آثور در باختر انکار دارند. واسفارجنگی پادشاهان آثور را درافغانستان ثابت نمی پندارند . مسیو بارتولد هم میگوید اسفار پادشاهان آثور ازروی کتیبه های منار یادگار آثور در افغانستان ثابت نمیشود ممکن است روابط تجارتی بین باختر وآثور بوده است .لهذا معلوم شد باختر آنوقته از خودمدنیت خاصی داشته و لوان مدنیت به قول بارتولد از مدنیت مللی که در آنعهد در سواحل مدیترانه زنده گی میکردند پایان تر بوده است .

اشاعه مذهب زرتشتی دردا خله باختر دوچار مقاومت های اعتیادی گردیده ودر نتیجه تحمل مشکلات بالاخره در آنجا و متعاقبا درآریانه شیوع یافته است . بالعکس ایـن مذهب در ممالك خارجه مید یا و فارس بسر عت حیرت آوری مورد قبول گردیده و لی بچه طرزی واز طرف چه نوع مبلغینی ؟ معلـوم نیست احمد رفیق در تاریخ عمومی خود میگوید :

ـدین زرتشت از شرق فارس :(افغانستان) پیدا شده واز آنجا در فارس و مید یا انتشار یافتـه معلوم نیست تکامل مذهب زرتشتی ورسوخ اعتقادات او از طرف کیها بوده است ، اقوام میدیا در شمال فارس تاشیوع مذهب زرتشت درتحت فشار و مظالم سلطنت آثور دست و پا میزد در اوایل قرن هفتم مستقل و متعاقبا بر مملکت فارس مسلط شـدند . در نصف قرن ششم قبل المیلاد حکومت میدیا در دست هخامنشیان محکوم ،ومنقرض گردید بعد از آن دولـت اولین فارس عظیم شدو کوروش کلان پادشاه معروف هخامنشی برسلطنت با ختر خاتمه داد.کامبوزیا پسر کوروش خراسان و باختر را به برادر خود بردیا نام داد(۲۹ـ ۵۲۱ق‌م) ٬آرد شیر اول(٤٦٦ـ٤٢٥) بـا طغیان برادر خود در باختـرمصادف گردید . داریوش (۵۲۱ـ

٤٨٥) پنجاب وسند را نیز الحاق کرده بود .

باختر تا ظهور اسکندر مقدونی در تحت سلطه سیاسی هخامنشیان فارس امرار عمر مینمود ولی بطوریکه مسیو بارتولد میگوید ازین نفوذ هخامنشیان مدنیت و زبان فارس در باختر رواجی پیدا نکرد جز اینکه سلطه فارس عبارت از اخذ خراج و نفوذ نظامی بود و بس . ولایت باختر در عین آنکه در تحت اداره سیاسی هخامنشیان واقع بوده استقلال داخلی خویش را همیشه محافظه مینمود . حتی داریوش سیوم هنگامیکه از اردوی اسکندر مغلوب و جانب مشرق فراری شد بقول صاحب تاریخ عمومی فارس بسوس Bessus فرمان روای باختر شهنشاه هخامنشی را بدست آورده اعدام وخودش بنام اردشیر چهارم اعلان سلطنت نمود .

اما اسکندر بعد از فتح فارس در سالهای ٣٣٠ـ ٣٢٤ ق.م به فتح افغانستان پرداخت او درین محاربات صعوبتی زیاد دید اردوی او تصور میکردند به محاربات افسانه های قدیم پهلوانان یونان دوچار شده اند مسیو البر ماله و ژول ایزاك در تاریخ ملل شرق و یونان میگوید اسکندر در خاك افغانستان (آراگو رای) بعلاوه حرارت شدید هوا و برف باریهای سنگین ازدفاع شدید اهالی افغانستان صدمات سختی متحمل شد و عین این صدمات پس از بیست و دوقرن در همان حدود برسر اردوهای بریتانیا فرود آمد و الحاصل اسکندر وارد باختر گردیده تاروددسیحون عسکر کشید و دوسال در آنجا ماند و چندین شهر بساخت که از آن جمله بود اسبچاتایا اسکندریه اقصی که امروز بخجند معروف است . اسکندر در ٣٢٧ ق.م باصد هزار فوج جانب سند بشتافت و بعد از شکست دادن به پوروس نام والی آنجا بعد ازدوسال برگشت و براه جنوب جانب فارس عزیمت نمود .

بعد از فو ت اسکند ر سلسلـه‌سلوکید آسیا را حفظ کرده نتوا ـ نستند و مد ت یك قرن دراثـــرمناز عات جانشینا ن اسکندر قسمتی از جها ن گر فتا ر اضطرا ب بود .درین‌گیرودارهاکه مملکت اسکنـد ر بین جانشینانش منقسم میشد د ربا ختر ذولت مستقلی از یو نانیا ن تشکیل گردید دا منه این سلطنت‌منقسم میشد در با ختر دو لـــت تا هندوستا ن کشید ه میشد ایـن‌دولت تا حدو د ۱۲۷ق.م با قی و پایدار بود ه بعد ها منقرض گردید.علت انقراض یو نانیا ن با ختر هجوم طوایف تخار و حمله پار تها ازغرب‌افغانستا ن بود ه است . پارتهـــا مردمانی بودند به‌روایتی زرد پوست‌که از دشت های شمال آمده د ر جنو ب بحر خزر در ولایت پار تیا(خراسا ن شمال حالیه) در قر ن سو م قبل المیلاد به تشکیل دولتی‌پردا ختند موسس این دولت بقول بار تولد ازشا‌ءك باختر ی از اهـل‌افغانستا ن بود ه .دولت پار ت‌در مملکت فارس جانشین یو نانیـا ن‌گردید ودر نتیجه‌محاربا تی‌که‌بادولت یونانیان با ختر نمودند و قتـــی‌به قسمتی از حصص و لایت آریانا (هرا‌ت) قابض شدند حتی حکومتی‌هم در سوا حل رود هلمند قایـــم نمودند. اما بعضی مور خین،پارتهارا نژاد یکدسته از اصل آریایـــی حساب میکنند .

با ختر در عهد یو نانیا ن د رنهایت او ج تر قی رسید پروفیسور فو شه با استناد به کتا ب مسـن Masson شر حی درین زمینه در موز ه کابل نگاشته است او مسکو کا ت دیمترسن پادشا ه‌باختر را (۱۹۰ق.م) شاهده این تر قیا ت‌قرار میدهد ..

با ختریا ن تمد ن یو نانـــی‌خودرا در ممالك وسیعه چیـــن وهندوستا ن نفو ذ‌دادند .پروفیسرهیر ت Hirth چین شناســی مشهور در قدیم ترین آثار صنایـــع‌چین که منسو ب به دوقر ن قبل المیلاد است علایم و آثار نفـــو ذصنایع باختر ی را مشاهده کرد ه ومسیو بار تو لد در ایـــن با ب‌اشارا تی میکند . درینجا نا گفته

نگذاریم که یونانیا ن نیزدر تحت مدنیت باختر و نفوذ آن محکوم واقع گردیده اند و این مطلب از مسکو کات یو تیهی دیمس ویو کر ی دی تس پادشا ها ن یو نانی با ختر (۲۲۰ق.م — ۱۶۵ — ۱۳۵ق.م) آشکارا گردید و به وضوح پیوسته که خط یو نانی تغییر کرده ویو نانیا ن خط آریایی با ختر ی را قبول نموده اند ، مسکو کات پادشا ه اول الذکر در برتش موزیم لند ن وا ز مو خر الذکر در موزه کابل موجود است .

در عهد یو نانیا ن مذ هب با ختر تغییر نمود و به تدریج مذ هب وطنی ز ر تشتی به مذ هب بودا یی هندوستا نی تبدیل یافت . ظهور شهزاده بنارس سدر دا تا ی که پسان به بدها معروف گردید اگر چه یك قر ن بعدتر از ظهور زرتشت افغانستا ن بعمل رسید ه است ولی در افغانستا ن مذ هب اوازقرن سو م قبل المیلاد معرو ف شده ودر عهد یو نانیا ن جانشین مذ هب زرتشتی گردید درین تبدلات مذهبیه قطع روابط افغانستا ن با فار س واستقرار اقترا ن اقتصا د ی وپلتیك باهندوستان مد خلیت تامی داشت . نفو ذ بودائیت در با ختر طور ی توسعه یافت که نو بهار بلخ مرکز بودائیا ن و پیشوا ی سلا طین چین و کابل گردید ؛ بار تولــد میگوید : بلخی که مرکز دین زرتشت بود در عهد یو نانیا ن دارای یکصددیر بودا یی و سه هزار را هب شد . آثار بودا یی ها هنوز د رسمنگا ن (ایبك حالیه) در غار های کوه ها باقی و پایدار است . بایستی فهمید این تغییر مذهب مخصو ص ولایت باختر نبود ه بلکه در قسمت عمد ه افغانستا ن تاثیر نمودچنانیکه اکا فو کل پادشا ه یو نانی و لا یت قندهار حالیه که در نزد نویسنده گا ن کلاسیك به ارا کوسیا Harakhushti معرو ف بود ه درنیمه اول قر ن دو م قبل المیلاد تصویربقعه بودایی را در مسکو کا ت خود روا ج داد .

در طی این تطو را ت خــط باختر ی هم قبو ل تعدد و تغییری نمود ه و به طو ر یکه پرو فیسو رفوشر مینو یسد خط هندی درباختر

رواج یافت واین مطلب ازمسکوکات انتی ماکس پادشاه یونانی باختر (٧٠ــ١٤٠ ق.م) ظاهر و هویدا است .

این دولت یونانی باختر که درغرب تا هریرود و در شرق تا هندوستان کشیده میشد و درعهد یوفیدم و پسرش دیمیتری (ربع اول قرن دویم قبل المیلاد) تمام ولایات هندوستان را تا دریا در شرق وولایات کوهستانی را تا ملک سرها یعنی چینی ها و فون ها که از اقوام تبت بودنددرشرق شمال الحاق کرده بودند آخرالامر دراثر اغتشاشات داخله در نتیجه محاربا تی که هیلما کوس پادشاه باختر (١٤٥ق.م) با دولت پارتها نمود تجزیه و در چندحکومت های کوچکی منقسم گردید ومتعاقبا از هجوم پارتها و قوم تخار بکلی منقرض شد .

ازقوم تخار بعداز یك قرن سکونت در باختر طایفه یی به نام کوشان ترقی و قسمت عمده هندوستان رامسخر نمودند دولت کوشانی در تایید مذهب بودایی بسی کوشیدصنایع بودایی درین دوره با حجاری یونانی آمیخته گردید وباختر در ین عهد دوباره رو به عروج و ترقی رفت و رونق عهدیونانیان را از سر گرفت که ما ازین دوره ثانوی و دوره ثالثه هیاطله ها سخن بدر از نخواهیم گفت چه در قسمت تخارستان قبلا مجملی نگاشته ایم . در قرن سوم میلادی کوشانی ها از جنوب هندوکش در جانب باختر رانده شدند و متعاقبا طایفه دیگری از تخار هابنام هیاطله ها در تشکیل یك سلطنت عظیمی جای کوشانیان را در افغانستان و باختر گرفتند واین دولت تانصف قرن ششم میلادی با محاربات صعبی با همسایه غربی بر قرار بوده وعاقبت در ٥٦٥ میلادی بدست نوشیروان عادل شهنشاه معروف آسیا مستاصل گردید . در طول این مدت مذهب بودایی کماکان برمملکت باختر سیادت داشت ونفوذ این مذهب تا زمان فتح عرب دربلخ وصفحات واقعه در دو طرف

جریا ن علیا ی آمو دریا که در قیدبستگی بلخ بودند حاکمیت میکرد . سلطه ساسانیا ن و انو شیروا ن که از طر فدارا ن جدی مذهب زرتشتی بود ه و مزد کیا ن فارس را قتل عام کرده بود ابدا در دیانت باختر تاثیر ی نه نمود با ر تولد میگوید اقتدا ر ساسانیا ن اهمیتی دریـــن مملکت نداشت .

اما ظهور اسلام و عسکر کشـــی عرب، اوضاع دینیه و مدنیه باختر را دگر گو ن نمود در عهد حضرت خلیفه ثالث رضی الله عنه ار دو ی عرب از را ه خراسا ن حالیه وهرا ت بر با ختر یا مسلط شدند دیا نت بودا یی به مذهب مهذب اســـلام مبد ل گردید و زبا ن با ختر ی از میان رفته جا ی خودش را به زبا نوینی گذاشت . ذر مقاو متی که بلخ به مقابل عرب نشان داد آن شهر مشهور بکلی و یرا ن واز صفحه عیا ن محو ونها ن گردید تنها نفوس هنـــد ویهود که از ساکنا ن ماقبل الاسلام بلخ بود ه و محله های مخصو صی در شهر داشتند تا حد ی ازیـــن دستبرد و تطو را ت معنو یه محفوظ مانده و هنو ز خانوار ی چنـــد از بقایا ی آنها در خرابه های شهر بلخ منزوی و عزلت گزینند .

ولایت با ختر بعد از قبول اسلام دور ه جدید ی را در مدنیت جهان آغا ز نمود بلخ و مرو که پایتخت دویمی با ختر یا شمار میشد مرکز علم و حکمت آسیا گردید مرو حیثیت مرکز ی قوا ی عر ب و مسلمیـــــن راکسب کرد ه واز آنجا دیانـــت اسلام در ماو را لنهرو تورکستان تبلیغ میشد . به صد ها نفر مصنفین بزرگ وعلما وحکما از این شهـــر ها طلو ع کردند و صد ها مجلـــه کتب علمی و حکمتی در زبـــا ن نو ظهور عر ب نوشتند .

خانواده آل بر مك که اسبا ب زینت و ترقیا ت سلطنت خلفـــای بغداد بودند از بلخ ظهور نمود وخاندا ن عظیم الشا ن آل سناما ن که معرو ف ترین سلطنت های مدنیـــه اسلا میه را در افغا نستان و ماورا النهر متجاو ز از یکقر ن به پـــاداشتنند از هما ن بلخ نشئت کرد.

زیر دسترین ر جل سیاسی آسیا، ابو مسلم مروزی ، معروف به خراسا نی پرور ید ه آب و خاک مرو بود .

بعد از نفو ذ دینی و سیاسی عرب بزود ی دربلخ یك پادشاهی کوچك وطنی قایم گردید این سلسله مشهور به آل داوود و معاصر به خلفا ی بغداد و طا هریان خراسا ن و صفاریا ن سیستا ن بودند اگر چه در لوا یی که خلافت بغداد بنا م خراسا ن برای شا هان صفا ر میفرستاد غالبا بلخ جزو آن بشمار میر فت و امیر یعقو ب صفار ی در ۲۵۶ هجر ی نیز هجو می در بلخ نمود ه و عمار ت مشهور نو شار و سایر عمارا تی راکه داود بن العبا س بن هاشم بن ما هجور آباد کرده بود تخر یب نمود به آن حکو مت آل داود مدتی محفو ظ و مسلم ماند . در قر ن سه و چار هجر ی نفو ذ مستقیم دولت ساما ن دربلخ قایم شد ه وآنجا را عوا مل آ ن خاندا ن ادار ه میکرد (۲۷۹ـ۳۸۹ ه) دردوره سلاطین غزنو ی افغا نستان ولایت با ختر کسب اهمیت نمود ه و شهربلخ یکی از پا یه تخت های مهمه افغانستا ن حسا ب شد سلطان محمود معرو ف سلسله آل فریغو ن گوز گا ن رانیز مستاصل نمود .منتها ی عرو ج و تر قی بلخ وباختر در زما نه بعد الا سلام همین عهد سا مانیا ن و مخصو صا غزنویا ن حساب میشد .

در دور ه فتو ر غزنو یا ن وعصیان رعایا ی ترا کمه سلجو ق (نصف قرن پنج هجر ی مساو ی نیمه قرن یازد ه مسیحی) هنگا میکه آلپ ارسلان سلجو قی کوس خودمختار ی مینوا خت ولایت با ختر عمو ما به تصرف سلاجقه رفته و صفحات شما ل هندو کو ه از افغا نستا ن مجزا شد .و لی بزود ی سلا طین غور افغا ن چنك های قو تمند خویش را دراز کرد ه واین عضو اصلی رابدولت افغانستا ن مستر دو الحا ق نمودند (قر ن دوازد ه میلادی) بعداز انقراض این دولت افغا نستا ن بود که روز گار ادبار وایا م فلاکت بار و لایت با ختر و افغانستا ن بلکه

آسیای وسطی آغاز نمود یعنی مقدمات ظهور چنگیز خان در صحنه آسیا چیده شد . علاء الدین محمد، معروف ترین شاه خوارزم در اوایل قرن هفتم هجری باختر را از سلاطین غور گرفته و ضمیمه ممالک خویش ساخت و متعاقبا در ۶۱۲ ه بکلی دولت غوریه را در غزنی و غور و بامیان منقرض نمود ه وولایت غزنی را بجا گیر رشید ترین فرزندان خویش جلال الدین مشهور اعطا نمود. ولی طولی نکشید که اردو های وحشی وخونخوار چنگیز خان طومار عظمت خوارزمشاه را پیچیده و بر بلاد افغانستان استیلا جستند .چنگیز خان در سال ۶۱۶ ه ولایت باختررا اشغال و شهر بلخ را واژگونه نمود عساکر اوبلاد مشهور ه گوزگانان را بخاک سیاه برابر کردند شهر بزرگ مرو را درسال ۱۲۲۲مسیحی از روزگار بر داشتند مورخین تعداد مقتولین مرو راهفتصدهزار نفر ذکر میکنند . کتابخانه ها ، مدارس . جوامع. علماء، حکما ، شعرای بلخ و مرووسایر شهرهای باختر که نظیری در آسیای وسطی نداشتند همه خاک شدند و بر باد رفتند از آن به بعددیگر ولایت باختر نتوانست در صحنه جهان قامت علم نماید .

بعد از مرگ چنگیز خان رودآموسرحد بین اولاد هلاکو خان (شاهان فارس)و چغتای خان(شاهان ما و را لنهر) اعلام شد ولی خوانین چغتای این سر حدرابهم زده در قرن سیزده مسیحی در بلخ وولایات مجاور استحکام یافته بودند از آن پس تا ظهور امیر تیمور کورگان ولایت باختر جزو ممالک ویرانه چغتائیان وحشی بشمار رفت .

در قرن های شانزده و هفده عیسوی منازعات باهمی امرای ازبک و بخارا و مغولهای کبیر هند و شاهان فارس و لایت باختر را در حالت اضطراب و کشمکش های مختلفه و آشفته یی نگهداشت. تا اینکه در قرن هجده میلادی ،موسس بزرگ دولت جدیدالتاسیس

افغانستان احمد شاه بابای مشهور ظهور کرده و تمام ولایت باختر را از تخارستان گرفته تا مرگیا ناومرو به مملکت افغانستان بپیوست . ولی در عین حال ازبکها در ولایات شرقی و غربی بلخ سکونت اختیار نموده بودند. ونمونه امرای کوچك آنها تا قرن نوزده میلادی در شهر های شبرغان سرپل ، میمنه ، اندخوی، موجود بوده و در همان قرن بکلی محو ومعدوم گردیدند .

در قرن نزده فارسی ها هرات را محاصره کردند و در نتیجه اگر چه شکست صعبی خوردند ولی مشغولیت هرات به آنها فرصتی بدست خوانین خیوا داد که وادی مرغاب و پنجده ووادی کشك وقلعه مور را گرفتند. دولت روسیه نیز در ١٨٨٤ مسیحی مرورا اشغال نمود متعاقبا دولت افغانستان بالا مرغاب و مروچاق را مسترد نمود اما پنجده در دست روس هاالی یومنا باقی ماند .

راجع بزبان باختر :

چنانیکه در اثر سلطه وآمیزش یونانیان و نفوذ مذهبی هندیان واختلاط لسان پهلوی ساسانیان اصل زبان باختری از هم بپاشید بقایای آن نیز در نتیجه رسوخ عمیق دیانت اسلامیه ولسان عرب متروك و معدوم شده زبان علمی باختر عربی گردید واز دیگر طرف رفته رفته زبان فارسی کوهستانی افغانستان بنوعی که در قسمت تخارستان گفتیم جانشین زبان باختری شده وامروز بعلاوه زبان پشتو در ولایت باختر معمول ومروج است .

اما اختلاط نژادی نسبتاً در باختر زیاده تر به عمل رسیده است وبه علاوه عرب قسما نژاد مغول وازبك در اهالی آریایی وطنی مخلوط و تحلیل گردیده است . آمیزش ثانویه اقوام داخلی افغانستان از صفحات جنوب هندوکو با صفحات شمالی آن در عهد غزنویان و غوریان وابدالیان ومحمد زایی ها بوقوع آمده است . والحاصل ولایت باختر در تاریخ وطن افغانستان از حیث

قدامت تاریخ سیاسی ، ادبی،مدنی‌دارا ی اهمیت ز یاد ی است.عظمت مقام باختر در دور ه های قبـــل‌الاسلام و بعد الاسلام نه تنهـــا اسبا ب افتخا ر مملکت افغانستان‌بلکه ما یه مبا ها ت مشـــرق وسطی است.علما ، حکما،فیلسوف‌ها، صو فی ها ، شعرا و صنعت کارا نی که و لایت باختر در دوره‌اسلام پرورانده است غالبا از چنان نوابغ جها ن علم و فضل به شماررفته اند که نظیر ی در آسیانداشته ومصنفا ت هریك به مجلدا ت‌مختلفه‌ومتعدد ی میرسد متاسفا نه شر ح وتر جمه حال آنها از عهده مقالات‌ما خار ج و محتا ج مجلد ی‌مستقل است . از آن جمله اینها راقاموس‌هاو تاریخها وتذکره ها غالبا ذکـر میکنند .

حکیم علی‌بن سینای بلخی،حکیم ناصر خسرو بلخی ، محمد بـــن ذکریا ی بلخی \ حکیم ابو معشرمنجم بلخی ، عمر بن خالد بــن عبدا لملك منجم مروز ی حضر ت‌ابو حنیفه امام اعظم مروز ی (۱) حضرت ابو عبدالله امام احمد حنبل‌مروز ی ، مولو ی رو م بلخـــی ، ابو العباس ثعلب مرو ی ، سفیان‌بن سعید الشور ی ، اسحق بــن را هو یه‌مروی ، عبدالله بن مبارك‌مرو ی . عبدالر حمن بن احمد بـن عبدالله ابو بکر القفا ل مرو ی ،ابواسحق ابراهیم بن احمد بن اسحق المروز ی ، محمد بن علی ابو بکربلخی ، شیخ معروف بلخـــــی ، حضر ت شقیق بلخی ، نظام الدین‌عبدالشکو ر بلخی ، حسن بـــن شجا ع بلخی ، محمد بن عقیـــل بلخی، محمود بـــن مسعود مورخ اند خویی ، نظام الدین مور خ‌شبر غانی ، محمد بن شیرو یه بلخی ، ابوعلی بلخی مولف شهنا مـــه ،ابن النقیب‌بلخی، ابن قتیبه‌مروزی.

۱ــ بقول الله یار بگرامی‌صاحب‌تاریخ حدیقه الا قالیم امام اعظم اصلا استر غچی کابلی بود ه و پســـان‌به مروزی و کو فی معروف گردیده است .

استاد ابوالحسن شهید شا عـربلخی ، استاد دقیقی بلخی ، استاد انور ی بلخی ، استاد عنصر ی بلخی استاد منو چهر شصت کله بلخی ، استاد رشید الدین و طوا ط بلخی قطرا ن بلخی ، رابعه قزدار بلخیه، حکیم کسا یی مروز ی، ابو منصورعماره بن محمد مروز ی ، ابونظـر عبدالعزیز بن منصور عسجـــد ی مروزی ، محمود بن علی سمایـی مروز ی ، اثیر الدین اشرف الحکمافتو حی مروز ی ، شهاب الدین ابوا لحسن طلحه مروز ی ، ابو زیــدمروز ی ، ابو مطیع بلخی ، ابوالقاـ سم بلخی ، مظفر پنجد هی ، احمدشادا ن بلخی ، اسعد منهخاور ی سراج الدین بلخی ، ابو المويد بلخی ترا بی بلخی ، عبدالله بلخـــی ، مظفر بلخی حمید ی بلخی ، امینـی بلخی ، ضیاء الدین بلخـــی ، واعظی بلخی ، ابو حا مد بلخـــی وامثالها .

آریانه یا هری

(هرات)

آریانه یا آریا Ariane—Arya ولایتی است در شما ل غـــر ب افغانستا ن که شما لا به صفحات ولایت مرگیانا (مرو) جنو بـــا بولایت در نگیانا (سیستا ن وفراه) شرقا به ولایت غور و غرج (غـور وهزاره جات) غر بـــا به ولایت پارتیا (قسما خراسا ن حالیه) محدو د و متصل است این حدو د اربعه راجلداول تاریخ عمو می فرانس ا ز روی نقشه ممالك مفتو حه اسکندرکبیر نیز مشخص و معین میکند . آر یانه در قسمت های شمال شرقی(کنج رستا ق) و شمال غربی خود (بادغیس) دارا ی بهتر ین مراتـع مملکت است حتی مسیو فر یه سیاح J. P. Ferrier بقو ل بار تولد مراتع شمال شر قی آر یانـــه را بهترین مراتع تمام آسیا مینا مد هر یرود که از کوه های بابا برآمده ورو به غر ب شمال سیلان دارددرپایین سر خس بین ریگزا ر هافرو میرود این رود در قسمت مسیـل خود معرو ف است به رود تجند واو کمك میکند تمام وادی هــا ی واقعه در دوطر ف جر یانـش ا ز شادا ب ترین ارا ضی آر یانه بلکه افغانستان به شمار رود، رشته‌های انهار هر ی و مر غـــا ب راسلسله کو ه پارو پا میس (هندو کوه) ازهم جدا میکنند این کو ه ها حا لا درهرحصه بنا م جدا گا نه یی خوانده میشود.

بلاد مشهور ه آریانه اینهاست:

ـهرا ت اسفزا ر (سبزوا ر) بغشو ر (درنزدیکی قلعه مورحالیا خرا ب است). سر خس قدیـم ،بو شنگ یافو شنج (زنده جـا ن حالیه)کو هستا ن ، او فه(اوبه)شهر ك (خرا ب اوفتاده).

اما شهرهرات از قدیم ترین شهرهای آسیای وسطی است. مورخین اسلام ویونان بنای اورا به اسکندرکلان نسبت میدهند و بقول بارتولد بطلیموس تحت عنوان arianexroplis و هم چنین ایزو ید خارکسی Lsidori characeni غیراز شهر ار تا گوان (پایه تخت قدیمی بومی هرات) ازین شهرنام میبرند. و شهر ار تا گوان را گویند در محل ارگ کنونی هرات واقع بوده است. ولی شک نیست قبل ازاسکندر شهری در هرات موجود بوده چه محل اولین تشکیلات جمعیتی نژاد آر یا در افغانستان، هرات بوده است. شمس الدین سامی نیزدر قاموس الاعلام میگوید اسکندر شهرهرات رانه تعمیر بلکه وسیع و تزئین کرده و آن را الکساندر با آریانه نام نهاده است.

شهر هرات در دوره های قبل الاسلام بعد از آنکه شهر بخدی یا «بلخ» پایه تخت زرتشتیان ویونانیان گردید در اهمیت مقام دوم را احراز کرد در دوره اسلام نیز پایه تخت های عمده مملکت افغانستان بلخ و متعاقبا نیشاپورومرو و بالاخره غزنی و غور وبامیان بود معهذا شهر هرات از اعظم بلاد الله محسوب و غالبا مقر شهزاده های سلطنت بشمارمیرفت که از آن جمله بودند شهزاده مسعود پسر یمین الدوله محمود غزنوی و شمس الدوله ابوالفوارس طغانشاه بن آلپ ارسلان سلجوقی ممدوح شاعر معروف حکیم ارزقی هروی، در عهد دولت قوی شوکت شهنشاهان غور بر اهمیت وجمال هرات بسی افزود شهنشاه غیاث الدین ابو الفتح محمدبن سیف الدین سام (۵۵۸ـ۵۹۸ هـ) (مسجد)جامع معروف هرات رابساخت. حمدالله قزوینی در نزهت القلوب میگوید در آن عهد هرات دارای دوازده هزار دکان آبادان و شش هزار حمام و کاروان سراوطاحونه

(آسیا) وسه صدو پنجا ه و نــــه مدرسه و خانقا ه و چهار صدو چهل وچند هزار خانه مرد م نشیــــن بود . یاقو ت حمو ی که دراوایل قرن هفت هجر ی (٦٠٧) هرا ت رازیار ت مینمود . بسی مفتو ن بسا- تین و عمرانا ت او گردید ه و می‌گوید این شهر شهیر از ثــرو ت وکما ل علما و فضلا مالا مال است.واقعا مدارس هرا ت بود که امثا ل فخر راز ی را در مهد فضیلــــت خویش می پرو رید . پار چه ها ی هرا ت که زربفتی ودارا ی تصاویرگو ناگو ن بود از انفس نفایســـ آسیا بشمار میر فت حتی همیــــن صنعت نفیس بود که در دور مغو ل دوباره باعث (احیای) بعد از فنای شهر هرات گردید. یعنی مغول بعد از انهدا م هرا ت پار چه هایش را پسندید ه وامر به تعمیر دو بــار ه شهر نمود .

در آخرین محار با تی که از اواخرقر ن پنج تا اوایل قر ن ششم هجری بین سلاطین خوارز م و غور مشتعل بود علاء الدین محمد خوارز م شا ه معروف ، درعهد دولت :

سلطا ن مشر قین و شهنشا ه مغربین محمود بن محمد بن سام بن حسین آخر ین پاد شاه غوریه درحین محاصر ه هرا ت به شهر ا ب بست وبرج خاکستر را بباد داد و بقول ابن اثیر این مسافر ت خوار مشا ه مصادف باسال ۶۰۳ هـ بود. دریکی از این محاربات ، عطا ملك جو ینــی صاحب جها ن کشا به تارا ج و بربادی باد غیسات از تطاول خوارز- میا ن نیز توضیحا تی مید هد . درسا ل ٦١٦ هـ مساو ی ۱۲۲۱ عیسوی تولی پسر چنگیز خان هرا ت را به مصالحه اشغا ل کرد و سوا ی اعدام يك قو ل اردو « ۱۲۰۰۰» عسا کــــر محافظ هرا ت دیگر ضرر ی به شهر وشهیر یا ن نرسا نید ولی درسا ل آیند ه هرا ت عصیا ن نمود مغول ششي ماه به محاصر ه پردا ختــه عاقبت شهر را شبکا فتند واز فرط

خشم و افترا س آن شهر معظم وزیبا را بخاك سیاه نشاندند.
بعد از چنگیز او غدی خان پسر او« ٦٢٤-٦٣٩ هـ » به علت پسندیدن پارچه های زربفی هرات امر به تعمیر شهر جدید ی داد و هراتیان بقیه السیف مغول از هر طرف شتافته آهسته آهسته به تعمیر پرداختند.

در عهد منکو « ١٢٥١-١٢٥٩ مساوی ٦٣٨-٦٥٧ هـ » سر بر آورده مشهور غور شمس الدین محمد کرت صاحب قلعه خیسار (این قلعه دربین راه هرات و غور بفاصله دو روزه را ه از شهرهرات واقع بوده) شهر هرات رابدست آورده واساس سلطنت سلسله غوری الاصل را استوار نمود .رونق دوباره هرات نیز ازین تاریخ شروع می شود خرا بی بلخ و مرو سبب شد را ه تجارتی آسیا ی غربی که روبتور کستان چینی ازشمال شرق و هندوستان در جنوب شرق میرفت متوجه هرات شد بلکه شهرهرات نقطه اتصال تمام راه هایی گردید که به ممالك عمده آسیا میرفت و این مطلب به اهمیت شهر هرات بیفزود و تا احداث راه آهن مهم شمرده میشد . ملك فخرالدین کرت « ٦٨٤- ٧٠٨ هـ» ارگ کنونی هرات را بنا کردوموسوم به قعله اختیار الدین شد هکذا قلعه دست نیا فتنی امان کوه ویا اسکلجه در چهار فرسخی جنوب غربی شهر در دوره کرت اعمار گردید .

امیر تیمور کورگان درسنه ٧٨٣ هـ = ١٣٨١ م هرات را فتح و دیوار های داخلی و خارجی شهر را تخریب نمود. بعد ازتیمور هرات به صفت پایه تخت خراسان ممتاز شد چندی میران شاه پسر او وبعدها شاهرخ معروف ازسال ١٣٩٧ ع این شهر را مقر حکومت

خود قرار داد شا هر خ استحکامات شهر را که پدر ش منهدم نموده بود درسال ۱۴۱۵ م آباد ساخت از سایر سلاطین مقتدر تیموریان سلطان ابوسعید « ۱۴۵۸-۱۴۶۹ ع» و سلطان حسین « ۱۴۲۹-۱۵۰۶ ع» شهر هرات را پایه تخت قراردادند . غالب عمرانات نفیسه که هنوز آثار آن در نواح شهرباقیست یادگار سلسله تیموریه سابق الذکر است . مصلی هرات در شمال غربی شهر که دارای سه قسمت و منار های متعدد ی بوده از نفایس معماری هرات حساب میشد مسجد و مدرسه ، مربوط باین مصلی را ملکه محبوب هرات گو هر شاد در عهد شاهرخ بنا کرد بقول بار تولد از دیدن بزرگی و ظرافت گنبد و محراب های این مسجد و تنوع و تزئینات او ، مستر ایت - G .E Yate ومسیو فریه اظهار شگفت کرده اند.

همین ملکه بود که مسجد واقع در جهت جنوب روضه ثامن الائمه را در شهر مشهد اعمار نمود ومسترفرزر J. B Fraser مسجد گو هر شاد را در مشهد عالی ترین عمارتی میداند که در تمام مملکت فارس دیده است .

بعد از انقراض سلسله تیمور استقرار شاهی بیك از بك (۹۲۳ ه)هرات روبه خرابی رفت. شهنشاه اسمعیل صفوی فارس بعد از یك سال شهر هرات را اشغال و نفوس زیادی را به قتل رسانید در عهد شاه طهماسب وشاه عباس صفوی «۹۰۵-۹۳۰-۹۵۸-۱۰۳۸ ه » از بك ها مکرر به هرات تاخته واستیلا جستند . مدافعات صفوی ها و هجوم ازبك ها بی نهایت اسباب خرابی هرات گردید عباس شاه صفوی مجبور شد رباطهایی در سر راه یورش ازبکان برای اقامه محافظین عسکری تعمیر نماید

که هنوز آثار آن باقی‌است . سلطه و نفوذ صفویها تا سال ١١٢٩ ﻫ در هرات طول کشید .

ابدالیان افغان از سال ١١٢٩ﻫ صفوی ها را از آریانه کشیدند و در ١١٣٥ مضافات خاف رامسترد نمودند بعضی اقوام افغان با ابدالیان هرات استفاده کرده ودر نتیجه امداد آنها هرات رااشغال نمود . بعد از قتل نادرشاه ترکمان، ابدالیان هرات را مسترد نمودند وبر خراسان استیلا جستند . ازین‌به بعد است که محاربات ملی افغان ها با فارسیها در سر زمین هرات آغاز می یابد (تاریخ ازسال ١٢٢٢ ﻫ تا ١٢٧٣) یعنی در مدت پنجاه و یکسال دوازده محاربه بین افغان و فارس نشان میدهددر طول این مدت به هزار ها نفوس هرات کشته و به هزار هانفردیگر از قحط ارزاق فوت و فرار گردید . عمرانات نفیسه حوالی‌شهر به خاك برابر و بساتین مشهوره او به خار زارها تحویل‌یافت .

درسال ١٢٥٤ ﻫ هنگامی که‌اردوهای بریتانیا حدود مملکت افغانستان را عبور می نمود و تمام‌ملت افغان تهیه قیام و مقابله رادر برابر آن دولت عظیم درنظر داشت‌قجر های فارس با تمام اردو های خود موقع را غنیمت شمرده به‌ولایت آریانه تاخت آورده و شهر هرات را محاصره نمودند . دریکی‌از روز های سال ١٢٥٥ﻫ تنهاتعداد گله (گلوله) های توپی‌که قجرها در یکروز به داخل شهر انداخته بودند به چهل هزار میرسید . دراثر این گله باری دو هزار زن و طفل شهید و اکثر عماره داخل‌شهرخراب شد . جلگه های هرات و بادغیسات تاقره تپه و قلعه نو ومرغاب و میمنه از طرف الله یار خان‌آصف الدوله ، مقدمه الجیش‌قجر ، تاراج و یغما گردید . چون این محاصره شهر هرات (باوجودحضور شخص پادشاه فارس‌و داشتن چندین صاحب منصب‌اوروپایی امثال مسیو سیمینوف وژنرال پروسکی و موجودیت‌شهزاده هاو قو ماندانهای‌بزرگ

فارس) تقریبا ده ماه طول کشیدودر طی این مدت افغا نها مدافعـــه نموده ابدا هیچگو نه شرایط فارس‌را قبو ل ننمودند . حتی شهر یا ر کامرا ن افغا ن از سهلترین شرایطفارس « که عبار ت از فرستا د ن میر عبدالر حمن خطا ط معرو ف هرا ت را به فارس و فرستا د ن وزیرخویش یار محمد خان الکوزا یی‌را به ملاقا ت شاه قجر به اردوگاه فارس باشد » نیز سرکشی‌نمود.لهذا به مصیبت شاه قجر افزود ه وامر داد تمام اسرا ی افغان راکه‌در اردوگا ه اوبود قتل عام کردند . ازآن بعد تازما ن ناکا می‌ومراجعت‌به فارس هر قدر افراد افغا ن که اسیر میشد بلافاصله‌اعدا م‌میگردید،دوازده هزا ر نفوس شهر که به‌علت گرسنه گی دایمی از شهر بر آمد ه‌وبه اردوی دشمن پناهنده شدند، عمو ما در تحت نظار ت قطعـــا ت‌عسکر ی ، جانب خراسا ن نفـی و تبعید گردیدند .

در تمام این محاربا ت نیمقرنه ،اگر چه اغلبا مغلو بیت قسمـــت فارس بود با آنهم شهر هرا ت روبه‌خرابی واضمحلال روا ن شد . به حد ی‌که بار تو لد از قو ل‌مسیـــوفریه مینویسد ، نفوس شهر هرات قبل ازین محاصر ه قجر ها هفتا دهزار نفر بود و بعد از محا صر ه فقط به شش یا هفت هزار نفر می‌رسید . در عهد دولت سدو زا یی ها ومحمدزا یی ها ، وزیر معرو ف‌یار محمد خا ن و شاه شهیـــد واعلیحضر ت شیر علیخا ن به‌ترمیم‌جامع کبیر غیا ث الدین غور ی و تعیین او قا ف و تعمیر عمارا ت وباغها و تاسیس مدارس پردا ختند. واعلیحضر ت امیر عبدالر حمـــن‌عمار ه چهار با غ رابنا نمود. متاـ سفا نه در دور ه پادشا ه مو خـرالذکر با قیا ت صالحا ت عمرانـات نفیسه حوا لی شهر به کلی معدوم‌شد ودرسا ل ۱۳۰۳ ه با صـرار والجاج انگلیسها که ازلشکر کشی‌رو س‌هابه هرات دراندیشه بودند، بقایا ی عمرانا ت مصلی منهـــد م‌گردید .

از مقا مات مشهور ه در نـــوا حشهر هرا ت یکی گازر گاه است که به قو ل بار تو لد ، مقر سلاطیـنسابق هرا ت بود ه ومدفن صو فی معرو ف قر ن پانزد ه عیسو ی ،خوا جه عبدالله انصار ی است .به عقید ه مسیو فر یه در از منهسابقهتمام عمارا ت وابنیه حوا لی شهر هرا ت به حسا ب میر فت اسفزا ردر فاصله سه منز لی هرات واقع ودارا ی چهارشهر کوچك بود کـهمنجمله ادرس کن و حالیه این اسم بـــه قر یـه یی اطلاق میشود.محل اسفزا ر بی نهایت سر سبزومعمور بود . شهر اسفزا ر در زمـــا نتیمور لنگ درسا ل۱۳۸۳ فرنگـی دستخو ش تارا ج و قتل وغار تهولنا کی گردید و منار یازاجساد دو هزار نفر زنده جا ن برپا شد.این تخریبا ت دو یمی بود کهبعداز چنگیز خان در اسفزار تـــطبیـقگردید ه . زیرا خرا بی اول اسفزار از طر ف عساکر چنگیز خان واقعشده بود . قلعه بالا ی کوه«درفا ـ صلهٔ نیم ساعت از اسفزار، دردوره اسلام معمو ر و مسکو ن بـوده و پسا نها خرا ب شد . به قـــول اسفزا ر ی صا حـــب رو ضات الجنـــات فـــی او صاف مدینه هرات که از خـرابه های اسفزار وطن خود قصه میکند قلعه مذکو ره «مظفر کوه » نا میده میشد .

شهر بغشور در کشك رو ســنزدیکی اباد ی کنو نی قلعه مو ر واقع بود ه است . خرا به هـــا ی بغشور محو طه بز رگی را اشغا ل کرده ودر وسط این محو طـــه بر رو ی تپه مصنو عی و مر تفعـی آثار قلعه ، که از اجر سا خته اند، نمایا ن است و مسیو بار تو لد به آن اشارا تی مینماید . شهـــــربو شنك یا فوشنج در فاصله یك منز لی هرا ت واقعودر قرو نوسطیشهر مشهور ی بوده که اکنون به قریه یی تحویل یافته .این شهروطنخانواد ه معرو ف آسیا ، آل طا هـر است . این خاندا ن در شرق وغرب عالم ، اولین سلسله یی هستند که در مقابل استیلا ی سیاسی عر ب زودتر از همه علم استقلال برافرا شته اند . فوشنج بسی شادا ب ومعمو ر بود . حمدالله قز وینی در تعریف بسا تین و میوه های او میگو ید :تنها انگور او بالغ بر یکصد وچند نوع میشود .

شهر کو هستا ن ، آبادا ن بوده‌ودراثر انقلا بات و محاربات مکرره خرا ب شد ه که حالیا خرا به‌زاری‌بیش نیست . ولی محو طه‌های شهر قد یمش هنوز پدیدار است .

اوفه یا او به شهر ك کوچك‌ومقبولی بوده، یا قوت از اوتعریف میکند و فضلا ی بز رگ آنجا رامیشمارد . و اکنو ن هم از معمو ر ترین قصبا ت آ ریا نه حسا ب می‌شود و در اطرا ف عمرانا ت حالیه آثار دیوار های آباد ی قدیم‌نمایان‌است . در قد یم سنگهای مرمر سفید رااز نزد یکی همین او بـه‌استخرا ج میکردند . شهرسرخس خیلی عتیق بوده وبه سببی که‌درسر راه نیشا پور به مرو است ، اهمیت زیاد ی داشت . بار تو لداورا از حیث‌بزرگی برابر نصف‌مرو شمرد ه است .و لی این ا همیت‌بعداز احدا ث راه آهن ماورا ی خز ر سقو ط کرد . سر خس قدیـم‌در سمت یمین رود خانه هـر ی و متعلق به دولت روسیه است.سر خس نو در حدو د فارس داخل شده اول الذکر دارا ی صد خانوا راهالی‌ومو خر الذکر دارا ی يك قلعه‌بوده به قو ل مختار بکر صاحب تاریـخ‌تورکستا ن ، سر خس امروز ه‌دارای دو هزار نفوس است .

از قصبا ت معرو ف آ ریا نه،یکی هم قصبه کاریز مربو ط بـه بادغیسا ت‌است ، که به قو ل جغرافیا ی نزهت القلو ب مقام حکیم بر قعی مو جد و مختر ع ماه‌نخشب‌مشهور است . صفحا ت طو س‌و نیشاپور ، ازرو ی جغرافیا وتاریخ‌قسمت غر بی آریانه را تشکیـل میدهد . و شهر عمد ه آن همـان‌نیشاپو ر است . شهر ت‌نیشاپور با آواز ه خاندا ن طا هر ی فوشنج‌یکجا مشتهر گردید . زیرا اولیـن آباد کننده خراسا ن همین خاندان‌شمرد ه میشو ند . بعد از آل‌طاهر، سلسله صفار ی سیستا ن نیـز‌نیشاپور را به پا یه تختی گزیدند. وسلاجقه به آباد ی آن همت‌گما شتند . نیشاپو ر از عهد سامانیان وغز نو یا ن پایه تخت خراسا ن‌شنا خته میشد . لهذا در علـم و

فضیلت و ثروت از بلاد عمده بوده‌ودر ردیف بلخ و مرو ، هرات جا داشت. معادن مس، آهن، نقره، وفیروزه که از آن استخراج می گردید ، شهر تی به سزا داشت . عشایر غز در ۱۱۵۳م این شهررا تخریب نمودند و شهر جدید درحصه غربی شهر قدیم در محل شاد یاخ آباد شد و به سرعت پیش رفت‌در ۱۲۲۱م-۶۱۶ ه مغولها به سختی اورا منهدم و به‌استثنای چهار صد نفر صنعت کار ،اهالی راقتل عام نمودند . بعد از سقوط مغولهای فارس ، نیشاپور جز و حکومت سربداران سبزوارگردیدودرسال ۱۳۸۱م -۷۸۳ ه دریـد اقتدار امیر تیمور سپرده شد .درقرن هجده میلادی محاربات‌فارس با احمدشاه بابای ابدالی‌نیشاپوررا سقوط کلی داد . ودر اخیرهمان قرن به علت خانه جنگی هـای‌افغانستان ، نیشاپور از افغانستان مجزا و به مملکت فارس مربوط شد . نیشاپور مدفن فریدالدیـن عطار صوفی معروف و حکیم‌عمرخیام لوگری است که وزیر مشهور هرات علیشیر مرقد مذکور را درحوالی شهر اعمار کرده است .

شهر طوس در قرون وسطـی‌شهرتی نداشت . تولی خان پسر چنگیز خان او را تخریب کرد و درزمان او غدی خان تجدید‌عمارت شد . بعد از سقوط مغولهای‌فارس‌جزو قلمرو حکومت امیر ارغونشاه رییس طایفه جون غربانی گردیدودرسال ۷۸٤ه بر ۱۳۸۲ م علی‌بیک پسر ارغون محکوم امیر تیمور رشد . درسال ۱۳۸٦ م طوس بـه واسطه شورش اهالی خود تلفات‌زیادی داد . وبعد ها مشهدبه‌لحاظ مذهبی ترقی کرده واهالی طوس‌بدانجا شتافتند .امام احمدو محمد غزالی و شاعر رزم سرای مشهورفردوسی در آنجا مدفونند .

اما شهر مشهد آهسته آهسته‌ترقی نمود و بعد از اشغال‌تورك‌ها بر کربلا و نجف توجه شیعه‌ها به این مقام معطوف و لهـذا به سرعت دارای اهمیت مدنی وروحانی گردید . وبه همان تفصیلی که درموضوع نیشاپور گفتیـم‌ در اخیر قرن هجده مسیحی طوس ومشهد باصفحات جام وخواف وغیره از افغانستان منتزع وبه‌فارس ضمیمه شد . در قرن نزده عیسوی‌روسها به دهنه ذو الفقار(سر حد

حالیه افغان و فارس در رود هریرود) حمله کردند وناکام ماندند و فارسها به موضع هشتاد آن تجاوز نمودند ودر نتیجه موضع مذکور به منفعت فارس بین افغان وفارس به حکمیت انگلیسها منقسم گردید (۱)

ولایت آریانه وو لایت باختر وطن اصلی ومبدا و منشا اعم آریه شناخته شده راجع به این که آریانها از کدام جاو در کدام تاریخ وارد آریانه شده و به تشکیل جمعیت پرداختند ، بایستی قبلاً دانست ، شش هزار سال پیشتر هنگا میکه نژاد هند وارو پا در سواحل رود ولگا و یا به قول بعضی در سواحل بحیره ، بالتیک و یا در آسیای وسطی زیست مینمودند . هزارسال بعد تر شعبه آرین از سایر شعب جدا و به صفحات جنوبی عزیمت

۱ـ در قرن نزده عیسوی واقعات مهمی در سر حدات شمال شرق وشمال غربی افغانستان رخداد. منجمله واقعه اول درسال ۱۳۰۲ قمری است . در ین سال اعلیحضرت امیر عبدالرحمان خان به سفر هند بود و کمیسیون حدبخشی افغان وانگریز در گلران هرات معاینه حدود می نمودند عساکرروس بردهنه ذو الفقار و تعرض نمودند وژنرال کامروف به سایرسر حدات هجوم می نمودند محافظین افغان در دفاع شدیدی که بروز دادند یا افسر شجاع خود کلنل شاه مراد خان کشته شدند و روسها در دوازده جمادی الاخر آن سال اق تپه و پنجده را تصاحب نمودند .

درسال ۱۳۰۳ قمری ،کمیسیون افغان به ریاست سعدالله خان والی هرات و کمیسیون روس به ریاست کنل گلبرکوکسپدین لوکسرج به معاینه ذو الفقار پرداختند و متعاقبا با اتفاق کمیسیون انگلیس در تحت ریاست دیورند مشهور به معاینه و تعیین حدود شمال افغان و روس مشغول شدند درین تعیینات افغانستان توانست علاقه خمیاب آقچه را (که مطابق معاهده ۱۸۷۳ م لندن به روسیه واگذار شده بود) مسترد نماید .

درسال ۱۳۰۵ قمری نزاع افغانستان و فارس راجع به هشتادان در گرفت . کمیسیون افغان درتحت ریاست ژنرال غوث*

نمودند ومدتی هم در ارا ضی واقعه بین انها ر سیحو ن و جیحو ن ، زنده گی کردند . پس از آن شعبه‌آرین رخت مهاجر ت به ولایت باختر وآریانه کشید ه وبعد از کمی بـه‌سه قسمت منقسم شدند . قسمتی به راه پامیر ، جانب هند شتافتند. اینها چو ن از نهر Sindhu عبور نمودند ، به همین اسم معرو ف ،شدند و پسانها تلفظ ایرانی سند به هند Hindhu تبد یل یافت . چونکه (س) هند ی همیشه مطابق (ه) ایرا نی است. مور خین مهاجر ت شعبه هند ی را در هندو- ستا ن در حدو د دو هزارو پنجصدسا ل قبل المیلاد ذکر کرده اند . قسمت دیگر به فلات مملکت فارس (ایران حا لیه) سر ا زیر گردیده و در آنجا منشعب شده آند . واز آن جمله است پارسه ها (فارسی ها)

*الدین خان وکمیسیون فـــارس در تحت ریاست ناظم الملك برای حل مساله مامور شدند و کمیسیو ن انگلیس به ما تحتی ژانرا ل کونسل مشهد مستر منکلین (به صفت حکم ثالث) مداخلت نمود . در نتیجـــه چندین بار مذاکر ه و التوا ی مجلس آخرالامر فارسی ها بـه معاونـت انگلیس موفق شدند که هشتادآن را با افغانستا ن تقسیم نمایند .

درسا ل ۱۳۱۲ قمر ی عسا کـــر روس بر مقاما ت غند شا خدر ة بدخشا ن تجاوز کرد ه ومعدن لعـل غارا ن را اشغا ل نمود .افغانستان کمیسونی در تحت ریاست غـــلا م محی الدین خان و مفتی عاشور محمد خا ن برای مذاکر ه و تعییـن حدو د پامیرا ت افغانستا ن وروس مقرر نمود . کمیسیو نی هـــم ازانگلیس ها به ریاست ژنرا ل جرارد برای حل این مطلب روانه پا میرشدودر نتیجه درسا ل ۱۳۱۳ قمر ی دولت روسیه مشکی ، کو فـــا ،واهان ، علاقه های درواز،اوشا ن ، شغنا ن را واپس به دولت افغانستان مسترد نمود .

که حصص جنوبی مملکت رااشغال‌نموده و خودشان را پارسه Faras نامیدند . و مید یا که در قسمت‌شمال ولایت توطن گزیده موسوم به مدیا گردیدند . مورخین‌هجرت‌این شعبه را به فلا تهای مملکت فارس در حدود دوهزار سال قبل‌المیلاد نشان میدهند. *

قسمت دیگر ، همان آرین هایی‌است که در باختر و آریانه رحل اقامت افگنده واز اینجا به سایروادیها ی مملکت افغانستان منتشر گردیده اند. آرینها ی افغانستان‌بدوا نام خود شانرا به ولایت هرات گذاشته و به آریانه موسوم‌نمودند . وبعد ها شاخه هایی که‌از اینجا در حصص مملکت تقسیم‌شدند ، غالبا اسامی مقامات وطوایف شان با یك تبدیلات‌طبیعی‌همین کلمه آریانه به عمل رسید . چنانی که اسم غوریان‌در صفحات‌غربی و لایت حالیه هرات‌تحریف کلمه آریان است‌که پسان به‌اوریان‌وغوریان تبدیل یافت واسم محل‌و اهالی غور در جهت شرقی‌هرات‌نیز تحریفات همان اوریان و غوریان بوده است . شاخهٔ دیگرآریانها از آریانه در حصص‌جنوب آن ریخته و به اندك تحریفی‌موسوم‌به اسکایی شدند . اسکاییهانام خودرا به وطن جدید شان گذاشته‌و اسکاستین خواندند. که پسانها به سکزی وسجستان وسیستان تبدیل یافت . به قول بیلو اسم افغان نیز مشتق از زبان‌ارینی بوده که اولا اغوان(محرف اروان) بوده وپسان اوغان وبالاخره افغان شهرت یافت ولی ملتفت باید بود اوغان اسم طایفه‌یی از طوایف پشتون بوده ودرین او اخر اسم ملی و عمومی‌گردیده‌است.

شاخه عمده آرینها ی افغانستان‌که به ولایت باکتر (باختر) توطن اختیار کرده و به همان نام‌موسوم‌شدند ، قسمتی از آنها به سایر حصص افغانستان شتافتند و غالب‌از اینها نامهایی که اختیار کردند تحریف همان اسم باکتر و باکتریابوده است ، و از آن جمله است طوایف باکتیا که بعد ها پاکتیا وپختیا و پشتیا شده و اجانب آنها

راپرستا نا ،وپتاها نا گفتند.ولایت‌اینها نیز موسو م به پاکتین‌گردید‌که هیرو دو ت ابو المور خین حدو دجغرافیا یی و طوایف عمد ه آن را ذکر میکند . وما در قسمت ها ی‌آینده ازآن بحث خواهیم نمـود. هکذا مملکتی که در نقشه های‌قدیم‌بلو رو بو لر نوشته شده تحریف همان اسم باکتر (باختر) است.مستر بیلو در این مورد توضیحا تی قابل تو جه مینویسد . او میگو ید :

«علاقه بلور جزو بیکتر یا بوده وطـوایـف کافر ستان (نورستان حالیه) و چترا ل (کاشکر) یاسین، گلگت و سکا ر دورا شامل است.و بلور فی حد ذاتها محض از تبدلات‌طبیعی لفظ باختر بوده» .درینجابیلو خواسته است با آورد ن امثله یی‌مقو له خویش را تایید کند . ازآنرو چند عدد اسمای پشتو(افغا نی)وفارسی را که تحریف و تبدیل یافته همدیگرند به این‌قرار تذکرمیدهد: پلار (پشتو) پدر (فارسی) ، لور (پ) دختر (ف)، سو ل « پ »سو ختن (ف) ، مور (پ) مادر «ف»، پلندر (ب) پدر اندر (ف).

ارو پا یی ها ، آرین ها را به‌قول‌بار تولد در معنا ي (هندواروپایی آسیایـــی) به دو شاخه منقسـم‌کرده اند :

اول شعبه هند ی ، دوم شعبـه‌ایرانی . یعنی آر ینهای افغانستا ن وفارس (ایرا ن حالیه) تاقسمـت‌های شر قی شبه جزیر ه (آسیای صغیر). این تقسیما ت‌ازروی‌علایم‌زبانی است که یك واحد راتشکیـل میدهند . بار تولد میگو ید کلمـه‌ایرا ن که در اول از آن به کسـر همز ه بود بعد ها پیدا شـــده ومضا ف الیه صیغه جمع کلمه اریا Airyanam (Airya) است که بـه‌معنی مملکت آریاها میباشد . ایـن کلمه رابرا ی اولین دفعه در کتا ب‌ارا تسفن قر ن سو م قبل المیلاد به شکل یو نانی آن یعنی Ariane می یابیم . سرحد این آریانا به‌قـــرار ذیل بود : در شر ق هند، درشمال‌سلسله های هندو کو ه وسلسلـه حبا لی که در غر ب آن واقع است،در جنو ب اوقیانوس هند ، سر حد

غربی از دروازه خزر یعنی ازمعبرکوهستانی در خطی که پارت را از مدیا و کارامانیا (کرمان) راازپرسید (فارس) جدا میکند. مستر بیلو میگوید در جغرافیای قدیم فارسی ها مملکت افغانستان را (آریاورتا)می نامیدند. چنانیکه یونانیها اورا (آریا)میگفتند.*

در کتیبه های داریوش، نام ایران به سکنه مملکت فارس اطلاق شده، ولی به طوریکه پروفیسر مارکوارت مستشرق شهیر آلمان میگوید: «قطعات شمال رود آمون مثل خوارزم، سغد «سمرقند» بخارا، چاچ(تاشکند) و غیره (ایران بالا) نامیده میشد و برای همین تفریق ممالك بود که افغانستان را (ایران شرقی) میخواندند. هکذا مارکوارت در جای دیگر مینویسد: ولایات (۱) توران (بلوچستان)،مکران وسند چون جز طبیعی ایران نبوده اند، لهذا همیشه به نام غیر ایران یاد میشدند و از همان جهت است که در کتیبه ها (شاهان ایران وان غیر ایران) نوشته شده‌است.

در مقابل ایران کلمه توران ذکرشده و تورانی ها به قول‌مورخین یکدسته مردمان آریایی نژاد ولی‌بادیه نشین بوده و با آرینهای شهر نشین متفاوت بودند. اینهارابعد ها هون و تورك طرد نمودونام شان به محلی از خیوه باقیمانده وتاقرن هفتم میلادی معروف بود.. در قرن های بعد المیلاد تعبیرتوران به بادیه نشین های سوار التای انتقال یافت. این‌مطالب را مارکوارت ذکرمیکند.

۱—این توران یعنی بلوچستان غیر آن اسمی است که به توران صفحات شمالی افغانستان وایران کنونی اطلاق میشد اسم توران در حدود قرن دهم عیسوی به بلوچستان افغانستان نیزمنطبق میگردید.

ومسیو بار تو لد میگو ید، مسکن این تو رانی ها حوضه ارا ل بوده و پسا ن به مملکت تور کهـــــا (تورکستان) اطلاق شدو گاهی تمام دنیای آسیای و سطی ، یعنی ازدشتها ی جنو ب روسیه تاچیــن تورا ن شناخته شده و آنها رانه تنهادر مقابل ایرا ن حالیه بلکه درمقابل تمام آرین ها قرار میدادند .

به هر حا ل آرین ها در هرا ت به تشکیل جمعیت ومدنیتی پردا ــ ختند ودرین عهد هنو ز زبا ن اصلی آریایی در تمام ممالك افغانستان وفارس وهند حکومت می نمود. رفته رفته تاثیر وضعیا ت جغرا فــی و عوامل طبیعی السنه این ممالك ثلاثه را از هم منفرد و ممتا ز نمود. تــا آنکه در هند ، سا نسکر یــت ودرافغانستا ن همان زبا ن معرو ف به اوستا و پازند معمو ل ومــرو ج گردید . فارسی ها هم بعد هاپهلوی قدیم را مستعمل سا ختنــد . د رحدو د هفت قر ن قبل المیلاد کــه باکتر یا در شمال آریا دارا ی تشکیل سلطنتی بود ه و زرتشت مشهور احکام او ستا را و سیلـهٔ ارتقا ی معنو یه ملــت قــرارداد ، ولایت آر یانه با لطبع تحت الشعاع با ختر واقع گردید و مذ هب زرتشتی در آریا نه جانشین مذهب قــد یم آریا یی (قوا ی طبیعت پرستی) شد ه ؛ معابد زرتشتی در آریا نــه تعدد پیدا کرد . واز آن جمله معابدی که در جوار شهر هرا ت بالای قلل کوه ها بنا شده بود تاقرو ن وسطی پایدار ومور خین از آنها ذکرمیکنند.

بعد از سقو ط باختر و استیلای دولت هخا منشیا ن فارس (قر ن شش تا چار ق.م) ولایت آ ریا نه جز ممالك فارس گردید ه و چنا نی که هیرو دو تس ذکر کرده با ممالــك سغد یانا ، خوارز م ، وپار ت در ردیف یك سا ترا پی («نا یــب الحکو مه گی) قرار گر فت. بــه طور ی که تاریخ باختر میفهماند ،ازین تسلط خار جی مدنیتی عا ید

به آریا نه نگردید . در اواخر قرن چار قبل المسیح، سکندر یونانی خاندان هخامنشی را بر انداخت و خودش بالذات وارد آریانه گردیده وشهر هرات را تعمیر یا توسیع نمود . بعداز فوت اسکندرواستقرار دولت باختر ، ولایت آریانه مثل تمام حصص افغانستان مربوط به بلخ شد یونانیان بلخ تا هریرود حکومت می نمودند واز آن جمله است یوتی دیمس شهنشاه (۲۲۰ق.م) باختر که مسکوکات او در موزه کابل موجود است .مدنیت باختری یونان در آریانه نفوذ نموده واسباب ترقی آن گردید .ولی رقابت و محاربات یونانیان باختر ودولت پارتها درفارس همیشه به ضرر آریانه خاتمه میبافت . مخصوصا در جنگهای که یوکرتی دیس شهنشاه (۱۶۵ـ ۱۳۵ق .م) باختر (آن شهنشاهی که تاماورای سندبرهزاره شهر حکمفرما بوده) بادولت پارتها برپا نمود ، آریانه خساره زیادی متحمل شد در صورتی که مردم میدیا از این جنگها استفادهٔ بسیار کردند . مستر مسن از این پادشاه تعریف میکند و مسکوکات او در موزه کابل موجود است . در قرن دویم قبل المیلاد هنگامی کــــه پارتها قوی شده بودند،درسلطنت مهرداد اول علاقه هــــای اسپیونا وتوری بو ییا از ولایت آریا نه مجزا و به حکومت پارتها منظم شد .

بعد از سقوط دولت باختر واستقرار سلطنت کوشانشاهان افغانستان ، آریانه تا قرن سیوم بعد المیلاد جز دولت کوشانی بوده وهم درین عهد مذهب بودایی درنواح آریانه نفوذ نمود . از قرن سیوم تاقرن ششم بعد المیلاد آریا نه مثل دوره کوشانی ها در زیر قدرت دولت هیاطله افغانستان امرار عمرمینمود . در اوایل نصف دویم قرن ششم که ساسانیان فارس باتورکهای ماورا النهر ساخته وبه قسمت های غربی افغانستان حمله نمودند ، تخارستان در تحت تسلط تورکها رفت و نوشیروان مشهور ردرسال ٥٦٥ میلادی بر ولایات باختر وآریا نه مسلط شد . از آن به بعدتاظهور اسلام این تسلط طول کشید.

در قر نها ی شش و هفت میلاد ی مثلیکه و لایت مرو مرکز نصرانیان نسطور ی گردید ه بود ، در هرا ت نیز نفو ذ مذهب نصرانی منبسط شد ومعابد آن ها در جوار شهرهرا ت معمو ر گردید . حمدالله قزوینی و با رتولد محل این معابدرا (بین شهر و معابد زر تشتی که درقلعه کوه به فاصله دوفرسخ ازشهر هرا ت واقع بوده رشك(زسك) نامیده میشد و پسا ن به امگلجه (اسکلجه موسو م گردید) تعیین مینمایند .

بعد ازآنکه مرور دهور واختلاط السنه یو نا ن و فارس ، زبان قدیم آریا نه را از هم برد ، آهسته آهسته زبان نوینی در آریانه معمول گردید که پسانها آن را زبان هروی خوانند ند. زبان هروی مثال السنه زابلی و سکزی یکی از مشتقات زبان آریایی است . این زبان تا اوایل دوره اسلام نیز باقی و پدیدار بود و بعد از تسلط زبا ن عرب حکم زبان متروکی را در بر گر فت علامه محمدقزوینی در حوا شی کتا ب مجمع النوا د ر مینویسد : « عبدالله انصاری الهروی کتا ب طبقا ت الصو فیه لابی عبدالر حمن السلمی را املا نمود ه وبعض تراجم از خود بر آن افزوده ، یکی از مریدا ن وی آن آمالی رابه زبا ن هرو ی قدیم جمع کرد ه پس ازآن در قر ن نهم هجر ی عبدالر حمان جامی آن آمالی را که از زبان هروی به عبار ت فارسی معمو ل در آورده و تراجم مشا یخ د یگر رابر آن افزود ه و کتا ب نفحات الا نس معرو ف راساخته است ...»

زبا ن عرب اگر چه زبان علمی وسیاسی آریانا گردید ولی نتوانست زبان ملی قرار گیرد ، لهذابه زودی زبا ن دیگر ی که فارسی افغانستان باشد به و جود آمده و رفته رفته زبا ن عمو می گردید که امروز هم به علاو ه زبان پشتو در آریانه معمول ومرو ج است .

مسلمین در عهد حضر ت خلیفه ثالث رض الله عنه بر آریانه استیلا کرد و مذهب اسلام نشر شد، و لوچندین بار مرد م آریانه مثل سایر اهالي افغانستا ن بر ضد دیانت جدید بشور یدند که از آن جمله بود

واقعه مشهور فتنه گازرگاه در سال ۲٦ ه . آخر الامر دیانت مقدس اسلام صفحات مذاهب سایره را شسته و مذهب عمومی آریانه قرار گرفت .

دوره اسلام در آریانه یك مدنیت جدید و مشعشعی را ایجاد نمود . کمی نگذشت که در قرن سیوم اسلامی ، طاهریان هرات، خراسان را تقریبا مستقل ساختند و به تعمیر ولایات آریانه پرداختند بعد از طاهریان سلسله صفاری سیستان آریانه را اهمیت دادند . در عهد سامانیان بلخ و بخارا ، آریانه آنقدر بارونق بود که حتی یکبار پادشاه مشهور سامانی امیر نصر بن احمد چهار سال پایه تخت اصلی خودش را گذاشته و در شهر هرات توطن اختیار کرد تا عاقبت بخارا بیان درباری شعر و موزیك را به هم آمیخته و در اثر تهیجات خمار آور صنعت کار مشهور رودکی شاه را مانند ماهی به آسمان بخارا کشیدند . به اهمیت و مدنیت آریانه در دوره سلاطین غزنوی بسی بیفزود و سمت پایه تختی دویم افغانستان را کسب نمود . مرکز اداره ولایات مرو و خراسان و عراق نیز آریانه گردید . این اهمیت در دوره سلاجقه نیز باقی و پایدار بود. اما در دوره سلاطین غور چنانی که قبلا اشاره کردیم آریانه از معمورترین ولایات افغانستان به شمار میرفت و این معموریت تا دوره کوتاه استیلای خوارزم شاه طول کشید. ورود چنگیزیان و لایت آریانه را واژگون نمود و بعدها سلطه مغولهای فارس در آن پهن شد. تا این که خانواده سوری کرمت از نو به آبادی آن همت گماشتند. ویکبار دیگر آریانه را در زمره ممالك آباد افغانستان قرار دادند. ظهور تیمور اگر چه اسباب خرابی شهر های مشهور آریانه را فرا هم نمود ولی احفاد او توانستند نسبت به این و لایت خدماتی به سزا ایفا نمایند .

استیلای مکرر ازبك ها و تسلط صفویها و محاربات باهمی آنها ، ولایت آریانه را روبه سقوط وانحطاط کشانید . هکذا تجاوزات

صفو یها ومدافعات ابدالیــــان افغانستان و چپاول نادرشاه ترکمان و محاربات تعرض کارانه قجرهاو دفاع سدوزایی ها، این انحطاط وسقوط آریانه رابه آخرین درجه رسانید . معهذا همیشه آریانـــه (هرات) از معظم ترین ولایات و بلادوطن افغانستان به شمار رفته است .

اما اختلاط اقوام خارجی ازقبیل عرب و مغول کمتر در آریانه به عمل رسیده به حدی که از نژاد های مذکور اثری نمانده و آنچه بوده دراهالی وطنی تحلیل وتمثل کرده است .

طوایف پشتانه از عهد قدیم ازجبال غور در ین وادیها سرازیـــر شده و باهم مخلوط شده انـــد .چنانی که ایماقات فیروز کوهی ، تایمنی ، جمشیدی و تیموری ، نمونه این اختلاطها بوده واز آثار طوایف کاکروغوربه شمارمیروند.واین اختلاطها در عهد سلاطین غورو غزنی وابدالیان و بارکزاییان به وفرت انجام گرفته وازآن جمله اند طوایف مشهوره نورزایی،اچکزایی،پوپلزایی ، بارکزایی ،اسحق زایی علی زایی وسایر طوایف کوچی .

باکل حال آریانه دردوره اسلام یکی از مراکز علم وفضل ومدنیت دنیای آسیا به شمار رفته وعلماوحکمای او در صف اول مشاهیر علمی و طنی افغانستان قراردارندواز آن جمله اند :

علما وحکما :

مولانا عبدالرحمن جامی،مولانا کمال الدین حسین واعظ ، مولانـــا شمس الله والدین ،مولانا میــــرحسین معمایی ، حسین بن عالـــم مشهور به سید حسین علوی،علامه تفتازانی ، حسین بن مبارك، ابو لیث فوشنجی ، شمس الدین محمداسفزاری و غیره .

روحانیون وصوفیون :

خواجه عبدالله انصاری ، ابوقاسم منصوری بن احمد اسفزاری، مولانا شمس الدین محمد کهسانی ،ابو الفتح عبدالملك بن عبداللـــــه الکروخی ، شیخ ابو الحســــــن فوشنجی و امثالها.

مورخین :

میرخاوند شاه مشهور ، سیف الدین هروی (صاحب تاریخ هرات) معین الدین اسفزاری (صاحب روضه الجنات) ابو الفضل هروی (صاحب تاریخ معجم الشیوخ)، ابومحمد هروی (صاحب تاریخ مفاخر خراسان) ، معین الدین هروی (صاحب تاریخ مبارکشاهی) ، سیف الدین هروی (صاحب تاریخ ملوک کرت) حافظ ابروی هروی ثم طالقانی (صاحب زبدة التواریخ) ابو روح عیسوی هروی (صاحب تاریخ هرات).

صنعت کاران :

بهزاد هروی نقاش معروف ،حاجی محمد هروی (نقاش)،خواجه میرک هروی (نقاش) ، بنایی هراتی شاعر و موزیکچی معروف، عبدالقادر هروی شاعر وموزیکچی،امیر خلیل قلندر هروی خطاط مشهور ، میر عبدالرحمان خطاط،دوست محمد هروی خطاط ، میرعلی هروی خطاط ، محمد فایض خطاط،محب علی هروی خطاط ، میرزا شفیعای هراتی خطاط ،مجنون هراتی شاعر و خطاط و صاحب تالیفات در فن خطاطی .

شعرا :

حکیم ارزقی شاعر معروف ،عسجدی (شاعر) ، سعیدهروی، امامی هروی ، حسینی هروی،ابوشعیب هروی ، مجدالدین السفزاری صاحب خارستان،ابونصرهروی ،مظفر هروی سلطان شمس الدین کرت ، حضوری هروی،ازهری هروی ، ابو المفتاح هروی، عبدالرافع هروی ، عبدالله هاتفی هروی، مهری هروی شاعر، شاعره آغاییکه هروی ، شاعره بیدلی هرویه وامثالها .

ولایت گندهارا

(وادیهای پشاور سوات و باجور)
سمت مشرقی حالیه کابل

ولایت گندهارا Gandahara درمشر ق مملکت افغانستا ن واقــــع وشر قا به رود بارسند ، غربا بــه‌قسمتی از سلسله کو ه های‌هندو۔ کش (سلسله پغمان) ، جنو با به‌ولایت پا ختیا و زابل ، شمالا بـــه ولایت بلور (چترال ، نورستان ،پنجشیر) محدو د و متصل است .
گندهارا درعلاقه های پشاور،اتك،یوسف زی ، هشت نگر ،سوا ت ، باجور ، بونیر ، دیر ، ننگنـــها ر ا(وادی جلال آباد) لمپاکا (لغمانات) کنر ها، اسمار،کابل، لوگر،وردك و کاپیسا (کوهدا من وکو هستان) منقسم است . قدیمترین شهرها ی‌گند هارا عبار ت است از شهــــر های بگرا م ، واقع در غرب شهــرجدید پشاور که میا ن خیبروپشاور افتاد ه و حالیا نشانی ندارد (بیلوخرابه های آنرا تعریف میکند) و بگرا م دویم که در حدو د وحوا لی‌پروا ن (جبا لسرا ج حالیه) واقــع بود ه و در منزله کابل قدیم‌شمرده‌شده میشد . ونگار آرا (هده‌مقدسه) که مراتب عرو ج خودرا در دور ه‌بودا طی مینمود ، و شهر اسکندریه واقع در کوهدا من که محققیـــــــن‌معاصر فرانسه و جود و بنـــا ی آنرا ازطرف اسکندر مقـــدو نـی‌خاطر نشا ن کرده‌اند هکذا علاما ت وامارات بسا شهر هـــای عتیق‌درسر زمین سوا ت ، با جور وغیر ه‌در نتیجه حفریا ت محققین مغــــرب‌به‌ظهور رسیده ،اما بلاد و قصبا ت عمده امروز ه گند هارا(که بعضـایادگار همان قرو ن قد یمه گفتــه میشو ند) عبار ت از اینها ست : ــکابل ، پخاور (پشاور) اتك ، چاریکار ، نو شار ه بر کی راجان،جلال آباد ، تگر ی و مندرو ر وچهار باغ (در لغمان) ، اسمار شیـــوه‌وشیکی و چغه سرای (در کنرهــــا) لعل پور ، جلالر ، شب قدر، کوت ،دیر، امبیله ، تره کی ، میان قلعه ، ناوه کی ، کو تا ی وغیره ها.

گند هارا دارا ی آب و هـــوا ی‌مختلفه بوده ، در جهت های شرقی وسطی دارا ی هوا ی گرم‌و د رقسمت های غربی مالك هوای معتدل

وگواراست . وادیها ی پشاور بسی‌شادا ب‌وزر خیز بوده ، اقسام‌برنج وگندم ، جو وجوار ی ، گال‌وارزن،زغر و نیشکر میرو یاند و دریای سوا ت در زر خیز ی این‌سر زمین‌عامل مفید ی به شمار میرود.وادی های لغمان و مخصو صا ننگنها ر(جلال‌آباد) که به واسطه انهارکابل، کنر، لغما ن آبیار ی میشود ،یکی‌از بهترین قسمتها ی زراعتی افغانستا ن ، بلکه آسیا ی وسطی‌شمرده‌میشود . پروفیسر واوی یوف و پروفیسر بو کی نیچ در کتا ب(افغانستا ن زراعی » مطبو عه لیننگراد (۱۹۲۸) Egricuttural-Afghanistan شر ح مبسو ط و حیرت آور ی در این باب‌مینویسند.وادیها ی کابل ، کوهدامن ، لهوگرد که‌به وسیله‌دریاهای پنجشیر، کابل،غوربند ، لهو گرد و غیره آبیار ی میشوند ، بهترین اشجار غرسی ومثمره را در تمام افغانستا ن‌پرورش میدهند . حصص شمالی مشر قی‌واند کی غر ب جنو بی گند ها را نسبه دارا ی قیمت زراعی یابندر چه‌هانیست . گند هارا در علاقه ها ی یوسف زی و جگدلك معاد ن قیمتدارآهن و یاقو ت را مالك است . وحیوانا ت و حشیه و مشهور ه اوعبارت است ازآهو، گوزن،بزکوهی غزال وامثا لها . روی همر فته‌گند هارا و لایتی است دارای کوه های بلند ،دره های سر سبزوسنگلاخ ، وادی های حاصلخیز ، چشمه سار ها و انهار خو شگوار ،حوز های فرح بخش‌و دلکشا .

مادرقسمت تاریخ باختیای مرکزی شمه‌یی‌نوشته وخواهیم‌گفت که در قر ن های قبل التاریخ شعبه‌پختانه‌ها چسا ن وارد ولایت جسیم‌باختیا گردید ه وبه نا مهای پختا نه وپشتانه و پهتان وافغان مو سوم شدند . وظاهرخواهیم نمودکه‌دردو نیمهزا ر سال قبل شعبه پختانه‌ها به چهار قسمت عمده منقسم بوده ومنجمله شعبه گندار ی ها است که هیرودو ت از آن ذکر ی میکند .

بایستی دانست بعد از آنکه‌شاخه گند اریها وارد ولایت‌گندهارا شدند نا م صفحا ت‌مسکو نه خودشانرا نیز گند هارا گذاشتند و بالتد ریج نفوس آنها از صفحا ت‌پشاور تا وادیها ی کابل شر قا

غربا منتشر گردید . چنانی که‌د رعصر دار یوش هخا منشی اینهـا در وادیها ی کابل به‌نا م دندار ی‌زنده گی مینمودند . به طور ی که بیلوو محققین فرانسه مینو یسند‌دراو ایل شعبه کند هار ی هارا ضی مابین دریاهای کابل وسند راازنقطه‌ییلا قی دریا ی کنر به دریای‌کابل الی جاکا ن سرا ی وسلسله کو ه‌دو ما اشغا ل نمودند . واین منطقه عبار ت از علاقه های ذیل است :

کوشنا ، باجو ر ، منیر ،چمله‌مهاین ، مندر (یوسف زی)هشت نگر ،دا ودزا ی ، به عبار ت‌دیگروطن‌گندا ریها در اوایل شامل واد ی پشاور به جهت شمال دریای کابل‌وکوه ها یی که به چهار دورا ن ، منطقه کشیده شده بود. واین ملک‌محدو د بانقطه زمینی است که بین گوشه تلا قی در یا های‌کابل‌وسوات‌افتـــا ده شما لا به‌کوه نور وغربا به دریا ی کنر تجد ید میشود .

ولی گند هاری هاآهسته آهسته‌در تمام حصص گند هارا پراگند ه، شدند و به نو عی که دربالا گفتیم‌در قر ن (شش) قبل المیـــلا د دراودیها ، کابل رابه نام دنداری‌اشغا ل کرده بودند . وحتی بــــه قسمتی از شعبه داد یکا ی پختا نه (دادیك - تاجیك) که درحصص شمالی گندهارا از زمانه‌های‌قدیم‌سا کن‌بودند، نیزفشارآورده‌وآنــها را قسما با لا تر راندند و بعضا دربین‌گندا ریها تحلیل شدند که تا هنوز بقایا ی داد یك ها در حصص‌لمپاکا(لغما نا ت) نجرو ، تگاو وغیره‌به نام دیگا ن ها یاد میشونــــــد .مهاجر ت بزرگ شاخه یوسف ز ی ها در شمال واد ی پشاور(قر ن‌پانزده مسیحی) برموجودیت بقایای دادیکا ی قدیم در صفحا ت بنیـــروسوا ت تقریبا خاتمه داد .ازمحار- با ت چندین ساله داخلی اینها ملادرویز ه شر حی مینویسد .گنداری ها در ابتدا ی سنه میلا دی به‌قو ل‌بیلو به سواحل هلمند وار غندا ب وقسما غو ر (هزار ه حالیه)منتشر گردیدند و قبیله خو شکی یا خو- شکری از کابل به‌جانب غور بند ووادیها ی هندوکش کشید ه د ر آنجا ها سکو نت اختیار نمودند .به علاو ه مهاجر ت های گنداریها در حصص شمال پنجا ب وکشمیر د ردوره اسلام صور ت گر فت‌و متعاقبا

از آنجا به سایر صفحات هندوستان منتشر شدند و تا حال قسمتی، بزرگ از افغانان گندا ری در آنجاها مالک موجودیت قو تمندی به حساب میروند. متاسفانه دراکثر حصص زبان پختانه رافراموش کرده‌اند. راولپندی مابین انهاراتك و جهلم یکی از مراکز عمده تشکیلات افاغنه گندهارا شمرده میشد.

طایفه دلازاك پختانه که ازساکنین ماقبل الاسلام بودند، در نتیجه فشار و هجوم یوسف زی‌ها، نهر سند را عبور کردند و شاه سلیم مغول شهریار هند، آنهاراقتل و تاراج و بقیه السیف رادر ولایت دکن گسیل نمود.

علی ای حال بعد از آنکه شعبه‌گندهاریها در ولایت گندهارا به تشکیل جمعیتی پرداختند، دیانت آن ها عبارت ازهمان‌عناصرپرستی و نوعی از بت پرستی که مذهب آریایی هاست، بود. در قرن هفت قبل المیلاد هنگامی که‌افغانستان در حصه شمال خود(باختر) دارای تشکیلات سلطنتی ودیانت‌جدید زرتشتی بود. گندهارا به صورت مطلق العنان زنده گی‌کرده‌ودر تحت تشکیلات داخلی امرار حیات می نمودند. بعد از آن که‌هخا منشیان فارس بر افغانستان مسلط شدند، عساکر داریوش‌مشهور شاهراه خیبر را عبور نمود.

داریوش در کتیبه نقش رستم‌فارس در جمله (بیست ونه)ممالکی که به علاوه فارس جز مستملکات‌اوبوده و باج میداده است از ولایت گندهارا نیز اسم میبرد. اما در اوستا در ذیل اسامی‌شانزده ولایت یکی هم از کابل بنام(وای‌کرت) یادشده، معهذا تسلط هخامنشیان در ولایت گندهارا، عبارت از اخذ خراجی بوده وبه طوری که مورخین فارس هم می‌گویند هخامنشیان بر خلاف تسلط در ممالك غربی فارس در مملکت‌شرقی فارس (افغانستان) مجبور بودند اعتیادات ملی و روحیات‌داخلی آنها را زیر نظر گرفته، استقلال‌ورسوم‌وطني شانرا کماکان‌احترام نمایند. تسلط هخامنشیان

در ولایت گند هارا از قرن هفت تاچار قبل المسیح طول کشیدو لی بعد از دار یوش این تسلط رارخاوت وضعف استیلا نمود .

یو نانیا ن در قر ن چار قبـــل المیلاد فارس را شکسته در افغا- نستا ن دست تسلط دراز نمودند .افوا ج سکندر در عبور از جبا ل هندو کو ه مقاو مت سخت اهالی رادو چار شد . تاریخ ملل شر ق و یونان را از صعوبتی که یو نانیا ن‌در افغانستا ن دیده اند ذکر ی می نماید. سکندر نواح کابل و معـــبرخیبر را باز حما ت زیادی عبورکرد ودر وادی‌پشاو ر آخرین قوای ملی‌افغانستا ن را ملاقا ت نمود.پادشاه وطنی آنجا پر شور نا م ، محاربات‌سختی باسکند ر کرد ه وبالاخر ه مغلوب گردید وبه نوعی که‌بعضی‌کتب ارو پایی می نویسد ، نــــام پشاور نیز ما خوذ از اسم‌پروشورشاه است . یو نانیا ن‌از قرن چار تاقر ن اول قبل مسیح‌درافغانستا ن‌به ترویج تمد ن مغر بی پردا ختند. ومنجمله گند ها ریا از مهمتریــــن‌مراکز این مدنیت به شمارمیرفت. چه معابر این ولایت صفحا ت‌شمال‌هند و کوه را باشر ق افغانستا ن (هند) مربو ط داشته وسیله بسطمدنیت باختر ی واقترا ن اقتصادی با هند حساب میشد . هر چندهندوها د راوایل تشکیلات یو نانیا ن باختر، رژیم آنها را در هند بـــــرانداخته ولایت گند هارا را اشغا ل نمودند وبر صفحا ت جنوب هندو کش استیلا جستند ، مگر این‌تسلط دوامی نداشت‌وبه‌زودی درااثرتسلط‌باختری ها، هنوداز ولایت گندهار طرد و تبعید شدند (قـــر ن۳ق.م)یو نانیا ن باختر زود تر ازیونانیان گند ها رارا ه فنا پیش گر فتند .چنانی که دولت باختر ی دریکقر ن قبل از میلاد خاتمه یافت ولی د رگند هارا تانصف اول قـــر ن اول مسیحی حکو مت یو نانیا ن برقراربود . هر مایوس آخرین پادشا ه یو نانی کابل است که تا حـــدو دسا ل بیست‌وپنج بعد از میلاد دوام داشت .

در دوره یو نانیا ن ، دیا نت‌بودادر مملکت افغانستا ن نفو ذ نمودواز قر ن سو م قبل المیلاد پیروا ن‌بوداز جانب شر ق(هندوستان)واتباع ساکا مونی از شر ق شمال (چین)به نشر این مذهب در افغا نستا ن

مشغول شدند و آهسته آهسته صنایع یونان با صنعت بودایی در آمیخت وموضوعات هندی جامه یونانی پوشید . بودا خود ش در قرن شش قبل المیلاد در هندوستان ظهور نمود (۱)

ولی چنانیکه گفتیم مذهب او در افغانستان از قرن سوم قبل المیلاد به انتشار آغازوتقریبا در افغانستان جای تمام مذاهب زرتشتی و بت پرستی قدیم را اشغال نموده تا ظهور اسلام

۱ــ دراراضی تحتانی سلسله کوه همالیا جانب شمالی شهر بنارس ششصد سال قبل المیلادحکمرانی موسوم به عنوان(شیرین سندیا) بود . اوفرزند خودش رابه نام (سیدر تها ــ کامران) مسما نمود . شهزاده سدردا برخلاف همسالان خود از عشرت کنار گرفته وباخلق متفکر کلان شد تا عاقبت حکومت را گذاشته به مسافرت و غور بت پرداخت این شخص در ایام شهزاده گی به گردش بر آمده و اتفاقا از منظر پیره مرد ژولیده مویی رقت کرده وبه یاد آورد که خودش را چنین روزی در پیش است . بازیك روز مریضی رادید که ناله مینمود، سدردا به فکر این افتاد که اویکوقتی هم چنین خواهد شد . بار دیگر جنازه را باناله‌های سوگواران مشاهده کرد . این دفعه به کلی منقلب گردیده و دانست که اورا این مرحله در مقابل است . تفکر این مطلب که صحت به مرض وزنده گی به مرگ تبدیل شدنی است ، سدردا را به این نقطه آورد که : اشیای فناپذیر قابل اعتبا رواعتماد نیست . پس باید زنده گی را مصرف اعانت نوعیت کرده ازاغراض و شهوات شخصیه دامن کشید (بالاخره سدردا شبی از پهلوی زن و فرزند ش برخاسته ، به جنگلی پناه برد و با البسه فقیرانه شش سال در آنجازیست کرد . ولی به زودی ملتفت شد درین شش سال عزلت سوای اضاعه وقت سودی نه برده ،پس به ترك كناره جویی پرداخته وبه مدد همنوعان برخاست . واقعا حیات عبارت از ترك خودغرضی صداقت ، مرحمت ، رافت به همنوع است در عالم مساوات است وفرقی بین شاه و گدا نبوده ، همه محتاج اعانت همدیگر اند. لیاقت ذاتی *

دوا م کرد. هر چند مرور زمان، اربا ب انوا ع یو نا ن را هم بعضا در گوشه های این مذهب جا داد .در نتیجه این نفو ذ جدید ، او لاولایت گند هارا و متعاقبا و لایت با ختـر (بلخ) عمده ترین مراکز بودا ییت افغانستا ن به شمار رفت .و حتی یو نانیان حکمدار، خود به قبول این مذ هب تن دادند . بعداز آنکه در قرن او ل میلادی یـو نانیان گند هارا سقو ط کردند ، وازسا ل پنجا ه مسیحی دولت کو شا نـی افغانستا ن بر قرار گردید، گندهاراونق تاز ه تر ی به خودکسب نمود و کابل مقر سلطنت کد فز س دویم کو شانی گردید . دولت کو- شانی هر چند زود تر از صفحـا ت هندو ستا ن غر بی بر افتاد(بعداز قر ن سه مسیحی) معهذا نفو ذآنها درولایت گند هارا تاقر ن پنجـم میلادی طو ل کشید . و مسکو کات تقریبا آخرین پادشا ه کو شانـی کابل به دست است . دوره کوشانی ها در افغانستا ن و مخصو صـا در گند هارا از مهمتریـن ادوارتاریخی افغانستا ن به شمارمیرود. چونکه این پیروا ن جدی دیـن بودا در تکمیل صنایع نفیسه بسی

---

*ذریعه برتری است نـه مال وجاه وسلسله انسا ب فا میلی .سدهر دا هدایا ت پسندید ه واخلا قیا ت برگزید ه به معرض عمو م هدیـه می نمود. در نتیجه این همه تفکرات واخلاق ، سد ردا (بدها) مشهور گردید . چنانچه تا امروز اصل نا م از میا ن ر فته و هما ن شهـر ت باقیست . در و قت بدها هزار هاهزار نفوس دسته دسته برای استماع مواعیظ ونصایح او از هر جانـب میشتا فتند و امروز هم در اغلـب حصص هندو ستان وبر ما سیلان، پنجا ب ، چین ،ژاپا ن وغیره قسمتی ازنو ع بشر پیر و عقا ید آن انسا ن میباشند . بد ها به معنی شخص روشن و هوشیار است . می آید یك روز ی که انسانها در صدد کشف وتحقیق این مساله واخذ تعلیـم زنده گی از آن بر آیند .

(کتا ب گریگو بد هستـك ا ف گند هار ه تالیف مسیو فوشـه فرانسه).

کوشیدند و مکاتب مجسمه سازی دایر نمودند . معابد جمیل وبارونقی ساختند . آری در دوره اینها بود که صنعت یونان وبودا روبه کمال میرفت .

در قرن پنجم مسیحی (۴۳۰) استقرار دولت هیاطله افغانستان، تشکیلات دولت کوشانی رادرگندهارابرهم زد واقتدار این دولت جدید در تمام افغانستان ، تاقرن ششم مسیحی (۵۶۵) طول کشید. هر چند بعض مورخین محقق اوروپادولت هیطل رایك حکومت مخربه وبربری شمرده و آنهارابرای تشبیه به هونها ی وحشی (هونهای سفید) خوانده اند، معهذا بایستی فهمید ، حفریات علمی عصرحاضر در علاقه های جلال آباد وکوهدامن وبه دست آمدن آثار گرانبهای صنعتی یونان وبودا این قضیه راثابت نموده که هیطل ها در ولایت گندهارا به تماما اجرای تخریبات نکرده اند .

بعد از سقوط دولت هیطل در افغانستان ، گندهارا دارای تشکیلات مختلفه محلی گردید .بزرگترین این سلسله های ولایتی همان رتبیل های کابل است که تااواخر قرن نهم مسیحی دوام نمودند . هکذا روسای مقتدرمحلی پشاور و صفحات شمالی پشاور که با استقلال داخلی زندگی می‌نمودند . در تمام این مدت (تا ظهور اسلام) دیانت بودایی بر ولایت گندهارا حکمفرما بود ولی به مرور زمان زبان اصلی آریایی قدیم افغانستان در گندهارامتروك گردیده و جای خودرا به زبان پشتو گذاشت و قسما در حصص شمالی گندهارا لهجه های مختلفه محلی از قبیل باجوری قدیم وپشه یی (تا هنوز نمونه آن در بعض دره های نجراو و تاگاو قیست)* ظهور نمود . بعض محققین مغرب زبان مو خر الذکر را از شعبه السنه هند شمار کنند ولی هنوز تحقیقات درستی درین زمینه نشده ونتیجه ثابتی به دست نیست .این لهجه های محلی مخصوص بقایای شاخه دادیکای پختانه (تاجیك‌ها)در ولایت گندهارابوده وربطی به شعبه گندارییها نداشت . نفوذبودایت با زبان هندی و علم

سانسکر یت یکجا در افغا نستا نوارد شد . و حتی یکو قتی دروادی پشاور به قو ل انکلپید ی‌اسلا می‌بریتا نی ، زبا نی که گفتگومیشد یك قسم پرا کر ت Pracrit (ان‌السنه هند ی که بعداز ظهور بوداو مترو ك شد ن سانسکر یت (شش‌قرن ق. م) پیدا و به پنج قسمت عمده تقسیم شده) بود که به زبان‌آریا یی افغانستا ن و پشتو ربطی نداشت . بهر حا ل در دوره‌اسلام‌این لهجه ها ی مختلف اعم‌از آنکه هند ی بود یا آریایی جای خودش‌را من حیث العمو م بزبا ن پشتو گذاشت . تنها در قسمتی‌از لغمان‌زبا ن فارسی کو هستا نی میا ن قسمتی از دادیك ها مروج و ب پشتو آمیخته گردید .

راجع به مدنیت و صنایع گریگو بود ك (یو نا ن ویودا) درولایت گند هارا حفریا ت علمی معلو ما ت‌خوبی به دست میدهد . در قرن گذشته مستر مسو ن – Masson انگلیز و دوسه نفر همکارا ن او در هده مقدسه حفریا تی کرده و دراستو په ها Stupa خسا ر ه زیاد ی رساندند . معهذا سر رشته‌از آثار قیمتدا ر گند هارا به‌دست داد . بیلو یکو قتی گفته بود :

گند هارا در قطعا ت مسکو نه‌یوسف ز ی و ختك دارا ی مدنیت وترقیا ت زاید الوصفی بود ه،خرابه‌های بسی شهر ها و معابد قدیم را دارا است بنو عی که شاهدا ن خا موش ترقیا ت و معمو ریت‌قدیم‌و زنده گی سعاد ت منذا نه اهالـــی‌آنجا شمرد ه میشود . حفر یات‌در اینجا فن معمار ی ،ظرا فت سنگ ترا شی قدیم را مکشوف داشت که آن همه مربو ط به قرنهای دوم تـا‌یازده عیسو ی‌است . حفریا ت‌خرابه های سولدیر ، شهر بهلو ل،جمال‌گرهی انداز ه نفو ذصنعت حجاری یونا ن را در صنایع وطنی روشـن‌نمود .و لی هنوز عشرتخت دابها ی مذکور ه (استو په ها) دســـت‌نخورده هکذا سوا ت ، باجو ر ، بنیر ، مملو ازیاد گار های سرد وساکت قدیم است . خرابه هـــای ناواگرا م ، خرکی ، پاجا وغیــره‌منتظر حفریا ت است تا افسانه‌های تمدن و تر قی خویش رابیان کنند.حفریات عصر حاضر آرزو هـا ی بیلو را بر آورده ودر نتیجه معلوم‌شد مدنیت قدیم گندهارا شر قـا

غربا از شهر تاکز یلا (درماورا ی نهر سند چهار ده میلی شر قــی راو لپندی) تاواد ی های کابل وکوهدا من بسط یافته بود. مستــر اوریل استین در (عتایق وســـطآسیا) نام اثر خود، راجع به تصاویر ونقاشی های که از بتخا نه هـــای مخروبه بد هه (در نواح قره شهر شمال مشر قی ارا ضی دریـــای تارم) به دست آمده بود میگویدکه دوصنعت وآرت بودا ویونان ازانتهای شمالغر بی هند (افغانستا ن) در آنجا ها رسیده » . ازین مقوله میتوان حدود و بسط این تمدن قدیم را در حصص شمال گند هارا نیز حد س زد .

در ١٩٠٩ مسیحی مغا ره کوه های اشو کا در واد ی پشاور حفریا ت شده و بعضی مسکو کات کانیشکا (پادشا ه کوشانی افغانستان) بــه دست آمد . دایر ت المعار ف بریتانی نیز در آن خصوص اشار تی میکند. اما فرانسه ها در نگار آرا (هده درسه میلی جنو ب جلال آباد)ولمپاکا (لغمان) تگاو ، نجراو ،کوهدا من، حتی بلخ و بامیا ن حفریا ت عمیق علمی اجرا نمودند . منجمله مسیوبرو تو درسا لها ی ٦ـ١٣٠٧شمسی ــ١٩٢٥ مسیحی در مواضع باغ گهی گار ناو ، کافر تپه ، شاخل غندی، پرا تیس ، موا ضع کافر غنـــد حفریا ت کرد . بنو عی که مـــی نویسد ، حفریا ت هد ه اهمیـــت مخصوص را مالك است . چو نکـه بعد از فو ت بودا مقبره سوخته های اعاظم بودایی بوده و یك مرکـــز عمده و بارونق مدنیت گریك وبودا حساب میشد . و حتی تا قرن هفت میلادی (مصاد ف مسافر ت هونستن زوار چینی) به همین رونق بـــر قرار بود . لهذا متمولین بودا یی به صنایع نفیسه حجاری ، دستکاری، صندله ، پلستر و غیر ه مرا قـــدمذکور ه را مزین مینمودند. ازاینجا تقریبا پنجصد مجسمه های خوردوکلان ظا هر شد که غالبا از گل خام و ملمع گچ بوده وبرخی طا قت هوارسید ن نداشت .موجودیت مکتب مجسمه ساز ی در گند هارا مخزن این آثار بیشمار شمرد ه میشد .

ننگنها ر (نا م قدیم وادی جلال آباد) نیز به قو ل بیلو یك کلمـه خالص از زبا ن سانسکر یت وازلفظ (نو ویهار) یعنی (نه معبد) گرفته شده است . والحاصل بر وتو وهمقطا ر بیشتر او مسیو گودار در

سنه ۱۹۲۳ هزار ها مجسمه ازین وادی کشف نمودند که منتهای عروج صنعت گریکو بودا رانشا ن میداد. حفریا تی که در وادیها ی کوهدا من وبگرام شد، این مطالب رابه ثبوت رسانید که آثار مذکور ه به تما ما نماینده صنعت گریکو وبودا ی گند هاراست .

مسیو ژوزف هاگن فرانسه د ررساله (مجسمه ترا شنی گر گ و بودك دار کا پیسا (کوهدامن) مطبعه پاریس ۱۹۲۶
Boudhipus de Kapisa Sculptures hreco

شر ح مبسو ط و حیر ت آور ی می نویسد که مابه طور اختصار قسمتی را از آن نقل میکنیم او میگوید : «مسیو الفرد فوشه عتیقه شناس مشهور در ۱۹۰۰ مسیحی تاعلی مسجد خیبر آمد ودر مجمو عه (عمارا ت تاریخچه وخاطره ها) Eugeue Piot آثار مجسمه ساز ی های گرگ وبود ك راشر ح داد ودر ۱۹۲۲ مکررا وارد افغا نستان شده قصص مسافر ت زوار چینی هونستن را با حکایت های درست و راست محلی تطبیق داده بعض معابد بودایی را کشاده ودر سر تاسر معبر مقدس که جلگه شمال هند و کش را بـا مراکز مقد س جنو ب هندو کش مربو ط مینمود ـ معبد هاو غیره رانو ته کرد . همکارا ن فرانسو ی پروفیسر مشار الیه در تعقیب او به حفریا ت هد ه شریفه (پایه تخت قدیمی گند هارا) و بگرا م و کاپیسا (کو هدامن حالیه) که هردومربو ط زمانه صنعتی گند هارا بود، پردا ختند . مسیو اندر ه گـو دار M.Andre Godar در ۱۹۲۳ در اطراف قریب تپه کلان Teppeklan هده مقد سه حفریا تی نمود که گو یادر نتیجه آن یك (موزیم صنایع یونا ن وبودا) مکشو ف شد. هریـك ازحجر های مکشو فه دارا ی استو په (محل گذ اشتن آثار یاد گارو اشیامقدس) بود .

که دورا دور آن مجسمه ها چید ه شده بود این مجسمه ها مرکب از گل و ملمع از یك ورق باریك کوچکی بود . یکی از ین مجسمه ها، بودا Boudha را در حالت قدم زد ن نشا ن میداد . گودار راجع بایـن مجسمه میگو ید : « گرچه طـر ح البسه او ضخیم استو لی مانند

عصری که طراحی وساختمان البسه یونانی بسیار بهتر شده بود، سبک ولطیف است . پاهای پراعصاب این مجسمه خیلی قشنگ ساخته شده وبرخلاف سایر آثار گرک و بودک که غالبا سست و شل است ،ماهرانه تراش یافته، به حدی که معمولا نظیر آنرا ما ندیده ایم . »

در صنایع مکشوفه گندها را اشکال یونان و افکار هند ملاحظه میشود مثلی که این امتزاج در تمام صنایع مکشوفه هند (معابد تاکزیلا ـ Taxila) مکشوفه ژون مارشال J.Marshal (مدیر عمومی شعب عتیقه شناسی هند)و آثار مکشوفه در افغانستان وحتی آثار معابد بلاد مخروبه تورکستان (علاقه های تمسك وکوتسکو ـ Chotscho-Tumsug)معلوم و پدیدار است . حصه زیاد مواد ساختمان این آثار تاکزیلا وهده وتورکستان مرکب از گل رس، میده مرمر و چونه ،آهك وچونه بوده وشیست Chicte هم در جمله مواد به کار رفته است.ازکاوش تپه های چاریکار (شصت کیلو متری کابل) Peshasreliefs پیزار های که در شیست منبت کاری شده به دست آمده و مسیوفوشه کشف نموده که منبع شیست همان رشته تپه های شیستی است که فاصل حوزه های کابل وکوهدامن استند .

در استوپه یك خرابه (واقع در حوزه کوهدامن) ریس هیئت عتیقه شناسی فرانسه بقایای دیری راکشف نموده که اقامتگاه بهاری ، نماینده گان چینایی کانیشکا (یکی از پادشاهان کوشانی افغانستان) بوده است. درسه کیلو متری شرقی این موضع در محل برج عبدالله مو سیو فوشه محل (شهر شاهی) قدیم راخاطر نشان مینماید . در فاصله دوازده کیلو متری شهر شاهی کاپیسا قریه (پایتاو Paitawa وجود دارد . بعض پارچه های صنعتی گرک و بودیك که در موزه کابل موجود است ، از همین جا درسال ۱۹۱٤ کشف شده.مشهورترین مجسمه های ساکیا مونی

Cakya-Muni نیز ازیك تپه د رآنجا به دست آمد (هجده دسا مبـر ۱۹۲٤) که در شیست کار شده بوداین مجسمه سا کیا مو نی درنتیجه التماس شاه پرز ه ناجت ـ Prasenajit معجز ه اکبر یا معجز ه آب و آتش (کسلا kosola و یایاما کاپرا تی ها yamakaparaties رانشان می دهـــد بنـو عی کـــه ا ز یـــك جـهت بدن او بارا ن می بارد واز دیگر جهتش آتش شعله میزند و در آسمان مانند کوه آتشفشا ن می در خشد. خصه برهنه این مجسمه از سر خی رنگی که دارد ثابت می کند تماماازطلا ی احمر پوشید ه شده بود.در صحنه این مجسمه شکل براهما Brahma واندرا Indira نیز کار شده و اند را هنوز به واسطه تا ج شاهـی موکا تا ی Mokoty از براهما تفریق می شود . و ممکـن است این مجسمه از آثار قر ن سه یا چار مسیحی باشد .هکذا ازمجاورت تپه مذکور بعض آثار دیگر ی نیز از قبیل اشکا ل مختلفه اشخا ص واطفا ل ، زن و مرد باطرح عجیـب زیور ها والبسه در همان ســا ل مکشو ف شده (شر ح این آثـار وتصاویر مذکور ه در رساله مولفه ژوزف هاکن به تفصیل جدا بـــی موجود است) مولف مذکور درخاتمه شرح حال این آثار میـگوید : «صحنه این اشکا ل و مجسمه هــامثل اغلب ابنیه تاریخچه کاپیسا ا ز صرصر هونها ی سفید (هیاطله ها) که در قر ن چار مسیحی اکثـــر معابد گند هارا را خرا ب کرده اند، نجا ت یافته است . و معلوم مـــی شود معابد کاپیسا در ابتدا ی نیمه دویم قر ن هفتم مسیحی در اثـــر هجو م اعرا ب برباد گردیده است. پس آنچه آثار عتیق که از پای تاوه کوهدا من به دست آمده ، میتوا ن آنها را از آخر ترین آثار صنایـــع یونا ن و بودا در افغانستا ن حساب کرد ».

به طور ی که بیلو می گویـــد :«در آن عهد ها ، هندو هاگندهارارا (جنت شمال)مي خواندند. افسوس محاربا ت معتصبا نه و تنها جم مغول آن همه جمال و کمال را معدو م نمود. شهر های که از سنگ سا خته شده بودند و معابد ی که پر نقش ونگاربودند همه به خاك برابر گردید . مساکن بر باد شد .و مملکت مسکن خبرانا ت و سباع شده ، شهـــر

ها به دست ها تحویل یافت فقط درحصص شمال پشاور از قرن‌پانزد ه یوسف ز ی ها تا انداز ه به‌زراعت‌وآباد ی پردا ختند .» علی ای حا ل ظهور و نشر دین مقدس اســـلا م‌سرنو شت گند هارا را تغییر داد. واز سا ل ۳۲ هـ تا ۱۷۱ هـ مکرراردو های اعرا ب در وادی های‌کابل وکوهدا من به هجو م آغاز نمودند. رتبیل هـــای کابل در مدت‌تقریبا یکنیم قر ن به مدافعه و مقاو مت‌مشغو ل بودند . علاقبت در ۲۵۷ هـ یعقو ب صفا ر سیستا نی کابل رااشغا ل نمود .و لی متعاقبا ر تبیل ها مستقل گردیدند . در دوره‌فتورسلسله صفار ، هنود بر همنـــــی مذهب ، در تحت قیاد ت کله له‌نامی‌از جانب شر ق تا ختند و پایه تخت کابل را اشغا ل نمودند . ایـــن‌سلسله تاز ه به نشر مذ هب‌برهنمی مشغو ل گردیدند . و تقریبا تاقر ن‌چار هجری بر گـــنـــد هـــا را مسلط بودند .آثار مذ هب بر همنی که درنوا ح لغمانا ت در نتیجه حفریا ت به دست آمده نیز منسو ب به‌دوره‌اینهاست .

معهذوادیهای‌گندها‌را‌در‌تحت‌ریاست‌روسا ی وطنی به شکل مستقـــلی اداره میشد . سبکتگین غـــزنــوی‌درسا ل ۳٦٦ هـ خانواد ه هنود رادر کابل منقرض نمود . و شهنشا ه‌محمود آخرین شاه بودایی وطنی را در جلگه پشاو ر مستاصل‌ساخت .بعد از این اسلام در حصص کابل وننگهـار و پشاور منتشر گردید واهمیت پایه تختی به غز نی‌انتقا ل نمود .

بعد از انقراض سلسله غز نو ی‌و استقرار سلطنت غور ی درنصف قر ن شش هجر ی (٥٤۷) ولا یت‌کابل در تحت اطا عت شا هان غور آمد. وعمال غوریه گنـد هارا را اشغا ل نمودند . درین دوره هابود که آهسته آهسته مدنیت جد یـــداسلام صفحا ت گند هارا را به یك حیا ت و معار ف نوی آشناساخت.متاسفا نه عمر این دور ه کو تاه‌بود ودر اوایل قرن هفت هجر ی(٦۱۲)هجو م خوارز م شاه سر تا ســـر گند هارا را استیلا نمود. متعاقبـــا(٦۱۸هـ) سیلاب چنگیز خان‌از کابل تا ساحل سند سرازیر شده وآنچه‌آثار عمرانا ت ومدنیت قدیم وجدید بود همه رابشسبت . این آتشـــ‌تاریخي در تمام ولایت گند ها رااز

خشك و تر نسو خته نگذ اشت .ازآن بعد تا ظهور تیمور کور گا ن (قرن ۸ ه) و لایت گند هارادا خل حدود سیاسی چغتا ییا ن به شمار رفت .و لی وادیها ی شر قی وشمال گند هارابه اتکابه دولت های مقتدر افغا نی در هند و پنجا ب دایما موجودیت و استقلال داخلی خودشان را محافظه توانسته و در تحت ریاست روسا ی بومی زنده گی به سر میبردند . ولایت پشاور نسبتا زیادتر با دولت های افغا نی هند داخل روابط وعلایق سیاسی بود .در ظهور تیمور واولاد او، تقریبا این ترتیبا ت اداری گند هارابر هم خورد . تیمور تا دهلی بتا خت. و بابر مرزا ی مشهور در او ایل قرن ده هجر ی (۹۱۰) کابل را مقر حکو مت خویش بساخت و متعاقبا گند هارا را عبور و سلطنت افغانی را در دهلی خاتمه داد .از آن پس بعضا خانها ی مغول از دربارهنددر منتها الیه گند هارا ی غر بی(کابل) به صفت حاکم مامور واعزا م می گردید . نادرشا ه تر کمان در سا ل(۱۱۵۱ ه) آخرین خان مغو ل (ناصر خان) را در کابل سقو طداد .

معهذا ، اقتدا ر مغو ل هند رادرگند هارا ی شر قی و شما لی وقت ومقدار ی نبوده ، مغو لهای هند ازظهور تا دور ه فتو رخودها بلافاصله با محاربا ت ملی این صفحات دوچار بودند. انسکلپیدی بریتانی میگوید: «مغو لهای هند از دست افغان های پشاور بسی عذا ب کشیدند . حتی در عهد اورنگ زیب (بزرگتر ین پادشا هان مغو ل که خریطه سیاسی حکومت هند در عهد هیچ دولتی مثل دور ه اوکسب وسعت نموده نتوا- نست) نیز افغا نها مستقلا نه درآنجا حکومت مینمودند » . گند هارای شر قی و شمالی در قر ن پانزد ه مسیحی بر خلاف تسلط مغو ل در محاربا ت مقاومت شدید ی بروز میدادوازآن جمله است محاربات شیخ با یزید (پیر روشن) و پسران او(شیخ عمر و شیخ جلال الدین) و احفاد او در مقابل مغلها و لی متا سفا نه اختلاف های مذهبی و ظهور مبتد عین و مجتهدین متعدد مدینی ونفا ق های داخلی اسبا ب شکست این مقا ومت هاگردید . هکذا جهادهای ملی یوسف ز یی هابعد از طی

تقریبا سیزده سال در مقابل مغولها به همان علت اختلافات داخلی عقیم ماند. مشهور ترین حکمرانان محلی یوسف زیی ها ملک احمد کجوالی و ملك علی اصغر خان بود که ولایت سوات را اشغال کردند. یوسفزاییی ها درین محاربات داخلی اگر چه به فتح باجورو بنیر کامیاب شدند ولی این نفاق های داخلیه فرصت به دست مغولهای هند داد که بنیاد آنها را براندازد ملا در ویزه معروف در تذکرة الابرار خود از این نفاقها و محاربات مبتدعین و مجتهدین داخلی بایك لحن مذهبی سخن میرانند. انتشار دیانت مقدسه اسلام در دره های دشوار گذار گندهارای شمالی نیز در همان قرنهای هشتم ونه هجری به کلی تعمیم یافت.

ظهور دولت هوتکیه قندهار در اوایل قرن هجده مسیحی تاثیری در وضعیات گندهارا ننمود. چونکه مساعی وهمت دولت مذکور فقط مصروف مسایل ممالك غربی و تسخیر مملکت فارس بود. اما نادرشاه ترکمان بعد از سقوط دولت هوتکیه در همان قرن گندهارا را به غرض فتح هند با مشکلات زیادی عبور نمود و چندین بار در حدود خورد کابل و ننگهار و خیبرو پشاور معروض هجوم های شدید اهالی و حتی دوچار سوء قصد افراد گردید. تشکیلات قویه دولت ابدالیه قندهار بعد از چندین قرن اختلافات داخله و تجاوزات خارجه رابر طرف و مملکت افغانستان را به توحید اداره موفق ساخت. ومنجمله گندهارا به صفت عمده ترین ولایات افغانستان قد علم نموده وبعد از کمی کابل سمت پایه تختی امپراتوری افغانستان را کسب کرد. این اهمیت سیاسی گندهارا تانصف اول قرن نزده مسیحی بر قرار بوده و بعد ها رو به انحطاط رفت.

درسال ۱۸۰۹ مسیحی اولین سفارت دولت انگلیز در پشاور شرفیاب حضور شه شجاع شده ومعاهده نخستین بین دولتین امضا شد. در سالهای ۳۴-۱۲٤٤ قمری به واسطه فتور خاندان احمدشاهی ومشغولیت داخلی برادران وزیر فتح خان، رنجیت سنگه اتك

را تا کشمیر به همان تفصیلـــی که گفتیم اشغا ل نمـود و در ۴۹-۱۲۵۰ قمر ی -۱۸۳۴ مسیحی پشاورونوا حی آ ن را استیلا کرد .امـا ژنرا ل او یتابل درسنـــــه ۱۸۴۸مسیحی این ولایت را ضمیمه حدود هند انگلیز ی نمود . معا هـــد ه لاهور (۱۸۳۹ مسیحی) تمام حصص اتك پشاو ر ، یوسف ز ی،هشت نگر را تا حد خیبر با ولایت کشمیر از گند ها را مجزا نمود .

محاربت اولین افغان و انگلیزدرسالها ی ۳۹-۴۰-۱۸۴۲ مسیحی آغا ز نمود و تلفا ت تاریخی به اردوهای منهز م بریتا نی در ولایـــت گند هارا وارد شد . (۱۸۴۲مسیحی)در بلوا ی عام هندوستا ن، پشاور مخزن قوا بود . سر جـــا هـــن انگلیز لاز م دید برا ی حفظ حصص باقیماند ه شمالی ، پشاور را بـــه دولت افغانستا ن واگذار نماید ، ولی اتفاقا ت نگذاشت . حر ب دویمین افغان و انگلیز نیز بدوا در ولایت گند هارا شرو ع گردید ومعا هد ه گند مك (۱۸۷۹) در ه خیبر تاکنار شرقی لندی کوتل را از گند هارا جدا نمود . در سپتمبر ۱۸۷۹ مسیحی سفار ت انگلیز در کابل مصا د ف به همان حادثه تاریخی گردید ه و متعاقبا شهر بالا حصار کابل درمعر ض عتا ب حکومت انگلیز واقـــع گردید و بعد از آن مطابق معا هده ۱۸۹۳ مسیحی و حد بخشی دیورند علاقه های سوا ت ، با جوراز گندهارا منتزع گردید . و حالیا امـــرای مقتد ر آن مناطق مستقله از قبیل نواب دیر ، پادشاه سوا ت به عنوان امرا ی دوستدار مجاو ر انگلیس امرار عمر مینمایند . حزب سومین افغا ن وانگلیز درسا ل ۱۹۱۹ مسیحی هم از همه جهات زود تر در ولایت گند هارا مشتعل گردید واها لـــی شجا عت زایدالو صفی در دفا ع وطن از خود بروز داد .

والحاصل و لایت گند هارا یکی ازمنابع قد یمترین نژاد پختا نه ودارای افتخارا ت یك تمد ن تاریخی افغا نستا ن بوده از حیث پولتیك واقتصاد از مهمترین و لایت او به شما ر می رود .

سکاستین

(سیستان و فراه)

سکاستین یا سیستا ن و لایتـــی‌است در جهت غر ب افغانستا ن که شما لا به ولایت آریانه و جنو با به‌ولایت گدروسیا (بلوچستـــان) ، شر قا به ولایت غرچ و غور وارا کوسیا (قند هار) و غر با به‌ولایت قهستان و کو ,یر لوت مملکت‌فارس‌محدو د و متصل است . دریا ی ایتی مندر (رود هلمند) که‌از جهت‌غر ب کو ه های پغما ن بنعا ن کرده وتاقلب سیستا ن میدود ، یکا نه‌رودی است که حیا ت اهالی راضما‌ـ نت مینماید . هلمند مستعد کشتی‌رانی بود ه ودر عهد اصطخر ی بین بست و زرنج کشتی ها حر کت‌می‌نمود . رود های هارو ت و فراه ، خاش و* هلمند دو پار چه یا باطلاق‌تشکیل می دهند : ها مون فـــراه (محل ریختن دورود اولی) ،ها مون‌سوارا ن (محل ریختن دوروددیگر). محو طه‌واقعه بین این دو دریا چـــه‌معرو ف به(نی زار) است و نـــی انبوهی دارد . در مواقع کثر ت آب‌دریا چه ها به هم متصل میشوند واگر احیانا آ ب زیادتر گردد تمام‌جلگه ها مو ن غرق آب میشوذ .اما این اتفا ق کمتر می افتد .

جغرافیا نویسا ن قرن دهم ازدریاچه هامو ن که اعرا ب آنـــرا بحیره زره میگفتند ودر نزدنـــو یسنده گا ن کلاسیک به Aria-Pólus معرو ف است اسم می برند. وطول‌اورا (سی ودو) فرسخ‌و عرضش‌را از چار تا هشت فرسخ مینویسند .در یا چه مذکو ر به کلی خشکیده است. تشکیل گودو زره را اهالی‌قطعا به خاطر ندارند .

چو ن و ضعیت سیستا ن بسته‌به‌کثر ت و به قلت آ ب بوده ، لهذا مملکت غالبا دو چار تغییرا ت‌بزر گی‌میشد . اکثر خرا بی های عمرانات سیستا ن به واسطه طغیا ن آبهـــا پیش شده و به همین جهت است که سیاحین مغر ب میگو یند ، آنقد رخرابه شهر ها و قصبه ها که د ر بعض ارا ضی آنجا ست متناسبـــا به دیگر جا نظیر ندارد.

مسیو بار تو لد از قول کمیسیون‌سر حدی انگلیز که درسا ل۱۸۸۵ در امتداد سیررود خانه هلمند ا زخوا جه علی تا هامو ن سیا حتـــی

کرده‌اند ، مینویسد تمام محو طه بین لند ی و قلعه فتح ، مملوازخرابه های قلاع و قرا و آثار قنوا ت قدیمه‌می باشد .

دریك منز لی بالای شهر زرنج قبل از دور ه اسلام ، سدی بوده که از هلمند نهر ها به اوکشیده بودند. این بند به نا م پهلوا ن افسا نه سیستان (ستم) موسوم بود. ولی امیر تیمور گورگا ن وشاهرخ پادشاه هرات بند رستم‌را خراب کردند صفحا ت شمال شر قی سیستا ن (فراه حالیه) دارا ی بهتر ین مراتع او به شمار میر فت. و جها ت جنو ب شر ق او (گرم سیر) که زمینه‌اورش گو یند از حاصل‌خیز ترین واد ی ها ی افغا نستا ن شمرد ه میشد به قو ل کر ز ن هیچ یك از و لایا ت افغانستا ن مانند گرم سیر از هوا و هو سها ی انسانی صد مه ندید ه و بیلو با تعجب از حاصل خیز ی وو فور آب آنجا سخن میراند .

وزش باد های گر م در سیستان و تو فانها ی ریگی او به اندازه‌یی اسبا ب ز حمت میشد که اها لی مجبور شدند برای حفظ ارا ضی مز رو عه از هجوم ریگها حصارهای چوبین احدا ث کنند . از طر فی بادهای تند مساعدت مینمود تا آسیاب‌های باد ی دایر گردد. رو ی‌همرفته سیستان با آ ب وهوا ی گرم خود و لایت حاصل خیز ی به‌شمار می آید .

سیستا ن قدیم چنا نی که در تعیین حدو د او گفتم ، به مرا تب از سیستان حا لیه و سیع تر بوده واین اسم به تمام ارا ضی وا قعه در مصب هلمند رود اطلاق میشد . مستربیلوسیستا ن را در جهت شر ق شامل منابع دریا های ترنك و ار غستا ن وسلسله کوه تو به ودر غر ب به سلسله کو ه نه بندا ن و دشت ناامید متصل می شنا سد .در جهت جنو ب سلسله کوه خوا جه عمران ودشت بلو چستا ن را نشا ن میدهد. به این حسا ب ولایت قند هارحالیه‌رانیز جزو سیستا ن میشمارد واین تعیین او مطابق به تقسیما ت یونانی‌هاست که سیستا ن را به دوحصه تقسیم کرده ، یك حصه رادرنگیانه‌ودیگرش را ارا کو سیا مینا میدند. چنا نی که فارسی ها ، سیستا ن وزابلستا ن میخوا ندند . سرحدات شمالی سیستا ن به درستی آشکارانمیشود . جز اینکه تقر یبا خطی

که شرقا از جنوب ولایت اسفزار گذشته و به جانب جنوب صفحات قایینات غربا میرود ، سیستانرا از ولایت آریانه منفصل میسازد.

باکل حال در قرون وسطی نیز سیستان و سیعتر از صفحاتی بوده که امروز به نام سیستان مشهور و بین افغانستان و فارس منقسم است و به استثنای صفحات ارغنداب که جز اراکوسیا است، سایرصفحات سابق الذکر همان ولایت سیستان را تشکیل میداد . نام قدیم سیستان سکاستین بود .یونانیان اورا به نام شهر ذرنگ،ذرنگیانه درنیگانه نامیدند . فارسی ها این ملك را نیمروز میگفتند وپسانها سیستان خواندند که تعریب آن سجستان گردید . در قرون وسطی اهالی سیستان ، سکزی، شکزایی موسوم بودند .بلاد سیستان نظر به وضعیت جغرافی و تاثیرات مخرب آب و هوا به یك حال نمانده و دایما تبدیل محل و صورت کرده است و آنچه مینماید اینها ستند :- ذرنگ (زرنج) فراه ، پیشاوران ،بست ، جوین ، طاق ، قلعه فتح، رودبار شکوهه ، نصر آباد ناد علی .

اما شهر زرنج قدیمترین شهرهای سیستان است که درسمت یمین رود هلمند بنا و به قول مورخین اسم اسکایی ها نخست روی او گذاشته شده . نویسندگان کلاسیك او را به نام ذرنگ شناخته ، واباد کرده پهلوان افسانه ملی سیستان، رستم میدانند . یونانیان این شهر را درنگ نامیدند واعراب زرنج خواندند . شهر زرنج نه تنها در دوره قبل الاسلام دارای عظمت مقام بوده ، بلکه در قرون وسطی نیز از عمده ترین شهرهای سیستان به حساب میرفت.شاهان صفاری سیستان به ترقی وتعمیر روز افزون زرنج پرداخته، کمافی السابق اورا به پایه تختی سیستان گزیدند . خرابه های شهر زرنج را اکنون بین نادعلی وقریه زاهدان جهان آباد میتوان یافت . شهر فراه حالیه درساحل یسار و جنوب فراه رود واقع است . در قرن دهم مسیحی به قول بارتولد ، شهر در

هر دوطرف ساحل رود خانه آبادبود . و به قو ل فریه خرابه های جنو ب رود خانه در در ه کوه که‌به فاصله نیم ساعت ازشهر افتــاده ، قد یمترین شهر ی است که بــــه‌مدتی قبل از حمله اسکندر مقدو نی معمور و آبا دان گردید ه است .شهرحالیه که به نمو نه هرا ت آبـــاد گردید ه به مراتب از آن کوچکتــروامروز سوا ی دیوار هاو خاکریز های محیط شهر ، آثار ی از اوباقی‌نماند ه است.

بر جسته ترین خرا به های بلادقد یمه سیستا ن از حیث عظمت ، خرابه های شهر پیشاوران‌در شمال نیزار است که یادی از مجد وجلال گذشته او میدهد . از جمله آثــــار جالب توجه همه قلعه طاق است.در یك منز لی شهر زرنج که کونو لی**konolly** سیاح قر ن نوزد ه از او ذکر میکند .. در قر ن دهم میلاد ی‌طاق شهر کو چکی ، ودر قــــر ن یازد ه قلعه مستحکمی بود ه کــــه‌سلطا ن محمود غزنوی درسال۳..۱ع با زحمت ز یاد اورا اشغا ل نمود.طاق در آنو قت محاط به هفت‌بارو وخندق عمیقی بود که به قول بــارتولد عبور از آن به واسطه پــــــل متحر کی میسر میشد . بست یکی‌از شهر های بـ زرگ سیستا ن‌ودر زمانه مدنیت اسلا میه معمورآبادان بود. از باغها ی او شمس الــــدین سا می تعریف میکند واورا منشا ی‌علمای‌بزرگ و متبحر ی میشمارد یاقوت خرا به های آ ن‌را به عظمت‌ستایش میکند . حالیا نیز قلعـــه مخرو به بست بیننده را با تعجـب‌به حیرت می اندازد .

ناد علی ورود بار قرا یی بیش‌نماند ه وامروز اهمیت مد نی را مالك نمی باشند . هکذا جوین درنزدیکی لاش ، در عهد خود ازبلاد عمد ه به حساب ر فته ، منشاعلماورجا ل مدبر ی بود . جوین‌حالیه دیگر از آن اعتلا یی که داشت ،سقو ط کرد ه و جز فراه‌به شما ر میرود . بلاد عمده امروز هسیستان‌در سمت یسار هلمند ، شکو هـــه ونصر آباد هستند که مو خر الذکرمرکز حکو مت سیستا ن فارس، و او ل الذکر حکم قریه دارد .

شعبه اسکا یی یك شا خه ا زآرین های افغانستا ن است که بعد ا ز هجر ت ازبین النهرین سیحون‌وجیحو ن در **آریانه به سیستا ن** سرازیر شده و نا م خود را رو ی‌وطن جدید شان گذاشته ،سکاستین خواندند * ومادراین‌موضوع‌اشا ره‌در مقاله آریا نه نمود یم .

اما در کدام تاریخ ، اسکا یی ها‌به سیستا ن داخل شدند ؟ معین نمیشود . به طور ی که مسیو بارتو لد میگو ید ،اطلاعات اولیه راجع به اسکا یی ها ظا هرا به قرن‌هفتم‌قبل المیلاد منتهی میشود.اسکا یی ها که در کتیبه های دارا به اسم(سا کارا اوکها) یاد شده‌اند ، و آنها را مور خین ، ساکا اسکیت‌واسکیت وسك میخوا نند . نه تنها درترکیب حماسه افغا نستان‌تاثیر نموده بلکه در حماسه ها ی همسا یه غربی خود ، مملکت‌فارس‌نیز مد خلیت تا می داشته اند.و مشهور ترین این داستان ها قصهٔ‌پهلوان معروف سیستان رستم است که با جوانا ن زابلستا ن وکابل حمله‌های تورانیان را ازآرین های افغانستا ن و فارس دفاع‌نموده‌است .

بعد از قر ن هفتم قبل المیلادکه مذهب زر تشتی بلخ درآریا نه نفوذ پیداکرد ه ،بالطبع و لایت جوار خود ، سیستان‌رامتأثر ساخت ودر عقاید قدیمی آریا یی که‌نو عی از بت پرستی بود ، تاثیر نفوذ نمود . در قر ن شش قبل‌المیلاد ، ظهور دولت هخا منشی های فارس و فتو حا ت کورو ش‌مشهور ، ولایت سیستا ن را مثل سایر ولایا ت افغانستا ن ضمیمه‌دولت‌هخا منشی نمود . حتی دارا یوش و لایا ت سند و پنجا ب رانیز الحا ق نمود .

در قر ن سو م قبل المیلاداسکندریو نانی ، هخا منشی ها را سقو ط داده و بر افغانستا ن مستو لی‌شد.از آن به بعد دولت یو نانی باختر

بر افغانستا ن حکومت نمـــوده وسیستا ن بالطبع جز حکو مت باختر به شمار میر فت . یکی ازحکمرا ن‌های یو نانی سیستا ن ، انتی‌ماکس پادشا ه فاتح (۱۷۰ــ۱٤۰ ق.م)است.از مسکو کا ت نقریین این پادشا ه که بسیار زیبا ومقبو ل است فاتح بود ن او واضح میشود.خر ما که علامت فتح است درسکه او نمـا یان بوده‌وپرو فیسر فوشه شرحـی راجع به این مطلب مینویسد . پروفیسر مذکو ر میگو ید ، سکه ایـن شهزاد ه را شهزاد ه گان کویـــــن‌نیز تقلید کرده‌اند . کوین را بـــه علاقه سیستا ن منطبق دانسته‌اند .

نفو ذ یو نانیا ن باختردرسیستان،نشر تمدن جدید ی نموده‌وسیستان رارو به عرو ج سو ق نمود .و لی‌دولت پار تها در قر ن دویم قبل‌ـ المیلاد قو ت گر فت واسبا ب‌اختلال‌دولت یو نانیا ن باختر گردیدند. حکومت یو نانی سیستا ن نیز خاتمه‌یافته و موقتا پار تها بر صفحا ت سیستا ن تسلطی قایم کرده ، حتی‌درجنو ب حوز ه هلمند رود بـــه تشکیل دولتی پردا ختند .و لی به‌طوری که فوشه مینویسد ، ایـــن تسلط پار تها مو قتی بوده،ا هالـی‌سیستا ن به سر عت از قید دولت پار ت آزاد گردید ه وبه قول‌بارتولد اسکایی‌هادرجنگهاییکه باپارتهانمود اشك هفتم (فر هاد دویم) جا نشین‌مهر داد او ل (۱٤۰ــ۱۲٥ق.م) رادر رزم گاه کشته و مملکت پار ت راغار ت کردند . حتی از قول‌کوتشمید ثابت میکند اینکه گویند مهر دادا‌ول‌سلطنت خودرا تا هندوستا ن بسط داد ، صحیح نیست . بلکه این‌هجوم‌به هندوستا ن از طر ف اسکا یی‌هاـ که در تواریخ چین به اسم(ملت‌سه)مسطو ر است ، به عمل آمـــد ه است .

کو شانی ها که در قر ن او ل‌قبل المیلاد در باختر ظهور کرد ه بودند ، در قر ن اول بعد المیلاد ،سیستان‌را مثل سایر صفحا ت‌جنوب هندوکش به حکومت کو شانی ملحق‌نمودند . در قر ن سو م میلادی ، دولت هیا طله جا ی کو شانی هارا درافغانستان گرفته وسیستان‌بالطبع

جز حکومت هیطل به حساب رفت. در قرن چهارم ساسانیان فارس قوتی گرفته و به سیستان دست درازی کردند و نایب الحکومه های شان در آنجا حکومت مینمود. اما دولت هیاطله ها به زودی سیستان را مسترد نموده و شاهان فارس را مکررا در محارب مغلوب و منهزم کردند. بعد از انقراض دولت هیطل در نصف قرن ششم انوشیروان مشهور، سیستان را ضمیمه فارس ساخته و در تقسیمات ملکیه، قسمت سیوم (جنوب مشرق) مستملکهٔ فارس قرار داد. این تسلط سیاسیه در سیستان تا ظهور اسلام طول کشید.

در ازمنه قبل الاسلام، سیستان دارای مدنیت باختری یونان بود. ودر عهد کوشانیان صنعت ومذهب بودایی ها در صنعت یونان ومذهب زرتشت نفوذ و حلول نمود.

زبان آریایی قدیم سیستان در طی این تطور است و تسلط السنه یونانی و هند و فارس آهسته آهسته از هم رفته و در دوره ساسانیان مقام خودرا به زبان جدیدی گذاشت. این زبان نوین و طنی را به نام (سکزی) حالیا میشناسند زبان سکزی مثل السنه هروی و زابلی، از زبان آریایی افغانستان مشتق شده و با هم مربوط بودند. این زبان تا بسط زبان عرب در سیستان باقی و معمول بود.

ظهور عرب واسلام، باب یک تمدن جدیدی را در سیستان کشود واورا در دوره اسلام در زمره ولایات عمده و مترقی افغانستان به شمار آورد. اما اعراب در مملکت سیستان دوچار مقاومت های شدید اهالی گردیده و مدتی مصروف مبارزه بودند. مسلمین در سال ۲۳ هجری به قوماندانی عبدالله بن عمر الخطاب رضی الله عنه سیستان رابعد از محاربات صعبی استیلا، و شهر ذرنگ پایه تخت آنجا را مفتوح نمودند. وامیر سیستان تسلیم اردوی عرب گردید. این تسلط عرب در سیستان تا ظهوردولت فوشنجی هرات (آل طاهر) طول کشید. ولی هیجا نهای ملی دایما بروز مینمود. چنانی که در

عهد خلافت حضرت عثمان رضی‌الله‌عنه ، سیستان سخت بشور یدو اعراب با تحمل مشکلات به رفع‌آن قادر شدند . در خلافت حضرت معاویه (رض) این انقلاب تکرار شد . و زیاد بن ابوسفیان به‌زحمت آن را خاموش نمود . و قتاکه‌خلیفه یزید اموی در دمشق فوت شد ، سیستان مجددا انقلاب کرد.وسلم بن زیاد به اطفای آن‌پرداخت. در عهدی که عبیده بن بکره عال‌حجاج یوسف در سیستان بود ، رتبیل کابل (کابلشاه) سیستان‌زابل (قندهار) را جز کابل‌حساب کرده و خراج سیستان را ازاعراب باز داشت. عربها به جنگ پرداختند . رتبیل کابلی حاکم عربی رامغلوب وسپه سالار عسکری‌آنها را اعدام نمود . حجاج بیست‌هزارعسکر به قیادت عبدالرحمن در مقابل رتبیل سوق نمود . رتبیل‌بعد از آنکه با عبدالرحمن صلح نمود ، پس از چند که او معزول‌وپسر اشعب به جایش منصوب گردید . عبدالرحمن را بافوج زابل‌به دفع حجاج گسیل عراق نمود . واین اردوی زابل پنجسال‌درمقابل‌حجاج بجنگید . رتبیل بعد از شکست عبدالرحمن بار دیگر اورابافوج کابل به دفع والی عربی هرات سوق نمود و بعد از کمی‌اورا با خود به کابل برد (طبری این محاربات را به تفصیل ذکرمیکند .)

آخر الامر حجاج و فدی به دربار کابل فرستاده وانصراف‌خودش را از اخذخراج سیستان وزابل‌برای هفت سال تعهد نمود. قتیبه ژنرال زبر دست و فاتح مشهورعرب قرار داد حجاج را بارتبیل تجدید نمود . و رتبیل اورا در محاربات ماوراالنهر معاونت نمود. ولی عاقبت همین قتیبه سیستان‌را اشغال کرد . در اوایل قرن‌دوم هجری ،موقع ظهور ابو مسلم‌مشهور مروزی ، سیستان ، به ولایت عباسی ها انتقال نمود .ودر اواخر همان قرن از دربار ، هارون الرشید جزءولایات خراسان‌گردید . بعد از آنکه شاهان طاهری فوشنج به استقلال خراسان‌پرداختند . سیستان جزء حکومت

آریانه شده و سوای شورش همزه سیستانی در عهد دولت طلحه بن طاهر دیگر انقلابی واقع نشد. در قرن سیوم هجری، خانواده معروف صفاری ها در سیستان ظهور نمود. و یعقوب پسر لیث، درهم بن نصر بن رافع بن نصر سیار والی سیستان را تردوتبعید نمود. صالح و نصر پسران درهم نیز به رتبیل کابل پناه بردند. یعقوب بعد از تصرف سیستان نایب الحکومه طاهریان را ازهرات براند. وامیر محمد طاهری فوشنج پایه تخت آل طاهر را گذاشته به نیشاپور پایه تخت دویمی طاهریان پناه برد. یعقوب متعاقبا تخارستان وباختر وزابل و کابل را اشغال نموده، به فارس مستولی شد. عمر وبرادر یعقوب لوای اصفهان کرمان، ماورا النهر را از دربار بغداد حاصل نمود. سیستان نوپایه تخت او ز رنج دراین عهد مدارج ترقی را سیر مینمود. اگرچه عمر وی صفاری در محار به باسامانیان بلخی مغلوب و مقید وبالاخره در زندان بغداد جان داد، ولی خانواده واخلاف صفاریان از آن به بعد تاقرن دهم هجری به صفت ریاست در سیستان باقی وپایدار بودند. واگر در این میانه بعضا به خانواده صفار مربوط نبودند هم از حسن شهرت آن خاندان قدیم استفاده کرده و خودرا به این سلسله منسوب نموده اند.

در طی این مدت، سلطنت های مقتدر سایره به سیستان استیلا کردند. ولی رویهم رفته حکومت داخلی را به همان منسوبین خاندان صفار باقی گذاشتند. ویامنسوبین این سلسله خود شوریده و زمام ریاست را در دست گرفتند. در دوره سامانی هاعمروی ثانی وخلف بن احمد حکمران های سیستان ازهمین قبیل موخر الذکر بودند. خلف را سلطان غزنی محمود در زندان هندوستان مقید داشت تا بمرد. یاقوت عظمت مقام علمی مملکت داری این شاه سیستانی

را تذکر میدهد . در قرن پـــنجم که زمانه فتور غز نو یان بودسلاجقه خراسا ن بر سیستا ن استیلاکردند.در عهد سنجر سلجو قی (قـــر ن شش) حکمرا ن سیستا ن طا هر بـن محمد از اخلاف صفار ی بودودر فتنه حشم غز ملك شمس الدین محمدیکی از شا ها ن همین سلسله صفار ی بـود که سیستان را از آن بلیـه محفو ظ نگهداشت . خطبه سلاطین غور درعهد حکمرانی ملك تاج الدین سیستانی در سیستان خوانـــده شد.

سیلاب مغو ل در عهد حکو مت نصرة الدین شاه سیستا نی سرازیر گردید ه و در سا ل۶۱۷ه -۱۲۲۲ع سیستا ن را خرا ب کردند .و د ر سا ل ۱۲۲۹ ع با لقطع مسخـــرسا ختند . تاریخ سیستا ن در دوره مغو ل تاریك است . جز اینکه می توا ن فهمید هنو ز شا ها ن بو می در آنجا ریاست داشتند چنانی که در هجو م امیر تیمور کور گـــان به سیستا ن (قرن نهم هجـر ی)پادشا ه بومی فراه ملك جلال الدین بود که به تیمور تسلیم شـــد وپادشا ه بومی سیستا ن مرکز ی ، ملك قطب الدین مغلو ب تیمـــورگردید ه و شهر جلال آباد پایه تخت سیستان خراب شد (۱) صا حـب تاریخ حبیب السیر از قو ل ملـــك شا ه یحیی حکمرا ن بومی سیستان معاصر سلطا ن حسین مرزاشهریار هرا ت قصه میکند ، که او خود راازاحفاد صفاریا ن شمار میکرد .

درنصف دویم قر ن هشتم هجری،هجوم ابو القاسم بابر مرزا ی شا ـ هرخی گور گا نی به سیـــستا ن حکمرا ن بومی آنجا ، شاه حسیـن بن ملك علی بود که به دست یکی ازملازمانش به قتل رسید . در اوایل قر ن دهم ، حکمرا ن بو می سیستان ملك شاه محمد بن شا ه یحیی معاصر شاه اسمعیل صفو ی بود ودر همان قر ن صفو ی های فارس بر سیستان استیلا کرده ، بنیاد امرا ی بومی رادر انداختند .

(۱) جلال آباد رابعض ها درجای زرنج نوشته اند . وآن وا دوشا ك نیز خواند ه اند .

در قرن دوازده هجری دولت قندهار، سیستان را از دولت فارس مسترد کرده و کرمان را الحاق نمودند. و متعاقبا بر مملکت فارس استیلا و به تشکیل دولت افغانی در آنجا پرداختند. نادرشاه ترکمان در همان قرن سیستان را مثل سایر ولایات افغانستان، اشغال و ضمیمه فارس نمود. ولی بلافاصله در همان قرن دولت ابدالی قندهار در عهد سلطنت احمد شاه بابای بزرگ، سیستان را مثل خراسان به افغانستان مسترد و ملحق ساخت. در اواخر دوره سلطنت سدوزایی واوایل ظهور دولت محمدزاییه افغانستان، فارسی ها قسمت های غربی سیستان را آهسته آهسته اشغال کردند. و عاقبت مساله به نزاع دولتین افغان و فارس منجر شد. بالاخره به حکمیت کمیسیون سرحدی انگلیز ها در ۱۸۷۲ مسیحی سیستان کنونی که قسمت کوچکی از سیستان قدیم بود بین افغانستان و فارس تقسیم شد وضمنا فارسی ها توانستند به معاونت انگلیسها قسمت بهتر آن را تصاحب نمایند.

در دوره اسلام زبان سکزی رادر سیستان متروك نموده و زبان علمی وادبی آنجا زبان عربی قرار گرفت و مولفین بزرگی به زبان عربی به وجود رسید. معهذا زبان عرب نمیتوانست به کلی زبان ملی سیستان گردد. لهذا زبان نوین فارسی افغانستان بالتدریج زبان ملی آن سر زمین گردید و بسی شعرا و مولفینی در این زبان ظهور نمود.

در مرور این اعصار اختلاط نسلی در سیستان وقوع یافت واین اختلاط عبارت بود از آمیزش طوایف بلوچ و سربندی و فارسی وکیانیان. با این مراتب محققین اروپا اهالی سیستان را مثل طوایف جمشیدی های هرات ازاصاف ترین نژاد آرین های افغانستان حساب می کنند. ومسیوراولینسون این مقوله را تایید می نماید.

سیستان در دوره اسلام مراتب تمدن و ترقی علمی و عقلانی را با صفوت و صراحت اخلاق طی نمود. واین مطلب از آثار عمرانات ومشاهیر علمی وادبی آنها به وضاحت آشکار است . یاقوت حموی به علاوه شجاعت ، یسی از محاسن اخلاقی اهل سیستان را تمجید میکند. واقعا در عهد که اغراض سیاسیون جاه طلب عرب سبب شد که در منابر مسلمین شرق و غرب حتی در مسجد جرمین شریفین به نسبت حضرت علی رضی الله عنه ناسزا گفته شود ، درین میانه تنها اهالی مهذب حنفی مذهب سیستان بود که بر مسببین این مقولات ناجایز و ننگین بادیده حقارت نگریست و جدا در مملکت خود از شیوع آن جوانمردانه جلو گیری نمودند .

علی ای التقادیر ، ولایت سیستان یکی از ولایت عمده و تاریخی افغانستان بوده و رجال عالی مقام او در ردیف مشاهیر علمی و اولی مملکت افغانستان قرار دارند وازآن جمله اینها استند : ابوحاتم بستی عالم متبحر و صاحب تصانیف متعدده ، ابی حاتم محمد بن حسبان بستی عالم اجل ودارای تالیفات عدیده ، الخطابی ابو سلیمان احمد بن محمد بستی عالم متبحر ، ابو الفتح علی بن محمد بن حسن بستی شاعر ماهرونویسنده زبر دست ، اسحق بن ابراهیم بن اسمعیل ابو احمد قاضی بستی فقیه و محدث مشهور ، ابا احمد اسحق ابراهیم القاضی مفسر ومحدث معروف ، ابالحسن محمد بن عبدالله بن جنید بستی فقیه و محدث بزرگ ، ابو الفتح بستی شاعر معروف ، شمس الدین بستی شاعر شیوابیان ، ابو نصر فراهی مشهور ، محسن فراهی شاعر شیرین بیان ، ملا معین فراهی صاحب تصنیفات عدیده ، مرزابر خوردار ترکمان فراهی صاحب کتاب مشهور شمس و قمر مجدالدین فراهی صاحب گنج اللغات وحلل مطرز ، عطا ملک جوینی صاحب تاریخ جهانگشاه ، شمس الدین محمد صاحب دیوان وزیر معروف دوره هلاکو و اباقان بهاو الدین

محمد جوینی عامل معرو ف هلاکو. پیا ن ، امام الحر مین جوینی استاد امام محمد غزا لی مروز ی ،دعلج احمد دعلج السجستا نی صو فی معروف ، ابوداود سلیمان بن الا شعث بن اسحا ق السجستانی ، فقیه مشهور ، احمد عبدالجلیل السجز ی از مشا هیر منجمین و ریاضیین قر ن چهار هجر ی(بیست ونه کتب مولفه او در مکاتب اورو پا موجود است) ابو بکر عبدالله سجستانی فقیه و محد ث بزرگ امام یحیی بن عمار سجستا نی عالم وصو فی مشهور ،خلیدت السجستانی صاحب تاریخ آل محمد ، زین الدین وجلال الدین شعرا ی مشهور سیستا نی ، استاد فر خی معروف سیستا نی ، استاد ابو الفرج سجزی شاعر مشهور و استا دعنصر ی بلخی ، شیخ سعدالدین حمو ی سیستا نی صو فی معرو ف ودارای تالیفات متعد ده ، ابو سلیما ن منطقی سجستانی عالم وریا ضی دا ن دوره متو کل عباسی، قاضی احمد لاغر سیستا نی عالم متبحر ومصنف قر ن چهار م هجری طبیبی و عاشقی شعرا ی شیوا بیان سیستا نی و امثا لها .

زابل یا ارا کوسیا

(و لایـــــت قند هار)

اراگو سیا یا ار خزیا   Hara Khuohta
ولایتی است که شما لا به ولایت غرچ وغور ، جنو با به و لایت بلوچستا ن ، شر قا به ولایت پختیا ،غربا به ولایت سیستا ن محدو دو متصل است . وادیها ی مربو طه به نهر ار غندا ب (که از سطح مرتفع غر جستا ن نبعا ن و به جنو ب غرب جریا ن میکند) از حاصلخیز ترین حصص ارا کو سیاست . و رودخانه هایی که در دریاچه (آب ایستاده) میریزد ، شهر های مشهور ی د رسوا حل خویش به و جود آورد ه اند . زراعت و فوا که این ولایـــت مشهور ، و اشترا ن باد ی وسگهای تازی او معروف اســـت حـــاصلخیز ی صفحا تی که از شر ق غزنی تا غر ب قند هار افتاد ه انـــــد ،مسکینی قسمت های شر قی را که کو هستا نی است تلافي مینماید.اراگوسیا دارا ی اهمیت اقتصا دي و سو ق الجیشی بود ه ودر قسمت‌های جنو بی خود مرکز اتصا ل دو رشته راهي است که از آسیای غربی روبه هندوستا ن میرود . فقط قلعه کشك (شهر فیروز ولد قدیم)عبور از هلمند رابه راه قند هار وهرات محافظه نمود ه و اهمیت خود ش را از نقطه نظر سوق الجیشی آشکار میکند .

اهمیت ارا گوسیا باعث آن بودکه چندین بلاد و شهرهای عمده یی در آنجا معمور گردد. ولي تاریخها پـــه ضبط حا ل واحوا ل این بلاد نـــــه پرداختند . مسیو بار تولد میگوید:

«درین صفحا ت از از منه قد یمه که قد مت آن به خاطر نرسد شهر ها و بلاد معمور بوده لیکن نا مهای این بلاد بعد ها معرو ف شده‌اند .

واز آن جمله است شهر هـــا ی تگین آباد ، پنجوا یی ، غزنـــی ، قند هار ، از تگین آباد و پنجوا یی بیهقی مکرر یاد میکند و تگین آباد در جا ی شهر قند هار واقع بوده .شهر پنجوا ی در فاصله یك فرسخ از تگین آ باد برسر راه غز نـــی اوفتاد ه که حالیا نشانی ندارد .اما شهر غز نی بعد از قرن دهـــم عیسو ی سمت پایه تختی افغانستان امپرا تو ر ی را در اراگوسیاکسب کرد ه و در قر ن یازده از مشاهیر شهر هـــای عالم به حســا ب میر فت . در آن عهد غز نـــی از جنبه عر فانی و عمرانا ت خود بـــاداشتن بساطین عالیه و قصـــو ر مزین ومدارس عالیه با بغدادهمسری مینمود . و در بار غز نی مرکـــز صنایع و علو م و علما و فضـــلا ی زما ن بود . زوا ل غز نی باافو ل ستار ة اقبا ل آل ناصر توا م واقـــع شد . وسلطا ن مشهور علاء الدین حسین جهانسو ز در سا ل ۱۱۴۸ مسیحی شهر غز نین را تخریب ،و سلسله غز نویا ن افغا ن را منقرض نمود . درسا ل ۱۲۲۱ ع از طر ف چنگیز خان این تخریبات به سختی تکرار یافت واهالی متمد ن غز نی به استثنا ی صنعت کارا ن قتل عا م شدند . هنوز غز نی از صد مـــا ت وارد ه قد علم نکرده بود که درسال ۱۳۲۶ ع مغو لهای فارس اردو ی ترما شیرین خا ن چغتا یی را مغلـــو ب نمود . این بار بقایا ی شهر غز نی را به کلی منهد م نمودند وقرآن کریم وسایر کتب را بسو ختند . قبـــر شهنشا ه محمود غاز ی نیز ویران شد از آن بعد است که دیگر نتوآ نست غز نی در ردیف سایر بلا دمعمور ه قرار گیرد . واینکه خرا به های آن شهر زیبا را در فا صلـــه پنج کیلو متر ی شمال شهرموجوده غزنی میتوا ن یافت . شهر موجوده غزنی در همجو م ســـا ل ۱۸۳۸ مسیحی ، اردو های بریتانـــیا د رمدافعه شدید ی که نشان داد مغلوب گردید. دردوره مغـــول (قـــرن سیزد ه)اهمیت پایه تختی غز نی به شهر کابل انتقا ل نمود .

اما شهر قند هار باو جود ی که بسی قدیم بود ه واز یاد گار عمرانات دور ه سکند ر مقدو نی است معهذاکمتر مور خین از قبیل بلا ذر ی ،

یعقوب بن مسعودی بانام کنونی از آن اسم میبرند. و غالبا نام قندهار را در مورد قندهاری که در نزد یکی مصب کابل در جهت شرق افغانستان واقع است ذکرمیکنند. شهر قندهار بعد از سقوط غزنی دوباره رو به عروج رفته و در قرن پانزده مسیحی صفت پایه تختی اراکوسیا را حاصل نموده و در اهمیت مقام شهر گرشک و بست قدیم را احراز کرد. شهر قندهار در قرن هجده از طرف نادرشاه ترکمان تخریب شد و قدری به جهت غربی تر آن شهرک کوچکی به نام نادرآباد بنا گردید. محل شهر قدیم قندهار در بین راه شهر حالیه قندهار وساحل نهر ارغنداب، میان جبال، بر روی سه قطعه مرتفعه سنگی واقع بود. نادرآباد در همان قرن هجده منهدم و شهر حالیه قندهار از طرف احمدشاه بابای بزرگ اعمار گردید.

ولایت اراکوسیا در از منه متقدمه از طرف مهاجرین آریایی که از آریانه رخت سفر بسته بودند اشغال شده و به مناسبت نام آریانه اراخزیانا میده شد. یونانیان بعدالورود خویش با تحریف کوچکی آن را اراکوسیا خواندند.

معرب این اسم در دوره عرب و اسلام الرخاج والرخذ گردید. و در آن هنگام این ولایت در افغانستان به نام زابل معروف بود و حالیا به نام شهر قدیمی او قندهار موسوم است. مستر بیلو از قول هیرودتس، اراکوسیا را جزء ولایت باختیا میداند. و ما در آن خصوص شرحی در قسمت پاکتیا خواهیم نگاشت. در دوره قبل و بعد الاسلام ولایت بلوچستان جزء اراکوسیا به حساب میرفت و در اغلب از منه مقدرات سیستان و کابل با اراکوسیا شریک بود. شهنامه ازین مطلب بسی ذکر کرده کابل و بلوچستان و سیستان را جزء زابل حساب مینماید. ودر عهد قدیم زبان اراکوسیا همان زبان آریایی افغانستان، و دیانت آنها قسمتی از بت پرستی (مذهب اولی آرین ها) شمرده میشد.

بعد از آنکه‌ولایت باختر، کانون‌مذهب جدید ز رتشتی گردید . دین قدیم ارا کوسیا متزلزل شدو مذهب‌جدید از باختر به آریا نه‌وسیستان واز آنجا به ارا کوسیا نفو ذ نمود.ودر قر ن شش قبل المیلاد که هخا منشیا ن فارس تا دریای‌سند عسکر کشید ه و بر پنجا ب قابض شدند، بر نشر منهب ز رتشتی‌در ارا کوسیابیفزود.

در قر ن چار قبل المیلاد ، یو نانیا ن بر افغانستا ن مسلط شد ند ویو نا نیت رادر ارا کوسیا و بلـو چستا ن روا ج دادند . دراین‌میا نه چند ی هندو ها نیز بر ارا کوسیـادست یافتند . ولی این تسلط دوامی نداشت و بلا فاصله از طرف‌یونانیان‌مسترد شد . ارا کوسیا در دور ه یو نانیا ن با ختر مراحل تر قـی‌وتمد ن را سیر نمود و دین قدیـم را بدرود گفت . بو دا یبت به‌سرعت‌در ارا کوسیا پذیر فته شدو حتی یونانیان حکمران نیـــز بـــه این‌مذهب بگرو یدند . واز آن جملـــه است ا کافو کل حکمدا ر یو نانـــی‌ارا کوسیا که در نیمه اول قر ن‌دویم قبل المیلاد تصویر بقعه بودا یی رادر مسکو کا ت خود منقو ر ومروج ساخت . در همین عهد بود کـــه‌صنعت و حر فت بودایی با صنایـع یو نا ن در آمیخت و موضو عا ت‌شر قی در نقا شی و حجار ی‌لباس وصور یو نانی پوشید ه . خط هندی‌وعلم سنسکر یت نیز در این دور ه به‌واسطهٔ پیروان منهـــب‌بودا ، درارا کوسیا و قسمتی از افغانستا ن انتشا ر یافت .

یو نانیا ن ارا کوسیا نسبت بـــه‌یو نانیا ن باختر تقریبا یك قر ن زیاد ه تر زنده گی نمودند .درحدودقر ن اول میلادي ، کو شانشا ها ن افغانستا ن ارا کوسیا را الحـــا ق‌نمودند و دراین‌دور ه بود اییت د ر ارا کوسیا به منتها ی عرو ج رسیداز قر ن سیو م میلادي دولت هیطل افغانستا ن جانشین سلطنت‌کوشاني‌گردید . و تاقر ن ششم ارا کوسیا جزء این حکو مت به شمار میرفت.حمله های تور ك‌وفارس در همان‌قرن بنیاد دولت هیطل را در افغانستان‌بر انداخت و فارسها بر ولا یـــت اراکو سیا مسلط شدند . ملو ك الطوا یفی افغانستا ن در تحـــت

اقتدار روسا ی پو می نیز از همین قرن آغاز می گر دد. واین مطلب تا ظهور اسلام طو ل میکشد. اشاعه اسلام درولایات افغانستان باتفاوت زمان به عمل آمد. لهذا به علاوه اختلافا ت ملو ك الطوا يفی ماقبل الاسلام ، مغایر ت های مذهبی نیز به و جود رسید ه واز جنبه سیاسی مملکت را تا قر ن یازد ممسیحی در حالت آشفته و پراگنده یی نگهدا شت . و میتوا ن گفت از قرن شش میلادی (تسلط تور کها و فارسی ها) تاقر ن یازد م(تاسیس دولت غزنوی) افغانستا ن به کلی از نعمت و حد ت سیا سیه محرو م بود ه وو لایا ت مملکت به خود سر ی و استقلال های داخلی در تحت او امر روسا ی مستقل ملی مشغول ومعتاد گردیدند .معهذاهنگا م احتیاج روابط ملیه بین بعض حکمدا ر های مستقله افغا نستان غـالبا مو جود و بر قرار بود . واین مطلب از هجوم اعرا ب به ولایت سیستا ن و ارا کوسیا روشن میشود . سو قیا ت عسکر ی و محاربا تی که کابلشاهان در مقابل اردو ی عر ب و حجا ج ثقفی برای دفا ع از حقو ق حکمرا ن ها ی سیستا ن وارا کوسیا برو ز داده اند. ازقبیل همان روابط ملیه است کـه در با لا گفتیم .

علی ای حال ، ارا کوسیا در دوره قبل الاسلام یکی ازولایات متمد نـه افغانستا ن به شمار میر فت . درمرو ر آن اعصار ، السنه آر یا یی قدیم ارا کو سیادراثر تسلط یونان و هند از هم رفت و زبا ن زابلی که شعبه یی از آن بود، زبان اراکوسیه گردید زبا ن زابلی مثل السنـه سکز ی و هرو ی یکی از لهجه های آریانی افغا نستا ن بوده و تفاو ت کوچکی با هم داشتند واین زبا ن تااوایل دور ه اسلام ، در ارا کوسیا مروج بود . وبعد ها دراثر رسو خ عربیت مترو ك گردید . وزبان پشتو که زبا ن کو هسارا ن ارا کوسیا بود در جلگه های آن داخل گردید ه واز اینجا در تمام ولایا ت سیستان شرقی و آر یا نه بسط یافت و تـا امروز زبا ن ملی آنسر زمین است وبر عمو میت زبا ن پشتو مهاجرتهای داخلی طوایف افغا ن در صفحا ت ارا کوسیا و سیستا ن و آریا نه و

حصص شمالی بلو چستا ن بسـی افزود . دایر ت المعار ف اسلا می بریتانیا اشاره میکند : زبـــان موجود ه غر جستا ن (هزاره جا ت حالیه) نمو نه و بقایا ی همان زابلی قدیم است و ما درین موزد به قسمت ولایت غر ج شر حی خوا هیـــم نگاشت .

در قر ن اول هجر ی مسلمیـــن ارا کوسیا را کشادند واز ســـا ل ٤٤ هـ اسلا میت دو آن دیار انتشار یافت عمل عرب از جانـــب نایـب الحکو مه خراسا ن بر ارا کوسیــا حکم مینمودند و اقتدا ر روســا ی بومی ضعیف میشد . در قرن سیو م هجر ی طا هریا ن هرا ت که د ر خراسا ن مستقل شد ، اقتدارروسای بومی در ارا کوسیا عود نمود و لی ظهور دولت صفاز ی سیستا ن د رقر ن سیو م هجر ی این اقتـــدا ر حکمرانها ی محلی ارا کو سیا را در هم شکست و عساکر عمر و پایه تخت غزنی را اشغا ل نمود .ولی این تسلط صفار ی دوا می نداشـــت و متعاقبا اقتدار روسا ی محلی بـــر قرار گردید . دولت سامانیه درقرن سیو م هجر ی خراسا ن را ضبـــط کردند و بر صفحا ت اسلا می افغا- نستا ن - تخارستا ن ، با ختـــر ،آریانه ، سیستا ن اراکوسیا استیلا یافتند .اما اقتدا ر روسا ی بو مـــی تقریبا محفوظ ماند. دولت غزنویـه افغانستا ن در قر ن چار هجر ی بنیاد ملو ك الطوا یفی را در افغا- نستا ن بر اندا خته و اراکوسیا رااشغا ل نمود . واز آن بعد ارا کوسیا رو به عرو ج رفت . چه مقتد رترین سلطا ن این سلسله ، محمود کـــه مادر ش از قند هار بود توجه تا می به آبادی این ولایت داشت و بـــه همین جهت انتسا ب به قند هاراورامحمود زابلی میگفتند .

در قر ن ششم هجر ی سلطا ن بیبا ك افغا ن ، حسین جهانسو ز بسا ط غزنو یا ن را پیچید واراکو سیا جزء دولت غور یه گردیـــد ، غزنیـــن به صفت پایه تختی دوم افغانستا ن بر قرار ماند . هجو م خوارز مشا ه در او ایل قرن هفت هجر ی غزنین را لگد مال وتاج الدین یلدز غور ی را فرار ی سندساخت،متعاقبا سیلاب مغول ساحه افغانستان رااملامال وولایت ها وبـــلاد اورا تخریب نمود . از آن بعد تا ظهو ر

چنگیز ثانی ، صا حبقرا ن تیمو رکور گانی ، ارا کوسیا جزء مملکت مغول حساب شد تیمورکه درقرن هشتم جا ی دولت چغتا ییه را درافغانستان گرفت پس از او شهر شهیر هرا ت به صفت پا یه تختی افغانستا ن ممتاز شد . و ارا کوسیا را عمال هرا ت ادار ه مینمود . و در زمانه فتو ر تیمور یا ن یکی بدیگری به ضبط ارا کوسیا سبقت میجستند . مشهور ترین حکمرانا ن تیمور ی قند هاری، کیدر و وا لی بلخ است ، کـه از ۸۱۲ تا ۸۲۰ هجر ی بر ولایت قند هار استیلا داشت . سر پر غا تمش، والی کابل نیز درسال ۸۳۰ هجر ی بر آنجا استیلا یافت . د ر عهد سلطا ن حسین مرزا ی مشهور، امیر ار غو ن بیك پسر امیر ذو النون (اتالیق شهزاد ه بد یع الزمان) درسا ل ۸۸٤ هـجر ی ولایت زمین داو ر یافت واو صفحه ار غندا ب (قند هار) رابگر فت وبعد از او محمد مقیم پسر ش جانشین اوگردید . پسر دیگر ارغو ن شجا ع بیك مشهور به شاه بیك به علاو ه قند هار و گر مسیر به علاقه سندعسکری کشید وتهتهه راازجا م فیرو ز الدین بن جام نظام الدین پادشا ه محلی سند اشغا ل نمود. علاقه سند هر چند در تقسیما ت جغرافیا یی جز ولایت پا ختیا حساب میشود و لی در تقسیما ت سیاسیه غالبا جزء ارا کوسیا شما ر رفته وراهی که از شکار پور سند در دره مشهور ه بولان ممتد شده (به اراضی بلو چستان شهر قنداوه در جهت شر ق شمال به یمین خود می گذارد وعلاقه کوهته را در سمت یسار گذاشته برا ه پشین دا خل قند هار میشود) ولایت سند را به ارا کوسیا مربوط میسازد . ولا یت سند در سقو ط دولتهای غزنو یه و غوریه افغانستا ن از ارا کوسیا مجز اگردید ه ، از آ ن بعد گا هی بلااستقلال در تحت قیادت شاهان بومی زنده گی میکرد و گا هی ضمیمه حکوما ت هندوستا ن می گردید . پس از شجا ع بیگ حکومت اراکوسیا به پسرش شاه حسین تعلق گر فت و بالاخره میرزا عیسی خان ژنرا ل شاه بیگ حکو مت ار غونیه را در ارا کوسیا خا تمه

داد ه خودش و خاندانش چندی درآن دیار حکمرانی نمودند. بابر میرزای معرو ف نیز درسا ل ۹۱۳ ه به فتح هندوستا ن پرداخت .

درسا ل ۹٤۷ ه افغانها ی سو ردر هندوستا ن همایو ن شاه پسر بابر شاه را شکسته و به جانب فارس طرد و تبعید نمودندطهماسب او ل صفو ی (۹۳۰-۹۸٤ ه)همایون شا ه را کمك نمود تا آنکه درسال ۹۵۲ ه همایو ن قند هارا را اشغال متعاقبا بر تخت هندوستا ن جلوس فرمود . همایو ن ارا کوسیا را بهدولت فارس گذاشت و لی بعد ا ز کمی دوبار ه به حکومت هندوستان الحا ق شد در عهد دولت اکبر جلال الدین (جلوس ۹۶۳ ه)میرزاغاز ی خان نا می از احفاد میرزا عیسی خا ن حکمدا ر سابق قندهاراز دربار هند بنایب الحکو مه گی سند مقرر شد و در عهد جهانگیر(جلوس ۱۰۱٤ ه) ولایت قند هاربه اوسپرد ه شد . عباس صفو ی فارس (۹۵۸- ۱۰۳۸ ه)مجدداً اراکوسیارا استیلا کرد . بعد از مرگ عبا س در عهد حفید او صفی شا ه (۱۰۳۸-۱۰۵۲ ه) از بکا ن که ا زفرغا نه تا کاشغر واز ختن تا باختر مسلط ، و آر یا نه را تا ختهبودند ، به ولایت ارا کوسیا قابض شدند . شاه جها ن مغو ل کبیر هندوستا ن ، از بکها را درسا ل ۱۰۳۱ ه طرد نمودهو ا ر اکوسیارا دولت هند ضمیمه کرد .اماعباس ثانی صفوی(۱۰۵۲- ۱۰۷۷ ه)مکررارا کوسیا را اشغا ل نمود و از آن بعد تا ظهور دولت افغا نی قندهار، اراکوسیا جزء مسلملکات فارس به حساب میرفت .

درسا ل ۱۱۲۱ هجر ی (مساو ی ۱۷۰۹ مسیحی) ملت افغا ن د ر ارا کوسیا علم استقلال برداشته ودرتحت قیاد ت سیاسی مشهورافغان، میرویس خان بن شاه علم ، گرگین م ، نایب الحکو مه فارس را با بیست و دو هزار عسکر اندو لت ازتیغ کشید ند و در مرتبه دو یم ، اردوی اعزامی فارس راکه بیست وپنج هزار بود ، خسرو خا ن قو ماندا ن نظا می به کلی کشتارعام نمود ه و بنیاد دولت ملیه را استوار

کردند . شهر یار محمود پاد شا ه ثالث خانواد ه میرویس در سا ل ۱۱۳۵ هـ (مساو ی ۱۷۲۲ مسیحی)عسکر به مملکت فارس کشید ه و آنجا را مسخر نمود . وریشـــــه سلسله صفو ی را ازبیخ و بن بـــر آورد . بعد از سقو ط سلاطیــــن صفار ی و غزنو ی و غور افغانستان به پنجصد سا ل یکبا ر دیگرشهریارمحمود سیاد ت افغانستا ن را د ر مملکت فارس بر قرار نمود.

در نصف قر ن دوازد ه هجر ی نادر شاه تر کمان ارا کوسیا را را اشغا ل و شهر قدیم قند هار راپس ازیکسا ل محار به و محاصر ه فتح نمود .و لی متعاقبا درسا ل۱۱۶۱هـ(۱۷۴۷ مسیحی) شهنشا ه مشهور افغا ن ، احمد شاه بابا ئ بزرگ طر ح دولت امپرا تور ی افغانستان را در ارا کوسیا ریخت که دا منه آن یکوقتی از جیحو ن تا بحر عـــر ب واز جنو ب بحر خزر تاقلب هند و ستا ن (دهلی) کشیده میشد .

ارا کوسیا درسا ل ۱۲۵۰ .هجری اردوی هند ی و متهاجم شه شجاع الملك را شکسته و قو ماندان نظا می او ژنرا ل کمبل انگلیز را اسیـــر نمود . و لی درسا ل ۱۲۵۵ بـــه مقابل اردو های مهاجم دولت بریتانیا مغلو ب گردید و مطابق ماده شش معاهده بیست و شش جو ن ۱۸۳۸ مسیحی لا هور (منعقد ه بین شاه شجا ع و دولت انگلیز و رنجیـــت سنگه پادشا ه لا هور) و لایت سنداز تشکیلات سیاسیه ارا کوسیـــا منتزع و به امیرا ن بومی سندمربوط گردید . و متعاقبا ضمیمه دو لت هند انگلیزی شد. درسال ۱۲۹۵ هـ هجو م ثانو ی اردو های بریتا نیـــا در ارا کوسیا شرو ع شد و مصاد مه اولین جا نبین در حدو د تخته پــل به عمل رسید . و مطابق ماده او ل معاهد ه ۲۶ می ۱۸۷۹ مسیحـــــی (منعقد ه بین امیر محمد یعقو ب خان و دولت انگلیز) علاقه های شالکوت وفوشنج (که در تقسیمات ملکیـــه مربوط به قند هار بودند)تاجهیل کوژك از ولایت ارا کوسیـــا جـــدا وضمیمه حدودهند بریتانوی گردید محار به عظیمه میو ند (هفده شعبان ۱۲۹۷ قمر ی) نیز یکی از جهادهای تاریخی ملی در ارا کوسیا ست .

والحاصل و لایت ارا کوسیا یکی از عمده ترین و لایا ت افغانستا ن بود ه و در دور ه اسلام مرا حـــل بلند ی را در مدنیت و تر قـــی ، زراعت و تجار ت صنایع و فنو ن علم واد ب طی کرد ه است فضلای ارا- کوسیا از مشا هیر رجا ل و طــن افغانستا ن بود ه و از آن جمله اینها ستند : حکیم سنا یی غزنو ی ،احمدبن حسن میمند ی ، ابن الر شیـد غزنو ی ، ابو نصر مشکا ن ، ابــورجا ی غزنو ی ، ابو الفضل حســن بیهقی، حمیدالدین نصر اللـــــه غزنو ی ، ابو حنیفه اسکا فی، شیخ بدر الدین غزنو ی ، بو سهل زوزنی عثمان غزنو ی ، ابو بکر عمید ،فرج الر خجی ، عمر بن فرج الر خجی ،هاشم قند هار ی ، عایشه درانی ، سید حسن غزنو ی ، زینی معرو ف غزنو ی ، ابو الفر ج ســـــجر ی غزنو ی ، محمد غزنو ی ، علی فتحی غزنو ی ، کافر ك غزنو ی، عبهر ی غزنوی ، صندلی غزنو ی ، معز ی یمنی غزنو ی ، یوسف غزنو ی ،ملا شیرمحمد هوتکی صاحب تصا نیف متعدد ه ، حبیب الله قند هار ی ، انیسی قند هار ی ، آتشی قندهاری، محمد صدیق قندهار ی، عبدالحکیم قند هار ی ، عبدالبا قی قند هاری ،محمد حسن قند هار ی ، سعد الله قند هار ی ، ابوبکر قند ها ر ی ،عبدالحق قند هار ی ، عبدالا حـــد قند هار ی ، عطا محمد قند هار ی بابو جا ن قند هار ی، عبدالغفا ر هو تکی ، مهرد ل محمد زا یـــی ،خو شد ل محمدزا یی ، پیر محمـــد کا کر ی سلیم علی زا یی،عبیدالله اچکزا یی ، مرزا حنا ن نور زایی ، ملامیرا ن قند هار ی ، ملا کمـــال علی زا یی وامثا لهم .

گدروسیا

(بلوچستان)

گدروسیا Gadrosia یـــاورپشیا Vreita (بلوچستان) ولایتی است در جنو ب افغا نستان که شما لا به ارا کوسیا (قندهار وسیستان وصحرای لوت فارس) جنو با به بحیر ه عرب ، شر قـــا به خط سند (سلسله کوهی کـه ازکرا چی تا کویته در طو ل سه صد میل رفته و بلو چستا ن را از سند جدا میکند وغربا به مملکت فارس مربو ط و متصل است . بلوچستان یك ولایت کم آب و نسبتا غیرمعمور بود ه ، دارا ی میادین چو ل وریگزارهای خشك ، سنچا لها ، ریگها ی متحر ك و سوزا ن ، جبا ل وسلسله کوه های غیر مثبت، اراضی ناهموار دلدلها اراضی مرطوب و سبـــزه زار سطو ح مر تفعه ، جنگل ها ، چشمه ها واد یها ی تنگ وفرا خ .انهار بلوچستان غیر کا فی است و غالبا در گرما خشك و بعضادردشت ها غر ق ومعدو م میشو ند لهذا ، آبیار ی به واسطه قنوا ت است و اراضی مزروعــه کمیاب، آب وهوای این و لایت مختلف و بسیار خشك وغیر بارا نی بوده در زمستـــا ن سیما ب تر میتر در شبها پایا ن صفر رانشان میدهد ودر گرما حـرارت شدید ی دارد . قسمت کثیر زراعت منوط به گند م بوده و صادرا ت آ ن مخصوص میــــــوه جا ت ازقبیل تربو ز وانگو ر است. معا دن بلو چستا ن عبار ت از ذغال (بین راه ها ی هار نا ی Harnai کویته) وتیل (داما ن کو ه های شیرا نی وغیر ه) و گو گرد و غیره میبا شد. حواد ث و عوارض طبقا ت الار ضی در بلو چستا ن زیاده تر و قــو ع یافته واسبا ب تغییرا ت ار ضــیه گردید ه است . حتی نزد یکتر یـن این حواد ث زلزله بیست دسمبـــر۱۸۹۲ مسیحی را میتوا ن حسا ب کرد که شق هوننا کی در حصصـ مغر بی خوا جه عمرا ن احداث نمود.

حیوانات و حشیه بلـو چستان زیاد و درارا ضی سا حلـی دارا ی ما هی است که قسمت بز رگـــ خورا ك اهالی را تا مین میکنـــد . جغرافیو ن یو نا ن یکو قتی اها لی آنجا را (ایختیو فا ج) یعنی اکل السمك نا م نهاد ه بود نـــد. درساحه بلو چستان چند خـلیج واقع شده که حکم لنگر گاه دارد ومذهب عمو می اهالی مسلمان حنفی المذهب ، و زنده گی شان چـــادرنشینی است .

نفوس بلو چستا ن تقر یبا بریك ملیو ن ودو صد هزار بالغ میشود . وولایت او عجا لته بدو حصه تفریق میگردد : غربی وشرقی، حصه غربی در رقبه تخمینا شش هزار مربـــع میل و به دوقسمت شمالی وجنوبی واقع شده که اول آن بر ی و دو یمش سا حلی است . این حصـــه غربی موسو م به مکرا ن و حالیـه مربوط به مملکت ایرا ن بوده وتقریبا دارا ی سه صد هزار نفوس است. قصبات مشهورهٔ او عـبارت است از : پمبور ، فابوخ ،دا مان و غیر ه طوایف مشهور ه این قسمت اینها هستند: برهان زایی ، یـار احمدزایی ، غمشاد زایی ، بیمار زا یی، جهانشا ه زایی و غیر ه فارسی‌ها،بلو چستا ن غر بی را درســـا ل ۱۸٤. مسیحی بعد از عسکر کشی‌های بمپو ر اشغا ل کردند. معهذا تا سا ل ۱۸۷۲ مسیحی به طور قطع حدود فارس شنا خته نمیشد. بلو- چستا ن شر قی ، در قرن نزد ه عیسو ی با لتدریج از طرف انگلیز ها استعمار شده و علاقه های بلو چ در اثر پالیسی رابر ت سندیما ن معرو ف متعلق به حکومت هنـــدبریتا نو ی گردید . و حتی (پشین وسوی) که در جهت شمالی آ نومربو ط به ولایت قند هار بود ،نیز درسا ل ۱۸۸۱ مسیحی از افغانستان مجزا و ضمیمه حکومت هند شد . ودرسا ل ۱۸۸۳ بلو چســتا ن ،بلو چستا ن بریتا نو ی گفته شد. ودرسا ل ۱۸۸۹ تمام بلو چستا نوژوب ، تا حدو د افغا نستا ن بـه تصر ف انگلیسها ر فت . سر حدحالیه بین افغانستا ن و بلوچستا ن از جنو ب رود گو مل شرو ع شده به طر ف جنو ب غر ب میرود.واز آنجا به سمت جنو ب شور او ك به طرف نو شکی میدود ، و متصـــل

نو شکی ریگستا ن هلمند راعبور وتقریبا در یك خط مستقیم از بیـــن ریگستا ن به جانب غر ب تاسرحدفارس ممتد میشود .

قصبه و شهر های مشهـــو ربلو چستا ن شر قی عبار ت ازکلات (پانزد ه هزار نفوس دارد)قندابیل (قنداره) ، گو یـته (پـایه تخـت انگلیز ی بلو چستا ن) ولاس بیله‌نوشکی است . در قر ن دهم شهر عمده بلو چستا ن قصدار بود کـه‌اهمیت امروز کلات را داشت‌وعایدات گمرکی اورا بار تولد از قو ل‌مقدسی یـك مـلیون درم مینو یسـد . در وقتی که حکمرا ن قصدار غیر ا زخلافت بغداد اقتدار ی را نمـــی شناخت ، محمود غزنو ی در قر ن‌یازد ه مسیحی جنگهای سختـــی با قصدار نمود . شهر قندا بیـــل در مرکز حاصل خیز تـــرین نقاط بلوچستان‌واقع‌شده‌وبه‌قول‌انگلیزهااگر معمور شود خورا که تمـــا م بلو چستا ن را میتوا ن داد .

در از منه متقد مه که شعبه هندو ارو پا یی آسیا یی از آسیا ی وسطی در ولایت باختر و آر یا نـه‌مهاجر ت کرده و از آنجا به‌صفحات داخله افغا نستا ن منقسم شد نـدقسمتی از اینها به راه اسکا ستین وارا کو سیا به قسمت های شمالی‌وغر بی بلو چستا ن سرا زیـــر گردید ه و بدوا با تحریف همـا ن‌اسا می اسکا ستین وارا کوسیا و آریا نه نام و طن خود را اورشیـاگذاشتند . قبایلی هم از همـــا ن او قا ت نام خودشا ن را باتبدلا ت‌اسمای مذکور، (اساگا) و (اسا ــ جدان) نهادند . که تا امروز موجو دبوده سا گـا و سا جـدان خوانده میشو ند .

و محققین ارو پا اینها رااز‌ساکنان‌قدیم واصلی بلو چستا ن میشمارند. هکذا دسته ها ی دیگر از طوایـف‌با ختر به راه بلور و باکتیا به‌جهت شر ق و جنو ب بلو چستا ن‌سرازیرشدند و اینها به تحریف کلمه‌باختر وبا کت یعنی پاخت (پختو ی‌حالیه)بختی ومار ی و برا هون نا مید ه شدند که تا اکنو ن موجود وبه‌قول‌محققین مغر ب از هما ن باشنده‌گان قدیم این سر زمین شمرد ه مـــی‌شوند . راجع به بختی هاو مار ی

ها که در جنوب کوه های‌سلیمان ودر بلوچستان سکونت داشته رند بلوچ Rind Baluch خوانده میشوند، دایرة المعارف بریتانیا چنین تعریف میکند : « بختری هاومارزی ها مثل افریدی های‌افغان، سفید میباشند و هم چنین هستندبلوچهای دیره جات و اینهاسوار کار و شجاع ومانند پشتون هاوابسته روایات اسلاف اند »اصل کلمه بلوچ نیز تحریف همان اسم‌باختر و بلور است که امروزه‌بلوچ وبلوچستان نامیده میشود .طایفه‌براهوی که تقریبا سه صد هزار نفوس و ربع اهالی بلوچستان را تشکیل‌میکند.

به قول دایرت المعارف‌بریتانی،اسم آنها (برهوی - مطابق‌بغرش) تحریف بارهوی (مردم‌کوهی)به‌زبان سانسکریت است . واینکه اهالی افغانستان را اغلبا هندوهامردم کوهی مینامند طبیعی‌و معلوم است براهوی ها درمیدان‌وسیع قلات تا سند سکونت دارند. طایفه تاجیك بلوچستان نیز ازتاجیکهای قدیم افغانستان است که قسما ازپامیرات در ماوراالنهرهجرت نمودند و قسما به صفحات بلوچستان هجرت کردند واکنون‌طایفه یی از آنها به‌نام دهکانان در شهر مکران و اکناف آن توطن‌داشته وبه نام نقباهم یاد میشوند. قبیله هات را محققین دربلوچستان‌از طوایف اصلی فلوات آنجاحساب میکنند .

مرورد هور پای اقوام جواردور دست را در بلوچستان باز کرد و اختلاط های قومی‌شروع‌شد.از آن جمله است فارسیهای که در ریگستانهای ماشکل و خاران‌سکونت دارند . این طایفه‌از اختلاط بومی ها با فارسی ها به عمل آمده‌اند. طوایف ریگی یا ریگستانی که در علاقه های کر ، کج، کاش ،کاین‌وغیره بودو باش دارند از اختلاط اعرابی که در نصف ریگی‌بلوچستان‌قبایل بدوی و صحرا نشینی تشکیل کرده بودند به وجودرسیده‌است . طایفه قشری ازآن جمله منسوب به قریشی عرب است .مغولهای تاتار که در قسمت جنوبي بلوچستان و در حصص‌کوهستاني و جنوبی خاران و

مکرا ن منتشر گردیدند ، نیــــز آهسته آهسته با بو میا ن درآمیختند. واز اختلاط را جپو تهای هندوستان با اها لی بومی بلوچستا ن طایفــه جدید ی به نام چتچکی ظهور نموده که در مکرا ن ، بیخ ، گر، کـــج سکونت دارند . و طوایف پشتو ن از سلسله جبا ل جنو ب ارا کوسیاه به صفحات شمالی بلو چـــستــان سرازیر گردیدند . واز آن جملـــه است طوایف ناصر ، خرو ت، ترین وغیره .

بعد از آنکه آرین های افغانستان در بلو چستا ن به تشکیل جمعیت پردا ختند .مدتی به آسوده گــــی زیست نمودند . در آن عهد دیا نت آنها بت پرست بود و زبان شا ن زبا ن قدیم آر یایی افغا نستان . وقتی که دولت باختر ی سقـــو ط کرد ، هخا منشیا ن بر افغا نستا ن قسما تسلط یافتند، وازآن جـــمله دار یوش بود که برسند و پنجا ب دستی دراز کرد و بر بلو چستا ن تسلطی بهمرساند . در او اخر قرن چهار پیش ازتولد مسیح اسکندر یو نانی به پنجاب عسکر کشید ودروقت عود ت به مملکت فارس از بلوچستان گذر کرد او درین سفر بیابا نها ی بی آبی را طی نمود و چاه ها حفـر نمود ه ، آبی خورد و به ما هـــی وخر ما یی قنا عت کرد و مجبورشد با اهالی شجا ع رزم های سختـــی نماید . سکند ر در عین این زحمات بعض ارا ضی شادا ب و زر خیز ی را نیز تصاد ف نمود ونبا تـــا ت مقبول و بته های خوشبو و خارداری تماشا کرد و بالاخر ه بعد از طـی کرد ن راه های صعب العبو ر ، تحمل گر مای سوزا ن حصص غربی مکران ، از یـن وادی به سلامـت گذشت .

بعد از اسکندر ، یو نانیا ن د ربا ختر به تشکیل سلطنتی پرداختند وسلو کس نیکیاتر (۳۱۲-۲۸۱ق.م) درراس آن تشکیلات قرار گرفت. متعاقبا در هند ، هندو ها بشوریدند وبنیاد را بر اندا ختند . قایـــد مشهور آنها ، چندر گپت موریـــا صفحا ت جنو ب هندوکش رااستیلا کرد و بر بلو چستا ن مسلط شـــد(۳۰۵ق.م) مگر دیر ی نگذ شـــت دولت باختر قو ی شد و شهزاده گا ن باختر ی بر صفحا ت جنو ب هند وکوه تا دریای سنـــد استیلاکردند . اراکوسیا پا یه تخت قسمت

جنو بی افغا نستنا ن قرار گرفت ونفو ذآنها در بلو چستنا ن کشید ه شد . در عهد دیمتر ی پادشاه‌مشهورباختر (ربع اول قر ن دویم قبـــل المیلاد) تما م ولایا ت هندو ستا ن‌تا دریا ضمیمه حکومت افغا نستنا ن گردید . بعد از آنکه دولت با خترسقوط نمود ، کوشا ن شا هان جای آنها را در تمام افغانستنا ن‌اشغال‌کرد واز قر ن سیو م میـــلا د ی دولت هیا طله عوض کوشانیا ن‌قرارگرفت . در فتورهیاطله ها،ساسانیان فارس بر قسمتی از افغا نستـــا ن‌مسلط شدند و نفو ذ آنهااز جهت غربی بلو چستنا ن در دا خله‌آن‌پهن‌گردید . و لی قدرت‌وتسلط هما ن روسا ی بومی رابود . این‌وضعیت‌تا ظهور اسلام طول کشید .

در طی این اعصار ، دیا نـــت‌زر تشتی از جهت شمال و غرب، دیانت بودایی از شر ق و شما ل‌در بلو چستنا ن نفو ذ نمـــود. و دیانت بت پرستی قدیم‌راتااندازه‌یی‌فشار داد . زبا ن آ ریایی قدیم‌نیز در اثر اختلاط السنه فارس‌و یو نا ن‌وهند از هم رفت و زبا ن نوینـــی جانشین آن گردید . اختلاط السنه‌پشتو و زابلی و فرس در ترکیب زبا ن جدید مدخلیت تا می داشت‌ولغا ت هنددرآن افزود . واین‌همان زبانی است که تا اکنو ن به علاو ه‌زبان تاجیکی حصص غربی دربلو- چستنا ن معمول ومرو ج است امـــابسط و نفو ذ تمدن باختر ی‌وبودایی دراین و لایت فسیح الارا ضـــی‌وقلیل النفوس محتا ج تحقیـــق‌و کاوش های علمی است .

در قر ن هشتم مسیحی افوا ج‌خلفا ی عر ب بلوچستا ن رافتـــح کردند واهالی به دیانت اســـلام‌ومتعاقبا به مذهب حنفی گرویدند. در قر ن نهم ، بلوچستا ن درقیـــداطا عت پادشاهی زابل بود. غالبادر ادوا ر ماقبل ومابعد از اســـلا م‌مقدرا ت بلوچستا ن باو لایت‌زابـــل شریك شمرد ه میشد . معهـــذارياست داخله در دست روســـا ی

بلوچستا ن باقی ماند . در عصـــرخلفا ی عباسی بغداد ،در بلوچستان سلسله بو می به نا م آل سهرا ب،حکومت مینمودند و سلطه ایـــن سلسله مد تی دوا م نمود. وبعد هاحکو مت به سلسله سوا ه منتقل شد . این سلسله از باشنده گا نجبا ل بودند و یکو قتی مجبور بـــه استمداد از قبایل براهو ی شدند .ولی این استمداد به ضرر آنها ختم گردید چه قبیله مروار ی (یکـی ازقبایل براهو ی) قو ت گر فته ودر تحت ریاست قنبر خان نا مـــــی‌حکومت کلات را به دست گر فتند . ومدتی هم در آنجاحمکرا نـــــی‌نمودند .

در قر ن دهم حمکرا نهای بلـــوچستا ن غیر خلافت بغداد قدر تی را نمی شنا ختنددر قر ن یازد ه،دولت غزنو ی آنها را مطیع حکو مت مرکز ی افغا نستا نقرار داد و تـــاختتا م دولت غور این قرار باقـــی بود .

در قر ن دوازد ه هجو مخوار زمشا ه و چنگیز بسا ط سلطنـــــت غور یه افغانستا ن را بر چید ودرولایت ها فتو ر رخداد .بلو چستان نیز در تحت ریاست روسا ی بومی‌مستقل گردید . در قرن شانزد ه‌به عهد دولت جلال الدین اکبر شهر یارکور گانی هندوستا ن ، بلو چستان ضمیمه دولت هند گردید و متعاقبـــادر تحت رایت ناصر خان،حمکرا ن بو می کلات که از همان سلسله‌آل‌قنبر بود ، بلو چستا ن شر قی‌قوت گرفته و خان مذکور رو سای‌سرکش‌مکرا ن (بلوچستا نغربی)رامطیع خویش سا خته و به تشکیل یـــك‌حکو مت بزرگ بلو چستا نی‌کامیاب آمد . بعد از فو ت ناصر خان این‌سلسله از هم گسیخته و بلوچستا ن در تحت حکو مت های مختلفه‌بومی‌قرار گر فت . در قرن هجد ه نادر شاه تر کما ن بر بلو چستـــــا نمبستو لی شد و متعاقبا در همان‌قرن احمد شاه بابا ی بز رگ‌آن را به‌دولت افغانستا ن مسترد نمود . در

قر ن نزده سلطنت افغا نستـــا نگرفتا ر اغتشا شها و خانه جنگی هابود . لهذا چنا نی که‌در پنجا ب‌هندو ها و درسند میر ها اعـــلان استقلال کرده و از افغانستا ن مجزاشدند ، بلو چستا ن نیزتوســـط خانها ی بومی از افغا نستا ن جداشد ه و به‌سر عت ضمیمه دولـت بریتانیا ی هند گردید .

دور ه اسلام در بلوچستا ن‌اسباب‌تر قی ز راعت و حفر قنوا ت‌گردید وهنو ز آثار زراعت و کاریز ها ی‌آن عهدپدیدار است . اعرا ب بند های قیمتدار ی در بلو چستا ن‌اعمار‌نمودند و مساجد نفیسی در آنجـا سا ختند . بنای شهر مکر مـــا ن‌وکتیبه های ظریفی که مانده بهترین یادگار های معمار ی مهند ســـین‌اسلام به شمار میرود . باکل حا ل ولایت بلو چستا ن از حیث تجار ت‌وطر ق موا صله به دنیا ی بحا ر از عمده ترین ولایا ت مملکت بوده واهالی آن به شجا عت وزحمت‌کشی، تحمل و جوانمرد ی فیا ضـــــی وجنگجو یی متصف ومو صو ف‌است.

ولایت پاکتیا یا پاختیا

(قسمت شر قی جنو بی افغانستان)

ولایت پکتیا یا پیکی پیکا ولایتی‌است در شر ق جنو ب افغا نستا ن که شما لا به ولایت گند هـــــارا(ولایت پشاور تاکابل)، جنو با به بحر عرب شر قا به نهر سند وغرب به ولایت بلو چستان وزابلستـــان (قند هار) محدو د و متصل است .قصبات و شهر های مشهور محالیه پا ختیا اینهاست : گردیــــز،خوست ، ارگو ن ، تهل و انا، قلعه کرم ، دیر ه غاز یخا ن، دیـــره‌اسمعیل خان ، شکار پور ، تهتهــه جکیب باد، سیا لکوت، کـــراچی،بنو ، دامان،گالا چی ، جام پور، کاشمو ن ، گنده گو ت، غوث پور،نور پور ، یعقو ب آباد وغیـــره بندر گا ه کرا چی که جا ی بنـــدرگاه های قدیم پاختیا را در ساحــل بحر عرب گرفته ، از در وازه های‌مهم بحر ی آسیا ی وسطی شمرده میشود . سلسله جبا ل سلیمـا ن‌که در قلب‌ولایت پاختیا شما لا و جنو با سیر میکند از کوه های‌عظیم‌افغانستا ن است . در یا های‌معروف پاختیا عبارت است از انهار کابل.کرم . تو چی و گو مل،دریای او ل الذکر فاصل پاختیا و گند ها راست. وادی های این انهار ار بعه (بــه (علاوه راه بین‌کویته‌و قنـــد هاردر جنـــوب و معبر خیبر در شمال) (شاهرا ه های اصلی است کـــه‌صفحا ت پاختیا ی‌غربی را بـــه حصص پاختیا ی شر قی و صـــل‌مینماید .

روی همر فته و لایت پا ختیـــاملك کو هستا نی و دارای آب‌وهوای مختلف جبا ل بلند ، دره های‌مهیب وهولناك ، آبـهای جـــاری،جنگل های سر سبز ، میادین وسیـــع،حوزه هـــای کوچك و زیبا اســـت سطو ح مایله وداما ن شر قی جبا ل‌او صفحا ت فرو رفته و حاصل‌خیزی دارد که تا رود بارسند میرســد .آن حصص بسی هوا ی گر م داشته و استعداد ز راعتیش بیشتر است ،قسمت های مرکز ی و غر بی او در

ارتفا ع جبا ل (ازیك تاشش هزا رفوت)اشجا ر بیشمار سرو، صنوبر، کاج، جوز، بلوط ، چـار مغز، وغیره میرو یاند . فوا که و حشی، گلهای خوشبو ، بته های خار دار، نیشکروشبدر ، حیوانا ت و حشی وا هلی سبا ع پاختیا معرو ف مملکت است. جها ت شمالی و جنو بی پاختیـا دارا ی معادن قیمتدا ر اسـت ا زقبیل: سرب ، جست ، ذغال سنگ وغیره .

جغرافیا ی و لایت پا ختیا دردونیم هزار سا ل پیشتر وسیعترازین بود که ما گفتیم و پدر مور خیـن، هیرو دو ت حدو د این ولایت قو یم وقدیم رانشا ن داده است و مستربیلو توضیح مینماید . او میگوید:ــ در آن عهد (چار قر ن قبل المسیح)این ولایت افغا ن(پاختیا) به نـــام پکتیا و یا پیکی پیکا واهالی آن بـه اسم پیکتین موسو م بود. و پختون امروز ه من حیث ماهیت و نسـل عینا به همان پیکتین مور خ یونانی (هیرو دو ت) منطبق میگردد . این پاکتیا ی هیرو دوتس بر کنـــار ه دریا ی سند وا قع ودارا ی اهالی بودکه به چهار حصه منقسم گردید ه و حکو مت واحد ه تشکیل نموده بودندو لایت مذکور در وسعت به پختو ن خواه حاضره مطابقت داشت وحدودان با ینقرار بود : بر همه علاقـــه های سلسله کو ه سلیما ن و کو ه سفید که از یکطر ف شما لا الـــی منابع در یا های سوا ت و پنجکور ه وسلسله کو ه دو ما واز طر ف دیگر تاسوا حل جنو بی دریا های لوگرد کابل الی جلال آباد وسعت داشتـه شر قا به دریا ی سند و غر با بـه دریا ی هلمند محدو دو متصل بود. حدو د جنو بی آ ن همان بود کـــه حاضرا علاقه کاکر است واز آنجـا متواز ی علاقه های : پشین، شال، وادی بور ی ، الی دریا ی سندپیش میرود . پس و لایت زابل(قندهار) نیز دا خل حدو د ولایت پاکتیـا ی قدیم بود .

مستر بیلو برا ی آنکه محـــل وقوع ولایت پاختیا را رو شنتـــر در افغا نستا ن طبیعی معین کنـــد مینو یسد :«وقتی که ما به جغرافیای قدیم این ملکی که فـــارس هـــا او را آریاو ر تا ویونانیان آریانـا

میگفتند و بعد ها خراسانو حالیاافغانستان نامیده میشود ـ نظر مینمایم ، تقسیمات عمده ملکیه اواز زمانه قدیم این چنین معلوم وآشکارا میشود : در جهت‌شمال‌ولایت با ختر یا (بلخ، بدخشان، میمنه) وولایت مار گیانا (مرغاب‌ومرو) ، در جهت جنوب ولایت باگدراسد (گدروسیا ـبلوچستان)در سمت غرب ولایت آر یانا (هرات وخراسان) وو لایت درنگیانا (سیستان) ، درسمت‌شرق یك حصه از و لایت باختر یا (چترال و نورستان) وولایت پاکتیا د رقطعه وسطی و لایت‌پیروپا مسیس (غور و هزاره جات) و ولایت ارا کوسیا (قندهار) به این‌حساب نه تنها در ولایت زابل ،بلکه ولایت گند هارا (پشاور، سوات‌وباجور، کابل) نیز داخل و لا یت پا ختیا ی قدیم بود .

اما مرور دهور و حوادث تاریخی پاختیای قدیم را دوچار سرنوشت های متباین و متخالفی نمود . بـه‌نوعی که میتوان گفت پاختیاازنقطه نظر جغرافیا ی تاریخی به سه‌حصه منقسم میگردد : اول پاختیا ی جنوبی یعنی قسمت زابلستان‌وسند تا بلو چستان ،دویم پاختیای شمالی یعنی قسمت‌گند ها را ،سیوم‌پا ختیا ی مرکز ی شا هراه‌قندهار وکویته‌و معبر دره بو لان بین‌قندهاروسند زود تر از همه گذر گاه تر کتازان هند قرار گر فته‌وضمناسریعتر و لایت زابل داخل مدنیت جهان گردید این است که یکوقتی‌زابلستان را یکی از کانون های مدنیت یو نانیا ن‌با ختر ی‌مشاهده‌مینماییم . هکذا شاهراه خیبر معروض عبور فاتحین بز رگ‌گردیده وو لایت گند هارا روز ی‌از مهمترین مراکز مدنیت بودا یی به‌حساب رفت . در این میانه‌پاختیای مرکز ی مراحل جداگا نه‌وخا صی‌را طی مینمود . با رعایت این مطلب بود که ما از پاختیا ی جنوبی(زابلستان) در گذ شته سخن گفتیم و از پا ختیا ی شمالی د رآینده بحث خواهیم نمود . دراینجا تو جه ما معطوف به تاریخ‌پاختیای‌مرکز ی است .معهذا نمیشودمطالب رافشرده ودر حدود معینی نوشت‌زیرا پا ختیا در تاریخ و طن افغا-

نستا ن یکی از عمده ترین‌قسمت‌های‌قدیم محسو ب است . و به طوری که میتوا ن فهمید افغا نستا ن درقدیم ترین از منه تاریخی خود بعد ازآنکه نژ اد آرین در آ ن واردوسا کن شد در سه قسمت اسا سی ، منقسم گردید : و لایت با ختردرشما ل شر ق (شامل صفحا ت مرو و مرغا ب ، میمنه ،بلخ، قطغن وبدخشا ن ، چترا ل ونورستان) ولایت آر یا نه در غر ب ومرکـــز(شامل هرا ت وخراسا ن ،،سیستان غور وهزاره جات) ولایت پاخـتیادر شر ق و جنو ب (شا مل باجور وسوا ت ، پشاورو کابل ، دیره‌جات‌وسند ، سمت جنو بی حالیه قندهار وبلو چستان) سایر تقسیـــما ت‌ملکیه و طوایف افغا نستا ن ازیـن سه منشا بز رگ یعنی با ختر ی‌هاوآر یانه ها (آریانه های‌هرا ت) وپیکتین ها (پختا نه ها) مشتق ومنشعب گردید ه اند . بیلو نیـــز حدو د باختر یا ی قدیم را به این‌نو ع تعیین میکند : ـ ولایت‌باختر که هند وها آنرا باه لمکامینامیدند.در شمال مشرق افغا نستان‌وشمال تمام علاقه هایی است که در میان‌دریا ی آمو ن تاسر حد بلخ‌و حصه بالایی دریا ی سند واقع گردید ه وسر حد مذکور ازسلسله کوه‌دوماه که به طر ف مشر ق و مغـر ب‌ازمنابع سوا ت و پنجکور ه (سواتس وکواریس یو نانی ها) امتداد دارد،منقطع‌میشود و در جهت جنو ب و غرب سرحد باختر- متوازی ا سـت‌به کو ه های پغما ن الی سلسلـــه جبا ل التمور و شیرین دهن در ه‌غزنی را بدر ه پر ی جگدلك متصل میسازد و پیشتر از این علاقـــه،دریا ی کابل تا محل اتصا ل بـــه دریا ی چترا ل یاکنر سر حد باختررا تشکیل مینمود . پس به طـر ف شما ل شر ق‌ولایت بولریا بلـــور(نورستا ن حالیه و چترا ل)داخل حدو د باختر یا شمرده میشود .

علی کل حال در قر ن های قبل‌التاریخ بعد از آنکه آرین هاازآسیای وسطی داخل باختر و آریا گردیده‌واز آنجا به سایرصفحا ت افغانستان پراگند ه شدند ، قسمت بزرگی‌نیزوارد واد ی های پا ختیا شده وبدوا باتحریف کلمه با باکتر (باختر)اسم پاکت رارو ی وطن جدید خود

گذاشتند که متعاقبا پاکت و پاکتیاگردید و خود نیز به پاکتین مشهور شدند. چنان که از این اسم‌ها در دونیم هزار سال پیشتر پدر مورخین ذکر کرده، نام پاخت و پختون که بعدها اسم ملی اینها گردید تحریف کوچك همان اسم پاکت وپاکتیاست. چنانی که بیلو گوید: «اسامی پختون و پختو موافق همان اسم پختون مذکوره هیرودوت است» پس میتوان فهمید اسم پختانه در همان عهد قدیم مرادف نام پاکتیا و پکتا نه بوده و پختوی در جای کلمه پکتوی وپکتوی استعمال میشده است. اصطلاح پختون يك لغت ملی افغانی است که تبدیل آن به کلمه پشتون وپشتو در حصص غربی جنوبی پاختیاری قدیم (ولایت زابل) محض ازيك تبدلات طبیعی در اثر وضعیات جغرافیایی به‌عمل رسیده و امروز پختانه و پشتانه (از واحد پختون و پشتون) مستعمل و نام ملی افغان ها است بیلو و بارتولد وسایر محققین عینا این عقیده را تایید میکنند.

به طوری که هیرودوت می‌نویسد، طوایف اساسی پختانه‌های قدیم در آن عهد چهار شعبه بود: گنداری، اپارتیا، ستاگی دا، دادیکا، شعبه گنداری از همان‌عهد قدیم بودایها ی گندهارا (ولایات پشاور، کابل) ساکن شده‌بود. در اسفار دارایوش (پنج قرن قبل المیلاد) از اینها با اندك تحریفی به نام دنداری در کابل و نواحی آن در تاریخها ذکر ی شده. اسم گندهارا نیز ماخوذ از نام طایفه گنداری است. پسانها شعب زیادی از طایفه گنداری منشعب گردیده و اسامی اغلبی تحریف کلمه گنداری بوده که از آن جمله است طایفه گنداپور افغان که تا هنوز در حصص جنوبی ولایت گندهارا (پشاور) مسکن گزینند. بیلو میگوید: -«گنداری ها در اوایل اراضی مابین دریای کابل ودریای سند را از نقطه تلاقی دریای کنر به دریای کابل الی چاکان سرای و سلسله کوه ذوما اشغال نموذند این رقبه شامل علاقه های ذیل است: گوشتا، باجور، پنیر، چمله مهاین، مندر (یوسف زی) هشتنگر.

داود ی زای ، به عبارت دیگروطن گندار ی ها در اوایل شامل وادی های پشاور به جهت شمال دریا ی کابل و کوه های که درآن جبهه به چهار دور کشیده شده بود واین ملك محدود با نقطعه زمینی است که بین گوشه تلاقی دریا های کابل و سوات او فتاده شمالا به کوه نور و غربا به دریای کنر تجدید میشود .» وماراجع به این مطالب در قسمت گند هارا سخن گفتیم .

شعبه اپارتیا یعنی افرید یها (دیده شود هیرو دوتس تألیف لارنس وانسکلو پیدی اسلامی بریتانیا) به قول بیلو در اوایل ساکن سر زمینی شدند که شامل است بر همه سلسله کوه سفید و علاقه های شمالی و جنوبی او الی دریا های کرم و کابل و سعت این حصه شرقا غربا از تپه پیوا ریامنابع دریای کرم تا دریای سند است و نقاط تلاقی آن به دریاهای کابل و کرم جانب شرق میباشد .

اما شعبه ستاگی دا یعنی سنگك وشتگك یا ختك (رجوع شود به هیرودوت تالیف لارنس و کتاب بیلو) در اوایل به علاقه سکنا گزیدند که شامل سلسله کوه های سلیمان و شاخه های کلان غربی آن (موسوم به شنوال) و ملك میدانی تا دریا ی سند بود که جنوبا الی دیره اسمعیل خان موجود وسعت داشت و سر حد جنوبی آن در سلسله جبال سلیمان به مقام برمسل خاتمه می یافت. (ومتوازی سر حد کاکر امتدادداشت) .

راجع به شعبه داد یکا هیرودت میگوید : دادیکا در نهایت حصه شرقی سلطنت دارا و لایتی تشکیل کرده بودند و بیلومیگو ید تاجیك های امروزی بقایا ی همان دادیکای قدیم میباشند .

تاریخ های ماورا النهرمینویسد :«تاجیك ها (دادیك ها) درقرون قدیمه ازپامیرات افغانستان د رآنجا ها هجرت کرده‌اند »در قرون وسطی طایفه یوسف زایی افغان در علاقه های سوات ، باجور ،بونیر بر بقایای طایفه دادیکا موسوم به دیکان ها فشار آورده و به کلی آن صفحات را اشغال کردند موجودیت قسم اعظم تاجیك های

امروز ه در چترا ل و بدخشا نا ت که از هما نعهد قدیم یاد گارمانده اند به کلی تایپداقوا ل هیرو دو ت وبیلو و غیر ه مور خین را مینماید و معلو م میشود مسکن تاریخی شعبه دادیکا ی قدیم پختا نه همان صفحات شر ق و شمال افغانستا ن بوده واز آنجا به مرور زما ن در سایــر صفحا ت داخله و خار جه افغانستان مهاجر ت اختیار کرده اند که تاامروز در افغانستا ن وماورا لنهر و فارس به نا م های تاجیك و دیکا نودهوار یاد میشونـد * بیلو طایفه یـی راکه دربین طایفه کا کر ها آبادبود ه وبه طر ف سر حد جنو بی ملــك ستا گی دای قدیم جاگیر ند نیــز نماینده ه شعبه دادیکا میداند. (کاکر های حالیه در علاقه چچ وراولپندی در سوا حل سند و دیگر مقا مات هندوستا ن تو طن دارند . و طـن کاکر ها در سر حد سند تقریبا یکصدمیل است و شما لا جنو با از علاقه طایفه وزیری (ویرسی مـــورخین اسلام) گرفته تا حدو د بلو چهـــا وسعت دارد . و سلسله جبا ل ژوب فاصل حدو د آنها باوزیر یهاست.)

پیشتر گفته بودیم که در زما نه های قبل التاریخ ، افغانستا ن در سه و لایت و طوایف اساسی ،باختر آر یانه و پختا نه منقسم بوده وسایر طوایف و تشکیلات ملکیه از آنـها مشتق گردید ه است .

دراین میانه قسمت بز رگ مهاجر تهای داخله و خار جه از طر ف پختا نه ها به عمل رسید ه و سلسله این مهاجر تها از قرو ن قد یمه و دوره ها ی ماقبل الا السلام تااعصاربعد الا سلام ، در از منه مختلفـــه کشید ه شده است . چنانیکه قسمتی از شعبه دادیکا ی پختا نه در همان عهود قدیم از و لایت پا ختیادرشرق شمال و شر ق و لایت باختر ریخته وصفحــات چترال و بــد خشان راشغا ل واز آنجا قسما به ماورالنهر پراگند ه شدند . و همچنا ن د رواد ی های وسطی افغا نستا ن و صفحا ت بلو چستا ن و سیستا ن منتشر گردیدند . در دور ه قبــل الاسلام طوایفي از شعبه گندا ر ی پختا نه در وادی های وسطی افغاـ نستا ن (هزار ه جا ت حالیــه) وسواحل ار غندا ب و هلمند ر حل اقا مت افگندند . بیلو ، تاریخ هجرت مو خر الذکر را در او ایل میــلاد

مسیح میشمارد . هکذا سایر طوایف پختانه به جبال غور و صفحات سیستان و بلوچستان کشیدند . اما در دوره اسلام مهاجرتهای طوایف پختانه در داخله تکرارشده وآنها در ولایت تخارستان وباختر وآریانه و سیستان و بلوچستان وغیره منتشر گردیدند .

پختانه ها به این مهاجرتهای داخله اکتفا نکرده ودر جهت شرق، نهرسند را عبور نمودند و درملتان به تشکیل جمعیت و حکومتی پرداختند و متعاقبا حصص مهمه پنجاب را اشغال واز آنجا به صحنه هندوستان کشیدند . انسکلوپیدی اسلامی بریتانیا نیز گوید : ـ پختانه ها فامیل‌های زیادی از پرانچی وسور در هندوستان گذاشتند . قبایل افریدی وارگزایی ، بنگش و ترین در صفحات پنجاب بسیار قوی گردیدند و زیاده از صد هزار در قریه جات متحده هند به اسم طبقه غوری جمع شدند . هکذا طوایف کاکر وزمند وابدالی در پنجاب ، تراکم نمودند . اما پختانهای که در شمال هندوستان (به هزاران هزار نفر) ساکن شده اند، زبان خودرا فراموش کرده اند . به‌علاوه پختانها در اواخر به صفحات شمال شرقی و شمال غربی مملکت فارس ریختند و منجمله شاخه بنگش ها در مازندران به تشکیل جمعیتی پرداختند .

از قدامت نژاد پختانه این مطالب به خاطر میرسد که بسی از طوایف پختون از جبال عظیم افغانستان به سایر ممالك دور دست جهان هجرت کرده و در طی قرنهای متمادی اصلیت خود هارا فراموش کرده اند و ممکن است روزی دست علم بشر نقاب از رخسار این حقیقت بر دارد . چنانکه بیلومیگوید: «برای متجسسین و محققین علم التاریخ در مملکت پختون یك صفحه بی نهایت وسیع رازشناسی و اسرار عجیبه خوابیده وخاموش است » بیلو بعد از آنکه راجع به حفظ اسامی دو نیم‌هزار سال طوایف ومقامات پختانه (تا حال) وتطبیق آنها عینا با اقوال پدرمورخین ، هیرودت یك مملکت مختلف وبالکل جداگانه به اسم پاکتیا در ولایت ارمینیا متذکر می

شود که با پاکتیا ی افغا ن اسمـا منطبق میگردد . به علاو ه مشکل نیست این اسم را در ممالـــك اورو پا ی جنو بی تجسس نماییم پکتو ی ایم (قدیم) یعنی پوتیرا ز (جدید) در فرانسه و پکتس د ر جزایر انگلیند عینا بنا م پاکتا ی قدیم افغا ن تطبیق می شود. پکتس واسکتبهه ملك پختا نه با پکتیس واسکا ت وطن ما (انگلســتان) شباهت محیر العقو ل دارد . اسم مردمان کمبرین که دربریتانیه قدیم سکو نت داشتند و مرد م کمبا ر ی ازخانواد ه خان قلات بی کم وزیاد بانا م کا مار ی و کا میر خیــــل پاختیا که شعبه بز رگی از افریدی هستند مطا بقت مینماید و هکذا نام مرد م لاگرین که در بریتانیه قدیم ساکن بودند ، بانا م مردم لوگر ی از لوه گر پا ختیا (لهوگرد ـ کابل) تطبیق میشود . و در واقع ایـــن مشابها ت به این مسافا ت بعیده بسی حیر ت انگیز است . »

متطلعین به تاریخ انســا ب وطوایف پاختا نها در بسیار ی از موارد به این مشابها ت ومطابقا ت بر میخور ند و میتوانند بسا اسامی مقا مات و طوایف پختو نها را به اسمای سایر طوایف ومقا مات داخلی وخار جی افغانستا ن تطبیق نمایند. مثلا راجع به کلمه غر (کو ه) ، میسو بار تولد میگوید : « کلمه غرچ ـ غرج یا غرش یك ا صطلاح آریانی است که تا امروز بـــه نام خلج در آسیا ی وسطی باقیمانده ودر مورد سکنه آر یایی و لایت کوهستانی قسمت علیا ی مرغا ب استعما ل می شود . و به عقید ه تو ماشـــك از کلمه غر ـ گر (کوه) از زبـــا ن باکتر ی قدیم مشتق شده اســت وپختا نه ها تا هنوز کوه را غـــر گویند مثلا سپین غر (کوه سفید)وتور غر (کوه سیاه)و غیره کلمات غر چ و غرج و غرش ما خو ذ ازهمان کلمه غر است که بعد ها خلـــج گردید ه و در بعض حصص غلـــج مشهور شده و حالیا به نام غلز و غلز ی (غلزا یی و غلجایی)معروف ،میباشد * .چنانیکه بار تولد درمورد هوتکی های غلجا یی به صرا حت مینویسد : « در اوایل قر ن هجده افغا نها از سقو ط دولت های صفوی فارس و مغو ل هند استفا ده کرده

وبه هما ن سر عتی که کو هستا نیا ن غور (افغانا ن غور) درقرن دوازد ه ترقی کرده بودند ،درمراحل بلند ی قد م گزار دند . درسـال ۱۷۰۹ میرویس ر ییس خلج هـا(غلجا یی ها)قند هار را متصر ف شده و حتی به سا ل۱۷۲۲ پسر ش،محمود ایرا ن را مسخر کرد ه ، پادشاه ایران شد . نادرشاه برای‌آنکه به اهمیت خلج ها (غلجایی‌ها) شکستی وارد نماید ، روسا ی قبیله‌افغا نی ابدالی را به ریاست عساکر افغا نی تعیین میکرد . احمد رییس‌ابدالی از همان جمله بود که‌در قند هار دولت مستقل‌افغانی تاسیس‌کرد» .

اسما ی مقا مات غور ی(درجنوب‌غر بی قطغن) غور بند (در شـر ق با میا ن) واسا می طوایف گار ی ـ گری (از شاخه شنك) و غور ی‌زیی (شعبه جدرام وغوریاخیل وغوریـ'وغور نی و غر شین (شعبه شر ـ خبو ن) و غر ی (شعبه ختـــك)رو یهم رفته‌مأخوذ و محـرف همان کلمه غرـ پختو (کوه) میباشد .

هکذا کلمه تور بو او معـرو ف(شمشیر) که اسم صفت آن به‌زبان پختا نه توریا لی (شمشیری)است. مصدر اشتقاق بسا اسامی طوایف ومقا مات داخله و خار جه گردید ه.از قبیل نا مهای طوایف پختا نه در داخل :تور ی و تور ی خیل(ازشعبه‌کرانی) و ترین و تور (شعبه ترین وناصر و ملهی خیل) و دو ر(شعبه‌میا نه شر خبو ن) و تو را ن (از غلزا یی) و شاه تور ی (شعبــه‌مونسی) و تتور (اسمعیل خیــل لودی) واسم تو را ن (که‌در حدودقر ن دهم عیسو ی بر بلو چستان اطلاق‌میشد) و نام توران (کـــه‌در موارد طوایف آریانی ماورا لنهر به مقابل نام ایرا ن مستعمـــل‌بود) تما ما مشتق و ما خـــو ذ از کلمه تور افغا نی « شمشیـروشمشیری » است واین مطا بقــت در مورد تورا ن ماورا لنهر ارتبا طنژادی و لغو ی آنها را با پختا نه‌ها ظاهر می نماید *

اسا می طوایف پختا نه از قبیل‌گنداپور « شعبه ستور ی ـستار ه وگندر ی« اولاد تور » و گنـــدی‌خیل »او لاد موسی » و گند و وخیل

وگیگا نری (شعبه شر خبو ن) وگندا خیل (شعبه تور مان)وگنداو (شعبه موسی زا یی) مشتــــــق ومحر ف اسم شعبه قدیم گنداا ر ی پختا نه است . واسمای طوایــف دادایی و دیگان خــیل (شعــبه شر خبو ن)ودهوار و دیکا ن«شعبه بزرگ تاجیك» در دا خل و خاو ج افغانستا ن تبد لات کلمه دادیکا ی قدیم پختا نه میباشد . اسمهــای سیست ، سکا یی سا گارا مو کا ـ سکستا نی ـ سیستانی در دا خله وسکا یی ها ـ سکها در ماورا لنهر با اسا می طوایف سیگی « شعبه تور» وسر کا نی « شعبه الگز ی»وشگر زا یی « اولاد ه بزیــــچ» و سکتوی « از شعبه اور مر وساك »شعبه ملهی خیل وسیلتی خیل شعبه ناغر»وسیتی » شعبه غرو ن«وسر ك وسر کی زا یی « شعبــه لود ی « وسورا ن (شعبه یی ا زغر شت) و سکا ك (شعبه مامدی زی) وشتــك « شعبه گر وانــی»سورا ن خیل خرو تی» وســو ر «لودی »واسم اکس » نهر آمــو نرو یهمر فته تحر یفا ت و مشتقا ت همدیگر ند .

اسم های گر جی و گر جستان«قفقاز» با اسم گر جی زایــــــی «اولاده برك زی » پختا نه ونـــا م بابل قدیم باکابل وزابل پا ختیا و نهر جهلم در پنجا ب با طایفه جیلم پختا نه « شعبه شتك » مناسبا ت قریبه دارند . مثلیکه نام‌های زابل«قندهار » و کابل با نام های طوایف راو لی خیل « شعبه خر ت »وکابلی‌خیل « شعبه سلیمان ز ی »وکابل زی «شعبه پنی » و کابل خیـــــل«شعبه تورمان » ونا م طایفه بلـــخ خیل « شاخه نیاز ی » بابلخ قدیم وعلاقه ایبك « درجنو ب ولایـــت بلخ» بانا م طایفه ایبك پشتو ن«شعبه سروانی » ونام های قلعه خیسار « در شر ق هرا ت »وعلاقه‌های لوگر « در مرغا ب وجنـــو ب کابل » بانا م دره خیسور «به‌جنوب‌داور ، در قرب بنون » و طایفـــه لوگر خیل « شعبه تورمان »واسا می‌طایفــه بختی « ذر بلـــو چستان»و مقام کهکرا ن « در غر ب شهـــــرقندهار » با اسمای طایفه پخـــــی «شعبه تنی » و طایفه کهکور «شعبه‌سروانی » و شعبه کاکر وکر را ن موافقت و مناسبت نزدیکی را داراست .

در سطور پیشتر راجع به و جـه‌تسمیه پختو ن و پختا نه شمه یی نوشتیم . معهذا بایستی فهمیــــدمرور زما ن واصطلا حات طوا یف داخلی افغانستا ن واجانب‌اسا می‌متعدد ی در مورد پختا نه هـــا مستعمل و مصطلح ساخت . چنانیکه‌هندو ها ، سر زمین پـــختا نه را (روه) نا میدند و رو ه در لغـــت‌ایشا ن مفهو م کوه را ظا هر می نمود . پس پختا نه هابه رو هیله‌موسوم‌شدند. اجانب هم‌بعضاپختانه هارا مطابق‌اصطلاح هندو هاروهیله‌گفتند . در مطا لعا ت تاریخهای هندوستا ن به این اسم بسیار برمی‌خوزیم . انسکلو پید ی‌اسلامـــی بریتانیا نیز گو ید : «مهاجریــــن‌افغا ن که از افغانستا ن‌در هنـــد رفتند و قسما در وادی گنج ساکن‌گردیدند ، به رو هیله موسو م‌شده واین اسم را به ایالت خودشا ن(رو هل خند) دادند . با این مراتب اسم رو هیله عمو میت نیافته ودرمفهوم خاص باقی ماند .اما اســـم پتهان که از قرن شانزده عیسوی‌بین محررین ظا هر ودر موردپختانه ها مستعمل گردید ه قبلا اســــم‌قبیله و ی یکی از قبایل پختا نه ها بود ، و مشتق از اسم پتان وبتنی‌که از شعبه های بز رگ پختا نـــه است ، میباشد . در هندوستا ن‌کلمه پتهان نسبتا عمو میت پیدا کرد : زیرا تحریف هند ی کلمـــه‌پختا نه و پشتا نه نیز پتهـــا ن گردید .

اسم افغا ن باآنکه خیلی درقدیم‌استعمال شده ، معهذا گا هی‌در مورد نژاد و یا عموم طوا یـــف‌پختا نه اطلاق نگردید ه است. نا م افغان مثل‌اسا می سور ی، غور ی‌لودی ، خلجی و غیر ه در اوایـــل تنها نام قبیله و ی بوده‌و بعد هـــااسم اد بی گردید ه است . چنانکه در آغاز فتوحا ت عرب در ضمـــن‌اسمای طوایف افغانستا ن در غور از قبیل سوری و غور ی گا هی ازقبایلی به نام بنی افغا ن نیـــز در تاریخها ی مسلمین ذکر ی شده .واز آن جمله بود قیس افغان که‌در حجا ز رفته ، مسلما ن و موسو م‌به‌عبدالر شید گردید .

ودر عودت خود به غور مجاهدات زیادی در راه نشر اسلام نمود. از آن بعد غالبا اهالی خودرا به فامیل او منسوب نموده و شجرهای حیرت آور انساب جعل میداشتند، که تا هنوز باقیست. از قرن پنجم هجری باین طرف رفته رفته کلمه افغان معروفتر و مفهوم خارجی آن وسیعتر شده و بنوعیکه در قرن شش هجری بعضا اسم افغان در مورد همان طوایف پختانه تذکر یافته که در کوههای سلیمان سکونت داشتند. و البیرونی نخستین بار از قبایل چندی بنام افغان در قرب وادی سند، سخن رانده. انسکلوپیدی اسلامی بریتانیا مینویسد. ریورتی، ساکنین جنوب کرم وشرق غزنی را افغان نامیده است.

فردوسی در قرن یازده ازطایفه افغان اسم برده وابن بطوطه در قرن چهارده از اسم افغان درکابل ذکر میکند. باکل حال هنوز کلمه افغان اسم ملی و عمومی پختانه در افغانستان نگردیده بود. منتها در صفحات تاریخ براسمای طوایف مشهور پختانه، اسم افغان اضافه شد. چنانکه درسال ٤٣١ هـ هنگام عسکرکشی سلطان مسعود غزنوی درولایت پاختیای شورش طلب قطعا از اسم قبیله افغان حتی ابدالی سخن نمیگویند. ودرسال ۵۱۲ هـ مینویسد، ارسلان شاه عسکری مرکب از خلج (غلزایی) وافغان تشکیل نمود. والقی گوید، بهرامشاه اردویی از افغانها و غلجها مرتب نمود. و فرشته مینویسد، غیاث الدین غوری، قشونی از افغان بساخت و یکی از مامورین هندی او عده یی از راجپوتها وافغان های سوار کار تشکیل کرد. درسال ۶۵۸ هـ هنگام سلطنت نصیر الدین محمد در دهلی، الوغ خان سه هزار افغان از قبیله کوهی میوات راجپوتانا استخدام نمود. بعد ازاین آهسته آهسته اسم افغان در ردیف طوایف بزرگ پختانه داخل شد و بعد از کمی در هندوستان کلمه افغان، نه اینکه اسم ادبی گردید، بلکه مهاجرین جدید الورود طوایف پختانه از هر قبیله و عشیره که بودند، بلا استثنا افغان نامیده

شدند . فقط طوایف بزرگ پختانه که بیشتر به اسمای فامیلی قبایلی خویش مشهور و در هندوستان بودند ، ازاین تسمیه نو کنار ه ماندند . علیهذا غالب مورخین اجنبی ودور دست را در معرفت آن طوایف بزرگ اشتبا ه دست داد . و غالبا آنها را در تحت عنوان کلمه افغا ن که اسم جدید الولاد ه پختا نه ها بود ، جمع نه نمودند تنها معدو د ی از مورخین و محققین اروپا وآسیا به این حقیقت رسید ه وپرد ه اشتباه را کنار نمودند . از قبیل مستر ملسن و مستر براو ن ، ولیم بیل و مستر مارسد ن و غیره . و هکذا صاحبان تاریخ سیر المتا خرین و حیات افغا ن و خورشید جهان وامثا لهم ، برون مورخ تاریخ ایران سلسله سلاطین غور را از افغا نهای فیروزه کوه حسا ب میکند و ملسن قطب الدین ، اولین فاتح دهلی را یکنفر افغا ن نامدار میشما رد. و مستر مارسد ن منقش مدارس مدراس در تاریخ کلا سیکی هند انگلیسی ، سلسله سلاطین غلامان (جانشینا ن قطب الدین ـ المتشیه ، بلبنیه) وسادات (خضر خانیه) و خلجیه (غلجی) و تغلق شا هیه را درهندوستا ن واضحا از جمله سلسله های افغان میشمارد . تا مسن ولیم بیل (صاحب مفتا ح) با شمرد ن نسب نا مه پادشاها ن تغلق ، انتسا ب آنها را به افغانهای غور ثا بت مینماید .

والحاصل بعد از قر ن شانزده مسیحی اسم افغا ن به طایفه ابدا ل اطلاق شده و در اواخر مخصوص درا نی ها گردید ، پس از آنکه درانی هایه تشکیل دولت جسیمی درافغا نستان پرداختند، کلمه افغان اسم ملی عموم پختا نه ها واهالی افغانستان گردید ه و نام مملکت نیز افغا نستا ن شد . و جه تسمیه افغا ن و ما هیت این کلمه نزد محققین هنوز مجهول است . اما بیلو فکر دارد از زبا ن آریایی گر فته شده، که اغوا ن بوده و اکثرا اوغا ن تلفظ می شد و حالیا افغان گفته می شود .*

به هر حا ل بعد از آنکه شا خهٔ پاکت ها (پختنا نه ها) وارد سر زمین پاکتیا (پا ختیا) شـده وتشکیل جمعیتی نمودند ، دیانت آنها عبار ت از عناصر پرستی و بـت پرستی قدیم گردید . و قتا کـه باختر (هفت قرن ق.م) مذهب جدید زرتشتی را ایجاد نمود ، پاختیاا ز زابل تا کندهار او ازسند تا کابل تحت ادار ه قومی واقع بود. سلطه سیاسی هخا منشیا ن فارس (بعدازقرن هفت .ق.م) برنفوذ مذ هب زرتشتی در پا ختیا ی جنوبی(زابل) تا حدو د سند بیفزودو پاکتیـای شمالی (از کابل تاپشاور) درزیرسلطه هخا منشیا ن واقع گردید. معهذا پا ختیا ی مرکز ی درسا یه جبال شا مخه و دره های هولناك خویش از هرگو نه تجاوز وتسلطی مصوو ن ماند .ودر کتیبه هـا ی مستملکین نامی ازاو برده نمیشود.

یو نانیا ن (در قر ن چهارم ق. م)از خراسا ن به هرات وسیستـا ن واز آنجا به هر خوا تیش(الرخاج) یعنی پا ختیا یی جنو بی کشیدند. اسکند ر از قند هار به بلخ وازآنجا تاسیحو ن بر فت ودوباره از را ه بلخ ، هندوکش را عبور و معبـر خیبر را در پاختیا ی شمالی گذ ر کرد . اما حمله های شدیدپاختیا ،اسکندر را موقع نداد به پاختیا ی مرکز ی چشم حرص باز کند. لـذابه سر عت ایندس راعبور نمود . یو نانیا ن با ختر از قرن سه تااول قبل المیلاد ، چرا غ بافرو غـی از مدنیت باختر ی در افغا نستا ن افرو ختند و پا ختیای جنو بی یکی از مراکز این مدنیت به شمار رفت.هکذا پا ختیا ی شما لی دا خـل تمد ن مشعشعی گردیدو هم دراین عهد بود که سیمرغ بودا ، فضا ی مملکت را زیر گر فت و مخصوصا پا ختیا ی شمالی منبع اولین مدنیت جدید (یو نا ن وبودا)قرار گرفت .معهذا انداز ه و تقدیر نفوذ ایـن مدنیت ها در سر زمین دشوارگزارپاختیا ی مرکز ی محتا ج تحقیقا ت عمیق علمی است .در همان اوایـل دور ه یو نانیا ن بلخ، هند و هـا بر پا ختیا ی جنو بی و شمالی موقتا تسلطی به همر سانیدند. مـگر در پاختیا ی مرکزی این تسلط راوقعت ومقدار ی نبود .می توا ن گفت از

قر ن اول تاقر ن های سه و چهارمسیحی (مد ت سلطنت سلسلـه کو شانیا ن افغانستان) واز قر ن چهار به بعد (۴۳۰ مسیحی) تاقر ن شش (۵۹۲ مسیحی) (دور هٔ سلطنت هیاطله های افغانستا ن)، پاختیا ی مرکز ی با آنکه داخل حدود دولت های افغا نستا ن بوده ، استقـلال داخلی خودش را از دست نداد ه، است . تنها مرور دهور ، زبـان قدیم آریا یی افغانستا ن را ازبیـن برد ه و زبا ن مستقلی « پشتو »را جانشین آن گردانید .

اما ظهور اسلام ، سرنو شت پاختیا را تغییرداد. ونخست اسلامیت در همان قر ن اول هجر ی درپاختیای جنو بی ، از قند هار تاسند انتشار یافت پاختیا ی مرکز ی چند قر ن دیگر هنوز در مقابل دیانت جد ید مقاومت به خرج داد . به نوعیکه، قشو ن خلفا از سند نگذ شـت و عساکر سلاطین طاهر ی هـرا ت وصفار ی سیستا ن وسا مانیان بلخ به فتح قلاع سنگین ودره های مهیب پاختیا ی مرکز ی موفق نگشت . فقط هندو ها درسایه دیانت مانو س بودا ، بار دیگر پاختیا ی شمالی را عبور و شهر کابل را استیلا نمود. اما ظهور دولت غزنی این اقتدا ررا درهم شکست . در قرن چهارهجری هنگا میکه البتگین در غز نی ،اریکه ببرا ی سلطنت بود . در منتهاالیه پاختیا ی جنو بی (سند) شیـخ حمید لود ی اعلان استقلال نمود وجیپا ل ، شهر یار پنجا ب مجبو ر به اعترا ف استقلال او در سنـد وملتا ن گردید(ناگفته نماند ولایات سند در ادوار هخا منشیا ن ویونیانیا ن و کوشانیا ن و هیا طله هـا یکی از مراکز مدنیت با ختـر ی وبودایی در پاختیا ی جنو بی بـه حسا ب میر فت در او اخر قر ن اول هجر ی عماد الدین محمد قاسم، داماد حجا ج ثقفی آنجا ر ا بکشاد. بعد از چند ی سلسله رو سـای محلی که از قدیم دارا ی اقتدار بودند ، دوبار ه برسند مسلـط گردید ، عاقبت شیخ حمید لودی ،فرمانروا ی سند و ملتا ن قـرار گرفت و پسرا ن او ملحد شد ند. تاآنکه غزنو یه به استیصا ل شا ن پرداخت . پس از سقو ط دولـت غور در افغانستا ن و فو ت نا صر-

الدین قباچه غوری ،والی سند،امرای محلی مجدداً برسر اقتدار آمدند و مشهور ترین آنها سلسله‌شاهان جامیه سند است .(منسوب به طایفه جام پختانه ،شعبه نیازی‌بن‌لودی) که پانزده تن در آنجا حکمرانی نمودند ، حکمدارانارغونیه قندهار این سلسله را منقرض نمود . وآخرا به تصرف شاهان‌مغول هندوستان رفت .

در قرن هجده احمد شاه بابای‌بزرگ ، سند را به افغانستان الحاق کرد . پختانهای سند درمرور زمان با راجپوتهای هند آمیختند ودر حصص شمالی خود بابلوچها مخلوط شدند . و زبان سندی جدیدی مروج گردید .ابدالی ها نیز از دریا به ملتان یعنی مرکز تمدن بودا عبورواشغال نمودند .

اسلامیت که آهسته آهسته تمام‌ولایت پاختیای را از سند تاغزنی استیلا کرده و حتی در حدودغربی‌پاختیای مرکزی‌نیز قدم‌نهاده بود. چنانیکه در قرن سوم هجری ،شهر گردیز مرکز حکومت یک سلسله از امرای محلی و مسلم‌پاختیای مرکزی قرار گرفت واز آن جمله است امیر ابو منصور رافلح‌بن محمد بن خاقان که‌پادشاه مشهور صفار ، یعقوب بن لیث‌از اوخراجی ستاند و گردیزی در زین الاخبار ذکری از این مطلب‌مینماید . در دوره غزنویه‌قرن چارهجری » این دیانت جدید بسرعت در وادی های پاختیای مرکزی انتشار یافت و حتی‌قسمت های جنوبی‌پاختیای‌شمالی را از پشاور تاکابل نیز اشغال‌کرد . پختانه های مرکزی برای قبول ونشر دین وتمدن اسلامی‌استعداد حیرت آوری از خودبروز دادند . و کمی نرفته بودکه‌اردوهای‌مجاهد افغانستان را در فتوحات هندوستان ،ژنرالهای‌شجاع پختانه های‌مرکزی‌شوق نمود . که از آنجمله است ملک‌خالو ، ملک عامو ، ملک داود، ملک یحیی ، ملک محمود ، ملک عارف،ملک غازی ، ملک شاهو، ملک‌احمد وغیره ها ، صاحب تاریخ‌خورشیدجهان از کارنامه های این‌قوماندان

های دوره محمود غزنوی سخن میراند، وسر دارا ن پختا نــــه مرکزی در دوره غوریه دروازه دهلی را کشادند. معهذا دیانت اسلام را در بعض حصص شمالــــــی کندهارا (پاختیای شمالــــی) و بعض دره های دشوار گزار پاختیا تا اسفار تیمور گورگان پیشرفت قابلی میسر نبود.

در هجوم خوارزمشاه و متعاقبا مغول ها که بنیاد سلطنت واحده ملیه افغانستان برای تقریبــــاً شش صد سال از پا در آمـــــد، وقسما در مملکت ملوك الطوایفی قایم شد، ولایت پاختیای مرکزی نیز در سایه شمشیر خویش آزادانه ومطلق العنان در تحت ریاســـــت محلی زنده گی به سر برد. پاختیای مرکزی در هجوم مغولهای وحشی مدافعات دلیرانه و یغما هـــــای افغانانه از خود بروز داد. وعساکر چنگیز خان متحمل صدمات شدید که هفده قرن پیشتر، اردوی اسکندر یونانی تحمل آن ضربات را نموده بود. تیمور گورگانی از این نهیب وتاراج پاختیا مامون نماند. وبابر مرزای مشهور مجبور شد در قرن شانزده عیسوی برای حفظ اوضاع خویش استدعای معاهرت با رئیس محلی یوسف زی های پاختیای شمالی نماید. در تمام مدت استیلای مغول در افغانستان پختانه ها در سواد اعظم هندوستان زرخیز مغول سلطنت و بســــطه بیت افغانی بوده، توجه به اصل مملکت نداشتند. واین علت العللی بود برای بقای چندین قرنــه مغولها در سرزمین افغانستان. تفصیل این سلطنت ها و مدنیــت افغانی در هندوستان محتــــاج مقاله مخصوصی است وما حواله به آینده مینمائیم معهذا به طور اختصار بایستی فهمید، از سقوط دولت غوریه افغانستان یعنی هجوم خوارزمشاه «قرن هفت هجری» تا عروج مغول در هندوستان «قرن یازده هجری» در مدت متجاوز از چهار صد سال، سی سلسله از پختانه ها به تعداد دو صد وشانزده نفر از سال ٦٠٢ هـ تا ١٠٢٠ هجری در ممالك دهلی و دکن، مالــوه گجرات، اوریسه و بنگال، جانپور و کشمیر سلطنت و حکمرانی نموده

اند . و آ ن سلسله ها ییکه بـه‌طور نوا بی ریاست های مستقلـه از قبیل بهو پا ل ، رامپور ، با لا سینو ر و غیرهم هاتشکیل وحکمرانی کردم اند ، ویا مانند خاندان های‌محمد علیخا ن رو هیله ونو ا ب نجیب الدوله یوسف زی‌وامثال هادراو اخر حکمدا ر بوده‌اند ، دا خـل این حسا ب نیست . دراین میانه‌سلسله ها و پاد شاه هایی ازپختانه ها در هند وستا ن گذ شتند که‌ازجنبه تمدن وسیاست از نوابــغ آسیا به شما رمی آیند . سیر د رتاریخ حکمدارا ن لایق ، از دلچسپ ترین و قایع و افتخارا ت تاریخی‌افغانستا ن است .

در طی دور ه مغول‌درافغانستا ن ، حکومت های هندوستا ن مجبــور بودند مثل دور ه ظهور اسلام تــا تشکیل دولت غزنو ی ، همیشه جلو گیر ی حمله های تور کتا زا نومتها‌چمین هند را از پاختیا ی مرکز ی خواهش نمایند ، و پا ختیا دایما‌ازاین رقابت ها حسن استفاد ه می نمود . در اختتا م دوره تیموریه‌درهرا ت ، از بکها و فارسی ها تنا صفحا ت پختیا ی جنو بی‌رسیدند . ولی صرصر این حواد ث‌در قلاع سنگین پاختیا ی‌مرکز ی تاثیر ی‌نمود . ظهور دولت هوتــکیه د ر پاختیا ی جنو بی سبب شدپاختیا ی‌مرکز ی به امداد عساکر به غرض تسخیر مملکت فار س بپر داز د . ناورشا ه تر کمان نیز خیبر را در پاختیا ی شمالی بامشکلات ز یادی‌عبو ر نمود . در ظهور دولــــت ابدالیه در پاختیا ی جنو بی کــه‌مملکت به تو حید اداره مجد داموفق آمد ، پاختا نه های مرکز ی ، د رر کاب قهر مان هجد ه احمــــد شا ه فتا ح هند ، نهر های هندراعبو ر و قصور سلا طین مغو ل را اشغا ل نمودند .

در تمام این اعصا ر در پاختیای‌مرکز ی زبان ملی همان زبان‌مستقل پشتو بود ه و تنها نفو ذ اســلام‌ورسمیت زبان فارسی کو هستانی در دربار های افغا نستان‌ومراودات‌باهند لغا ت عر ب وفارســی و هندي را در آن اد خـــــا ل‌نمود ، عاید ا ت ولا یت پا ختیــا

عبار ت ا ز گمـــــــر کا تی بود که در دور ه فتر تافغانستان از کاروا ن ها ی تجار تی گرفتهوطرق موا صله تجار تور کستان، چین ، فارس رابا تجار تهندوستانعبار ت از اصدار امتعه خـــــا م افغانستا ن وایراد منسو جـــا تهند ی بود .اما مطالعه در عا دا ت واخلاق ، رسو م وجرگه ها، جنگـوصلح، شعر وموزیك این پاك ترین عنا صر آریا نهای افغانستا ن ،محتا ج مجلد ی مستقل است. علی العجا له را جع به تاریخ سیا ســـی آنها بایستی فهمید ، ولایت ، قوم باختیا بعد از قر ن هجده دراثـــرپالیسی دولت بریتانیا به طـــور عجیب و حیر ت آور ی پار چه پارچهومتلا شی گردید . بنو عیکه تاریخ باختیا تا آنعهد نظیر این چنیـــــنفتور ی بیاد نداشت . در او اخرقرن هجده ، هنگا میکه ناپلیو ن کبیـــروزار روس در صدد حمله به هنـــد افتاده بود ، زمانشا ه مشهـــو رافغا ن ، اردو های منظم خود شرا به غرض تسخیر هندوستا ندرکابلمعاینه مینمود . سفرا ی بریتانیا در تهرا ن موفق شدند قاجار هارا بهمداخله در اموردا خلی افغانستـــا ن وادار نماید . دربار قاجار شهزادهمحمود را وسیله اغتشاش افغـــــا نستا ن قرار داد ه به ادعای تـاجوتخت چندین بار اورا باعساکـــر زیاد در داخل افغانستا ن سو قنمود ودر هر مرتبه زمانشاه برای تا مین داخله و جلوگیر ی ازسیا ست فارس مجبو ر میشد حمله را گذاشته از حدو د هند به افغانستانعود ت نماید . بالاخ ره دریکی از این محاربات داخلی زمانشاهگرفتاروکور گردید . کورشد ن زمـــا ن شاه و روشن شدن خا نه جنگیهادر افغانستا ن برای نیمقر ن توا م واقع شد . در نتیجه این انقلابا تخونین داخله ، نه اینکه افغانستا ن از هند منصر ف گردید ، بلکه بـلافاصله حدو د اصلی افغا نستا ناز هم پاشید ه و در مر تبـــــهنخست رنجیت نام واحد العین عامل زمانشا ه در لاهور اعلان استقلالنمود . و متعاقبا میر های سندعلم خود مختار ی بر افرا شتند.هکـذادر غر ب ،شمال آقا محمد خـــا ن قاجار ، خراسا ن را استیلا نمود .دولت بریتانیا در اوایل قرن نزده توسط لارد منتو ، حاکم هند بـــهایجاد روابط مستقیم با دولت افغا-

پرداخت ، و قدم اول مناسبات دولتین به وسیله مستر الفنستین باشاه شجاع (معاهده پشاور هفده جون ۱۸۰۹) بر داشته شد . این معاهده تا اندازه تشویش حکومت انگلیزرا از حمله الگزاندر روسا پلیون و افغانستان به هند رفع نمود .* درسالهای ۴۳-۱۲۴۴ق (دوره فتور افغانستان و حکمرانی برادران وزیر فتح خان) مثلیکه میرهای سند قبلا از فوت سرداران رشیدافغان (عظیم خان و شیردل خان) استفاده کرده و دارای استقلال شده بودند ، رنجیت اعمی نیزعسکر به تسخیر بقیه پنجاب کشید واتك را تا کشمیر از افغانستان مجزا نمود . دراین میانه کار نامه های ملی قاید مشهور افغان ، سید احمدخان از طرفی به مقابل تجاوزات رنجیت سنگه واز طرفی به مقابل سرداران فتح خانی ، از خاطره های فراموش ناشدنی تاریخ است ، متاسفانه این قاید شجاع درسال ۱۲۴۹ قمری در یکی از محارب باسکه ها شهید شد و رنجیت سنگه در همان سال مضافات پشاور و درسال آینده خود پشاور را ضبط واشغال نمود .

در هایله آخرین شه شجاع یعنی مقدمات حرب اولین افغانستان و بریتانیامطابق معاهده لاهور (بیست و نه جون ۱۸۳۹ منعقده بین شه شجاع و رنجیت سنگه وانگلیزها) تمام ولایات مذکور وصفحات عمده پاختیای مرکزی ازافغانستان مجزا شده ودر متن معاهده تجزیه ولایات به قرار ذیل مذکور گردید:(کشمیر با تمام مضافات آن ، قسمت های شرقی وغربی ،جنوبی وشمالی اتك ، چچه ، هزاره، کهنبل انت باتوابع آن ، پشاور، یوسف زی ختك ، هشت نگر ، مچنی، کوهات ، هنگو تا حد خیبر، بنو وزیر، تانك کرنك ، کاله باغ ، خوشحا لکده، دیره اسمعیل خان ، دیره غازیخان کوت متهن ، عمر کوت ، سهنگیر، اروات مند ، اجل ،حاجی پو رهرسه کیچی ملك میسنگره ، ولایت ملتان ، سند و شکارپور .) به هرحال این علاقه های که شمردیم بعد از کمی مطابق به معاهده ۱۸۴۶(منعقده بین انگلیز و مهاراج دلیپ

سنگهـ در لاهور) بعضا زیر امتیازات حکومت انگلیس رفته ودر سال ۱۸٤۹ بالقطع ضمیمه حکومت هند برتانوی گردید . وایالت سند درسال ۱۸٤۳ به تصرف انگلیس رفت . در این ضمن افغانستان به حدی در داخله گرفتار بود که استقلال سیاسی او در معرض خطر واقع شد و معاهدات جمرود وپشاور در سالهای ۱۸۵۵ـ۱۸۵۷ عیسوی (منعقده بین انگریزوامیر دوست محمد خان) به این مخاطرات تایید نمود . بعد از آنکه اعلیحضرت شیر علی خان مفاد این عهدنامه جات را برهم زده وحرب دو یمین افغان و انگریز به وقوع رسید ،مطابق معاهده ۱۸۷۹ صفحات کرم تا ابتدای اراضی و جبال طوایف جاجی و دره خیبر تاکنار شرقی لندی کوتل از ولایت پاختیا مجزاوضمیمه حکومت هند انگلیسی گردید . چنانی که شالکوت و فوشنج تاجهیل کوژك از پاختیای جنوبی جدا و منتزع شده بود در دوره اعلیحضرت عبدالرحمن خان حد بخشی افغان وانگلیز آغاز گردیده وبالنتیجه حد بخشی مشهور به (خط دیورند (حدود از دست رفته را داخل حدود سیاسی برتانوی معرفی نمود و مطابق معاهده دیورند (دوازده نومبر ۱۸۹۳) چمن (محل چهاونی عسکری انگلیز)در پاختیای جنوبی وصفحات سوات و باجور در پاختیای شمالی وعلاقه های چترال وباشکل دربلورستان وملك وزیری وداور چاکی درپاختیای مرکزی از خاك پاك افغانستان جدا و ضمیمه حدود هندبرتانوی گردید.معهذا قسما مناطق از دست رفته پاختیای مرکزی را نمیتوان محکوم اقتدار هیچ حکومتی تصور نمود .این منطقه که قلب پاختیا راتشکیل میکند بهترین ممثل سجایا وسویه معنویه پختانه ها شمرده میشوند وتا امروز به نام سرحدات آزاد ،حریت دونیم هزار ساله ملیه خود شانرا حفظ کرده توانسته اند قسمت عمده این منطقه عبارت از حصصی است که بین انهار گومل وکابل واقع است . این حصه در

شمال خود داری طوایف بز رگ افریدی وار کزی و در جنو ب خو-
یش مالك شا خه های قو تمندوزیرومسعود ی است که فاصل شمال
وجنو ب وادی کرم شمرده میشود.انگلیس ها بعد از اشغا ل پنجاب،
حریت این منطقه را اخلال ننموده‌وپالیسی به‌نا م «سرحد مسدو د»
اختیار نمودند محار به اولین انگلیز ها با مسعود ی ها درسا ل
۱۸۶۰ واقع شد . ژنرالهای انگلیزتا کا نیکور م ووزیرستا ن‌پیشرفته
وماکین مسعود را تخریب کردند .مگر در اثر مدافعا ت شدید اهالی،
مجبو ر به عود ت در بنو شدند .رابر ت سندیمان در ۱۸۶۶ پالیسی
سرحد مسدود را خیر باد گفت .ودر ۱۸۹۵ انگلیز در وانا وتو چی
قشله عسکر ی قایم نمود ند . د ر ۱۸۹۸ کرز ن مشهور ، عسا کرمنظم
را از سر حدا ت رجعت داده‌و جای‌شا ن را به ملیشیا سپرد . د ر
۱۸۹۱ حکو مت سر حد شمال غربی‌از پنجا ب جدا و مستقل تشکیل
گردید . بعد از حر ب سیو میـن‌افغا ن وانگلیز (چون طایفه شجاع
مسعودی بسی دراین حرب انگیزهارافشار داد ه بودند)، عساکـر
انگلیز باتلفا ت سنگینی ، ملـك‌مسعود ی هارا اشغا ل نمود.ودرسال
۱۹۲۰ حکو مت انگلیز اشغا ل دایمی‌آنجا را شرو ع نمود واز طر فی
قوا ی انگلیز ی به فشرد ن وزیر ی‌های وانا و تو چی پرداخت.بالاخره
کنترو ل وزیرستا ن به واسطـه‌سیستم سرك سا ز ی انگلیسهـا
تکمیل شد. ودر نتیجه چندصدمیل‌سرك انگلیسی در دا خل‌وزیرستان
وسرحدا ت دیر ه جات تمدید شده‌وچندین هزار عسکر به اقا مـت
دایمی آنجا ها مامور و مقـرر گردید .

والحاصل ولایت پاختیا یکی ازمراکز عظیمه مملکت افغا نستا ن
بود ه و در میدان حواد ث‌سـو ءجهان و تناز ع حیا ت انسانی‌حکم
بازوا ن آهنین وطن را داراست‌کار نا مه های در خشا ن چندین
قرنه پا ختیا و اسمای رجـا ل‌تاریخی و حر بی آن از بهتریـن
مفا خر تاریخ مملکت به شمار می‌رود .

ولایت بلور یا بلورستان

(نورستان حالیه و چترال)

بلورستان ولایتی است درشرق‌شمال افغانستان که شمالا به سلسله هندوکوه (ولایت بدخشان از واخان و زیباک گرفته تامنجان)، جنوبا به ولایت گندهارا (صفحات سوات و باجور وسمت مشرقی حالیه) شرقا به ولایت کشمیر، غربا به ولایت گندهارا (وادی نجراو و پنجشیر) محدود بوده وازگوشه‌شرق شمال، به سلسله وسطح پامیر متصل است. بلورستان رایك رشته کوتلها در حصه بالایی شرقی آن بدو حصه شرقی (چترال) وغربی (نورستان حالیه) تقسیم می کند. این کوتلها غالبا ازدوازده تا چهارده هزار فت ارتفاع دارد. از قبیل کوتلهای زیدیك، شویی، شوال، پریت و غیره روی‌هم رفته بلورستان یك ولایت کوهستانی‌واز صعب المرورترین دامنه‌های هندوکوه است. ساختمان اراضی‌این ولایت بر نهجی است که‌میتوان گفت در سرتاسر آن تقریباهیچ‌یك قطعه زمینی وجود نداردکه بتوان اورا میدان نامید. وادی‌های بزرگ اما غیر مرتب و عمیق‌و تنگ بلورستان (که چندین وادی‌هاودره های عمیقتر و تنگتر و کج وپیچتری از آن‌منشعب گردیده) به واسطه جبال مرتفعه که‌نشیب وفراز های دشوار گذاری دارد، از همدیگرجداوازآنها انهاری‌تقسیم‌می شود. این رودهای پر آب وسریع‌السیر، که دره های‌ولایت راتقاطع می کند، غالبا پلهایی برروی‌خودبسته دارند که عبارت است از تنه درختان قطوریایك دو دانه‌چوبهای تیر، اغلب راه ها از کمر صخره ها و کنار پرتگاه هاگذرمی‌کند و پیاده رو های متعددی که

واد ی‌ها ی همجوار را به هم‌مربوط‌میسازد ، پستر از ده هزار فو ت نیست . وبعضا تا چهارد ه هزا رفت ارتفا ع‌دارد راه ها یی که در کوتلها ی قسمت غربی ولایـــنت‌است ، چندا ـن دشوار گذار است که حتی در تابستا ن بدون‌رهنمای‌بومی ، عبور از آن محال است مشی مواشی در قلل شا مخه ایــن‌کوتلها ی که در اعماق دره های‌آن، آبها جریان داردد‌ر صورتیکه‌چشمهای‌معتاد از پا یا ن به مثل خیــــل مورچه ها مینماند در چشمهـــــای‌غیر معتاد از دید ن آنها عاجز است در هنگا م سرماوبر فبا ری،ولایت‌به چندین وادی ها و منا طقـــــی تقسیم می شود که ابدا با هم‌رفت‌وآمد ی نمیتوانند نمود . وبعضـــا دربین دره ها بیشتر از ایام سا ل‌هیچگو نه ارتبًا طی بر قرارنیست. مسلم است که با این وضعیــــت،ملك ، مسا له و حد ت وطنی وملی سکنه موضو ع ندارد . وازهمیـــن‌جاست که بین طوایف بلورستا ن اختلافا ت چهر ه ،زبا ن وعا دات‌وغیره ها بیشتر حادث گـر دیده است .

آب‌و هوا ی بلورستا ن نظر بـه‌اختلاف ارتفا عا ت اقلیم ،متفاو ت است.و لی تابستان‌در تمام ارتفاعات‌هوا گرم می باشد . ودر زمستان در وادی های بلند ، سر دی شدیدحکمفر ما ست . عمو ما برجا هایی که از سطح بحر چهار هزار فــــت‌بلند ی دارند ، بر فبار ی زیادی میشود . بعضی وادی ها ، مثــــلامستوج و شهر چترال به عــلاوه زمستا ن شدید ،باد سختی نیـــزدارد . در حالیکه در چندین‌واد ی های نورستا ن‌هیچ‌شما لی‌نمی و زدمعهذا هوا ی ولایت را منحیــــث المجموع صحت بخش و آب ا وراسخت صفا و شیرین می تـــوا ن نامید .

کوتلها و راه هایی که شما لابه‌جانب بدخشان و یا وادی منجا ن میرود ،.متجا و ز از پانزده هزا رفت ارتفا ع دارند .مهم ترین آنها عبار ت است ا زکوتلها ی مندل ،کا مه ، کتی ،کلام ، را مگل وغیره ها فقط کوتل پتکون که از نزدیـك‌دریای کنر می گذرد .(هشت‌هزار

وچارصد فت) بلند ی دارد .امــادریا های غریو ند ه بلورستا نعموما به دریا ی کابل‌میریزد که ازمشهورترین آنها در حصص شرق ولایت دریا ی چترا ل یا کنر است‌وبومیان‌اورا بیلام و گاهی کاشغر خوانند . منبع دریا ی چترا ل ، بند آب‌پامیرومصب اونزد یك جلال آباد، دریای کابل است . این دریا در طــو ل(دو صدو هفتاد) میل جریان داردو درساحل غربی خود از جنوب‌ازندو،از معاو نینی آب میگیرد که موسومند به انهار ارسون ، جنجر یت کو ،دریز ، ایپن ، اچست، چترا ل ، شیلی ، اوردگل (گل یاگول درزبان‌چترالی جوی را خوانــند) اژر ، ارکاری و لتکو .معاونـیـن آن ازساحل شر ق (جنوبا شمالا)عبارت است‌از انهار ار ندو (به لهجــه‌پشتوا ر نوی) دمل عشریت، گله تگ ، دروش ، ششی کوه، گیسو، کهرت ، بروز ، جغور ، دینیــن نوردت و گولنکو ، معاو نیـن آن‌به جهت شمال گو لنگو اینها ست. جوی حرا م (عمیق است وآب‌نمی‌دهد) پر ی ایت مراو ی‌بری نیز، برنگول ، ریشون ، گو گر، تیریچ‌تور کو ، بونی ، میراکرم ،سنوغور لاسپور ، چمر کند ، یارخو ن،دریای‌باشکل حصه وسط مشر قی‌بلور ــ ستا ن را آب یاری نموده،نزدیـك‌ارند و در دریای چترا ل‌می اوفتد . دریا ی مذکور در قرب دهن واد ی‌باشکل سه منبع مهم دارد وازمعاون های عمده اویکی دریا ی سکوریگل‌است که‌قدر ی بالاتر از قر یــه پشو یی باو ملحق میشود . دیگردریا ی منا ن گل که از دره شوا ل بــه تندی و شور خارج شده،درنزدیکی‌براگا متل (لو ت ده)بــه دریای باشکل میریزد . دریای‌باشکل‌در جوار دهکد ه سزا، در قلــب یك دره تاریك و تنگ داخل وبیك‌نهر جوشا ن و خرو شند ه‌تحویل یافته تنه های ضخیم اشجا روصخره‌های بزرگ را که سدراه اوواقــع میشوند ، عبور مینماید واز جوارقریه باگل گرو م بسر عت‌گذشته به دور ی لك‌دماغه عظیمی دو رمی‌خورد که (یکهزارو هشتصد) فت بلند ی دارد جو یهای وادی پتی‌گل‌وواد ی گردیش نیز به کنار چپ دریای رباشگل‌داخل‌میشود .دریاهایی‌که به اسمای چهار گا نه خوانده

میشود ،یعنی بیچ، کامه ، پریسون،وپرون ، وادی های مسکن قبایل پریسو ، کنی ، اشخون، ووایسی‌را دروسط بلورستا ن آب داده واز چشمه ها وبر فها ی وادی‌بالا یی‌پریسو ن وجو یی که ازکا مه می آید (نزدیك قریه شپتو گروم)آب‌میگیرد . این دریا از قرب مرغزاری که سابق به صفت ار ض‌مقد س نگهداشته میشد ، به خا مو شی عبو ر کرده و تمام قریه ها ی‌پریسو ن را شادا ب‌میسازد .آخرین دریاها به علاقه سنگلاخ تسا روداخل‌شده ،ازساحل راست از جو یها ی کتی آشخون واز ساحل چپ‌ازجوی‌های وایی آب گر فته ، نزدیك چغر سرا ی بدریا ی چترا ل‌میریزد بلورستا ن دارای جنگلها ی بلو ت وار چه واشجا ر سیب ،ناك،شفتالو، انار، انجیر، آلوبخارا ، چار مغز ، زیتو ن ، صنوبر وسرو آزاد، باغهای و حشی بوده ، گندم ، جو، برنج ، جواری ، ارزن ، باقلی،نخود ، ماش و نسك میرو یا ند . حیوانا ت وسبا ع او عبارت است‌از گاو ، گوسفند گدی ،بز، اوریال ، غژگاو ،اسپ ، خر،مارخور،خرس‌پلنگ،بوزینه،گرگ ، رو باه،خفك، سگ‌آبی ، آهوی نافه ، مرغزری،مرغ چرده ، کبك و کفتار روی هم رفته بلورستا ن و لایتی است که‌مناظر دره های‌پرپیچ وتاب تنگه‌های غیرقابل عبور ، رودهای‌خرو شنده‌وپرآب ، جنگلها ی عظیم وسیاه ودر نشیب آن جنگلها ی غلو و مظلم‌مرغزار های کوچك وزمردین و د ر پهلوی جویبار های در خشنده ،اشجا ر بیشمار زیتو ن و بلو طسبز وسایه دار سرو وصنوبردیده وهوش را می فریبد ، وازطرفی‌منظره کوتلها ی مرتفع قلل ساکت‌وخاموش‌پشته های خشك و صعب المرور ، اراضی پربر ف و یخچا ل،توفا ن‌های باد وبارا ن اوخاطر راافسرده وملول می نماید .

قرا و قصبات مشهورهٔ امروزه‌بلورستا ن عبار ت از اینهاست : چترا ل ،(پایه تخت چترا ل)دروش ، ایین ، بروز ، لشغو ر ، درشب (دوقریه مو خر الذکر به‌درهٔواقع است که به زیبا ك میرود) ریشو ن ،بونی ، سنوغور،مستوج،یار خو ن (عمو ما در دره یي که‌به واخان میرود واقع‌می باشد) لاسپورملکوه ، توریکو (اینهادر دره یی استند که به گلگت میرود)پتسي‌گروم ، پشمو یي ، اپسا یي،شیدگل

برا گا متل ، با جندره ، بادا مك، اولا گل، جپو ، بپرو ك، پرستم ، ارمیرکا مدیش ، میر گرو م، کامو، سار ت ، پنی گل ، بازگل ، (اینهادر وادی باشگل افتاده اند) کتی ، شمو ودر دره وا ی قریه های انچی ، نیشنی ، جمه ، امزیی، چمی اون ، گیگلی ، اکو ن ، ملایش ، بارگل ، برنیته ، و در دره پریسون قصبات شیتو گروم ، پرونتز گروم، دیو ر گروم ، کستیکی گرو م، ستسو گروم .

اما به قول بعضی ها، جغرافیا ی ولایت بلورستا ن وسیعتر از آنست که ماگفتیم .

منجمله مستر بیلومی گوید بلورستان شامل علاقه های کافر ستان (نور ستان)، چترا ل (کاسگر) پاسین و گلگت (در شما ل غرب علاقه کشمیر حا لیه به جهت راست نهر سند) شکار د و(در شما ل سری نگر ـ پایه تخت کشمیر ـ به کنار چپ نهر سند) است . »

بابر مرزا ی مشهور نیز درقرن شانزده (١٥٠٤) نه تنها چترا ل و نورستا ن را به اسم کافرستا ن ذکر کرده ، بلکه موضع چغن سر ای (چغه سرا ی حالیه اسمار)را جزو کافر ستان شمرده است. واز این پاك معلو م میشود که در عهد بابر اهالی بلورستا ن بر قطعا ت متجاوز باجور (مشر ق دریای کنر) قابض بودند . مسیو بار تولد به حوا له قول محمد حیدر که یکی ازنویسنده گان قرن شانزده) است مینویسد: «کلمه بلور و بلورستا ن به تما م مملکتی که از واد ی کابل به طر ف شمال مشر ق تاکشمیر و یار کندو کاشغر ستا ن کشیده شده، اطلا ق میگردد . » سر هنر ی پول که درعهد خود از جغرافیا دانهای معروفی بود، میگوید ولایت کافر ستان یك قسمت مملکت باطل پرستی است که ازکابل تاکشمیر امتداد دارد وواسیائی های قرون وسطی آنرا ابها ما بیلا و رمی خواندند ومار کو پولو اورا بولو رگفته است . »

علي ای حا ل میتوا ن فهمید، بعداز آنکه آرین ها در از منه قبل التاریخ وارد با ختر و آریانه افغا نستا ن گردیداه وبه مرور زما ن به علت کثر ت نفوس و قلت ارا ضی رخت سفر جانب سایر وادی های

افغانستان کشیده اند . منجمله شاخه یی از آرین ها ی باختروارد سرزمین بلورستان گردیده و به تشکیل جمعیتی پرداخته اند . این ها در ابتدا به مناسبت وطن اصلی (باختر) به همان نام موسوم بودند وآهسته آهسته تحریف کلمه باختر بالور و بیلاور شده پسانها مشهور به بولور و بولر گردید و ملک اینها نیز بلاور و بولور خوانده شد به قول بار تولد هنوز طایفه معروف به سیاه پوشها ی بلورستان گاهی خودرا بلور میخوانند . او میگوید بلور کلمه یی ایست که در تالیفات مورخین چین (قرن اول مسیحی) دیده میشود ، هم در تالیفات چین تاقرن هجدهم و هم در تصنیفات مسلمین . مثلا نگارشات محمد حیدر کلمه بلور و بلورستان به تمام مملکتی اطلاق شده که از وادی کابل تا کشمیر و کاشغر و یارکند ممتد است در بلورستان شرقی «چترار» که سابقه اورا کتور میخواندند .

دریای چترار «کنر » به لهجه بومی هنوز به اسم بیلام که همان محرف بیلادر است ، نامیده میشود .

مستر بیلو میگوید «اسم بلور فی حد ذاتها محض یك تحریف طبیعی از لفظ باختر است ، » کلمه چترار یاچترال به جای کتور بعداز قرن شانزده مشهور و عمومی شده ، در قرن هفده این کلمه در مورد کتور در نگارشات محمد بن ولی دیده میشود . وبار تولد اشار تی بدین معنی میکند . چترال گاهی به نام کاشکار یا قاشقار نیز از جانب اهالی یادشده . چونکه در قرن شش و هم در قرن هجده به تصرف چینی ها بوده و جز و کاشغر ستان چین به شمار میرفته است . پس از اسم کاشکاری که از تورکستان چین جدا شده به چترال هم اطلاق گردید . بنا به قول بیدولف ، « سیاه پوشها ی بلورستان غربی در موارد ی که ملت خود را نقطه مقابل مسلمین قرار میدادند ، نام کاپره را در مورد خود استعمال مینمودند . » ممکن است نام کاپره پسانتر کافر و کافرستان گردیده باشد .

«بلورستان در عهد قدیم جزو ولایت باختر: ابو معیو و بعضی جغرافیه دانها آنرا در ضمن ولایت باختر شناخته و اسم برده اند. چنانچه مستر بیلو حدود ولایت باختر را بدین نهج تعریف مینماید: در شمال و مشرق افغانستان شامل تمام علاقه هایی است که در میان دریای آمو و تا حد بلخ و حصه بالای دریای سند واقع گردیده و سرحد مذکور از سلسله کوه دوما که به طرف مشرق و مغرب از منابع سوات و چترال امتداد دارد، منقطع می شود. و در جهت جنوب و غرب سرحد باختر متوازی است به کوه های یغمان الی سلسله جبال التیمور که به این حساب علاقه های لهوگر دو وردک به طرف سرحد باختر می ماند و شمیر [illegible] در غزنی را به دره [illegible] جکدلک متصل میسازد و بیشتر از این علاقه دریای کابل تا محل اتصال به دریای چترال سرحد باختر را تشکیل می نماید. پس به طرف شمال مشرق ولایت بلور داخل حدود باختر پاشمرده میشد.»

آرین های بلورستان، بعد از تشکیل جمعیت در این ولایت دارای همان مذهب زرتشتی قدیم بوده و حتی تا قرن نزده علایم آتش پرستی در میان مذهب بت پرستی آنها دیده می شد. چنانچه انسکلپیدی بریتانی در این موضوع اشاراتی می کند که داکتر کارل گوستاو فن پلاتن المانی بعد از مسافرت علمی خود در بلورستان، شرحی به کلیشنه نسباً یونانی مطبوعه کلن موقوم نموده و ضمناً اظهار داشت: نژاد هندو ژرمن در شمال هندوکوه، ولایت قدیم باختر را تشکیل نموده و مذهب زردشتی پرستش آتش را از بین خود ایجاد کردند. و در حدود هزار و پنجصد سال قبل از مسیح طبقه فرمانروا شناختند. لکن [illegible] این نژاد [illegible] آریایی [illegible] مشهور [illegible] ایران و افغانستان [illegible] با طبقات زیر دست مخلوط شده و منحل گشته اند. تحقیقات [illegible] کافرستان [illegible] بلورستانی [illegible] جدا کرده اند، از حیث [illegible]

ملاحظه در دین ، اخلاق ، عادات ، اسلحه وسایر امور اهالی بلورستان به طرز حیات پدران و اجداد آریایی خود مان پی برده می شود . ولی از تحقیقات علمی سایر محققین معلوم می شود ، که بمرور زمان این شاخه خالص آریایی افغانستان را از اختلاط سایر طوایف آریایی داخله و حتی نژاد های خارجه چندان ، معاف نداشته است ، که ما در سطور نزدیکی به آن اشاره خواهیم نمود .

بعد از سقوط دولت باختری و نفوذ سلسله هخامنشی در افغانستان بلورستان با استقلال داخلی زیست کرده . و از روی هیچ علایمی نمیتوان گفت که کمترین سلطه یی از آنها در این مملکت داخل شده باشد . هکذا در دوره تسلط یونانیان واقعاً تا حال علایمی به دست نیامده که بتوان گفت ؛ یونانیان در بلورستان به تشکیل دولت و مدنیتی پرداخته اند . ولی بعد از آنکه دولت های کوشانی و هیطل از قرن اول تا ششم مسیحی در افغانستان ، حکمفرما بوده و یونانیان برای ابد سقوط کردند ، عده یی از باختری های مدنی در همان محاربات اولین تخارها با باختر ، مغلوب به دره های بلورستان پناه بردند وضمناً با اهالی آمیخته ، رسوم وعادات مدنیه باختری را به آنها ارمغان دادند . چنانی که هنوز آداب نشستن وخوردن غذا در روی میز و صندلی ومراسم تکفین و تجهیز و اصول خطابه و نطق ها و تشکیل انجمن وجرگه ها برای حل و فصل امور قبیلوی و طرز شرب مدام و رقص و غیره ها یادگار همان مدنیت قدیم باختری در بلورستان آشکارا و پدیدار است . در این ضمن ارباب انواع پرستی یونانیان باختر نیز در مذهب روشنی پرست بلورستان تأثیر کرده و تا قرن نزده در آنجا مذهب بت پرستی باقی ماند . هر چند ارباب انواع بلورستان بسی زیاد بوده وبه هر یک قربانی تقدیم میشد . ولی از همه بزرگتر همان امرا ، رب النوع اعظم تمام قوتها و گیش رب النوع جنگ بود . مونی از قسیم ترین ارباب انواع به حساب میرفت ، ملده ، تکاو ، قربانغی ، امصترا و کلوتر قربانی گیش و گوسفند برای رب النوع ... [illegible] ارباب انواع و ... بد

عمومیه شمرده میشد و گاهی اسیر حرب هم به قربانگاه سوق می گردید. شیخ کلان، هدایا وقربانی را به واسطه پاشیدن آب تطهیر و خون قربانی رابه همراه آرد و شراب و مسکه بر معبد انداخته، فریاد می کرد: سوچ! سوچ یعنی پاك شو پاك شو! (سچه در پشتو عینا همین معنی پاك را دارد.)

دراین میانه دین بودا نیز ازماورای سند در بلورستان شرقی پا نهاده و در قرون اولیه مسیحی چنانی که انسکلپیدی بریتانی میگوید، «چترال از طرف زوار چین به صفت یك مرکز مقدس بده شمرده میشد.» در سایه همین مذهب بود که لغات پراکریت هند، قسما در لهجه های بلورستان منتشر گردیده و حتی زبان طایفه سیاه پوشها به طوری که بیدولف میگوید و بارتولد اشاره میکند، منسوب به شاخه هندی السنه آریایی گردیده است. معهذا آثاری از مذهب بودا در کافرستان دیده نشده و در این مورد، حکمی نمیتوان کرد.

دوره های کوشانی و هیاطله ها تاثیرات مهمی در مورد بلورستان نداشته و تاریخ این ولایت درآن عهود بسی تاریك است. درقرن ششم میلادی تورکانی که به اتفاق ساسانی های فارس، دولت هیاطله افغانستان را منقرض نموده وخوددر ولایت تخارستان و شرق شمال (بدخشان) حکمران شده بودند، از طرف قوای مهاجم چینی ها طردو تبعید شده، بلورستان ضمیمه حکومت چین گردید. وضمنا نفوس تبت ها در حصص انتهای شرقی بلورستان مثل گلگت و کنجوت ولاك ریشه گرفت که تا امروز باقی است با این مراتب تسلط چینی ها در بلورستان غربی موقتی وعارضی بود. فقط بلورستان شرقی (چترال) مدتی در تحت اداره کاشغرستان چین واقع گردیده وحتی پسانها طایفه زیر دست رونا ویاروناس را که از جهت شمال فرودآمده وزمام حکمرانی چترال را به دست گرفته بودند، نیز در خود تحلیل کردند، به اندازه یی که زبردست های خارجی مجبور شدند زبان

واطوار اما لی اصلی وزیر دست خودرا در چترال اختیار نماینه .
باکل حال ، تا زمان ظهور اسلام در چترال و نورستان ، مذهب عمومی همان بت پرستی بوده وولایت در تحت امروسای بومی ملقب به ادیا اداشو (عداشو) که پسانها به چاشت یا جاست معروف شدند ، اداره میشید . چنانی که بلورستان غربی تاقرن نهم و بلورستان شرقی تا قرن هفدهم به همان مذهب بت پرستی قدیم و استقلال داخلی باقی بوده .و حتی تا حال نمونه یی از مذهب بت پرستی در دره های ارسون، جنجریت کو، بربر ، بمبوریت ، و نبور (ساحل راست دریای چترال در بلورستان شرقی) باقی است. وکافر های آنجا بدودسته گش وبش گلی یا کافر سرخ منقسم میشوند که اول الذکر باشنده گان اصلی چترال ودومی از فراری های نورستان بوده و بدانجا مهاجرت نموده اند . در قرن دهم مسیحی که اسلام در صفحات افغانستان مشرقی ترویج میشد ، دسته دسته مردم از قبایل آن حصص از قبول اسلام انکار نموده وبدره های بلورستان پناه می بردند . این پناه برده گان به مرور زمان طوایف کمزور بلورستانی را مغلوب ومطیع خود ساخته ،وضمنا با آنها آمیختند انسکلپیدی بریتانی در این موردمیگوید : « باشنده گان موجوده ازاخلاف همان قبایل افغانستان شرقی هستند که در قرن دهم از مقابل اسلام گریخته و در اینجا پناه آورده اند . »

بایستی دانست ، در از منه قدیمه طایفه بزرگ داد یکای پختانه (تاجیک ها) از ولایت باختیا و گندهار یا به جانب شرق شمال افغانستان وسایر حصص مملکت منتشر گردیدند .که از آن جمله بود اهالی قدیم کوهستان، خنجان ، سیستان ، پشه یی * (و لو موخر الذکر زبان غیر آریایی تکلم مینماید) ارمری های قدیم لهوگر ، کانی گرام)وحصه مسعودووزیر که لهجه معروف به بار کستا تکلم میکنند طوایف کالسنای واخان وبدخشان (تاجیکهای سبرقول، واخان ، شغنان ، منجان سنگلیچ اشکاشم) که بزبان مشهور به

کالسیا تکلم مینمایند ، سارت های شمالی هندو کوه سایر حصص بدخشان و درواز که فارسی، صاف تلفظ مینمایند و حتی بعضی ها زبان دری قدیم را منسوب به آنها میدانند . منجمله قسمتی ازشاخه دادیکا در نهایت شرق شمال ولایت گندهاریا (صفحات سوات، دیر ، باجور) سکونت داشتند . این قسمت از طرف شعبه گندارین‌های پختانه ، بالتدریج به طرف بالارانده میشدند . در قرن پانزده یوسف زی ها به کلی آنها را از صفحات باجور طرد و تبعید نمود. عده یی از اینها بدره های بلورستان مشرقی (چترال) کشیده و به اهالی آمیختند . اماقسمت عمده دادیکهادر از منه قدیمتری با اهالی بلورستان اختلاط ورزیده اند که تاهنوز قصبات سارت وپشویی در وادی باشکل (بلورستان غربی)ودره یی که به گلگت میرود .(در بلورستان شرقی) نماینده گی آنها (دادیک ها)را مینماید . به علاوه چون اهالی بلورستان نظر به حصانت و متانت مکان و مقام سلحشور و جنگجو واغلبا با همجواران خود در ستیز بودند. در محاربات اکثرا فاتح و عده زیادی اسیر می گرفتند . این اسرا به عنوان غلام به کار وا داشته شده، تقریبا با حقوق محدودی زنده گی میکردند . البسه آنها سیاه و بعضادرخانه‌ها وبرخی به صناعت های تجاری و آهنگری وچرم دوزی، خدمت می نمودند و به بعضی مقامات مقدسه نزدیك شده نمیتوانستند .عده این غلامان نسبتا زیاد است .و دایرت المعارف انگلیسی احتمال میدهد، آنها از احفاد باشنده گان بسیار قدیم ملك استند .

این اختلاطها ی طوایف داخلی افغانستان ، از قبیل باختری دادیك های پختانه ،اهالی افغانستان مشرقی ، محبوسین جنگی ،اهالی منجان واندراب ، تخارستان ،اهالی متهاجم تبت و کاشغرستان چین باوضعیات جغرافیایی بلورستان که راه های دشوار گذار وعدم سهولت حمل و نقل وعسرت روابط با همی را التزام مینماید دست به دست داده سکنه بلورستان را در عادت،اخلاق،زبان

وسایر امور حیاتی [illegible] متفاوت [illegible] چنانچه جنگ های داخلی [illegible] این [illegible] جنگهای [illegible] که [illegible] قوی [illegible] سیاه [illegible] که مصالحات متکلمین در [illegible] قابل مقایسه نبود [illegible]

اهالی بلورستان به چندین اسم معروف و منشعب بوده ، به لهجه های مختلفی تکلم میکنند .در بلورستان شرقی ، یعنی چترال ،اهالی به دو حصه عمده منقسم میگردد که دسته اول ساکنین قدیم این سر زمین ودارای اکثریت بوده ،موسوم به خو یا قو ستند . وبه زبان مستقلی به نام خووار تکلم مینمایند . دسته دویم موسوم به رونا یا روناس است که ازمهاجرین صفحات شمالی بوده و صفت ریاست را گرفتند . معهذا در اهالی چترال تحلیل شده ، زبان واطوار آنها را اختیار کردند .دربلورستان غربی اگر از تقسیمات قدیمه به نام (سیاه پوشان وسفید پوشان)که ابدا باعث سهولت شناخت نیست، صرف نظر کنیم.باید بگوییم اهالی به سه دسته سیاه پوش، وایگلی، پریسنگلی یا ویرون منقسم میشوند سیاه پوشها مشتمل است بر یك قبیله عظیم یعنی کتیر هاو چهارقبیله خورد ، کام ما دو گلی، کشتان یاگشتوز و گردیش ، زبان سیاه پوشها با آنکه تحقیقات عمیق عملی نشده ،عجالته به شاخه السنه هندی آریایی منسوب است .

وایگلی ها به زبانی تکلم میکنند که ازلسان سیاه پوشهاوپریسنگلی ها جدا و متمایز است .پریسنگلی هادر همه اوضاع تقریبا باسیاه پوشها ووایگلی ها اختلاف دارندواگر چه در سلاحشوری از آنها کمتر استند ،ولی در زحمت کشی وقوت تحمل ممتاز میباشند .زبان های بلورستان چنانی که گفتیم به علاوه محاوره های مختلفه ، به چهار دسته تقسیم میشود، چترالی یا خووار زبان سیاه پوش هاکه بسیار مروج است ، زبان وای و پریسون .اهالی میگویند که زبان

وای را بچه‌ها هم یاد گرفته می‌توانند اما زبان پریسون را تا کسی در آن منطقه تولد نشده باشد یادگرفته نمیتواند.

راجع به تاریخ ولایت بلورستان باید بگوییم سخت تاریک ومجهول است. روایات و طنی اینها در پرده های اساطیری و آمیخته با قصص پری های قشنگ وعفاریت خشن است. معهذا تا اندازه بس مختصری از صفحات تواریخ میتوان در این موضوع معلوماتی بدست آورد. در تاریخهای مسلمین نسبتا به طور وضوح اولین ذکری که راجع به این ولایت شده همان تاریخ تیمور کورگان است بابر نیز در تزك خود اسمی از اهالی بلورستان میبرد وآئین اکبری گاهی از اینها یادی مینماید. شرف الدین هم در جلد دوم کتاب خود از زبان اهالی بلورستان ذکری کرده می‌گوید لسان آنها بتور گی و هندی ونه به فارسی شباهتی دارد. از فرنگیها اولین کسی که دست به این کار زد، دبلیو لوك هارت Magor. Tanor است. مشارالیه در ۱۸۸۵ــ۸۶ باوفد مخصوصی به غرض معاینه دره های هند وکو عزیمت نموده و تا حصص فوقانی وادی باشکل در بلورستان غربی رفته توانست. بعدها به بلورستان شرقی (چترال) عودت نمود.

ماژور تینر ــ Magor. Tanq نیز کوشش نمود که به راه جلال‌آباد به نورستان داخل شود. ولی به علت بیماری ناکام ماند.

مستر نیر Noir کشاف معروف (در شعبه کشافی هند) به‌تبدیل لباس از هند به راه چترال عازم نورستان شد. و اوعلاقه کلاشی چترال راکه مسکن اهالی بت‌پرست بود، نورستان صحیح پنداشت. این اشتباه او از صورت راپورتی‌که داده است معلوم میشود. در سال ۱۸۸۹ مستر رابرتسن G.S. Robertson داخل نورستان شد و بعد از یك‌سال این‌مسافرت خودرا تکرار نمود. معلومات این شخص راجع به بلورستان‌غربی نسبتا مفید و دلچسپ است. بینید گت گوز Benetictgoes نیزوقتی که از پشاور به کابل‌میرفت. درباب نورستان شنیده بود که از

ترس مرگ هیچ مسلمانی در آنجا رفته نمیتواند . وتجارا ن هندورفته میتوانند ، اما در معبد اجازه داخل شد ن ندارند .مشارا لیه شراب کافر ها را هم نوشیده بودو گما ن میکرد آنها نصارای هستند . از آن بعد راجع به این ولایت چیزی شنیده نشد .حتی در تذکره نقشه هندوستان تذکره نقشه هندوستا ن « منتشره رنیل وکتاب کابل «منتشره رنیل و کتاب کابل «مصنفه الفنستن .»

روی همرفته می توان فهمید، بلورستا ن در دوره اسلام تا ظهور تیمور مستقل و مطلق العنان زنده گی کرده و به مذهب قدیم خویش پابند بودند . چون ولایت دارای قلاع متین و هر قریه قلعه یی داشت بزرگان قلاع در عین حال سمت ریاست عسکری را در محاربه داشته ودر مقابل رییس قویتری مطیع شمرده میشدند . تیمور درسال ۱۳۹۸ هنگا می که به هندوستان حمله میبرد ، در اثر تظلم رعایای اندراب تخارستان از یغمای کشورها و بلورها به جانب بلورستان عسکر کشید . واز جهت شمال ازگردنهٔ خاواك به راه حصه فوقانی وادی پنجشیر عبور کرد . تیمور دراین مسافرت زمستانی درسبدی نشسته به واسطه یخمالك خورد ن از کوه سرازیر شد .واو میگوید که در جناح چپ خودیك دسته ده هزارسوار ی روان کردم، معلوم می شود این عده مهم به حصه شمالی نورستان رفته و تباه شده اند . اماتیمور دعوی میکند من غالب بودم . به هر حال تیمور بسرعت این ولایت صعب المرور وجبال مخوف را تخلیه نموده ، واز راه خاواك بدر رفت . و ضمناً در کتور کتیبه یی به یاد گار این سفر خود گذاشت در داخل نورستان بر کنار دریای ناجل یا الیشنگ تا حال قلعه یی موجوداست که اورا قلعه تیمور نامند . در قلعه قلوم ، سنگی است که برآن آخرین نقطه پیشرفت تیمور منقوش گردیده و اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان در همان سنگ یاد گاری نقش کرده است. بعداز تیمور تازمان امیر عبدالرحمن خان از این راه شمال غرب ،دیگرعساکری به بلورستان داخل نشده است . مسیو بار تولد میگوید علاوه بر هجومی که ازاین راه بر

نورستان شده ، از بدخشان در شمال واز وادی کابل در جنوب وچترال در شرق نیز حملاتی به بلورستان غربی شده است .

تزك بابری در ذکری که ازاهالی بلورستان مینماید ،میگوید که در وادی پنجشیر چپاول هامی‌اندازند و شراب مینوشند و هر آدمی بوتلی از چرم مملو از شراب درگردن حمایل دارد .

آیین اکبری در ذیل نوشته های‌خود یکباری گفته است که «سیاه‌پوش‌ها (اهالی بلورستان) احفاد یونانی‌ها استند». همین تذکار آیین اکبری است که مصدر این قصه نادرست گردیده و تا حدی مردم را راجع به نژاد بلورها در اشتباه‌می اندازد . مستر یول این نوشته را تردید نموده و انسکلپیدی بریتانی ذکری از آن نمیکند .

بعد از تیمور ، بابر و محمد حیدر نیز حملاتی به بلورستان نمودند ولی دسته های سواره آنها عاجز بود از اینکه موفقیت محکمی در آنجا احراز نماید . این حملات فقط به منزله یغما و چپاول به‌شمار رفت . به هر حال بعد از قرن شانزده بالتدریج اسلام میست در بلورستان شرقی قدم نهاد ودر قرن دهم شیاهرام های بزرگی از راه هندو کوه به وادی پنجشیر که ازشعبات رود کابل است میرفت. علاوه بر آن یك راهی هم از بدخشان به تبت ذکر می کنند . یعنی به ولایت سمت علیا ی هند که سکنه آنجا از اهل تبت ودراین زمان ولایات تحت الا طاعه انگلیس (گلگیت ، گنجوت) ، لاك در آنجا واقع است .

نفوذ اسلام هم از همین راه‌ها درچترال پیش میرفت .در وسط قرن هجده بلورستان شرقی (چترال) زیر تسلط چینی ها رفت و بعدها دوباره آزاد گردید ودرتحت‌رایت مهترهای چترال مستقل و حتی بعضی قبایل سیاه پوشهای بلورستان غربی نیزاطاعت‌سیاسی مهترچترال راقبول نمودند.و به‌قول محمد بن ولی یکی از مهتران

چترال را قبول نمودند و به قــــول محمد ابن ولی یکی ازمهتران چترال بابر شاه نام به امام قلـــی خا نبخارایی اظهار تمکین وانقیاد نمود.

در قر ن نزد ه مطابق معا هد ه دیورند(دوازد ه نومبـــر ۱۸۹۳) منعقد ه بین دولتین افغا نو انگلیز، حقو ق افغانستا ن از چترا ل سلب گردید ه و در ۱۸۹۵ عساکر انگلیز تمام آن علاقه را اشغا ل نمود. عمرا خان رییس جندول و شیر افضل خان باجور ی پناه گزین سیاسی کابل که بر ضد استعمار انگلیز وامیـــرالملك برادر نظام الملك مهترچترال حرب مینمودند ، اسیر گردیدند .وچترال به صفت یگعلا قه ، مربوط کشمیر قرار داده شد. و شجـــاع الملك مهتر چترا ل در جنـــور ی ۱۹۰۳ به دربار تاج پوشی دهلـــی حضور به هم رساند . در عهـــــد وایسرا ی کرزن ، عساکر انگلیز ، در منتهای جنوبی علاقهٔ چترال در قلعه دروش اقا مت داشت و درهمان وقت تنها نه های سر حدی به عوض عساکر منتظم به ملیشیا ی چترالی تحویل داده شد .

در همان حالیکه مقدرا ت چترا ل بر نهج مذکور فیصله میشد، مطابق مواد معاهده دولتین افغان وانگلیز ،علاقه بلورستا ن غر بی(نورستان) از احترا صا ت مستقیم بریتا نیـــا محفوظ ماند . و لهذا اعلیحضر ت امیر عبدالر حمن خان به سر عت درسا ل ۱۸۹۵ داخل اقدا مات عسکری شده و به واسطه اشاعهٔ اسلامیت، ولایت مذکور را جز و لا ینفـــك افغانستا ن قرار داد .وامروزه اهالی ذکی و فعال بلور ستان در ردیف متدین ترین وو طن پرست تریـــن طبقات افغا نستان به شمار مـــــی روند .

غور یا غرجستان

(هزاره جات حالیه و غور)

ولایت غور یا پارو پا میسس Paropamisus از ولایات مرکزی افغانستان بوده، شمالاً به ولایت باختر و جنوباً به ولایت زابل، وسیستان، غرباً به ولایت آریانا وسیستان و شرقاً به ولایت زابل وگندهارا محدودومتصل است. ولایت غور بعداز سطح مرتفع پامیرات از مرتفع ترین سطوح افغانستان بوده، بر فکیرو دارای زمستان و برودت شدید و ضمناً دره های بامیان وهزاره مالك معادن قیمتدار آهن، ذغال سنگ، گوگردوسرب میباشد. و لایت غور در صحنه افغانستان به منزله یك قلعه عظیم و برج آهنین دست نارسی به شمار میرود. شهرهای تاریخی و معروف غورعبارت ازاین هاست :- فیروز کوه (یکی ازپایه تخت های مقتدروزمین آسیاودارای ابنیه وعمارات عالیه در قرن دوازده مسیحی بوده و هنوز محل وقوع و حفریات عملی نگردیده) بامیان (یکی از شهر های مدنی آسیا و ظریف ترین پایه تخت های افغانستان از قرن اول تا هفتو حتی سیزده مسیحی بوده و حالیاخراب افتاده)، شهرك(به شکل قریه یی موجود است و بعضی محققین آن را در منزلهٔ پایه تخت مشهور غور شناخته اند)، تولك(شکل قریه دارد و تحقیقاتی درآن باب نشده)، آهنگران (پایه تخت آخرین پادشاه محلی غور در سمت علیای هریرود باقی است)،قره باغ (محاط به خرابه های است که مسکوکات منسوب به دوره اسکندرکبیر از آنجا پیدا میشودو به طوری که بار تولد میگوید، محتمل است که پایه تخت قدیم ولایت غور باشد)، کرمان (واقع در هزاره جات حالیه که فرشته از آن در دوره

غزنویه نام برده و اکنون محو ومعدوم است) ، شهرضحاك وشهر شاهی قدیم (مؤخر الذکر درجانب جنوب غربی اصنام جسمیه بامیان واقع بوده و هونستن از آن ذکری کرده و اول الذکر در نزد یکی شهر شاهی معمور بود ، که چنگیز آن را تخریب نمود). شهر غلغله (معمور دوره اسلام و به جهت جنوب مقابل اصنام عظیمه بامیان واقع بود ودر حمله مغول منهدم گردید .)

پشین و شور مین (شهر هایی که در مشرق غرجستان واقع بوده وبار تولد از آن ذکری میکند.).فردوسی خراسانی و لایت غور رابا ولایت کابل ، سیستان ،بلوچ ،قنوج جزو زابل (قند هار) حساب کرده و ضمنا اهالی غور را بـــه شجاعت وصف مینماید واز پادشاه قدیم غور بدین بیت یاد میکند :

سر غوریان بود بسطام شیر کجا پشت پیل آوریدی به زیر

در از منهٔ قبل التاریخ ، بعد ازآن که آریان ها ،وارد هرات وبلخ گردیده واز آنجا به سایر صفحات افغانستان منقسم شدند .قسمتی هم از شاخه پختانه ها به دره های ولایت غور سرازیر گردیده و در ارتفاع جبال ودره های سهمناك او مسکن گزیدند . زیرا دره های سر سبز و چراگاه های معروف وآبهای جاری و انهار خوشگوار این ولایت برای اقامت مال دارا ن طایفه شریفه اریه بسی مساعد بود. وطن اینها پسان معروف به غور گردید و بنوعی که ما در قسمت تاریخ پاختیا نوشتیم ، کلمه غورویاغریك لغت قدیم پختانه بوده وتا امروز در زبان پشتو مستعمـــل وموجود است . تحریفات وتبدلات این کلمه بهمرور زمان غرج وغرچ وغرش شده و در دوره اســـلام مشهور به غرجستان گردید. اسم طایفه بزرگ پختانه (غلجایی ویا غلزایی) نیز منسوب به همان نام ولایت غرج و یاغور است که بعضی مورخین آنهارا به نام خلج وخلجی یاد کرده اند . باکل حال اسم غور که محرف غرو است و غرو در ،پختانه جمع غر (کوه) وبه معنـــی

کوه ها و کوهستان میباشد ، مناسب‌ترین اسمی است که در مورد این ولایت کوهستانی اطلاق گردیده است . اما از این که ولایت غور در حصص وسطی و مشرقی خود بعد از حمله های مغول موسوم به هزاره و هزاره جات گردید ، در سطور نزدیکی سخن خواهیم گفت عجالتاً بایستی دانست :

اهالی پس از تشکیل جمعیت در غور ، دارای همان دیانت عناصر پرستی قدیم بودند ، وولایت با اصول حکومت های محلی اداره میشد . وضعیات مستحکمه جغرافیایی ایشان را از هر گونه نفوذ و تسلط همجواران مصوون و محفوظ میداشت . معهذا مجمر دیانت زرتشت از کانون بلخ در هفت قرن قبل از میلاد به دره‌های غور روشنی انداخت . بعد از سقوط دولت باختر و نفوذ هخامنشیان در افغانستان ، بر خلاف سایر صفحات مملکت ، ولایت غور درسایه جبال شامخه ودره های هولناك خویش توانست آزادی وحریت داخلی خودش را حفظ و صیانت نماید . ومیتوان گفت در آن عهد فقط در تمام مملکت افغانستان سه منطقه بود که مالك استقلال شمرده می شدند . این مناطق ثلاثه در وضعیات جغرافیایی شبیه همدیگر و از آن جمله بود ولایت غور وآن دوی دیگر عبارت است از ولایت پاختیا در مشرق وولایت بلور درشرق شمال .

دورهٔ تسلط سکندر مقدونی ، این ترتیبات اداری را درولایت غوربرا هم زد واردوی یونان شاهراه غور را در بوغاز بامیان گذر کرد، ولی تلفات سنگین عساکر یونان که تاریخهای جهان ازآن ذکر ی میکنند ، نیز در حدود این ولایت واقع شد در عهد دولت یونانیان باختر ، غور مستعد قبول رژیم ومدنیت باختری گردیده وحتی یك وقتی از مهم ترین کانونهای این تمدن به حساب میرفت پروفیسر فوشه در یادداشت‌های خود به موزه کابل مینویسد :

«در عهد « انتی ما کس » مشهورترین پادشاهان باختر (۱۷۰-۱۴۰ قمری ق.م). مسکوکات این پادشاه فاتح از طرف شهزادگان

«کوین» تقلید شد و این حکومت کوین در غرب شاهراه بلخ یعنی کوهستان هزاره (غور) متشکل بود.»

پس میتوان فهمید غور در آن عهد نیز به تشکیل حکومت محلی و حفظ آزادی داخلی پرداخته است.

ولایت غور در دوره یونان مراتب اعتلا و ترقی را سیر نمود و هم در آن دوره بود که دیانت بودا، از دامنه های شرقی آن داخل شده و غور را به مدنیت جدید تری آشنا ساخت. صنایع گریکو بودیک نیز در این منطقه کوهستانی به نهجی ترقی نمود که بقایای آثار قیمتدار آن هنوز در صفحات صنایع مستظرفه عالم موقع حیرت آوری را حایز است. در عهد دولت کوشانیان افغانستان، غور مشرقی یکی از مهم ترین مراکز مذهب بودا به شمار میرفت و شهر شهیر بامیان قلب این مرکز را تشکیل مینمود، قلل جبال و بقایای دیوار بامیان میتواند یادی از منظره قدیم و حقیقی آن شهر مشهور دهد. خرابه های شهر های عتیق، مینار های ویران شده، سردابه های بیشمار و منظره خونین شفق مانند خرابه ها بیننده را سخت به حیرت و تأثر می اندازد. اصنام عظیم الجثه (آنکه جغرافیا دانان معروف عرب، یاقوت به نام خینگ بت و سرخ بت یادی از آن کرده)، نقاشی های آبی و طلایی (منقوشه به رواق فوقانی اصنام) هر یک خود اسلوب تعجب نظاره گیان عالم است*. تپه های محیط وادی شهر بامیان، مغاره های متعدده آن مناظر مقامات چهل برج، زادنی، شهر غلغله، چهل دختران بر فاصله چندین میل از بامیان مظهر تمدن عجوبه های روزگاران قدیم بامیان به حساب میروند.

زوار معروف چینی هیوان تسنگ تمام این مناظر حیرت انگیز را سیزده قرن پیشتر به همان جلوه و رونقی که داشت تماشا کرده است. آری بامیان اعجوبه بلاد است و نمیتوان آن را یک شهر جغرافیایی کلاسیک دانست. معبر بامیان در یکرشته کوه هایی که به ارتفاع دو هزار و پنجصد متر موقع مهم استراتیژیکی داشته منزلگاه مهم قوافل تجارتی و مرکز

کاروا نهای ممالك تاتارو تورکستان وهندو ستا ن بود . خوب است این قصه هارا گذاشته ودر جای مناسبی ازآن سخن گوییم دراینجا به طور اختصار باید دانست :

ولایت غور در عهد دولت هیاطله کمافی السابق رو به عروج میرفته وبرخلاف سایر حصص مملکت که برغم بعضی مور خین دوچارخرابی ها شده بودند ، از هرگو نه اختلالی محفوظ و مسلم ماند. در قرن ششم تورکا ن وساسانیا ن فارس بـــه صفحا ت شمال و غرب افغانستا ن دستی دراز کردند . اما ولایت غوردر تحت تسلط هیچ قدر تی نر فتـه و مستقلانه زیست مینمود ، رو نـق ومدنیت غور با استقلال داخلی آن تازما ن ظهور و شیو ع اسلام امتداد داشت بعد از آن داخل سرنوشت جدید ی گردید . که آن سرنوشت شامل تمام قطعا ت افغا نستـــا ن بود .

در طول این دور ه هایی کــــه شمردیم ، بعد از مذهب بت پرستی قدیم ، دیانت غور عبار ت اززرتشتی ومتعاقبا بودایت بود که تا ظهور اسلام طو ل کشید هکذا زبان آریایی قدیم ولایت د رمرور دهور ونفو ذ السنه و هنه متروك گردیـــد ه وبالتدریج جا ی خود رابه علاو ه لهجه های محلی ، به زبان پشتو گذاشت ومهاجر ت ها ی دوبار ه داخله از پختا نه های گند هارا و پا ختیا در صفحا ت غور بـــــر عمو میت این زبا ن افزود، به قو ل بیلو مهاجر ت ثانویه پختا نه ها از ولایت گند هارا به جانب واد ی های غور در همان قرن اول مسیحی آغاز نمود ه است . شهزاد ه مسعود غزنو ی در حملاتی که به ولایـــت غور برد ، مجبورشد توسط تر جمان با اهالی غور مذاکر ه نمایدوبیهقی ازاین مذاکر ه شمه یی مینویسد. در ادوار قبل الاسلام ، ولایت غور یکی از متمدن ترین ولا یات افغـــا نستان به شمار میر فت. هر چند در سر تاسر ولایت غور ، تحقیقات علمی نشده ، معهذا حفـریا ت و تحقیقات در بامیان توانست از عظمـت وجلال قدیم این ولایت نماینده گـــی کند ، وما مناسب میدانیم در اینجا مختصر ی از آن همه تحقیقـــا ت

مغرب زمین متذکر گردیم . مسیو گودار و مسیو ها کن در کتاب (آثار عتیقه بودا یی در با میان (۱)خود ها منطبعه پار یس ۱۹۲۸ چنین میگویند :

در نوامبر ۱۹۲۹ مسیو الفردفوشه ر ئیس هیئت عتیقه شناسی در با میا ن ، برای تحقیقا ت آثارعتیقه‌این مقام شهیر وقشنگ‌شروع به کار نمود . تشریحا ت فو شه‌که‌به عنوا ن مسیو امیل سنار عضو موسسه و رئیس کمیسیون‌مشورتی‌فرستاد ه شد ، در ژورنا ل‌اسیاتك انتشا ر یافت . در زمانی‌که بلخ‌مرکز تجار ت بین المللی‌و محو ر شاهرا ه های عمده وثلاثه آسیا(از غر ب به جانب امپرا طوری رومن ، از شمال شرق به طرف براعظم چین ، از جنو ب شرق به جهت سواد عظیم هندوستان)بود،وصنعت گریکو بود یك‌در دره های کابل و گند هارا به منتهای عروج‌رسیده و منزل به منزل به سمت باختریا ن پیش میر فت.امپراطوری‌وسیع‌و مسخر کنند ه بز رگ کوشانی . کانیشکا تمام اقتدار ودارا یی خود را در دسترس عشق به‌مذهب بودا گذاشت .وبا میا ن‌روبه ارتقا و اعتلا نهاد .مو قعیت با میان بین پشاور و بلخ معبر‌متمولترین قافله های تجار تی‌بوده، به زود ی مقام مرکزیت بارونقی‌رااحرا ز کرد . موجودیت تپه ها و جدار های سنگی بامیا ن که غیرقابل تخریب‌است ، برای به وجود آورد ن مجسمه هاو سمچ ها نیزبهترین مقا م به شمار میر فت . گفته میتوانیم اولین ابنیه بودا یی‌با میان مربو ط به قرن‌اول میلادی است . در اختتام قرن‌هفت‌مسیحی،اولین تهاجما ت عرب‌درافغانستان شرو ع شد . را هبین‌بودا یی‌مقتول‌وتبعید و یا مسلمان شدند. معابد آنها ویرا ن و مترو ك، اصنا م‌شان‌خراب ومجروح گر دید . پایه تخت قدیمی بامیا ن که هونستن‌به جانب جنوب غربی صنم‌ها خاطر نشان کرده بود، منهدم وارگ(شهر غلغله) در دا منه مقابل به

1- Les Antiquite. Boudhiquesde Bamiyan. par. M. Godardet Hackin

حصهٔ جنوب شرقی اصنام آباد ومعمور شد . شهر موءخر الذکر از دست چنگیز خراب گردید . وشهر قدیمی دیگری موسوم به شهر ضحاك نیز به نوبت خودمحوومعدوم شد . پس ملتفت بایدبود که آثار خرابه هایی که دربامیان موجود است به دودسته بودایی و اسلامی منقسم می شود .

اولین اروپایی که از مجسمه های عظیم الشان بامیان ذکری نموده ، مسیو هید Hyde استوبعد مسیو ولفورد Wolford شمه یی دراین موضوع نگاشت مونتس‌تورات الفنیستن Elphanstone Mountstwart نیز شرحی مبنی بر عقاید ولفورد (ارتباط اصنام و دین بودا) انتشار داد . چندسال بعد مور کروفت Moorcroft وتری بك Trebeck بامیان را معاینه نمودند .(۱۸۲٤مسیحی). ازسال ۱۸۲٤ تاسال ۱۹۲٤مسیحی چندین نفر دیگر از قبیل الکزاندر برنس Alexander Burnes داکترژرارد Dr. Gerard هونیك بر گروشا ر لهسن(۱۸۳۵م) وغیره بامیان را عبور و ملاحظه نمودند . دراین میانه صاحب منصبان انگلیسی که بسمت نماینده گی کمیسیون حد بخشی افغان و روس را داشتند ، انسبتا بامیان را به سهولت دیده و منجمله میلاند C.Mailland وتالبوت Tallbot در حین اقامت با میان (۱۸۸۵م) یاد داشت های قابل تحسینی از خود بیاد گار گذاشتند . هکذا ایضاحات مور-کروفت و تری بك قابل تقدیرمیباشند . درسال ۱۸٤۲ مستر وینسینت ایر Wincent Eyre کروکی اصنام بامیان وابعد از معاینه تحریر کرد .ودر همان سال لیدی سیل Lady-sale و دخترش کاپی تصاویر دیوار وسقف مجاور اصنام عظیم بامیان راکشید. بالاخره در قطار کسانی که به معاینه بامیان آمده انداز اسم داکتر گری فیت W.Griffith با ایستی متذکر شویم که اخبار مسافرات اورا ژ.ماك کله لاند J. Mac-Clelland در۱۸۳۹ شایع نمود.

هکند از نا م داکتر یایورسکـــی Youorskii که نقل سفر ش در ۱۸۸۲منتشر گردید . اما مهم‌ترین تمام تشریحا ت منتشر ه از انجمن شاهی آسیا یی و جریـــده‌آسیا یی انجمن بنگا ل (که راجع به آثار عتیقه بامیا نهرنگاشته‌شده)عبارت است از ار تیکل مجلـــه مذکور ه (۱) که به عنوا ن Rockout care sand statesan Bumiyan The (سمچ ها و مجسمه های‌حجار ی شده با میا ن) در۱۸۸٦ مسیحی شایع شده، این ارتیکـــل‌شامل مقد مه کلنل یول yule مکاتیب کپتان تالبوت ، نقل کاپی‌های‌تو لیشمر میتلا ند وتشریحات ویلیا م سم سن william simpson میباشد .

داکترگر ی J.A. Gray درسا ل۱۸۹۵ برای اولین بار در کتا پ موسو م به‌«اقامتگاه من در دربارامیر » کلیشه عکس بت سی‌و پنج متر ی راشایع کرد واخیرا درسا ل.۱۹۱۰، مستر هد ن در جلد یازده خلطره های انجمن آسیا یی‌سنگال، ارتیکل فو ق را انتشار داد.درسال ۱۹۲۳انجمن روسیا از طـــر ف‌کمیسار یا ی ملی برا ی‌تحقیقا ت ملیت شر ق نزدیك معین شد . وپروفیسر بورو زد ن Jn. Borozdin که قسمت تاریخی صنایع و نـــژادشناسی آن را ادار ه می نمودکتابی به عنوا نً افغانستا ن (حصه اول) به‌زبان روسی منتشر ساخت .

این مضا مین و کرو کی ها تا۱۹۲۲بهترین اسناد راجع به بامیان شمرده میشد . ولی از سال۱۹۲٤هیئت عتیقه شناس‌فرانسه ، دا منه تحقیقا ت خود شانرا در با میـــان‌ادا مه دادند . ودر نتیجه معلو م کردند که اصنا م عظیم بامیان د رجدار سنگی متعلق به عهد سیو م طبقا ت الار ضی است (آخریـــن‌قصه مسافر ت در باميا ن‌باتصاویر آنجا در ۱۹۲۵از طر ف داکتـــر‌ترنك لر آلمانی در برلین انتشار یافت .)ملاحظات عدم‌تکامل‌وسلیقه‌طا قبها و ساختمان اصنام‌وموجو‌دیت سمچها ی قدیم در جوار آن،ظاهرمینماید که سمچها مربو ط به قرن اول مسیحی و اصنا م منسو ب به‌دور ه ماقبل عصر پنجم میلاد ی‌است

(1) Journal of the Rayalasiatic Society.

پا های صنم پنجاه وسه متری را نادرشاه تر کمان بافیرتو پ تخریب نمود . نمونه کوچك این اصنام درتمام دنیای بودایی فرو خته میشد. و مجسمه های کوچك قدیمه وجدیده آن در چین وژاپان و تبت ، نمونهٔ بت های بامیان راظاهر نمود. کارهای ساختمان زینه داخلی ودسته سمچها ی صنم پنجاه و سه متری به واسطه هجوم اعراب نا تمام مانده است . تصاویررنگه با میان در صفحات رواق صنم پنجاه وسه متری ازروی قیافت وو ضعیت باپرده ها و تصاویر گند هارا قرابت تامی دارد . روی همرفته آثار وتصاویربامیان مجموعه یی ازطرح آریایی افغانستان و فارس و طرزهندوچین ویونان رانشان میدهد. وهکذا نفوذ طرح بامیان درسایرممالك به نظر آمده ، از قبیل اشکال درهٔ شاپور فارس که شاپور را به امپراطور والرین نشان میدهد و قیافه یی که مسیوروتر M. Reuther در شهربابل مشابه و قریب به تصویر «رب النوع مهتاب -بامیان کشف نموده و امثالها . کاپیهای این تصاویر و صحنه های وسیعه بامیان که در موزهٔ « گیمه» پاریس نهاد شده ، مشابهت این تزیینات بامیان با تزیینات آسیای مرکزی (کای زایل و غیره) اسباب حیرت است زیرا اختلاط وارتباط عجیب طرح آریایی افغانستان و فارس هندوچین را ارائه مینماید .

مضامین هونستن میفهمانند که تنها نجمات هو نهای سفید(دولت هیاطله افغانستان) که یکقرن قبل از هو نستن در دره بامیان سر کشیده بود ، هیچ یك خرابی وبی انتظامی اساسی وقصدی درمعابد بودایی تولید نکرده است.و هکذا این نظریه را درو قت ورود به گندهارا ، سیاح مذکور تصدیق مینماید.و الحاصل صحاین منقوشه بامیان بعد از سمچهای اجانتاومیران Ajanta-Miran آسیای مرکزی قدیم ترین نقاشی های بودایی است که تاحال شناخته شده .ومیتوان گفت آثار نقاشی های بامیان اولین صحاینی است که در معبر بسط بودیسم در جهت آسیای مرکزی مشاهده میشود.

راجع به نفوذ آثار چینی درمیان معلوم میشود تا زمانی که‌هندی‌ها دین بودا را ترک نکرده بودند ،راهبین و زوارو صنعت گران در طول قرنهای درازی از بامیان گذشته به چین ویا از چین به هند سفر می نمودند . و غالب‌مسافرین نقاشی وروحانی آنچه از نقاشی و تزئینات متلونه و مختلفی که می‌دانستند نمونه به رسم احترام و یادگار در بامیان ساخته ومی گذاشتند . آری در چنین مقامی که تمام تمدن ها در آن جلوه می‌نماید ، محتمل است کم و بیش آثار کار تمام مکاتب نقاشی از قرن دوم مسیحی گرفته تاسوقیات اسلام در آنجا به وجود رسیده باشد .»

اسلام از قرن هفت در ولایت‌غور پانهاد و تاقرن یازده‌مسیحی به کلی در تمام ولایت تعمیم یافت‌دراین میانه مدتی به کشمکش‌های مذهبی گذشت حصص مسلما نشده باآن قسمت هایی که هنوز اسلام را قبول نه نموده بودند ،ازدر بیگانگی داخل شد . وازاین بعد است که ولایت غور در دو حصه‌سیاسی غور و غرجستان منقسم گردید . ودر مقابل پادشاهان محلی‌غور (خانواده‌سور) حکمرانان‌محلی غرجستان ملقب به (شار) هاعرض‌وجود نمود . خانواده سوری‌غور از قدیم ترین خانواده های‌حکمران‌ماقبل‌اسلام و لایت است.فخرالدین مبارکشاه روذی،مورخ این‌خاندان‌شرح‌مبسوطی از شجره انساب قدیم آنها می نگارد. به طوری که‌فتوح البلدان ویعقوبی مینویسد

ماهوی سوری(منسوب به‌خاندان موصوف) یزد گردآخرین شهنشاه فارس را به قتل رساند.ماهوی در آن عهد نایب الحکومه ولایت مروبود و در عهد حضرت‌خلیفه رابع رضی الله عنه به‌کوفه آمد . حضرت خلیفه (رض) به‌دهاقین و اساوره خراسان حکم نوشت که جمیعاً جزیه و مالیات‌قلمرو خودرا به او بپردازند . خورشید جهان گوید ،بهرام، شاه‌سوری،یکی از پادشاهان محلی غور، در عصر حضرت اسدالله به‌کوفه رفته و منشور غور را حاصل نموده بعضی مؤرخین بهرام‌شاه‌مذکور را همان شنسب جداعلای

خانواده سلاطین قرن دوازده غورو بامیان را نسسته از مدکه معاصر خلیفه چارم (رض) بوده و بر دست او ایمان آورده است. بعداز قرن دوازده تمام سلسله های سلاطین سوری و غوری که در هندوستان سلطنت کرده اند، منسوب به همین خاندان سوری غور اند که ما در آینده شرح مبسوطی به نام (افغان ها در هندوستان) از آنها خواهیم نوشت.

اما شهر های غرجستان برای حفظ موجودیت خود ها در عهد دولت سامانیان بلخی، از سلاطین آل فریغون (پادشاهان محلی جوزجان – ولایت میمنه) اطاعت نمودند. و آل فریغون در تحت حمایت سامانیان قرار گرفته بودند. شار های غرجستان از خانواده حکمرانان وطنی غرجستان بوده و در تاریخها کمتر تفصیلی از آنها موجود است. باکل حال اسلامیت ابتدا در عهد حضرت امیر المومنین عثمان رضی الله عنه قدم به غور نهاد و عبدالله بن عامر، نواح غور غربی را فتح نمود. وخالدبن عبدالله به حکومت هرات وغور مفتوحه ما مور شد. اما حمله های شدید عرب در اوایل قرن دوم هجری (۱۰۷) توسط جنرال اسدبن عبدالله در غور آغاز نموده و حتی بامیان در غور شرقی نیز معروض یغما گردید. معهذا نتیجه قطعی حاصل نشده و به قول جغرافیا نویسان قرن دهم در آن عهد، غور یگانه ولایتی بود که از هر طرف محصور به ممالك اسلامی بوده وهنوز مسلمان نشده بودند. اصطخری می نویسد، در زمان سامانیان فقط کسانی ازاهالی غور مسلمان بودند که در جوار علاقه های اسلامی سکونت داشتند. در قرن دهم، اقتدار شار های غرجستان به درجه یی بود که به قول بارتولد حتی مرو رود (مرغاب) نیز مربوط به شار های آنجا گردید.

حملات پیا پی و محکم سلطان محمود غزنوی در قرن یازدهم مسیحی به کلی ولایت غور را سرتاسر مفتوح و اسلامیت را در آنجا تعمیم نمود. پادشاهان محلی غرجستان و غوروخانواده های مقتدر وطنی یکی پی دیگری سقوط نمودند. و آخرین شاه غور در آهنگران محمد بن

سوری خودش را در دربار سلطان البتگین باز هر مسموم کرد .وآخرین شار غرجستان ابو محمد بن نصر(معروف به شاه شار) اسیرسلطان گردید . از این به بعد ولایت غور رسماً تابع دولت مقتدرغزنوی گردید ولی اهالی همان هوای تحکیم در سر داشت . عهدغزنوی تاثیرات مهمی در مورد غور نداشت . معهذا شیوع اسلام که انقلابی در ماده وروح اهالی تولید کرده بود ، آهسته آهسته نضج گرفته وولایت را مستعدپرورش فضلا ودانشمندان زمان مینمود . در قرن دوازده اقدام بزرگی از اهالی غور بروز نمود و خانواده سور با طرح حیرت‌آوری به تشکیل قویترین سلطنتی در افغانستان پرداخت . جهانسوز معروف دولت فرسوده واز هم ریختهٔ غزنی را از پا در آورده ،ولایت غور را به مدارج ارتقا سوق نمود . دراین دور ولایت غور توانست به تلافی خسارات متوجه گردد . که از قرن هفت به بعد به‌آن‌ولایت وارد گردیده بود .فیروز کوه وبامیان جدید وسایر شهرها از قبیل کرمان وشیوران تحریک در صحنه مدنیت و جمال عرض‌اندام نمودند .

افسوس حوادث سوء جهان بااستمجال تمام این دولت‌درخشنده را از میان برداشت .در اوایل‌قرن سیزده آن‌دولت خیوه که وقتی سمت نایب الحکومه گی افغانستان را داشت (دوره غزنویه) به هجوم آغاز کرد . قدرت مهیب‌عسکریه سلطان محمد خوارزم شاه که آسیای وسطی را میلرزاند ،باقلاع سهمناک غور مقابل گردید . بالاخره آخرین شهنشاهان غور محمود بن‌محمد در ارگ فیروزکوه باناکامی جان سپرده و خلف او بهاو لدین سام فرار شد . ملک الجبال بامیان ، جلال الدین علی‌بن بهاء الدین سام نیز پایه‌تخت ملوك هیاطله (شاهان غوری بامیان)رابعد از جان دادن به شهزاده معروف آسیا ،جلال الدین خوارزمشاه تحویل داد . دراین‌میانه هنوز سر دارا ن مقتدر غور در صحنه‌هندوستان مشغول فرمانفرمایی بوده واز حال زار قلب مملکت‌یادی‌نمیکردند . قدرت و تسلط خوارزم

شا هیا ن در ولایت غور طو لـــی نکشید و متعاقباً (۱۲۲۲ مسیحی) نهیب مغو ل بنیاد آن دولت مغروررا در خوارز م بر انداخت .

سلطا ن مشهور خوارز م ازبرابراردو های و حشی چنگیز خا ن فرار کرد .وو لیعهد جوا ن (جلال الدین) به ملت شجیع افغانستا ن پناه آورده وغزنی مرکز ی برای تشکیـــلا ت ثانویه عسکر یه او قرار گرفت.

دراین میانه ولایت غور معروض سیلاب مغو ل گردید و به نو عی که مؤرخین شرق و غرب مینو یسند، قلاع متین و کو هستا نی غور در مقابل عساکر بربر ی مغو ل مقاومت سختی به منصه ظهور رسانیـــد و چندین شهزاد ه هاوسر دارا ن ، بزرگ و هزار ها نفر سپاه مغو ل رابه خاك هلاکت افگند . مغو لهـــا مجبور شدند که تمام قدر ت پـــر وحشت خودرا دراین ولایت تطبیق نمایند . معهذا تسخیر این ولایت به قیمت صد ما ت بزرگی بـــــه مغو لها تمام شد . اما سرتا ســـر ولایت نیز بر باد فنا رفت واهالـــی قتل عام شدند . ابنیه و عما را ت منهد م گردید . وبه هزار هـــــا خانوار اها لی ولایت غور از قبایل سور گر فته تا افغا ن مساکن خودراگذاشته ، به جانب حصصـــــــس شرق و جنو ب مملکت فرار کردند. وبه جز قسمتی کوچك ، آنهم بـــه نا چار در دره های این سر زمیـــن باقی نماند . باميا ن بعد ازتخریب مغول مشهور به (مو بالك) وبه قول رشید الدین معرو ف (موکر غان) یعنی (قلعه نحس)شـــد . از آن تاریخ تا چهل سال دیگر این شهر شهیر ویرا ن وغیر معمور ماند .وقر نها میگذرد ولایت غور از آ ن همه خرابی های وارده قدعلم نمـــی نماید .

به هر حا ل بعد از آنکه مغو ل ولایت غور را اشغا ل وعسا کـــر محافظ در دره های آن گما شـــت .سالیا ن چند ی عبورنمود وعسا کر وحشی مغو ل آهسته آهسته اهلـــی گردید ، وبابقایا ی پریشا ن ساکنین آن سر زمین آمیختند. و آ ن قسمت اهالی خون مغو ل راجذب نمود که تا هنوز آثار آن در سیمای عده یی از طوایف آشکار و پدیدار است .و هکذا بعد از مدتی از حصص زابل و سیستان طوایفی در دره های خالی

غر جستا ن هجر ت کرده و رحل اقا مت افگندند .از اینجا ست که اختلاط های طوایف مختلفه درداخله غرجستا ن شرو ع شده وبالا خر ه در تحت اثر وضعیا ت جغرافیا یی تشکیل یك و حد ت وطنی به ظهو ر میرسد . همچنا ن که طوایف چادر نشین غور ی الاصل در حصص غور غربی با آریانه های هرا ت وترکمان آمیخته ، طوایف جدید ی از قبیل چهار ایما ق و غیر ه به میدان کشیدند ، این طوایف مختلفه عبارت بود از قسمتی عساکر مستعمراتی چنگیز خا ن که در صفحا ت هزار ه منقسم و باو جود اختلاط و حلو ل به طوایف سایر ه افغا نستا نی هنوز به همان اسا می قبیله وی مغو لی خود ها شناخته میشوند .از قبیل دسته های نکو دری ،هلا کو خان ،مغول فارس خدمت می نمود. طایفه نکو در ی در غرجستا ن تا عهد بابر مشهور به همان زبان مغولی تکلم می کردند .وبعد ها زبا ن جدید وطنی راقبو ل کردند . معهذا لغا ت مغولی در لهجه آنها باقیماند و به همین جهت است که بعضی محققین فرنگ از قبیل لیتو نا ن لیچو کابلنس زبان آنها را از حیث ترکیبا ت لغو ی و طرز صرف ونحو ازلهجه های زبان مغو ل حسا ب کرده اند . هکذا طایفه معرو ف به صحرا یی که درسمت علیا ی مرغا ب زنده گی وباو جود تکلم به لهجه هرا تی خود رااز نسل مغول می شمارند .

همچنا ن مهاجرین زابلستـــا ن(ولایت قند هار) در ورود خود به غر جستا ن با آمیزش با طوا یف سایره اسم وطن اصلی خودرامحافظه نمودند . که تا امروز جسیم ترین طـوایف آ نجا را تـشکیل داده

وهنوز بنام (زواله) یاد می‌شوند وبه همین منا سبت است که غا لــــب محققین مغرب لهجه حالیه غرجستان را نمو نه ای از زبان زا الی قدیم افغا نستان حساب می‌کنند انسکلو پیدی اسلامی انگلیزی این نظریه را تایید مینما ید . قسمتی هم از شا خــه طــوایــف پشه ئــی ولایت کــنــد هار (دره های نجراو) در یــن هجرت به غرجستان شرکت کرده وبا طوایف سایره در انــجا امیختند وبا الطبع تغیر لهجه و زبا ن نمود ند بامراتب مذکوره تاامروز بهما ن آسم قد یم طایفه (پیشه یی)خوا ند ممی شود.

اما طوایف سیستانی که واردغر جستا ن گرد ید ند مو سو م به (داهی)بود ند در زما ن اقامــــت بمسکن جد ید خود ها نیز هما ن اسم اسبق خود را محا فظه کرده و تمام شعب تا ز ه انها کلمه داهی را در ــ ابتدای اسما ی جد ید خو یش گذ اشتند از قبیل :

داهی زنگی داهی کندی، داهی چــو پان دا هـــــی فــولاد، داهی مــیـرداد وغــیـره ایــــن عشیره داهی از قدیمترین عشایر سیستان است وحتی بقول مورخیــن فارس دهستان حالیه بنام انها (مردم داه) مو سو م شد ه و بعض چادر نشین‌ها ی مثل مرد م ها ی دا هی ودرو بیك هادرحوا لی پا ریس نیزسکونت گزین شدند کو رش هخا منشــیــ که بعداز غلبه بابل بجنگ افـغا نستا ن پردا خت نیز از دست قبیله ده‌ها (شاخه اسکائی ها) کشته شد (۵۲۹ ق.م)مستر بیلومیکو ید لفظ داهی یاد یهه دراسمای طوایــف غر جستا ن یك اسم قو ی است که شایــد سراغ قوم دا هــای ماورا لنهر را مید هد انها مرد ما نی بودند که در آو ایل بر خلاف مرد م ساکا جنگ نموده و سپس باانها در هجوم آوردن به این قطعه درزمان میلاد شر کت نمود ند .

بهر حا ل تر کیبا ت و سا ختمان عضو ی و بد نی طوا یف حا لیه غور و غر جستا ن .دلیل میکند کـــــه باستثنا ی قسمت کو چکی از اها لی غر جستان (که از روی تیپ سروسا ختمان چشم مو ي ودما غ و رخسا ره

و زنخ و قد نما یند گی عر ق‌وخو ن‌مغو ل‌را مینما ید)سا یر طوایـف اینو لایت رو یهمر فته از زمر ه اقوا م ار یا ئی ا فغا نستا ن بود ه ودر سا ختمان بدنـی ا ساسـا یك نسل شمرده میشو ند. انعده‌مستثنا که‌گفتیم نیز در مرور قر نها بنوعی‌جزولاینفك وحدت وطنیه غرجستان گرد ید ه‌اند که سوا ی سیما ی‌ظا هر ی در اخلاق و رو حیا ت فر قی با سایرین ندار ند .

اما‌اسم هزاره وهزاره جات‌که تاامروز درموردعموم سکنه‌غرجستانـ اطلاق میشود ابدا نا م ملی و قو می‌و تا ریخی انها نبود ه اسمی که در اوایل فقط‌درمورد عساکرمستملکاتی‌چنگیز خا ن (که در د سته‌ها ی‌هزار نفری منقسم شده و در و لا یـــت‌غور مقیم‌بودند)اطلاق‌میشدومیتواـ ان این اسم را در سا یر مقا ما ت‌افغا نستا ن که‌دارا ی اهمیت‌نظامی ومحل سکنا ی عسا کر چنگیز خا ن‌گردیده بودند یافت از قبـیل مقام هزار ه بر سر ك ما بین کا بل وکرم نزدیك شتر گرد ن و محل هزاره‌بر لب سر کی که جا نب نهر سند میرود در نزد یکی شهر آتك مستر بیلو این نظر یه را تصد یق مینما ید ومسیو بار تو لد میگو ید : اسم‌هزاره درمورد یکی از مهمترین قسمتهای‌عسکر مغو ل بکار میر فت و بعدها درمورد مغولهای ساکنه غور معمول‌گرد ید ... معهذ ا ا ها لی غور وغر جستا ن تا هنو ز خود را هزار ه خوانده و بلکه بهمان اسامی‌قبیلهـ وی و دهاتی یاد میـکنند از قـبیل:ـ قلندر، مسکه ، انه از دری، باغ چر ی ، ار زگان، ما لستا ن ، اجرستا ن ،چهار دسته ،محمد خوا جه، الود نی ، بیسود ، خوا جه مر ی ،گزاب ، چوره، چهار سبنه وغیـره باکل خال بعد ازحمله مغول بـنوعیکه گفتیم مها جرین جد ید الور ود داخله افغانستان ازقبیل نجـراوی‌زابلی، سیستا نـــی، مغول وبــا شند ه کا ن قدیمی

غوری و سوری وافغان باهم امیخته وجمعیت نوینی درغور وغرجستان تشکیل نمودند وضمنا لهجه خاصی مرکب از زبان زابلی قدیم و فارسی کوهستانی افغانستان بین شان مروج گردید که لغات مغول در آن جاگرفت . بمرور زمان تاثیر و ضعیات جغرافیایی این جمعیت جدید را وادار نمود به تشکیل ریاستهای محلی بپردازند و روسای مقتدری پرورش دهند واین انعهدی بود که مغولها در وادیهای کشاده و سرسبز سایر حصص افغانستان مشغول تفرج بوده ودیگر یادی ازین منطقه کوهستانی نمینمودند اقتدار حکمرانان محلی غور و غرجستان بحدی رسید که در وقت ظهور امیر تیمور فاتح مشهور بکلی مستقل وازاد بودند وامیر تیمور در ینجا دوچار محاربات سخت و مقاومت های صعبی گردید

جانشینان تیمور در افغانستان نیز مجبور بودند با اهالی شجاع غور و غرجستان محاربات سختی نمایند .از ین ببعد تا قرن هژده مسیحی (ظهور دولت های ابدالی هرات وهوتکیه وابدالیه قندهار) و لایت غور و غرجستان همیشه دارای استقلال داخلی بوده وازتجاوزات مغول و فارس محفوظ ومصوون مانده است .در عهد دولت قوی شوکت احمد شاهی مجدداین ولایت بصفت قلب مملکت شناخته شده اهالی غیور و روسای مقتدر ان در محاربات و فتوحات خارجه افغانستان مجاهدات زایدالوصفی بروز دادند متاسفانه در قرن ۱۹ تبلیغات دشمن هواغراض خوانین داخله وتعصبات مذهبیه و قومیه اتش نفاق وشقاق وانقلاب را در این خطهٔ باصلابت اتش زد و حکومت اعلیحضرت امیرعبدالرحمن خان برای حفظ وحدت اداری و سیاسی افغانستان مجبور به اقدامات عسکری شد .

علی ای حال بیاد باید داشت که ولایت غور وغرجستان در منزله قلب مملکت افغانستان بوده ودرصفحات تاریخ وطن عزیز مقام برجسته و با افتخاری را دارا ست .

حواشی و تعلیقات

*ـ ص ۱۰ س ٦:

اصطخری در مسالک وممالک در باره شهرها و توابع خراسان می نویسد :

«وشهر های خراسان کسی بر اعمال جمع کنند و آنرا نام برنهو با ز گو یند ، چهار شهرا ست: نشا بور و مرو و هرات وبلخ. ودیگر کوره ها هست چون قو هستان وطوس و نساو باوردو سرخس واسفر این و بوشنگ وباد غیس و با میا ن و تخار ستان وزم وآمل » . (ص ۲۰۳)

*ص ۱۱ س ۱۳:

لستر نج در جغرا فیا ی تاریخی سر زمینها ی خلا فت شر قی ، ذیل خراسان مینویسد :

«خراسان در زبان قدیم فارسی به معنی خاور زمین است. این اسم در اوایل قرون وسطی به طور کلی بر تمام ایالات اسلامی که در سمت خاور کویر لوت تا کوههای هندوکش واقع بودند، اطلاق میکردید و به این ترتیب تمام بلاد ماورالنهر را در شمال خاوری به استثنای سیستان وقهستان در جنوب شامل میگردید. حدود خارجی خراسان در آسیای وسطی بیابان چین وپامیر واز سمت هند جبال هندوکش بود. ولی بعدها این حدود هم دقیقتر و هم کوچکتر گردیده.» (ص ٤٠٨)

حافظ ابرو جغرافیه نگار معروف قرنهای هشتم ونهم در این باره می نویسد:

«بر عالمیان واضح باشد که خراسان اسم مملکت است واین مملکت عرصه وسیع دارد. حدشرقی آن منبع آمویه وجبال بدخشان و کوههای تخارستان و با میان واعمال بلاد غربی وکابل و ماورای جبال الغور که منبع هیرمند است، حد غربی آن به بیابانی که فاصله است میان خوارزم وخراسان وحدودنیستان وجرجان تابحر خزروبعضی ازحدود قومس وبیابانی که میان خراسان وحدود قومس وری افتاده، و حدشمالی خراسان، منتهی میشودبه جیحون که آموی بر کنار آن است و جنوبی خراسان حدود سنداست»

همین نویسنده در وجه تسمیه خراسان می نگارد: «ابن دعقل نسابه می گوید:

خراسان و هیطل فرزندان عالم بن سام بن نوح اند که از بابل

بیرون آمدند ، و در خراسان بدین موضع ساکن شد ، و بدین سبب این نام بماند ... و بعضی گفته‌اند: خور آسان معناه با لعربیه کل سهلا ، واما نسبت بدان خرسی وخراسی و خراسانی هرسه لغت گفته اند ، و تختگاه ملوک عجم در ابتدا بلخ بوده‌است. »(ص ۳-٤)

* ص ۲۸س ۹(افغان وافغانستان)

کلمه افغان در اصل پشتو نبوده وچنین می‌نماید که‌از کلمه‌های بسیار کهن دری‌است (جعفری، سخن‌شی ۱۱سی ۱٦) اصل ومنشای این کلمه رادانشمندان بسیار قدیمی و کهن‌می انکارند. با آنهم‌دراین باره برخورد های گونه گون علمی وغیرعلمی ، پیوسته صورت گرفته است ایجاد ارتباط این‌کلمه بازدن طفلی که‌دروقت تولد، مادرراب‌ه‌فغان آورده بود و درنتیجه نامش راافغان گذاشتند و یا اسراییلی انگاشتن آنها از همین برخوردهای غیرعلمی آب میخورد .

پروفسور فوشه می نویسد، درآریایی بودن افغانها شکی‌وجود ندارد. اگر چه این مطلب مخالف‌میل رو حانیون انگلیس است که پیوسته در جستجوی «قبایل گمشده »انجیل می باشند (تمدن ایرانی ، ترجمه بهنام ص ٤۲٤)

اما در باب کلمه افغان و اصل‌منشای آن پژوهشهای علمی نیز صورت گرفته که این‌نام را درمتون کلاسیک و به استناد مدارک‌وشواهد تاریخی باز می نمایند .

عتیق‌الله معروف می نویسد«در قرن ٦هجری اسم افغان در مورد همان قبایل پشتانه تذکار یافته که‌درکوه های سلیمان سکونت داشتند). برخی از مورخین‌ادبا یی این نام را ناشی از منابع پارسی و پارسیان می شمارند که‌ابتدا بهم مجاور پشتو نها بودند .و برخی از مورخین عرب افغا نهارا به نام سلیمانی ها هم یادکرده‌اند البیرونی نخستین بار از قبایل‌جندی به نام افغان در غرب‌وادی سند سخن‌رانده وبه استنادانسکلوپیدیای اسلامی ، «دیورتی» منابع کهن جنوب کرم و شرق‌غزنی‌آنرا افغان نامیده است .»(آریانا ، ش ۲۲۹ ص ۲۰)

از قر ن ششم میلادی ، کلمـــه(افغا ن) در متو ن سنا نسکر یـت ، بین ملل غر بی هند و ستا ن آمده‌است . (تمد ن ایرا نی ، ص ٤۲٤) چنا نکه این کلمه در کتا ب (ور هامیهرا) منجم معروف قرن ششم میلادی به شکل (او گا نه Avagana آمده وهیون تسا نگ، سیاح وز- ایر معروف چینی در همین زمـــان از قبیله (ابو کین A-po-kin) که در کو هها ی سلیما ن سکو نت‌داشتند ،تذکر مید هد . (پو هاند جاوید ، مجله لمر ، ش ۱۲ ،ص۳۲)

یکی از نظر یاتی که امروزپیروان‌بسیار در میان دانشمندان جهـــان دارد، جستجوی منشای این کلمه‌ـقبیله‌در حواد ث تا ریخی سر زمین ماست .«در زما ن کو شا نیا ن، درسده ها ی نخستین میلادی بود که‌در سر زمین پشتونا ن و همسا یگا ن، کیش بودا یی گستر ش پیدا کردو جا ی کیش زرد شتی را گر فت،وازاین راه میان مرد مان ایـرانـویـج جدایی و شکاف مذهبی پدید آمـد . تیره‌ای ازکیش زردشتی‌روی‌میگر- داند واز هم کیشا ن و هم‌نژادان خودجـــدا میگردد وچون درمنـطقـه‌ای که میز یست ، پیر وا ن کیش زرد شتی بسیار بود ند ، به منطقه دیگر ،که همبا و را ن تا ز ه را دربرداشت‌رو ی می آو رد .

وهمین با عث میگردد که در نظر بقیه زرد شتی کیشا ن که هما نـــا اشکا نیا ن و سا سا نیا ن باشـــد،(اوغان) خوانده شود . » (جعفـری ،ص ۱۲٦٥)

نظر یه دیگر ی که این اند یشه‌رابه نحو ی تصر یح می نما ید ، آ ن است که صو ت ‌ا‌ا‌ا درا‌و ستامعنی‌نفی داشته ،چنا نکه درکلمه‌های‌انا- هیتا ، آهو و غیر ه دیده می شود درحا لیکه بغ به معنی خدا ست .ایـــن لفظ را زردشتیان برکسانی اطـلاق‌نمودند که از آیین آ نها بر یده‌و بـه کیش بودایی پیو سته بود ند .

در کهنترین متن زبان دری کـه‌کلمه افغان آمده ، حدودالعالم‌ازمولف نامعلوم آمده است که‌کلمه افغان رادوبار ذکرمی نماید. بدین صورت : « سول دهی درکوه با نعمت واندروافغان اند، از آنجا بروید تـــابه حستیان راه اندر میان دو ،کوهـی‌است واندر این را ه ۲۷۲ ب بیا یـد گذ اشتن و را هی است با مخا طره‌وبیم.» ودر جای دیگرچنین آمـده :

«تینهار جا یی است . پاد شا ی اومسلما نی نما ید و زن بسیار دارداز مسلمانان واز افغانان و ازهندوان بیش از سی ودیگر مردم بت‌پر ستند واندروی سه بت است . بزرگ.»(حدودا لعا لم ، چا پ ایر ان ،ص ۴۵)

در شعر ،بار اول این کلمه‌دراشعارفرخی سیستا نی و عنصر ی‌بلخی آمد ه است ، بد ین صور ت:

شه گیتی ز غز نی تا ختن بود
برا فغان وبر گبران کهبر

(عنصری)

به‌گونه شل افغانیان دوابره‌ونیز
چودسته بسته‌به‌هم‌تیرهای بی‌سوفار

(فر خی)

مورخ بزرگ عر ب ، عتبی‌در تا ریخ یمینی از مو جود یت قبیله‌افغان در قشو ن سلطا ن‌محمود غزنو ی‌یادمی نما ید که به همان سا ن‌در تاریخ بیهقی نیز آمده است..(جعفری،ص ۱۲۶۸)

بدین صور ت ، با ارا ئه همین‌چند نمو نه اند ک که از آ نها فراوان درکتب تا ریخ و جغرا فیا ی کلا سیک ما و عر ب و دو او ین شعرا آمد ه ، بر میا ید که ا فغان نخست نا م یکی از قبا یل پشتو ن بود ه، پسا نها این نا م بر قبا یل دیگر پشتو ن اطلاق شد و سر انجام از او اخرقرن ۱۸ واوایل قر ن ۱۹میلادی این نام بر تما می ساکنان‌افغانستا ن گذا شته شد .

اما کلمه افغا نستان ، چنانکه‌از تاریخ و متون تا ریخی‌برمیاید این کلمه نسبتاً جوان است وماننده‌کلمه ا فغان سیر داشته است .بدین معنی که نخست این کلمه به یک‌منطقه محد ود (حد ود کو ههای سلیمان) اطلاق میگردید، آنگاه‌قبایل پشتو ن‌رادر بر گرفت تاآنکه جا نشین کلمه خرا سا ن گرد ید.

تا آنجا که از متو ن تا ریخی برمیاید ، برا ی نخستین بار کلمه‌افغانستا ن در تا ریخ‌سیفی (اوایل قرن‌هفتم هجری) آمده‌ا ست.مثلا .... چون شهور سنه خمس‌وخمسین وستما ئه درآمد.

درین سا ل به خد مت ملک‌اسلام شمس ا لحق وا لدین ،طایفه

ای از زعماد و روساء افغانستان عرضه داشتند که بر طرف جنوبی به هفتاد فرسنگ جماعتی دزدان اند که راه میزنند و تجار و سفرا و ابناء السبیل را که در اطراف و اقطار بلاد غربی به هند و ستان میروند غارت میکنند .» و یا در جای دیگر می نویسد : «ملکی شهر هرات حمیت عن الافات و توابع آن چون جام و باخرز و کو سویه و خرم و فوشنج و دزآب و تولك و غور و فیروز کوه و غرجستان و مرغاب و فاریاب و مرحق تا آب آموی و اسفزار و فراه و سجستان و تگیناباد و کابل و تیراه و به سیستان و افغانستان تا شط سند و هند فرستادیم .»(تاریخ نامه هرات به تصحیح زبیر صدیقی، ص ۱۹۶)

پس از این زمان است که کلمه افغانستان ، البته به معنی ناحیه ، در کتب تاریخی و جغرافیایی - چون روضات الجنات اسفزاری (قرن نهم) ، تزك تیمور (تاریخ سلطان برور)، مطلع السعدین سمرقندی ، بابرنامه وغیره آمده است . و آنگاه الفنستن جنرال معروف انگلیس در کتاب سلطنت کابل (۱۸۱۵) برای نخستین بار لفظ افغانستان را به کار میبرد و آنرا برنام سرزمین خراسان رجحان میدهد و جانشین کلمه خراسان می سازد .

در مکاتبات و معاهدات رسمی با دول خارجی ظاهراً نخستین بار (کلمه افغانستان) از طرف لارد اکلند وایسرای هندوستان در پاسخ نامه خود ش به عنوان شاه شجاع (مورخ جمادی الاول ۱۲۰٤ هـ اگست ۱۸۳۸) به کار رفته است.»(جاوید، ص ۳۰)

*** - ص ۲۹ ص ۱۰ (کابل):**

کابل از قدیمترین شهر های سرزمین ما ست . چنانکه نام دریای کابل در سرودها ی ریگوید ابه صورت «کو بها» آمده است . این نام به صور تهای کوفن و کوفس نیز آمده است .

احمد علی کهزاد می نویسد که در ریگویدا نام کابل به شکل کوبها آمده و برا ستناد ترجمه زنداوستای دار مستتر و به قول او «دیگره ته» وازقول هرودت کسپاتیروس و از قول استرابون اور تسپنه یا چهار راه مینو یسدو نیزکوفن، کاوفو ، کارورا یا کابورا (به قول بطلیموس) مــی نگارد. (آریانا ش ۸ ص ۲)

در کتب جغرافیای قدیم هند قرار تذکر کننگهم، ناحیه کابل برای اولین بار تو سط پتولمی (بطلمیوس که مردم کابل را کابلیتو kabolitoe و مرکز شانرا کابوره kabura میگفت و آنرا آرتو سپانا Ortospanana نیز میگفتند، ذکر یافت. نام اخیر تنها در استرابوو پلینی با ثبت فاصله اش از اراچوسیه، به قسمی که ذریعه سروی کنندگان اسکندر، دیوگنیتها و بیتون پیمایش گردیده، یافت می شود.

در برخی کاپی های پلینی نام ارتو سپانوم Orthospanum نگارش یافته که با اندک تغییر به ارتوستانا Orthostana که ویلسن گمان میکرد. به احتمال قوی ارد هاشتانای Orddhashana سانسکریت میباشد که (جای بلند) یا (شهر بلند) معنی دارد. هم چنان عین این نام را هیوان تسانگ زوار چینی به ناحیه کابل داده است.

(به نقل از مجله آریانا، ش. ۲۸ ص ۹٦)

در منابع تاریخ و جغرافیای قدیم چین از کابل تذکار رفته است. «ریموزات در کتاب وسعت امپراتوری چین کشوری را به نام کاوپودر تاریخ تانگ ذکر کرده و آنرا با کابل تطبیق میدهد.

ریتر نام چینی Ki-pin را که در تانگ چو آمده عبارت از کابل می شمارد و این سرزمین غربی را چینیان از قرن ٥ می شناختند و همان است که آنرا کوفین kophene گفته اند.» (پوهاند حبیبی، مجله آریانا، ش ۳۱۹ ص ۳-٤)

موقعیت کابل در قدیمترین جغرافیا ها، میان دو کوه تشخیص شده است. و نیزداریوش واسکندر مقدونی در هنگام عبور از آن ها با مقاومت شدید اهالی روبرو شده اند (حافظا بروحا شیه ص ۵۸)

درزمان خلیفه سوم، کابل به وسیله تازیان مورد تهاجم قرار گرفت و در همین زمان (حدود سال ۸۱ هـ) رتبیل شاه کابلی برای حفاظت کابل از هجوم عربها، دیوار های مستحکمی را بر فراز کوه های شیر دروازه و آسمایی بنا کرد و در هر گوشه آن قلعه

های استوار بساخت که شهر راشمالا و جنوبا احاطه کرده است.

بالاحصار کابل از آن قلعه‌های مستحکم جنگی است که در زمان یورش چنگیز مصؤون ماند.شهزاده‌گان و شاهان کورگانی ،چون بابر و جلال الدین محمد اکبر و جهانگیر در عمارت و ترمیم آن کوشیده اند .

در حدود العالم از مولف نامعلوم آمده است: « کابل شهر یست واورا حصار یست محکم و معروف با ستواری واندرو ی مسلمانان و هندوانند. واندروی بت خانها ست و رای قنوج راملك تمام نگردد تازیارت این بتخانه نکند ولوی ملکش اینجابندند.» (حدود العالم چاپ تهران ،ص ۱۰٤)

اصطخری مینویسد : «کابل قهندزی دارد سخت استوار . ازیك راه بیش نتوان شد واین قهندزمسلمانان دارند. و ربض هندوان کافر دارند.وگویندکی شاه، پادشاهی را نشاید، تاآنکه کی اورا در کابل بعیت نبندند» (اصطخری، مسالك‌وممالك ص ۲۱۹ – ۲۲۰)

یعقوبی در قرن سوم هجری می‌نویسد : «شهر بزرگتر کابل راکه به آن«جروس» گفته می شود ، عبدالرحمان بن سمره درخلافت عثمان بن عفان فتح کرد، واین شهراکنون تا گشوده است . جز اینکه بازرگانان بدان وارد می شوند واز آن هلیله های بزرگ کابلی حمل میکنند. » (یعقوبی، البلدان،ترجمه آیتی ، ص ٦۷)

ابن حوقل درصورت الارض مینویسد:«ودر ربض شهر کافران و یهودان سکونت دارند مردم کابل معتقدند که کسی پادشاهی را نشاید جز اینکه در کابل او رابه پادشاهی نامزد کنند واگر کسی از این شهر دور باشد ، باید بدانجا رود وباشرطی که از قدیم بازانده کسی از آنرا نگهداشته اند . او رابه‌پادشاهی بگمارند .

کابل نیز در دهانه هند قراردارد واز آنجا به هرسو راه است .در این شهر نیل فراوان به دست آید واز نیلی که در قصبه و سواد آن شهر تهیه می شود ، جز مقداری که در دست بازرگانان می ماند، بنا-

بر گفته با زر گا نا ن ایشا ن بیش از دو میلیو ن دینار است .»(ص ۱۸٤ صور ت الار ض)

در عجا یب المخلو قا ت آ مد ه:«کا بل شهر یست در هند و ستا ن در میا ن کو ه و کو ه بر گردو ی درآمده ند ور،چون حلقه و گردبرگرد وی سی فر سنگه ، هیچکس در آن نتوا ند ر فتن مگر به جواز کسی جا ی تنگ است بر آن یك درحرس بر آن اهو گل .هلیلج در پیرامون شهر بود . گرد بر گر دو ی شهرهاچون قا مرون وصیمرون و قماریان ومند و رقین .متا عو ی صندل و کا فر رودو صیمر و ن صنعتی است ازفیروزج » (ص ٦٦٢)

لسترنج در جغرا فیای تاریخی خلا فت شرقی مینویسد که اصطخری نا م کا بل را (اطا با ن) گو ید و لی ظاهرا ا سم مشهور لی آن که رواج دارد هما ن کا بل است که بیشتر برو لایت آن اطلاق می شود .(لسترنج ،جغرا فیا ی تا ریخی خلا فت شر قی ،تر جمه بر قا ن ص ۳۷٤)

از او ایل قر ن جهار م مسلمین و کلیمیا ن و بت پر ستا ن هر کدام در کابل نا حیه ای و یژه خو یش دا شتند و با ز ار ها ی پر ما یه درآن شهر و جود دا شت .مقد سی مـی نو یسد که در قلعه کا بل چاهی است شگفت انگیز و به قو ل او کا بـل سر زمین هلیله است (۱)

و کابل راآخر ین نقطه ایالت سیستان به حسا ب می آورد . قزو ینی در قرن هفتم گو ید ،کا بل به پر و رش شتر بختی که بهترین نو ع شتر در سرا سر آسیا ی مر کزی اسـت، مشهور است . (لسترنج ص ۳۷٤)

ابوا لفدا در تقو یم البلدا ن میتو یسد :«در ا للباب آمده است که کابل نا حیتی است معرو ف از بلادهند، و جما عتی از اهل علم با ن منسوب اند . در قا نو ن ابور یحا ن آ مد ه است کـه قلعه کـابل نخست

(۱) هلیله در قرو ن و سطـی بردانه خشك و تا بض اطلاق میشد که محصو ل هندوداراى انوا ع بسيار بود ودر دو ا سا زى مورداستعمال فراوا ن دا شت . این کلمه دراصـل یو نا نی است و بهتر ین نو ع آنرا کا بلی میگفتند . زیرا از کا بـل به دست می آمد .اعرا ب آ نراهلیلج یاهلیلج میگفتند (به نقل از لسترنج ص ۳۷٤)

مستقر پاد شا هان ترك بوُد وسپس برهمنان در آن جا ی گر فتند .هلیله کا بل معرو ف است و گو یند هلیله کا بلی و لی در آنجا هیچ هلیله حاصل نشود . اما چو ن فر ضه بازرگا نا ن است هلیله و دیگر چیز ها بدا نجا بر ند و بدا ن نسبت دهند. کابل از ثغور مسلما نان درمقابل هند بود و شهر غزنه در مغر ب آن است ، » (ابـو الفدا تقویم البلدان ، تر جمه محمد آ یتیَ ، ص ۵٤۳)

ابن حو قـــل در بار ه پنبه و آ ب و هوا ی کا بل می نو یســد ، «در کا بل پا ر چه ها ی پنبه ای ز یبامی بافند، جامعه سینی فا خرو شرابی (نو ع جا مه)گرا نبها تهیه میکنندواز آنجابه خراسا نمیبرند و سپس به چین واز آنجا به سند وا عما ل آن حمل میکنند و نیز دارا ی معادن آهن بسیار است . کابل از گر مسیرات است و خر ما ندارد و در بر خی از نوا حی آ ن بر ف است .»(ص۱۷٤)

کا بُل در قر ن یکم هجر ی دربر ابر یور ش ا ستیلا گرا نه تا ز یا ن قرار گر فت . در سا ل ۲۸ یا ۳۸ ﻫ اعرا ب به سر دار ی عبدا لر حما ن بن سموره قریشی بر کابل حملـــه آورد و آنرا فتح نمود، پس از بازگشت او ، کا بل شا ها ن علـــم طغیان بر افراشتند . باردیگر اعراب در سا ل ۷۹ﻫ به سر دار ی عبدالله بن ابی بکر که ولایت سیستان داشت، حمله آوردندو به سختی شکست خورد ند . بسیار ی کشته و بسیاری زخمی شد و آن عد ه که زنده ما نـد هفت لك دینار تا وا نداد ند تا از کابل زنده بر آمد ند .» (صد قی آریا ناش .ا س ۲ص ۲۵)

*- ص ۳۲،ص ۲ (کوشانی ها):

این قو م (کو شا نی)به صور تهـــای مختلف چون کـــو شانا، کـــهو شا نـــا ، کیو شـــانا،وکیوز شا نا که نما ینده تلفظ آر یایی است،و کور سفو ،کو رو نو، کورانو،کور سانو، خـــورانـــو،که نماینده تلفظیو نا نی آن است (و در کتب مسیا لك و مما لك اسلامی به صور ت کو شا ن آ مد ه ا ست .)به گما نغالب از قو م تخار بود ه که از قـــرن او ل میلادی تا سده ها ی چا ر م وپنجم میلادی به حیث دو لت بزرگ

به سر زمین ها ی پهنا و رسند تـاما و را ا لنهر و هند و ستا ن‌غر بی حکمروایی دا شتند .

در باره نژ اد کو شا نیا ن نظـریه‌ها ی‌گو ناگو ن و جود دارد .امـا بیشتر دا نشمندان آنها را آریایی‌نژاد مینگار ند و معتقد ندکه آنهـا از سر زمینها ی او لیه آر یا یی‌به‌مناطق ما ورا ی‌شر قی‌و آسیا ی‌مرکزی منتشر شده‌اند از حدود رودایلی و تار م به منطقه سیر در یا وازآنجـا به ناحیه اکسوس آمدند.

بعضی از مور خا ن نا م‌گوشانورابا کلمه چینئی پوئه چی که قوم‌نیمه و حشی در آسیا ی مر کز ی بود، یکی میدا نند و عقیده دار ندداینهاتا زما نی که در شما ل آمو در یا بودند به‌نام پو چی خوا نده می شد نـدو پس از آنکه از آمو در یا عبورکردندویا «تا هیا »،سا کنا ن قد یم شما ل افغا نستا ن آمیز ش نمود ند، به‌نام کو شا ن معرو ف شد ند .به نظـر اینها قبایل نخستین کـو شانـی‌به‌نام تایوئه چه Tayauch chih یاپوئه‌چی‌های بزرگ نیزیادشده‌اندو کشور کو شا ن را به نا م کشور کیو شانگ وانگ. Kuei Shang Wang یعنی سر زمین پاد شا هی کو شا نیا ن نا میده‌اند .

دوره کو شا نیا ن را به سه دوره‌تقسیم کرده‌اند :کو شا نیا ن‌بزرگ کوشانیان خرد یا کیداری‌ورتبیـل‌شا ها ن.

کو شا نیان بزرگ که از سده‌او ل میلادی حکمر وا یی دا شتند، آخرین شاه آن واسودوادر ســال ۲۲۰ میلادی به دست شا پور او ل برا فتاد و آنگاه در ۲۵۸ هجـــری‌کو شانیان خرد به وسیله یعقوب لیث صفار منقرض گردید.

اما ر تبیل شا ها ن تا دو را ن سلطنت غزنو یا ن و یمین الدو لـه محمود در بخشی از منا طق ،منجمله‌کا بل حکمر وا یی دا شتند .

معرو فترین حکمر وا یا ن ایــن‌این‌طایفه، کنیشکا و پسرش هـو شیکا ست .در دو لت کو شا نیان‌آیین‌های گو نا گو ن مو جود بوده. در سکه ها یی که از کنیشکا و هو شیکا در دست است ،تصو یربیشتر

از بیست خداوند ، البه ، چو ن میترا ،ما هفرو خش ، شهیوا، بودا، رعد و دیگرا ز نقش گرد یده ا ست. همه این نیز ، پشتیبان دولت کوشا نیا ن برد ند :

با ستا نی پا ریزی می نو یسد: «گما ن من آ ن است که کلمه «کش» درپایان ترکیب کو هستان هندوکش با نام این قوم(کوشانی)مربوط باشد نه کوه (= هندوکوه)و کلمه کشا نی‌که درشا هنامه آمده و اشکبو س بدا ن نسبت داده‌شد ه ، نیز همین قو م راءشا مل میشود :

کشا نی‌بدو گفت بی بار کسی
به کشتن دهی تن‌به یکبار کسی
تهمتن چنین داد پا سخ بدوی
که ای بیهده مرد پر خا شجوی
پیاده مراز ا ن فر ستاده طو س
کـه تا اسپ بستانم از اشکبوس

وباز گمان آن است که قوم کوچ(قفص) صور ت نا م همین کو ش‌ها و کو شا نی ها بوده با شد که باقی‌ما ند ه آ ن قوم پرا گند ه در بیا بانها ی بلو چستا ن بود اند و تبدیل‌چو ش در ز با ن فا ر سی امر ی بسیار عادی است . (یغما، ش۲٦۲،ص ۲۱۸).

* - ۳٤س ۷ (تخارستان):

و لایت پنها و ر تخا ر ستا ن درشر ق بلخ ، به امتد اد سا حل‌آمو در یا تا حد ود بد خشان امتدادداردد. واز سو ی جنو ب به رشته کو ههای با میا ن و پنجشیر محد ود میگردد. این و لایت با ستا نی را یو نا نی‌ها به شکل تو خار ی آو رده اند که شامل سر زمین علیا ی آمو بود .

در منا بع چینی نا م To-Huo-Lo یعنی تخا ر ستا ن در سا لنا مه چین در قر ن پنج میلادی در احوا ل Wel شما لی‌وهم درتاریخ تا نک دیده میشود ، که در غرب کو هسار Tsung-Ling وجنوب در یا ی و خش Wu-Hu وا قع بود .و چینیا ن هما ن عصر آنـرا کشور Ta-Hio عصر

مکررا Ta-Huo-Lo ها ن گفته اند . در قر ن ۷ـ۸ میلادی از کشور سفیرا نی به چین فر ستا ده شـده بود ند . هیوا ن تسا نگ هم بسا کشور تو ـ هو ـلو را یاد میکند که ازشما ل تاجنوب هزار لی واز شر ق تا به غر ب سه هزار لی و سعت دا شت و به شرق آن کوهسار Tsung Ling واقع بود ودر غر ب Po-Li-Sz

ی پیو ست ،که در جنو ب آ ن کو هسار پر بر ف و در شما ل در وازه آهنین بود . (جستجو در منا بـــع غر بی آ سیا ی قرو ن و سطـــی ،ج۲،ص ۹۹ به نقل از حـبیـبی، آریا نا ، ش ۳۱۹،ص ۵ـ۶)

درحدود العالـم آمـــده است «تخارستان ناحیتیست نعمـت او بیشتر از کوهست واندرصحراهای وی جای ترکان خلخ است . وازیـــن ناحیت اسپ خیزد وگوسپند وغلـه بسیارومیزه های گونا گون.» (ص۹۹)

تخارستان (که به اشکال طخار ستان وطخیرستان نیز آمـــده) «ولایتی است وسیع وبزرگ ازنواحی خراسان ، مشتمل بر عده ای بلاد. یکی علیا ودیگری سفلی، علیا درشرق بلخ وغرب نهر جیحون، ومیان آن و بلخ هجده فرسخ فاصلـــه است . »(یعقوبی، حاشیه ص ۶۵)

ابو الفدا امی نو یسد :«دراللبا ب آمده است که طخارستان ناحیتـــی وسیع است مشتمل بر بلادی چند ،طخارستان درآن سوی نهر بلخ یعنی جیحون است .

تخار ستا ن، با لای رود جیحو ناست وبدخشان بالای طخارستان ونزدیك به بلادترك»(تقویم البلدان، ص۵۴۵)

در بار ه شهر ها ی تخار ستا ن اصطخری می نویسد : «وشهرهای تخا ر ستا ن این است :خلم،سمنگان، بغلان ، سکلکند ، و روالینر، آرهن راو ن ، طا یقا ن ، رو ب ،سـرا ی عاصم ، خوست، اندراب، مدرگاه» (ص ۲۱۶ ـ۲۱۷)

اما یعقو بی این شهر ها را دروا بسته گی بلخ می شمار د واز آ نها اینگو نه نا م میبرد :«شهر ی که به آ ن خلم گفته می شود ، و شهری که آ ن را «سمنجا ن »گو یند و شهر ی که به آن بغلان گفته شود و شهر ی که آن راسکلگند گویند وشهری که آن را ولو الج گو یند و شهر ی که به آن «هو طه »گفته می شود وشهری که به آن نورمن گفته شود .... (ص ۶۴)

یعقوبی بامیان را از شهرهای «طخارستان اول» می نویسد.
ابن حوقل می نویسد «بزرگترین شهر طخارستان، طایقان (تالقان) است که در هامون نهاده شده است واز کوه یك تیر پرتاب فاصله دارد. ورودی بزرگ و باغها وتاکستانها دارد. شهر دیگری که در بزرگی پس از طایقان است «وروالیز» (ولوالج یا رستاق حالیه) و پس از آن اندراب است. اندراب شهری است در میان کوه هاونقره هایی راکه از جاریانه (چار پایه) وپنجهیر (پنجشیر) به دست می آید بدین شهر می آورند. در این شهر دورود به نامهای اندراب و کاسان جریان دارد و دارای تاك و درختان بسیار است.

شهرهای دیگر طخارستان به همدیگر شبیه اند. و سعت آنها تقریبا به یك اندازه است و همه آنها جز طایقان است ووروالیز واندراب دارای نهرهای متعددودرختان وکشت بسیار وآبادان وفراخ نعمت اند.» (ص ۱۸۲)

. این حدود و ثغور و توابع تخارستان در طی سده های مختلف، وسیع و محدود شده است و حتی این مساله در باره هر یك ازشهرهای آن نیز صادق است. درتقسیمات امروزی (جغرافیایی و سیاسی) این شهرها به ولایت های مختلف تعلق گرفته واز هم جدا گردیده اند. چنانکه از تخارستان باستانی در ولایت تخارامروزی، شهرهای اندکی باقی است.

* ــ ص ۳٤ س ۱٦ (بدخشان):

شهرت این شهر بیشتروابسته به راه معروف ابریشم بوده که در دوره های باستانی راه بسیار عمده تجارتی بود که ــ شرق یعنی چین را به اروپا می پیوست.

بدخشان ازشهرهای بسیارقدیم سرزمین ماست، در قرن دوم پیش از میلاد بدخشان در منابع چینایی به شکل Ts-Nag-Ling (کوه پیاز) آمده است در قرن‌های ۵و٦ میلادی چینی ها این شهررا با تخارستان یکجا ذکرنموده اند.

نام بدخشان درسفر نامه هیوان تسانگ به‌شکل Po-To-Chang-No

منطقه علیا آ مده که ظاهراهمین بد خشا ن است . در یو ا ن شی نا م Ba-Do-Ha-Shang نیز در لست سی ،-پا ی ،تی دیده‌می شود . (جستجو در منا بع غر بـی‌آسیا ی قرو ن و سطی ج۲ص ٦٥ به نقل از حبیبی ،آریانا ، ش۲۱۹ص،۳)

برها ن الدین کشپکگی در کتا ب‌رهنما ی قطغن و بد خشا ن ؛حدود ار بعه قطغن و بد خشا ن را اینگونه‌مشخص می سازد: «قطغن وبدخشان شمالا ازحدودوازالی تبهانه‌بغری‌قول‌قند و ز و در یا ی آمو یه ودرشمال بحصه شمالی ا فغا نستا ن وا قع بوده‌حدود ش حسب ذیل است. مشرقی به خطفاصل‌پـا میراث‌وشر قا به خط فا صل کو تـل دو را یی و جنوبا از کو تل‌پریان تاکو تل خا وا ك و جنو ب غر بی به به علاقه غور ی و غر با به دشت‌ابدال میرعلم که دربین‌قندوز وتاشقر غا ن میبا شد «(رهنما ی قطغن‌وبد خشان ، ص ۷ـ۸).

بدخشان ازبخشهای بسیار غنی‌ومعروف سرزمین ماست. چنانکه مولف حدودالعالم مینویسـد :«بدخشان شهریست بسیار نعمت‌و جای بازرگانان واندروی معـد ن‌سیمست وزرو بیجاده ولاجوردواز تبت مشك بدانجا بر ند .» (حدودالعالم ص ۱۰۵) .

یعقـو بـی بـد خشان را(درقرن سوم هجری) ازتوابع‌تخارستان میشمارد : «ومملکت«حمارك، پادشاه«شقنان» و«بدخشان» و رود خانه بزرگ که تا «شقنان» میرسد ،ازآن است. واینهاهمه اش‌مملکت تخارستان علیا است» (ص ٦٨)

اصطخری نویسد:«بدخشان اقلیمی‌است. شهرهاوروستاها دارد وقصبه آن رابدخشان خوانند (ص۲۱۷).... بدخشان نواحی آبادان دارد وباغهای بسیار برروده جـریاب است. و از بدخشان لعل خیزد ولاژورد ودراین کوهها معدنهاست و مشك بسیا رافتد به بدخشان» (ص ۲۱۹)

بدخشان از گذشته های دور به‌داشتن سنگهای پربها وبه ویـژه لاجورد ولعل‌شهره آفاق بوده است.چنانکه ابن حوقل می نویسـد : «از بدخشان‌بیجادهٔ خوب وسنگهای‌قیمتی که‌در زیبایی ورونق به‌یاقوت می‌ماند، به‌دست می‌آید. این‌سنگها به‌رنگهـای گلی ورمانی (اناری) و

سرخ (احمر قانی) و شرابی است و آن اصل لاجورد است . در کوههای آن معادن بسیار هست و مشک تبتی به مقدار فراوان بدین شهر می آورند و به وخان (واخان) می برند.» (ص ۱۸۳)

واصطخری می نویسد : «ودر وخان زر ونقره بسیار است، وزر آب از این دیار خیزد وبرکنار رودها وبراثر سیلابها پدید باشد ومردمان گرد کنند. وحدوخان به حدود تبت پیوسته است . » (ص ۲۳۳)

مقدسی در قرن چهارم می گوید ، در بدخشان ، حوالی معدن جواهر قلعه ای است به نام قلعه زبیده زن هارون الرشید که به امروی ساخته شده. وعلاوه بر یاقوت بدخشانی ولاجورد سنگ بلور وسنگ پازهران نیز درآن ایالت وجود دارد. اسبست که اعراب آنرا حجرالفتیله می نامند نیز درآنجا یافت میشود ، که ماده محترق بوده، ازآن برای چراغ، فتیله میسازند . مقدسی میگوید، ازاین ماده پارچه سفره نیز می بافند که هر وقت به چربی آلوده شود، کافی است اندك زمانی آنرا در تنور آتش بیندازند تا به کلی پاك شود. همین طور فتیله چراغ را که از آن بسازند، چون چرکین گردد، ساعتی آنرا در آتش افروخته نهند، پاکیزه شود ونیز در آنجا سنگی یافت میشود که چون آنرا در اطاق تاریك گذارند، اشیای نزدیك خودرا روشن کند.

قزوینی گوید، در بدخشان غیرازاین جواهر، سنگ لعل هم یافت میشود که به یاقوت مانند است .همچنین میگوید، مردم عوام معتقدند، حجرالفتیله، پرمرغی است که درآتش میرود ونمی سوزد . معدن یاقوت در حوالی شهر یمگان، که نزدیك معدن نقره است، زیادتر بود.» (لسترنج ص ٤٦٥)

درهفت کشور یاصورت الاقالیم (تالیف سال ۷٤۸ هـ) درباره لعل بدخشان آمده است که«درقدیم لعل نبود ودر هیچ کتاب ذکر لعل نکرده اند، گویند زلزله ای در بدخشان شد و کوهها تمام از هم گسیخت وکان پیدا گشت. اول سرخ بود، بعد ازآن زرد وسبز وبنفش. » (ص ۸٦)

درهفت اقلیم احمدرازی (تالیف سال ۱۰۱۰ هـ) آمده است که:

«بد خشان به کثرت مراتع ووفور مرایع وزیادتی انهار و بسیاری اشجار و اثمار خجلت کشمیر وغیرت قندهار است .
واهل آن دیار اکثر الوس و احشام اند و بنا بر لطافت آب و هوا و کثرت سبزه وچلکا همیشه در صحرا به سر میبرند و اسپان قوی قوایم فراخ کفل میان لاغر در میان ایشان بسیار است. اگر چه معادن بسیار در آن دیار باشد ، اما آنچه توان ذکر کرد، کان لعل و لاجورد است .»
(۹٦)

*ـ ص ۳٤ : (هندوکش):

ابن بطوطه نخستین نویسنده ای است که از هند وکش (باهمین املای امروزی) تذکر داده است . او مینویسد :«در راه ما کوهی واقع بود که هندوکش نامیده میشد .یعنی قاتل هندوها . چون بردگان و کنیزکانی که از هند میآورند ،اغلب از شدت سرما و یخ بندان در این کوهها تلف میشوند ،نام آنرا هند و کش نهاده اند .»(سفر نامه ابن بطوطه ص ٤٤٤)
سلسله هند و کش به منزله مقدمه ارتفاعات پامیر است. این سلسله کوه در حدود شش صد کیلو متر طول و صد کیلو متر عرض دارد. بلند ترین قله آن تراجمیر نام دارد که ارتفاع آن ۷۵۰۰متر بوده وبه این صورت پیش قراول قلل سر سام آور قراقرم و همالیا ست .

*ـ ص ۳٤س ۱۸ (تالقان):

مولف حدود العالم مینویسد که «طالقان بر سر حد گوزگانان است واز آن این پادشاهی نیست،وشهری با نعمت بسیار ست واز و نبیذ بسیار خیزد ونمد خیزد»(ص۹۷)
محمد بن احمد طوسی مینویسد:«طالقان شهریست بنا کرده بر کوه متاع آن نمد وزیلو و پرده »(عجایب المخلوقات ، ص ۲٤٦)
در حواشی مختصر البلدان ابن فقیه ،مترجم چنین مینویسد:آقای داکتر فیاض در تعلیق این عبارت بیهقی «گفت بدان وقت که امیر سبکتگین رضه الله عنه بست بگرفت و با یتوزیان برافتادند،

زعیمی بود به نا حیت طا لقا ن ، وی‌را احمد ابو عمر و گفتند مـــردی پیرو سد ید و توا نگر »(بیهقـــی۲.۳) ، می گو ید : »در حا شیـــه مر بو ط به این کلمه نو شته شده‌بود که به‌منا سبت مقا م اینجاباید نا م محلی با شد از تو ابع بســـت.غیر از آن طا لقا ن دیگر که از توابع جوز جا ن است . تکار ند ه پس‌ازآن‌برخوردم به‌اینکه مقدسی نیز جزتو-ابع بست به نا م طا لقا ن ذکر میکند(احسن التقا سیم ، ص ۳۹۷)

و بدین طریق حد س مذبور تا یید‌میشود . اگرصحیح این‌کلمه طا لقان با شد ، باید گفت طا لقا ن‌چهار می‌بر طا لقا نها ی سه گا نه (طالقان عراق ، اصفهان و جوزجان افزوده‌میشود .» (حوا شی منتحصرالبلدان ابن فقیه ، ص ۲٦۳ ـ۲٦٤)

*ـ ص ۳٤س ۱۸ (اندراب):

مو لف حد ود ا لعا لم در بارهٔ‌اندراب مینو یسد که »اندرا ب شهر ـ کیست اندر میا ن کو هها ست .جایی بسیار غله و کشت بر ز،واورا دورود ست ، و سیمها یی‌که ازمعدن‌پنجهیر و جار یا نه افتداینجاآنرادرم زنند ، و پاد شای او را شهرسلیرخوا نند »(ص ۱۰۰)

وا صطخر ی‌دراین‌بار ه مینویسد:»اندرابه شهر یست در شعب کو ه نهاده وآنجا یکه نقره گی از چـارپایه وپنجهیرافتد،گرد کنند.ودور-ود دارد : یکی رود اندرا ب ،و یکی‌رود کا سا ن و با غ‌و در خت بسیار دارد . »(ص ۲۱۹)

مو لف تقو یم البلدا ن مینویسدکه »درا لمشتر ك آمد ه اســـت که اندرا ب میا ن غز نه و بلخ‌است.کار وا نیا ن از آنجا به کا بل‌روند. نزد یك به اندرا ب ، کو ه پنجهیراست که در آن معد ن سیم با شد. صا حب اللبا ب گو ید :خا ست‌بلده‌کوچکی است نزدیك اندراب ازنو-احی بلخ »(ص ۵۳۷)

*ـ ص ۳٤ (پنجشیر):

پنجشیر از منا طق بسیار غنـــی‌ومشهور به داشتن معادن زر ونقره ،در کنار اندرا ب قرار دا شته ،سرآغاز کو هها ی زر و لعل خیـــز بد خشا ن بود ه ودر همه کتب‌مسا لـــــك و مما لـــکی کــــه

در بار ه خرا سا ن نو شته شــــده‌آمده ا ست . اما متا سفانه چنــد و چو ن این منطقه که هم از لحــاظ اقتصاد ی بسیار با اهمیت بوده‌است وهم از لحاظ جغرا فیا یی و حد فا صل میا ن کا بل و بد خشا ن (در سمت شما ل)است ،در جغرافیا ی تا ریخی مر حو م غبار نیا مده‌است ،واز آ ن ذکر ی نشده‌است .

مو لف حد ود ا لعا لم در بارهٔاین‌شهر ك زر خیز مینو یسد :«پنجهیر و جار یانه دو شهر یست واند رو ی‌معدن سیمست ، رود ی میا ن این‌دو شهر بگذرد واندر حد ود هندوستان‌افتد .». (ص ۱۰۱)

«پنجهیر شهر یست بر کو هی نهاده،قر ب ده هزار مرد در و با شد،باغ و بو ستا ن و آ ب‌روا ن با شد،لیکن‌کشاو رز ی نکنند »(اصطخر ی ،ص ۲۱۹)

ابن بطو طه مینو یسد :«پنــج‌هیر :هیر به‌معنی کوه است و پنج‌هیر یعنی پنج‌کوه.درآنجا شهر قشنــگ و آبادا نی دید یم که رو ی نهر بز-رگ کبود ینی بنا شده‌اسد ت.این‌رودخا نه از کو هستا ن بد خش ســـر چشمه میگیرد .یا قو ت معرو ف‌بد خش از همین کو هستا ن بد ســـت میا ید .این شهرها چنگیز ملعــــون‌خرا ب کرد واز آن سپس رو ی‌آبا-دانی ندیده اند .»

*- ص ۳۵س ۳ (راه ابریشم):

راه ابر شیم نشا ن دهنده‌مو قعیت بسیار مهم جغرافیایی‌واقتصا-دی کشور ما ست که در رو نق با زرگانی وا شا عه فر هنگ وتمدن با ستا نی از اهمیت فراو انی بـــرخور دارا ست .

سر زمین خرا سان درتما م دوره‌قرون وسطی و پیش از آن در دوره امپر ا تور ی رو م ،از بسیار ی لحاظ،واسطه بین تمد ن یو نا ن ولا تین از یك طر ف و تمد ن‌آسیای شر قی‌و هندو ستا ن و چین از سو ی دیگر بوده‌است .این و سیله ار تباط‌همان‌راه معرو ف ابر یشم است .پتو لمه (بطلیمو س)این جاده معرو ف‌رادرسده دوم‌میلادی معر في نموده‌است.

که از انطا کیه در شا م به کشورسر ها ، تهیه کنند گا ن ابر یشم یعنی چینیان میرود .

راه ابر یشم پس از عبور از سوریه متعلق به رو میان ، از فرات در محل «هیر اپو لیس ممج »گذشـــته وارد همدا ن ، ری و در واز ه دامغان میشد واز آنجابه مرو (که انطاکیه قدیـم در ایا لت ما ر ژ یا ن است)میر فت و سپس به بلخ میر سید .از بلـــخ، را ه ابـــر یشم بـــــه پا میر میر فت . پتو لمه میگو ید در یکـــی از دره ها ی پا میر ،در پا ی کو ه ها ی «کومد» برجی از سنـــــگ بود به نا م «لیتنو س پیر گو س»و نزد یك آن ، بر ج بین کا ر وا نهای شر قی و چینی ها مبا دلات مـــا ل التجاره صور ت میگر فت .(ژوزف هاکن عقیده دارد که این بر ج سنگـــی را در طر ف تا شقر غا ن بین واخان یا پامیر کو چك و سر چشمه یارقند دریا در شما ل گرد نه «مینتکـــه» باید جستجو کرد .)

در کا شغر را ه به دو قسمـــت میشد . راه شما لی به طر ف«کوچا» میر فته واز آنجا را ه «قره شهر»راکه احتما لا«اکسا تا »ی قدیم است پیش میگر فت .راه جنوبی از کاشغر شرو عشده ،از طر یق یار قند وـ ختن و نیا به «میرا ن »وا قع در«لو بنور »یا لیو لان ، میر فته است .

این دو را ه در تو ین هوا نگـ به هم متصل میشد .این آو لین شهر سر حدی چین است .

سپس جاده ابر یشم پـــس ازعبور از خطواحه های کا ن سو ،وارد چین میشد و به شهر «چا نك نگا ن» یا «سیتگان فو» میرسید وبعد به لوـ یا نگ ، هو نا ن فو ،پا یتخت هان های ثانی منتهی میشد .

از همین راه است که کار وا نهای چینی در قر ن او ل میلادی ابر یشم را تا پا ی «بر ج سنگی »میاورد ندودر آنجا آن را با مال التجاره های ایرا نی (به مفهو م عا م آ ن)ورومی که از تیسفو ن یاا نطا کیه آمده بود، معا و ضه میکرد ند .

راه ابر یشم که از افغا نستان عبور میکرد ، راه زیا رت عباد تگاـ هها ی بود ایی نیز بود . از این را ه،در چهار قر ن او ل میلادی ،مبلغین

بودایی چین پس از پیمودن راه ترکستان شرقی وافغانستان خود را به معابد بودایی از قندهار تا مگادا میرسانیدند. (قندهار منظور گندهارا است) واز همین راه است که یك عده از مبلغین بودایی افغانستان، مذهب بودارا به چین بردند.

درحدود دو صد میلادی در چین شمالی مجتهدینی از مذهب بودا پیدا میشوند که به قول مورخین چینی غالب آنها از کشور پارت یا افغانستان یا هند و ستانند.

مبلغین مذهب نسطوری نیز ازکشور ساسانی از راه ابریشم به چین مهاجرت کردند. در حدود سال ٦٣٥ میلادی کاروانها وراهبینی که به این طریق از شهر بابل به راه افتادند، ازمارزیان (ناحیه مرو) یاباکتریان (ناحیه بلخ) عبور نمودند تا قلب خاور پیش رفتند واولین کلیسای نسطوری را در پایتخت سلسله تانگ درشهر سینگان فوبنا نمودند ودر سال ١٦٥ هـ (٧٨١م) در همین شهر سنگ لوحه معروف مسیحی، متضمن دعای مذهب مسیح به زبان چینی و سریانی را برپا کردند (گروسه، تمدن ایرانی، ص ٤٥٣ـ٤٥٦)

ترویج و رونق راههای دریایی در جهان، به تدریج از اهمیت این جاده کاست تاآنکه راه ابریشم ازاستفاده بر آمد و در نتیجه مناطقی که این جاده از آنها میگذشت به ویژه کشور ما، به تدریج به سوی انزوا گراییدند و یکی از عوامل عمده در عقب مانی این مناطق وبخصوص کشور ما متروك شدن این راه محسوب میگردد.

*ـ ص ۳٦ س ١٦ (زبان تخاری):

زبان تخاری یکی از معروفترین زبانهای هند واروپایی است. این زبان همرو زگار با زبان آری یا آریایی و در همسایه گی هم گفتگو میشدند.

نوشته های تخاری عمدتا به خط والفبای براهمایی است وبیشتر مربوط به دین بودایی و ترجمه از زبان سانسکریت است، زبان شناـ

سا ن این ز با ن را شا مل دوگویش‌میپند ارند .یکی تخاری الفـودیگری تخاری ب . دا نشمندا ن احتمـا ل‌مید هند که گو یش نخستین‌دراغنی ودو می در منطقه کو چه روا ج‌داشته‌است . دقیقامعلو م نیست که این‌دو گویش درچه ز مانی به کلی نابودشده‌است . آثاری که از این زبا ن ،امروز در دست است ،در آغاز قرن‌بیستم ازتر کستا ن چین کشـــف شده‌است . (تاریخ زبا ن فا رســی‌ج‌ا ص ١٦٤)

*_ ص ۳۸ س ۱۱ (مزدك):

(مزدکیــه = مزدکی) نــام‌کیش و آیینی است که پس از آیین ما نو ی در سر زمین ما جا ن گر فت‌ومنسو ب‌است‌به‌شخصی به‌نام‌مزدك. یو آن ما لالامور خ رو م شر قــی‌می نگار د که در پا یا ن قر ن ســوم میلادی ،در عهد سلطنت امپرا طوردیو کلتین ، شخصی ما نو ی‌به نام بوندوس (بو ند ك) در رو م وایران‌تبلیغ میکرد و میگفت که درمبا رزه شر وخیر در جهان خــدای نیکــی‌پیروز است .و به این و سیله باید در رو ی زمین شر را ریشه کن‌کردومرد م باید دراین امر فعا لانه سهیم گردند .

اما شهر ت واو ج این اند یشه‌و سر انجا م اشتها ر آ ن به مزدك پور با مدا دا ن در فا صله سده های‌پنجم و ششم میلادی است . مزد ك شعار تسا و ی حق ما لکیت برا موال‌را صادر کرد و پیر وا ن بسیاریافت .چنا نکه مزد ك توا نست حتی شاه‌یعنی قباد پسر بلاش رانیز طرفدار خو یش سازدواو در اشا عه ایــن‌آیین کمك بسیار نمود . شرا یـط اجتما عی ــاقتصادی آ ن زما ن نــه‌تنها در ظهور بلکه در اشا عه ایــن آیین مدد گار بزرگ‌بود،روستاییان‌فقیرونا توا ن که گروه گروه‌ازدهکده هــای شان مــی گـر یختندوبند ه گا ن (بند ك)لشکریا ن و حتی رو حا نیو ن نارا ضی از و ضــع‌بــه ا یــن آ یین‌چون‌روز‌نه نجات رو میــا وردنــد . قباداز‌نهضت پردا منه مر د م‌پشتیبانــی میکرد .اومیخو است‌به‌مدد مزدکیان،بزرگا ن وا عیا ن را تضعیف نماید

ودست کا هنا ن را که‌در امورمملکت بخصوص تعیین شـــاه دراز بود، کو تاه سا زد .

و لی پا یا ن حاد ثه رنگ دیگر گر فت ،اعیان و روحا نیو ن‌درسال ۴۹۶ میلادی پیروز شد ند و جاما سپ‌را برار یکه سلطنت نشاندند. قباد به شا ه‌هیا طله پناه بردو دختراو را به زنی گر فت . و سرانجام در ۴۹۹ میلادی بد و ن خو نریـزی‌دو بار ه به سلطنت دست یا فـت. و پس از این ،دیگر میا نه چندانـی‌با مزد کیا ن ندا شت زیرا به آنها نیازی ندا شت اما خسرو ،پسرقباددرزمان حیات پـدر به‌جان‌مزدکیان افتاد وبه تصفیه حسا ب خو نیـــن‌دست برد . در مجلسی که در در بار دایر گردید ، تعلیمات مزدك بـــه‌و سیله کا هنا ن زرد شتی ومسیحی رد گردید و مزد ك به کفر وا لحـادمتهم و سپس به امر خسرو ا عدام مزدك و پیروانش اعلان‌وا جراگردید. (۵۲۹میلادی) وبه این صور ت یکی ازبزر گترین و مهمترین نهضت‌های‌فکر ی وا جتما عی به خو ن‌کشیده شد .

منا بع اسا سی آیین مزدکـــی‌برتصا میم زرد شتی ومانیکر ی‌استوار بود. و مضمو ن‌کیش او را مبا رزه‌نور و ظلمت و پیرو ز ی نور برپایه تسا و ی ما لکیت تشکیـــل میداد. نظام الملك درسیا ستنامه می نویسد :«مزد ك گفت ما ل بخشیده‌ایســـت‌میا ن مردمان که همه بند ه‌گا ن‌خدا یند و فرز ندا ن آدمند و به چه‌حا جتمند گرد ند با ید که ما ل‌یکدیگر خرج کنند تا هیچکسی را بی بر گی‌نباشد و در ماند گـی،متساوی‌دلی با شد »

صفا و مهر ودو ستی در آیین‌مز دك نتیجه مبا رز ه اهو را یی‌براهر یمنا ن‌است .چنا نکه فر دو ستـــی‌گوید :

چنین گفت مزد ك به شاه‌ز میـن که ای بر تر از دا نش و آفریـن
بپیچاندازراستی‌پنج چیـــــــز که دانا براین پنج‌نیفزود نیز
کجا رشك وکینست و خشم‌و نیاز به پنجم ،که گردد براو چیره ، آز

تو گر چیره با شی براین پنج دیو   پدید آیدت را ه کیوا ن خــد یو

*- ص ٤٠س ٢١ (چنگیزخان):

در فر هنگ معین زیر نا م چنگیزخا ن چنین آمد ه است :«چنگیز، نام اصلی و ی تمو چین و پسر یسوکای بهادر رییس قبیله قیا ت و قبا یــل مغول بـود. پس از مرگـــ پـــدر بر قبیله گراییت غلبه یافت وملقب به چنگیز خا ن گرد ید . و سپس قو م اویغور را منقــرض کرد ودرسال ٦١٦ هـ به مما لك خوار ز مشا هی حمله برد . و در ظرف دوسا ل غالب شهر های خرا سا ن را تسخیر کردودر سال ٦١٩ هـ به مغو لستان باز گشت ودر سا ل ٦٢٤هـ در گذشت.»

پس از مرگ چنگیز خان (درسال ٦٦٤) تصمیم گر فته شد تار سما ـ حکو متی از سو ی مغو لان در ســرزمین خوار زمشا هیا ن ایجاد گردد. منگو قا آ ن ،امیر اتور بزرگ، نواسه چنگیز خا ن و سو مین جا نشیـــن او ، برادر کو چك خود ،هلاکو خان رابه این سر زمین به پاد شاهی تعیین نمود . پس از هلا کو ، پسر شـــ ابا قا خا ن این سمت را داشـــت و آنگاه پسر او ار غو ن خا ن وآنگاه غازان خان برار یکــه سلطنــت خرا سا ن تکیه زد .
خا نها ی چنگیزی ، پس از آنهمـه و حشت وو یرا نی که درآ غا زآورده بودند ،پسا نها به اعما ر و تر میـم و ترویج پردا ختند .آنها درفرهنگ خرا سا ن مستهلك گردیدند .تاآنجا که غاز ا ن خا ن ،خا ن بر جسته این سلسله و پسر ش الجایتو خان به آیین اسلام در آمدند و در باررااز دانشمندان و آفر ینشگرا ن خــرا سا نی پردا ختند .

*- ص ٤٢س ٤ (میرهای بدخشان):

در بار ه میر ها ی بد خشا ن و تعلق چترا ل و گلگت به بد خشان ،شاه عبدا شه بدخشی مینو یســد:«ار تبا ط صو به چترا ل و گلگت به بد خشا ن افغا نی تا به هنگا م امارت اعلیحضرت امیر شیر علی خان هم ثابت بود ه ،از طر ف میر ها ی بدخشا ن یك نفر حکا م معتمد به هــر

علاقه آن دیار فرستاده میشد. درهنگام امارت امیر محمد یعقوب خان که حصه پشاور و کشمیر ازخاک افغانی تجزیه گردید، این صوبه هم بنا بر کدام سبب غیر معلومی که حقایق آن در نظر نگارنده مبهم است، از عضو اصلی خودش (بدخشان) منفصل گردیده است.

حدود بدخشان افغانی تا به هنگام میر محمد شاه، حایز تمام حدود طبیعی بدخشان وا کثریت ترکستان شرقی وصوبه چترال وگلگت وکنجوت شمرده میشد. چنانچه مقارن به هنگام حکومت میر محمد شاه، اهالی ترکستان شرقی ازادای مالیات مقرره به افغانستان استعباد ورزیده، عاملین بدخشان را اخراج نمودند.

میر محمد شاه (بادولت) نام یکی از افسران مربوط خود را با یک عده عساکر به ترکستان شرقی اعزام نمود (بادولت) در عرصه قلیلی مجدداً بر حدود مذکور متصرف و امنیت آن منطقه را قایم نمود.

اما افغانستان دراثر اختلافات و خانه جنگیهای ملت و به علت غفلت عالمگیر مسلمانان و نیز به سبب عدم دلسوزی فرمانروایان سابق خود، اکثر حصه های طبیعی خویش را از دست داد. (بدخشان) در زمان حکومت اعلحضرت ضیاالملته والدین امیر عبدالرحمن خان به دو حصه مساوی تقسیم گردیده، آن حدود بدخشان که در ماوراى دریای آمو واقع است به خاک روسیه متعلق گردید.»

(مجله کابل، سال ۷، ش٤)

شاه عبدالله بدخشی در تذکره ارمغان بدخشان مینگارد: «موقعی که دست تصرف مغولها از بدخشان کوتاه و توام به آن عصر ملوک الطوایفی در سر زمین تخارستان آغاز گردیده، هر حصه آن جدا جدا تحت اداره یک حاکم ملوک الطوایف در آمد. (تخارستان سفلی) به نام قدغن یا قطغن به چندین قسمت منقسم و (تخارستان علیا) یعنی بدخشان موجوده. هکذا به دست هر سر کرده ملوک الطوایف پارچه پارچه شده، با همین حالت اسف آور تا آوان حکومت امیر عبدالرحمان خان باقی ماند. اختلافات وخانه جنگی های

که تقر یبا سه و نیم صد سال درتخا ر ستا ن مو جود بود . ثـــروت اهالی رابه باد فنا داده ،نفو ســـس آنرا به منظور عیا شی و جاه طلبی مو قتی حکا م ملو ك الطوا یف و تر کتا ز یها ی ا قوا م متغلب ،قر بـان ودر این عر صه خونها ی متجاوزازسه میلیو ن نفو س بیگنا ه در راه تا ج و تخت نامشرو عایشا ن وقف رنگین ساختن جو هر تیغ ها ی نفاق این قو م گردید در آخرین دوره‌این کشا کش ،اها لی علاقه شغنان نیـز وقت را مستفید شمرده ،اعلان مطلق‌العنانی کردند .

در حواد ثی که بین سا لهـــای ۱۱۷۹ هـ ق الی ۱۲۰۷ هق در تاریخ بد خشا ن قیدشده،معلوم میشودبعداز آ نکه (میر سلطا ن شا ه)یکـــی از مقتد رترین حکا م ملو ك الطوایف‌بدخشان در ۱۱۷۹ به‌حکم(قبادخان) میر قند و ز در قند وزشهید گردید.حصه جا ت فیض‌آباد، رستا ق،کشم ،تالقان وفر خار در تحت تصر ف‌حکا م قبا دخا ن ،حکمر ا ن قند وز در آمد .قباد خا ن یك نفر نصرالله‌نا م را از جا نب خود به حکو مـت فیض آباد گما شت .چند ی نگنشته‌بود که اها لی از تصر فا ت ناجایز او به ستو ه آمد ه ،براو شوریدندوشخص نصر الله خا ن را دستگیرو اعدا م کرد ند . قبا دخا ن از ایـن‌خیلی بر آشفته ، لشکر ی تر تیـب داده به فیض آباد آمد و خونریزی‌راکه نظیر آ ن دیده نشده ،در محیط فیض آباد به رو ی کار آو رد .

فا ضل (محمد ر ضا ی مر حو م،مو لف کتا ب (انقلابا ت دو ر ه های ملو ك الطوایفی بد خشا ن)درایـن‌مورد صور ت مطا لعا ت رو زمـــره خود را ذکر میکند که تخمینا ازجمله‌ده هزار خانواری کـــه مقیم‌فیض‌آباد و گر د و نوا ح بود ،به اثـــرقتل عا م قبا د خا ن بیش از چار، پنج خا نه با قی نما ند .

چند ی بعد (میر خدای نظر بیگ) که یکي از میر زاده ها ی حصـــه (تخا رستا ن سفلی)یعنی قطغـــن‌بود و ستم ها ی زیاد ی از قبادخان دیده بود ، به مقا بله او بر خا سته،با لای قند وز حمله کرد ، قبا دخان

را دستگیر و اعدام کرد . مقارن این آوان محمد بهادر شاه نام، پسر سلیمان خان، حاکم جرم به کمک چند نفر اعوان خود، اغتشاشی بر پا نمود تا بتواند حصه های مرکزی تخارستان علیا را از تصرف میر های قندوز منتزع نماید . لیك (شاه و بخی) نام که در این وقت به صفت یکی از شاهان محلی شغنان شمرده میشد، از ضعف و انحطاط میران فیض آباد و دیگر مناطق بدخشان استفاده نموده، ذریعه افسقال بهادر نام که یکی از سر کردگان قوم (قارلق) بدخشان بود به تسخیر فیض آباد داخل اقدامات گردید . افسقال بهادر در اثر چالاکی و قابلی که داشت به استثنای چاه آب و درواز، همه حصه جات تخارستان علیا را تصرف نموده، مدت هفت سال جرم را محاصره و با میر بهادر شاه ذریعه کلام مجید عهد مصالحه نموده .

پس از آنکه محمد بهادر خان مذکور را دستگیر کرد، نقض عهد، او را شهید ساخت و جرم را متصرف شد. مقبره مذکور را کنون به نام (قبر بهادر شاه) در دهانه (یام دره) جرم بدخشان در یك تپه مرتفعی واقع میبا شد .

افسقال بهادر بعد از تصرف جرم، خزاین و جواهری به دست آورده، مقدار زیادی از سنگ لاجورد که در خزانه آنجا بود، همه را متصرف و طرف استفاده تجارتی قرار داده چون شخصا جابر و ظالم بوده و مردم سخت از او دلتنگ شده بودند، آخر الامر در حالیکه مشارالیه (بر سر صفحه میرزا نجات) واقع کوه جلغر فیض آباد، که یکی از نزهتگاه های بدیع آن شهر شمرده میشود، سطرنج بازی میکرد، به دست یکی از اهالی کران بدخشان که در مسلك عسکر شامل بود، به گلوله تفنگ مقتول شد . و حادثه قتل او سبب پیشقدمی (میر محمد شاه مشهور به (میر شاه) پسر میر سلطان شاه) که در این وقت به چاه آب بدخشان اقامت میکرد، گردید .

(شاه عبدالله بدخشی ،ارمغان بدخشان مجله کابل ، سال۹، ش٤).

•- ص ٤٣س ٣٦ (تاجیک:)

در باره وجه تسمیه ورابطه این کلمه با ملت ،نظریات گوناگون درمیان دانشمندان وجود دارد استاد مجتبی مینوی عقیده دارد که برای اولین بار در دوره غزنویان، اهالی فارسی زبان خراسان‌را تاژیك خواندند ، و بعد از آنکه بساط غزنویان را سلسله سلجوقی بر چید، این نام همچنان باقی ماند . زیرا در تمام این دوران ،فارسی‌زبانان مغلوب ترکان‌بودند، به عقیده استاد مینوی تاژیك ،تاجیك ،تازیك ارتباطبا لفظ تات دارد که در ترکی نام فارسی زبانان و زبان فارسی است .او میگوید که بعضی از ترك دانان اروپا اظهار کرده اند که چیك‌در ترکیب تاتچیك به معنی مغلوب‌است .یعنی فارسی زبانان مغلوب ترك .واین کلمه هیچ‌ارتباطی با تازیك به معنی عربی ندارد که در دوره‌ساسانیان معمول بود وپسانها تازی شد (یادنامه بیهقی ،ص ۷۱۵)

استاد سرور همایون عقیده‌دارد که «کلمات تاجیك داهیاو تاهیا، ماخوذ از یك اصل و کلمه چینی به معنی اراضی غربی چین درلسان چینی است و بنا برآن این کلمه‌اصلا چینی است .» (یادنامه بیهقی ، ص ۷۸٤)

بیلو ، مستشرق معروف عقیده‌دارد که معنی کلمه تاجیك ، لفظ تاوچی Taochi چینی‌را افاده میکند .و تاجیکها یا دری زبانان ،نماینده واولاده باشندگان‌آریایی کشور اند . بناء تاجیك ،نام باستانی و قدیمی روستایی‌یا زارع آریایی میباشد.

و . دوخین کیف ،می نگارد که‌این نام (تاجیك)از تاج دری ماخوذ است .زردشتیان تاج‌را مانند صلیب مسیحیان یا عمامه مسلمین علامتی میدانستند که آنانرا ازپیروان سایر مذاهب مشخص می‌نمود. لهذا لفظ تاجیك از کلمه تاج که زینت سر بود ،اخذ شده‌است. صدرالدین عینی دراین باره می‌نویسد :«کلمه تاجیك از سه چیز

مر کب است :(تاج + ی + ك،) جز یکم تا ج است که زینت سر پادشا ها ن و نشا نه پاد شا هی آنان بوده .نا م دیگر آ ن در فا رسی افسر است .دو م حر ف (ی) نسبت است .مثلا ما بخارا یی و سمر قندی مــی گوییم .همین«ی»اسمی همراه میشود چیزها یامشخص ها ی به این شهــر منسو ب را می فهماند. جز ســو م«ك»است .هر و قت کلمه صفتی را یا کلمه اسمی آنرا نام چیزی مخصو ص کرد ن خوا هند ،این حر ف را در آ خر آن کلمه همرا ه میکنند و این حر ف این کلمه را خا ص میگردانند . چنا نچه (دسته)ما ازاین کلمه جا ی دستگیری هرا سبا ب را می فهمم .در آخر ش (ك) اسمی را همراه کرده (دستــك) گفتند .ماز کلمه دستك تنها د لیل ،سند حجت وا سا س براین چیزهارا می فهمیم که جای دستگیری صاحبش است .

این چنین کلمه (تا جی)به هــرچیز ی منسو ب و به و ی دخلدار با شد،راست میاید وهرکدام آنگونه چیز ها را می فهمد (مثلا مر وار ید تا جی ، یا قو ت تا جی)اما و قتی که خوا ستند این کلمه را کلمه (تاج) را به یك خلق فا رسی زبا ن بلنــدمد نیت اسم خا ص کنند، در آخرش (ك) اسمی را همراه کرده، تاجیك گفتند .»

همچنان کسانی عقیده دارند کــه این کلمه از راه زبان پارتی به زبــان سغدی واز آن طریق مقا ر ن ظهوراسلام وارد زبا ن دری گردیده است. ونیز چنین می نماید که لفظ تازیك درزبان ختنی قدیم که به رسم الــخط برهمنی نوشته میشد، مستعمل بوده است .

ترکان این کلمه رادرباره آریایی ها، یعنی طوایفی که ترك نبــوده اند ، استعما ل کرد ند . وامر وز نیزچنین است .به کسا نی که پشتو نو ترك نیستند ،تا جیك میگو یند

استادجاوید در و جه تسمیه تــا جیك می نو یسد :»در و جه تسمیه تا جیك عقاید گوناگون اظهار شده است :

۱ــ آنرا نسبت به تاج میدهــد.از با بتی که این مرد م از قدیم کلاه تا ج ما نند بر سر دا شتند چنا نچه قطعات تصو یر ی که از بدنه های نقا ط تا ریخی کشور ،مر بو ط بــه عهد کوشانی به د ســت آمــده

به وضاحت نشان نمیدهد که سربازان عهد کوشانی تا جوار ه ای بر سر میگذاشتند که نمونه های آن درشاه نشین موزیم کابل به نمایش گذاشته شده است. رشیدالدین فضل الله در جامع التواریخ مینویسد که چون ارسلان افتخار خویشاوندی با اهل خرگاه چنگیزخان را حاصل کرد اورا تاجیك خواندند به معنی سرتقتای(صاحب تخت).

۲-بعضی اصل وریشه آن رابه لفظ تازی میرسانند به این معنی که نزدیکترین قبیله برای فارسیان ،قبیله طی، ازقبایل یمن بودکه باآنها تماس بیشتر داشتند و منسوب به آنراتازی خوانده اند . نظیر رازی منسوب به ری . سپس این اطلاق را به همه عرب تعمیم دادند. سکنه قدیم شام هم عربهاراطایوی Tayoyo می گفتند ،یعنی قبیله طي . چه سکنه صحاری مجاورشام ، اعراب قبیله طی بود ند. زمانی هم لفظ تاجیك به معنی جماعه مسلمانان ، اعم از عربهاو آریایی ها (حتی ترك حصری)مقابل ترك یعنی کافری یابد و ی به کار میرفته .

۳-ترکها و سایر نژاد های اورال آلتایی با هر مسلمانی که روبرو شد ند ، به تصور اینکه عرب استند آنها را تازی یا تازیك گفتندچون بیشتر این مهاجمان از ملیت فارسی زبان بود ند ، بعد کلمه تاجیك اطلاق شد، به دری گویان این سر زمین ،خاصه ماورا النهر در برابر ترك زبان . این روایت وافسانه که بیشتر فرهنگ نویسان آورده اند که تاجیك عبارت از عربی که در عجم به دنیا آمده ،از همین جاسر چشمه گرفته است .

برای مورخان مسلمان قرون وسطی ، سکنه خراسان و عراق عجم و قسمتی از ماورا النهر،سمرقند و بخارا ، شاش و فرغانه تاجیك بود ند یعنی فارسی زبان.مسلمان دهنشین را تاجیك میگفتند واین عنوان کاملا موافق بوده به اصطلاح خراسانی یعنی فارسیوان . مسلمان اسکان یافته وروستایی و به تعبیر عامترایرانی

لفظ تا جیك در ور قه و گلشا ه به‌معنی شهر ی و در دیوا ن شمس به معنا ی مرد م ملایم و آرام و در مثنو ی امیر خسرو به معنا ی سلحشور به کار رفته است .»(تا جیکها ، نو شته چا پ ناشنده‌استاد جاوید)

به هر حا ل ،در تا ریخ واد بیات کلاسیك دری برا ی تا جیك(به عنوا ن قو م و ملیت)نا مها ی فراوان‌دیگر نیز به کار ر فته است .چون تاجیك، تاژیك ، تازیك ، تـرژیك تا ت ، غلـچه (کـه عمد تا به معنی تا جیکهای کوه‌نشین‌است)، دهوار، فار سیوان، سرت یا سا ر ت(که از بکها آنرا به کارمیبر دند)و غیر ه .

بدین صور ت با تو جه به‌مسایل‌فو ق و بادر نظر دا شت مدارك‌ومنا بع تاریخی ، کلمه تا جیك ریشـه‌کهن دارد و تو سعه معنی آ ن درکنار عوامل دیگر ، انگیز ه مهم در نـا مگذار ی تا جکا ن بوده‌ا ست .

اما در بار ه تشکل خلق تا جیـك«پرو سه تشکل خلق تا جیك ،در دور ه‌سامانیا ن (۸۷۵–۹۹۹میلادی)درسر زمین خراسان (ا فغا نستا ن قدیم)وماو را النهر انجا م یا فـت‌ودو لت سا ما نیا ن به‌مثابه نخستین دو لت‌تاجیکا ن‌که‌آنرا نماینده‌سلاله‌ساما نیان ــاحمد بن اسد سامانی ـ اساس گذا شت ، به و جود آمد .

با آنکه تا جیکا ن ،ازلحاظ سا ختما ن اتنیکی ،ملیت وا حد را می سا زند ، وبا همه اینها برا سا س‌چگو نگی زنده‌گی و محل بودو با ش (زیرا افغا نستا ن از لحا ظساختمان‌جغـرا فیا یـی ،مو قعیت بخصوص در توزیع نفوس و نـژاددارد که تو ضیح این مسا له مستلزم بحث جدا گا نه است)اینگو نه بـرر سی میشود :

۱–تا جیکای شهر نشین که درشهرها ی عمده‌کشور ز یست دارند چون هرات ،کا بل ،بد خشا ن‌وغیره

۲– تا جیکها ی رو ستانشیـن‌مانند باشنده گا ن پنجشیر ،شکار پور ،غر شستان ،چهار ایما ق.

دراین شمار پشه یی ها ی لغمان و کنر ،وار مر یها ی لو گر(که در اصل تا جیك اند)بَه حسا ب می‌آید.

۳-تا جیکا نی که در میا ن اقوام تر ك زبا ن و پشتوزبا ن زیست دارند چون باشنده گان تا لقا ن،جوزجان،قندوز ،لغمان گرد یز و جلال آباد.

٤-تا جیکهای کو ه نشین که استاد گیگر، مستشرق بزرگ آلمان آنهـــا را غلچه مینو یسد (غر = گـر = کوه) یــعنی تــا جیکهای کــوه نــشیــن اینهــا در سطـوح مر تفع وعمده تـــا دامنه‌های هندو-کش زیست دارند .

این نکته قابل تذکراست که غباردر جغرافیای تاریخی خو یشـــــــــ (کتا ب حا ضر) به تکرار کلمه «دادیکای پختانه »را آورده است ومراد او ازین کلمه ،تا جیك ها و نیـــــز تا جیکها ی کو ه نشین است .متا-سفا نه این اصطلاح در کار بسیاری از دا نشمندان ،به همین سا ن راه یافته است .چنا نکه استاد عبـــد الروف بینوا درکـتاب (دافغانستان تا ریخی پیشی ص ۲)عین عقیده راابراز می نما ید و تا جیکها را یکـی از شعبا ت پشتو نها می شمارد.

ولی تا آنجا که شواهد تا ریخـی و بشر شنا سی تصر یح می‌نماید، تا جیکها یکی از ملیت هــای بسیار کهن سر زمین ما است . چنا نکه هر دو ، تا جیك ها و پشتو ن ها ازیك نژاد یعنی هند و آر یا یی هستند.و هر گز تا جیکها شعبه ای از پشتون ها یا به اصطلاح «دادیکای پختانه» نبوده‌ا ند .

و نیز تا آنجا که معلو م اســـت،دانشمندا ن و مستشر قین بزرگ ازتاجیکهای کوه نشین (متکی بـر منابع تاریخی)به نام غلچه یاد نموده‌ا ند .گیگر آلما نی مینو یسد :

«کلیه تا جیکها ی کو ه نشین را به نا م غلچه Galcha می خوا نند شخصا عقیده دار م کـــــه تفا و ت چندا نی بین غلچه ای ها ی

کو ه نشین و تا جیکها ی شهـــر نشین و جود ندارد . کلیه اختلا فات وامتیازا تی که بین آنا ن و جوددارد ،تنها معلو ل یك علت کلی است .که از عزلت یکیوا جتماعی بودن دیگری سرچشمه میگیرد .»

استا د گیگر ادامه مید هد:«چـه بسا معنا ی واژه «غلچه »کوهستانی با شد .

البته چنانچه‌ریشه‌ماء خوذازز‌بان‌پا میر ی و پا رسی Ghar

یا ایرا نی قد یم Gairi

صحیح با شد ،او جلغو ی عقیـــده‌دارد که غلچه هنو زهم در بین تا ـ جیکی ها به معنا ی تا جیکا ن کـــوه‌نشین است .»(عصر او ستا ،ترجمه مجید ر ضی ص ۲۳۳)

*ـ ص ٤٦س ۲ (آمو دریا):

آمویه راقبل از قرون‌به صورت‌یو نا نی رود او کسس می نا مید ند،و بعد از آن ، عر بها آنراجیحون‌گفتندواز کلمه گیحو ن که در تو رات‌آمده ،شاید گر فته اند و مقا ر ن دو ره‌هجو م مغو ل آمودر یا نا میده‌شد. آمو در یا معا و نین ز یاد ی دارد که‌از آن جمله توا ن رود بد خشا ن و رود خا نه و خش را نا م برد . آمو در یا از سه طرفی که بد خشا ن را احا طه کرده‌ا ست ، دو رود خانه‌یکی‌طا لقا ن و دیگر ی قند ز که ازطخار ستا ن میاید به آن ملحق میشود وبالاخره به در یا ی او را ل میر یزد ـ (لسترنج، ص ٦٦٤ به‌نقل‌ازحواشی،حافظ ابرو)

*ـص ٤٦س ۲۱ (خلم):

در حد ود ا لعا لم آمد ه است‌که«خلم میا ن بلخ و تخا ر ستا ن است واند ر صحر ا نهاده بردامن کو ه‌واورا رو دیست و خرا جشان برآب است وجایبی بسیار کشت وبرز»(ص ۹۹)

•—ص ٤٦س ۲۳ (سمنگا ن):

مو لف حد ود ا لعا لم مینویسد:«سمنگا ن شهر یست اند ر میا ن کو ه نهاده ،و آنجا کو هها ســـت ازسنگ سپید چون رخام واندر وی خا نها ی کند ه ا ست ومجلسهاو کو شکها و بت خا نها ســـتو آخر اسبا ن ،با همه آلتی کی مرکو شکها را ببا ید ، برو ی صور تها گو نا گو ن از کردار هند وا ن‌نگا شته واز او نبید نیك خیز دو میوه بسیار »(ص ۹۹ـ ۱۰۰)

مو لف تقویم البلدا ن در باره‌این‌شهر مینو یسد . «درا للبا ب آمد ه است که سمنجان (سمنگان) بلدهٔکو چکی آست از تخار ستا ن درآن سو ی بلخ.»

• —ص٤٦ س ۲۵(فار یا ب):

گرد یز ی در زین الا خبار مینو یسد :«فیر وز بن یزد جرد به‌پاد ــ شا هی بنشست ،با مرد ما ن‌نیکویی‌کرد و به روز گار او قحط افتاد،اندر ایرا ن شهر وبا را ن با ز ا یستاد،و هیچ جا نوراز گر سنگی نمـرد واند را ن تد بیر نیکو بکرد و شهرفا ریا ب او بنا کرد .»(ص ۲۹)

در تقویم اللبدان مذکور ا ســـت که «فا ریا ب بلده کو چکی ا ســـت در نوا حی بلخ و منسو ب‌بدان رافریا بی وفا ریا بی‌و فیر یا بی‌گویند ،جماعتی از علما از آنجا بر خا سته‌اند و عجم آنرا پا ر یا ب گو ید. مهلبی درا لعز یز ی‌گو ید وفا ریاب‌شهر جوزجان ا ست و میا ن آ ن‌و بلخ بیست ودو فر سخ با شـــد.»(ص ٥۳٥)

•— ٤۹س ۳٦ (میمنه) :

لستر نج از قو ل یا قو ت‌حموی‌مینو یسد که نام میمنـــه نخست یهودیه بود ه ،این شهر میا ن‌نریان‌و فار یا ب قرار دا شت .لستر نـج

مینو یسد :«یا قو ت شبهر یهود یه‌را به نا م یهو دا ن بزرگ یاد نموده، میگو ید چو ن در زما ن بخت نصر،یهو دا ن از بیت المقد س را ند ه شد ند،اولین محلی که در آن مسکن‌گزین شد ند همین شبهر بود .وپسا نها چو ن مسلما نا ن از کلمه یهودخو ششا ن نیا مد ،نا م شبهر را به میمنه عو ض کرد ند تا با مبا رکی‌ومیمنت همراه باشد.این نام‌تاکنون رواج دارد .(لستر نج ، ص .٤٥)

مگر کسا نی عقیده دارند لفظ‌میمنه ربطی بااسکان یهودان ندارد ،بلکه به معنی سو ی یا طر ف را ست است چنا نکه میسر ه سوی چپ معنی مید هد .مرد م محل نیز‌همین عقیده را دار ند .

*- ص ٤٦ (اندخوی) :

از شبهر ها ی بسیار مهم‌فا ریا ب‌است که در طو ل تا ریخ از شبهرت معینی بر خورد ار بوده است چنا نکه گا هی میمنه را به این شبهر متعلق میدا نستند .ابن حو قل مـی‌نو یسد :«اند خذ (اند خود)شبهر کو چکی است وا قع در بیا با ن که‌هفت قریه دارد و در آن خانه‌اکر- اداست واین اکراد گوسفند و شتردارند (ص ۱۷۷)

در هـفت اقـلیم آمـده‌که «اند خود و لایت پر منفعتی‌است وهرا ت را از آ ن تمتع بسیار . وبعضی میمنه را نیز دا خل اند خود میدا نند .از مرد مش یکی سیدجلال‌الدین برکه، است که پیرومقتدر امیر تیمور کور گـان بوده‌ودیگری اما م الاجل افتخار الایمه مسعود بن علی است که از اکا بر وا عیـان‌آن مکا ن بود ه به مبنر خطیبی جاری لسا ن و بر گلبن فضل عند لیبی‌خو ش ا لحا ن بود . » (ج ۲،ص۸۲)

*- ص ٤٧ ، س۱ (طالقان یاطایقان بلخ):

طا یقا ن یکی از موارد جغرا فیایی‌سر زمین ما ست که با لفظ تا لقان (محل ها یی که در گوز جا ن ،بست ، ا صفها ن و عرا ق‌وا قـع

است)درکتب‌مسالك‌و ممالك‌التباس‌میگردد . طا یقا ن نا حیه ای‌است دربلخ مولف تقویم البلدان مینویسد: «در اللباب آمده ا ست که طا یقا ن بلده کوچکی است‌در نواحی‌بلخ ازکوره ها ی طخا ر ستا ن . و همو گوید که طا یقا ن از خر م ترین‌بلاد است .در ا لعزیز ی آمد ه‌است که طا یقا ن شهر ی است بزرگ‌در دره ای میان کوه ها . شرب مردمش از رود خانه است. درختان‌بسیار دارد .

از طا یقا ن تا او ل ختل هفت‌فرسخ است .» (ص٥٤٧) .

قا بل تذ کرا ست نا م در ست‌این محل طایقان است نه‌طالقان. متاسفانه‌در بسیاری موارد ا ین‌دوکلمه التباس شده و در نتیجه در موارد تالقان، ، تا لقان‌پنجمی بر چار تالقان دیگر افزوده شده و در موراد دیگر و ضع‌جغرافیایی یکی رابه دیگری پیوند کرده‌اند .مر حو م غبار نیز ا شتباهااین کمله‌را طا لقا ن (به لام)ثبت نموده‌ا ست .

***- ص ٤٧ س ۹ (بلخ):**

«در نا حیت شر ق شهری‌ا ست‌که آن را بلخ می خوا نند وو ی‌دو م شهر ها ی دنیا است و پیش از وی‌شهری نبوده‌ا ست .مگر شهر آد م علیه السلام که آن را بنا کرده‌است‌در زمین هند و آن شهر او ق‌است. و شهر بلخ بنا کرده قا بیل است‌کشند ه‌ا بیل»(فضا یل‌بلخ ،ص٥)

بلخ از مشهور ترین و کنهترین‌شهر ها ی سر زمین ما ست .بلخ دراو ستادر دربخش و ید ودا ت به‌شکل Baxthi ازشکل قدیمتر Baxthri آمده ،وسرزمینی است که در آنجا نخستین پیا میر آر یا یی ،زرد شت سپنتما ن‌به‌ترو یج و تبلیغ آ یین‌اهورایی‌خویش دست زد.

به قو ل علی احمد کهزاد «دراو ستا از ج مـ له شا نزده کشور آر یا یی ،چها رم‌آن‌بخد ی بود که‌صفت‌بخدیم سر یرا م(بلخ ز یبا)راداشت

وبه قرار تحقیق اوستا شناسان حروف عنصری این نام (باخدی) وبه قول جیکسن Jackson در نسخه پهلوی اوستا (تحریر قرن هشتم میلادی) که از سمرقند کشف شده، این نام (بخل با میک) بود که در ادب، بلخ با می باقی است.» (آریانا ش ۲۲۹، ص ۱۲،۱۱).

بنابر قول پوهاند حبیبی «این مرکز مدنیت کهن انسانی، به‌شهادت کتاب چارم دینی آریا بیان قدیم که آنهر واو یدا نام دارد درحدود ۱٤۰۰ سال قبل از میلادبه نام بلهیکه مطابق داستان حماس هند (مهابهارت) درحدود ۱۲۰۰ پیش ازمیلاد بهلیکه بود. و هنگامی که پانینی عالم گرامر نویس معروف، کنار اتك هشت گفتار خود را در حدود ۳۵۰ سال قبل ازمیلادمی نوشت، یك واحد فرهنگی از جمله چار ولایت این سرزمین بلهیکه و گندهاره کهپیشه و کمبود جه‌بود که روهیتا گیری یعنی کوهسار روه (هندوکش) آنرا از کهپیشه جدا میکرد. (آریانا ۲۸٦ ص ۱)

درمنابع چینی از بلخ جای، جای یاد شده است. «ریموزا تملمکت Ta-Hia را که جنرال چانك کین در سنه ۱۲۹ قبل از میلاد به آنجا رسیده بود همین باختر میداند.

تسانگ در تفصیل ممالك غربی کشور Fo-Ho-Lo راذکر میکندکه ازشمال به‌دریای Fo-Tsu (اکسس - آمو) می‌پیوست و سنت مارتن Fo-Ho-Lo را بلخ میداند که فو قبلا بوهم تلفظمیشد.

در یوان شی بلخ بارها مذکوراست. یانگ شی گو ید Ban-Le-Ho شهر بزرگ آسیای غربی است.

چانگ، چون در راه خودازسمرقند به هند و کش از شهر Ban-Li گذشت که همین بلخ است. » (جستجو در منابع غربی

آسیا یی - ۲ج-ص ۱۰۰ به نقل حبیبی آریا نا ، ش ۳۱۹ص ۶).

بلخ در کتا ب ها ی مختلف ممالک و مسا لک به نا م ها ی بلخ گز ین ،بلخ ا لحسنا و بلخ ا لبهیه ،ام البلاد و بلخ با شکو ه و مادر شهر ها و غیره آمده است .

«و چنین حکا یت کنند که درجاهلیت نا م بلخ معشو قه بوده است ،از نها یت نزهت و خو شی و معموری و آرا ستگی او . و بعضی از مشا یخ و علما ی کو فه بلخ را مر جیا بادمی گفتند ،جمله به سبب آنک، ابو حنیفه رار حمت الله مر جی می گفتند و علماو فضلا بلخ را دارا لفقاهه گفتندی ابو ا لقا سم سمر قند ی در کتا ب تا ریخ بلخ آو رده است که بلــــخ دراول وضــــع بــــرخ بوده است. وبرخ نــــصیب و بهره با شد و با می منسو ب بود به بام و معنی با م ،مکا ن مر تفع با شد، یعنی مملکت و پاد شا هی بلخ ،از رفیع ترین انجا ملک است .»(واعظ بلخی ، فضا یل بلخ ص ۲۸-۲۹)

یعقو بی می نو یسد :«بلــــخ را نا حیه ها و شهر ها ست و عبد-الر حما ن بن سمر ه در دو ران معا ویه بن ابی سفیا ن آ ن را فتح کرد و شهر بلخ بز رگتر خرا سا ن است و پاد شا ه خرا سا ن «شاه طرخان» در آنجا منزل دا شد ت.و آن شهر است با عظمت که بــر آن دو باره است .بار ه ای پشت با ر ه ای .ودردو را ن پیشین بر آ ن سه باره بوده است . و آن را دواز ده درواز ه است و گفته میشو د شهر بلخ و سطخرا-سا ن است . چنا نکه از آنجا تافر غانه سی منــــزل به طر ف مشــــرق است واز آنجا تــا «ری» سی منزل به طر ف مغر ب واز آنجا تا سیستان سی منزل به طر ف قبله واز آ نجا تا کا بل و قند ها ر سی منزل واز آنجا تا کر ما ن سی منزل واز آنجا تــــا کشمیر سی منزل واز آنجا تا خوارزم سی منزل واز آنجا تا ملتا ن ســــی منزل و بار ه عظیمی به قر یه ها و آبا دیها و مزر عه ها ی بلخ ا حا طه دارد . چنا نکه از در وا ز ه ای از در واز ه ها ی با ره بیر امو ن مزرعه ها و آباد یها تا در وا ز ه ای که درمقا

بل آ ن وا قع است ، دو از ده فـر سخ فا صله است .و در بیرو ن باره عمار تی و مز ر عه ای و قر یه ای نیست و بیرو ن آن فقط ریگستا ن است . و برا ی این با ر ه بزرگ پیرامو ن ز مین بلخ، دو از ده‌درو‌ازه است. وباره دو م که پیرامو ن‌محله‌ها ی کنا ر شهر است ، چهار در-واز ه .وازبا ر ه اعظم‌تا بـار ه‌دوم‌پنج فرسخ است .

و بر شهر بار ه ای است که میان‌باره کناره شهر وباره‌شهر‌یك‌فرسخ است ...

پس مسا حت شهر سه میـــــل‌در سه میل است »(یعقو بی ، ص ٦٣ـ ٦٤)

مو لف حد ود ا لعا لم مینو یسد:»بلخ‌ شهر ی بزرگست و خـر م‌و مستقر خسروا ن بوده‌ا ست ، اندرقدیم واند روی بنا هـای خسرو-انست با نقشها و کار کرد ها ی عجب وو یرا ن گشته ، آنرا نو بهار خوا نند و جا ی با ز ر گا نا ن‌است،واو را رودیست بزرگ‌ازحدودبا-میا ن رود و به نزد یك بلخ‌به‌دوازده‌قسم گردد و به شهر فرود آید ، و همه اند ر کشت و برز و رو ستاها‌او به کار شود واز نجا تر نج ونارنج ونی شکر و نیلو فر خیز د .واو را‌شهر ستا نیست .با با ر ه‌محکم‌و اندر ربض او با زار ها بسیار ست.»(ص ۹۹)

در بار ه شکو ه و عظمت بلـــخ‌مو لف فضا یل بلخ روا یت میکنـد »مسلسل باا بو ذرغفا ر ی ضی‌الله‌عنه ،از مهتر عا لم صلی الله عیله و آله‌و سلم انه قا ل که :و شهر‌ند‌که جبر یل بر پر مبا رك خو یش بر دارد که آن شهر ها را باا ها لی وی.چنا نك مهد و عمار ی عرو سا ن را به نا ز و آسا یش بر ند وایـــن‌دو شهر را به بیت لمقد س برساند در آن روز که تبد یل الار ض غیر لارض وا یشا ن از هو ل و فز ع‌قیا مت ر سته با شند .وبی با کان ایشا‌نرابه نیکان بخشند و آن دو شهر یکی به شر ق است و دیگر به مغرب‌است .اما آنك به مغر ب است شهر اطرا بلس است وانك‌به مشر ق‌است‌شهر بلخ است .»(ص ۱۳ـ١٤)

همین نو یسنده از قول حضرت‌علی (رض)مینو یسد :»مرد ی به

حضرت امیر المو منین علی‌علیه‌السلام درآمــد .پرسیدمراوراکه‌از کجا می‌آیی؟گفت: از خراسان‌گفت: ازکدام شهر ؟گفت :از شهر بلـخ حضرت امیرالمومنین فرمود:خوش‌وخرم باد به‌آب وگیاه‌آن شهر که‌علم و علما چنا ن آگنده ا ست که انار‌به‌دانه ها ی او »(فضا یل بلخ ص۱٤)

حا فظابرو‌درتوا یخ‌بلخ‌مینو یسد:«تخار ر ستا ن ، سمنگان ، بغلان، سرای درهنگ، طالقان، اند خــود،شبورغان ، فاریاب، جوزگان، بـاـ میا ن ،غز نه پنجهیر ،کا بل ،فراون‌تا کنا ر سند از حسا ب بلخ شمرده اند . واز طر ف هرا ت ،لنگــــر،ججکتو تا مر غاب از تـوابـع بلخ بود . »(ص ٥۹ حوا شی)

بلخ سر زمین با شکو ه ،بسیارآباد و پر نعمت بود .ا صطخری در با ر ه بلخ مینو یسد :

«واز بلخ ا شتر بختی خیز د وترنج‌و نیشکر و نیلو فر فراو ا ن‌باـ شد و هر چه در گر م سیر ها خیزددر بلخ یا بند .مگر در خت خرماکی نبا شد ودر بلخ و نوا حی بلـــخ‌برف افتد. » (ص .۲۲)

اصطخر ی می مینو یسد :«بلخ شهر یست در ها مو نی نهاده از بلـــخ تاکوه چها ر فرسنگ‌بود .و بلخ‌بارو‌دارد ور بض و مسجد آد ینه درون شهر ست و با ز ار ها گرد‌بر گرد‌مسجد شهر ست .کی همیشه آبادان بود ست .»(ص ۲۱۷)

ابن حوقل مینو یسد :«شهر‌بلخ‌ما نند مرو و هرا ت مهم و عظیـــم است .... مسا حت‌این شهر‌با حومه‌یك فرسخ دریك فر سخ است .

(به‌سال .٥۹ هق بــــه د ســت‌غزان و یرا ن شد و هم اکنو ن مردم آ ن با ز گشته و محل دیگر ی رادرنزدیك شهر و یرا ن ،آباد کرده‌اند. واین نیز در ها مونی است.) بنـاهـایـش ازگـل و دارای در وازه هایی است که مشهور تـرین آنهادر واز ه نو بهار و در وازه واخته ودر واز ه آهنی (با ب الحدید)ودروازه هند وان و در وازه یهود‌ودرـ

واز ه شست من ودر وازه یختی‌است .شهر بلخ باروبی‌دارد که‌دروازه‌های مذکور از آن با ز میشود .

شهر زیباست‌واز مشر ق‌وجنوب‌ومغرب آنرا فرا گر فته و مسجد جا مع در و سط شهر و با ز ار هادرپیر امو ن مسجد است .این مسجد همیشه پراز گروه مرد م ونهـر ی‌داردبه نا م ده اس (دها س)به‌معنی آنچه ده آسیا ب را بگر داند .این‌نهر از در واز ه نو بهار میگذرد و رو ستا ها ی آن را تا سیاه جـرد‌سیراب میکند .تما م در واز ه های شهر را با غها و تا کستا نها فراگر فته و با رو ی شهر از گل است و شهر قد یمی و دیر ین و مر کـزتجا ر ت‌است ،واز همه جاکا لا بدین شهر می آورند . مرد م آ نَ دانشمندو صا حب ادب و دقت نظر در فقه ودانشهای غامض اند و ریسان‌و بزرگا ن بسیار ی از آنجا برخاسته اند .»(ص ۱۸۱)

چنا نکه اصطخر ی نیز گو یـد«ومرد ما ن بلخ و مرو اد یب تروفقیه ترو عا قلتر ودین دار تر با شند.»(ص ۲۲۱)

«ابوا لفضل بیهقی در تا ریـــخ‌سلطا ن‌محمود آورده‌است‌که سلطان محمود در بلخ‌با غ بزرگ به تکلف‌بسا خت . چنا نکه دو رآ ن با غ‌یك فر سنگ بود وا نوا ع در ختها درآنجا بود ر سید ه چنا نکه نا رنـج و تر نج‌در آنجا با ر آورده ، عمار ت‌خو ب‌فر مود و نیشکر فراوا ن‌شدو عمارت آ ن او لی بلخ را به تکلیـف‌می فر مود ند و سللطان در آن با غ رفتی وبه شر اب خورد ن مشغو ل‌شدی ، اما پیوسته زود آن مجلس بر شکستی و بیرو ن آمد ند ی .

ابو نصر مشکا ن میگو ید :روزی‌سلطان سرخو ش‌است وسوال‌میکند که‌سبب چیست که در این با غ‌به‌این‌تکلف صحبت مادر نمی‌گیردونشاط نمی آرد ؟ابو نصرمی گو یدکه‌عرضه‌دا شتم که سبب آن مرا به خا طر آمد . ا ما می تر سم که بکو یـــم.سلطان گفت بگو ی ، گفتم ،بـه آن سبب که جمله اهل بلخ از مؤنـت‌و بیگار این با غ غمگین اند وهــر

سا لمبا لغی تخصیص میکنند ازبرای غم خورد ن این با غ .بدا ن سبب
نشا طی به خا طر سلطا ن نمی رسد.سلطان را این سخن سخت آمدو با
ابو نصر بد شد و چند رو ز سخن نکرد . تا گا ه در گذری میگذ شت
جمعی داد خوا سته تظلم نمودند .هم از رهگذ رعمار ت باغ .سلطان فرمود
که شما را ابو نصر انگیخته با شد.ابو نصر گفت من شنید م که سلطان
این سخن گفت ومن از قضیه تظلم ایشا ن خبر ندا شتم .اما مجال
جوا ب گفتن نبود .بعد از آن ریس بلخ را طلبید و فر مود در فلان تاریخ
که لشکر جها نیا ن به بلخ آمد و مادرملتا ن بودیم از آنجا تا ختن کرد یم
وا یشا ن برا ند یم چه مقدار اهل بلخ را رسیده با شد ؟ ریس گفت -
نقصا ن آنرا حد وانداز ه نیست شهر ی بیگار خرا ب کرد ندو مد -
تها ی مد ید با ید تا بدا ن حا ل رسید .پس سلطا ن گفت ماهمچنین
زحمت ها از اهل شهر دفع می کنیم،ایشان از مؤنت یك باغ من به
تنگ می آیند .ریس عذر خواهی نمود وگفت آن شهر ما را ند یده
است ،واین تظلم بی علم صنحاوا عیا ن بوده است .

بعد از آن از این حد یث چهارماه بگذشت و سلطان محمودبه جانب
غزنی می ر فت . در را ه ابو نصررا بخوا ند و گفت حکمی بنو یس که
اهل بلخ را از مؤنت آن باغ معاف دارند ، واز ما ل یهودا ن عما ر ت
کنند .چو ن نشا ن نوشته شد.گفت به سر هنگی بده که برودواز
ایشا ن بسیار تو قع کند . به نوکرخوده تا برود و یا نصد در هم
زیاد ت نگیرد .»(جغرا فیا ی حا فظابرو ، نسخه عکسی بنیاد فر هنگ
ایرا ن ،به نقل از ابرو ،حوا سی ص .۶۰-۶۱)

مولف فضا یل بلخ می نو یسد: «وا بو ا سحا ق مستملی رحمت
الله به ا سنا د در ست نقل کرده است که اهل آسما ن شهر بلخ
را شهر خو ن خوا نند . و روا بود که چنین باشد، که درین عهد نزدیك
زیا دت ازبیست نوبت به همین سبب خراب شده ،از برا ی آن معنی
که معبر و ممر لشکر است » (ص۲۸)

وآنگاه این شهر پـر شکـوه‌وآبا د،پس از حمله غزان ،بار دیگـر در دو را ن چنگیز یا ن مو رد حمله‌قرار گر فت ، چنا نکه به قو ل‌ابـن بطو طه «بلخ را چنگیزیا ن خرا ب‌کرد . چنگیز تقر یبا یك سو م‌مسجد شهر را به طمع گنجینه که میگویندزیر یکی از ستو نهای مسجدنهفته است و یرا ن کرد واین مسجـ داز بهترین وو سیع تر ین مسا جد دنیا بوده وا گر چه با مسا جد ربا طالفتح‌مغرب از حیث بزرگی ستونهاشباـ هت دارد ، و لی مسجد بلخ زیباترازآن است. » (سفر نامه ابن‌بطوطه ترجمه موحد ، ج۱،ص ٤٣١).

در تا ریخ و صا ف آمد ه‌است‌که«بلخ را چنگیز خا ن به نفس خـود خراب‌کرد.» (تحریر تاریخ وصاف،ص ۳۲۳)

اکنو ن مر کز ولایت بلخ شهـرمزار شریف است ،

میر خوند در روضة الصفا مینگارد:«در شهور سنـــه خمس وثمانین وثما نائه که معین السلطنه‌والخلافه‌میرزابا یقر ا در قبته الاسلام بلـــخ لو ای ایالت مر تفع گردانیده بود.شمس الدین محمد نا م که نسلشـی به با یزید بسطا م اتصا ل می یا فت‌به بلخ شتا فت و کتا ب تا ریخـــی ظا هر سا خت که زما ن سلطان سنجر تصنیف کرد ه‌بود ندو مکتوب بودکه مر قد شا ه او لیا علی ،ـــن‌ابی طا لب در قر یه خوا جه خیـران در فلان مو ضع است . مي رزابایقراسادات وا عیا ن و قضا ت را جمع آورده به قریه مذکوره که تا بلــخ‌سه فرسخ‌است ،تشریف بردند. در آن مو ضع گنبد ی دی دکه قبر ی‌درمیان او مو جود بود.فرمود تاآنراـ حفرنما یند. لو حی سنگ سفیـــدپیدا شده بر آن منقو ش بود که‌هذا قبر اسدالله اخ رسول الله عـــلی‌والله لا جرم همگـــان‌روی نـــیاز برآن خاك پاك بردند.میرزا با یقراقاصدی به‌دارالسلطنه هرات‌فرستاد خاقان منصور بدان جانب نهضـت‌فرموده قبه ای درکمال ارتفاع‌بنیاد نهاده در اطراف آن‌ایوانها وبیوتات‌طرح انداخت و قریه خواجه خیران

از کثرت عمارت و زراعت صفت مصر گر فته ،با ند ك زما نی آ ن مقدار جمعیت دست داد که شر ح آن به گفتن و نو شتن را ست نیا ید.» (لسترنج ص ٤٤٨-٤٤٩)

دربزرگی و عظمت بلخ همین بس که یعقو بی مینو سید «و بلخ را هفتاد و چهار منبر است »(ص ٦٤)

***- ص ٤٧ س ١٧ (نوبهار):**

نو بها ر از معرو فترین و کهنترین معابد در آریا نا ی با ستا ن است جا یگاه آن بلخ با می بوده ،نخست بتکده ای بود ه و پسا نها به آتشخانه زرد شتی مبد ل شد ه و لی پیوسته محل مقد س و زیا ر تگاه مرد م بوده است .

نوبهار، نوبهار Nava Vihara که در سا نسکر یت به معنی دیر نو میبا شد ، اسم اصلی آن معبداست.

هیوان تسا نگ که از سا ل -٦٢٩ تا ٦٤٥ درگردش بوده ودرشهر بلخ که در آن عهد صد دیر بودایی وسه هزارشمن یاطلاب وزهادو رهبان دا شته ،در خود نوبهار که صد نفر شمن دا شته ،در مد ت یکماه منزل کرده است ،در آنجا تشتی که بودا از برای غسل وتطهیر به کار برده ،محفو ظ بوده است .یك دندان بودا و جا رو ب بودار ا هم زا یر چینی مذکوردر آنجا دیده است.»(پشتهاج ۲،ص ۳۳، ۳٤)

ابن فقیه درالبلدا ن مینو یسد :«بر مکیا ن دربلخ بر فراز بت،خانه ای سا ختند ، که آن را نو بهارگو یند و معنی آن نوین است .عجم آن خا نه را بزرگ دا شتند وبه قصد آن بر فتند و پیشکش بردندو حر یر پو شا نید ند و علمها بـر گنبد آن، که اثبت نام داشت بیفرا اشتند ،آن گنبد صد گز در صدگز بود ، با روا قها یی بر گرد که در پیرامو ن آن جا ی دا شت در گردخانه سیصد وشصت مقصوره بود که که خا دمان ونگهبانان نو بهار درآنها سا کن بود، هر خادم خدمت

یك روزه دا شت تا سا ل آینده دگر بر سر خدمت نمی شد پرده‌دار بزـ رگ نو بهار را برمك گفتند یعنی که او در مکـــــه و وا لی مکــه (بر مکه)است .بد ینگونه‌هر کس‌از آنان راکـه بر نو بهار گمارده میشد برمك‌می نامیدند» (ص ۱۷۲)

لسترنج در جغرا فیای تاریخـــی‌سر زمینهای‌خلافت شرقی‌مینویسد:

«نوبهار ربض پهناور بلخ‌درزمان‌سا سا نیا ن ،چنا نکه مسعود ی‌ذکر نموده آتشکده‌ای‌داشت‌از بزرگترین‌آتشکده ها ی گبرا ن »او می افزاید «ریس موبدان آنجا را بر مك‌میگفتندو برا مکه از نسل او بود ند .واین مقا م را از زما نها ی با ستا ن‌بـــه‌ارث دا شتند ،آتشکده نو بهاربرای رقا بت با خا نه کعبه سا خته شده بود ،دیوار ها یش را با جو اهـــر گرا بنها آرا سته و پرده ها ی‌زربفت به روی آنها کشیده بود ند .بیشتر او قا ت،خا صه در فصل بهار ،گل‌های بسیار بر آن می نهاد ند و بـه همین جهت به نا م «نوبهار» خوانده‌می شد .و در همین مو سم بود که‌از هر سو زا یرین به زیا رت آنجا می‌شتا فتند .بر فراز آتشکده ، گنبدی بزرگ افرا شته بود ، مو سو م‌بـه«استن »به ار تفا ع بیش از صدزراع و رواقهای به گر د آن و سیصدو‌شصت مقصور ه به گردروا قها برای سیصد وشصت‌تن خدام آتشکده‌بودکه هر کدا م یك روز به خد مت آنجا اشتغا ل دا شتند و بقیه ســــال‌راآسوده بود ند .با لای گنبدپر چـم ها یی از پا رچه ها ی ابر یشمـــی‌افرا شته بود که هنگا م و زش باد، پرده پر چم به مسا فتی که با ور گردنی‌نیست از ین سو به آن‌سودر اهتز از در می آمد .چند ین بـــت‌واز آن جمله بت‌اعظم درآنجا وجود دا شت . واز کا بل و هند و چیـن‌مرد م بسیار بـه زیــــا ر ت آن شتا فته ، پس از آ نکه در بــــرابر بت سجده میکردند، د ست‌برـ مك، نگهبا ن بزرگ را میبو سیدند.زمینها ی اطرا ف نو بهار به مساـ حت هفت فر سخ در هفت فر سخ‌وقف براین آتشکده بود و مخا رج هنگفت آتشکده ازدرآمد آن زمینها‌تامین میشد .در زما ن عثما ن بـــن

عفا ن که احنف بن قیس ،خُرا سان‌را فتح کرد ، آتشکده بزرگ‌نو بهار خرا ب گرد ید وا ها لی آن مر زوبوم‌به دین اسلام‌در آمد ند .»(ص۴٤۷)

بلخ در سنه ۳۲هـ باراو ل بـــه‌دست لشکر یا ن فا تح اسلام گشوده شد . در سنه .٤٠ ه قیس بن هیثـم‌فا تح‌سلام نو بهار را تخر یـــب نمود و مقر عسکر ی را بروقان‌دردو فر سخی بلخ‌قرار داده تا که در سنه ۱۰۷ ه اسد بن عبدا لله حکمـر ان‌عربی به عمرا ن مجدد آن تو جه‌کردو این شهر را وا پس مر کز اداره‌ولشکر کشی گردانید . ولی حکمرا-نا ن سا بقه آن یا مسلما ن شده‌ندویا به سر حد ات چین گر یختند .»

حبیبی آریا بش ۲۸۶ص۱)

حافظ ابرو مـــی نو یســد :«منوچهر دربلخ‌خانه» بنا کرده‌بودکه آنرا نو بهار میخواندند و اعظـــم بتخانه ها بود و آنرا تعظیم بسیار کرد ند ی و بنیا د آن خا نه صددرصد نهاده بود . وار تفا عش از صد گز زیاده بود »

یعقو بی می‌نو یسد :«ونو بهارکه‌منز ل بر مکیا ن است ،در کناره‌شهر وا قع است واز در واز ه پاره شهـــر تا در واز ه مقا بل آن یك فر ســـخ است . » (ص ٦٤)

اینکه نوبهارمعبدزرد شتیان‌بوده، در شاهنامه فردو سی آمد ه که از مقا م آن چو ن کعبه یاد میکند .

چو گشتا سب را داد لهراســت‌تخت
فرود آمد ازتخت وبربست رخت
به بلخ‌گز ین شد ، بدا ن نـــوبهار
که یزدان پر ستا ن بدا ن رو زگار
مر آن خا نه را دا شتند ی چنان
چو مر کعبه را تا ز یا ن ایـــن‌زما ن

مو لف ملل و نحل در بار ه‌معابدغیر اسلا می مینو یسد «بر خی از

آنها نخست بتکده بوده که بعـــداآتشکده شده ،در میا ن بت پر ستان کشمکش ها ی بسیار رخ‌داده‌و کاراز دستی به دست دیگر می افتاده است و هر کدا م غلبه پیدا میکردندمعبد دیگری را پر ستشگاه مذهب و آیین خود مبد ل میسا ختند ....واز آنها نو بهار است که منو چهر در شهر بلخ بنا م ما ه بسا خــت‌وپس از ظهور اسلام بلخیا ن ویرانه اش کرد ند .»(شهر ستا نی ،الملل‌والنحل ، چا پ دو م ، ص ۴۲۸)

اما آن چنا ن که تذ کر رفت این‌معبد تنها به زرد شتیا ن تعلق‌ندا- شته ،بلکه روزِ گا ر ی از بتکده‌های‌بسیار نا م آور بوده‌ا ست .فر خــی سیستا نی در این با ب میگو ید :

سه صد هزار گو نه بت است‌اندراو به پا ی
هر یك چنا ن که خیره شود زوبت بهار
بدین خر می جها ن، بدین تازه‌گی‌بها ر
بدین روشنی شرا ب ،بد یـــن‌نیکو یی نگار
یکی چو ن بهشت عدن ،یکی چون‌هوای دو ست
یکی چو ن گلاب بلخ ،یکی چو ن‌بت بهار

*- ص ۴۹س ۱۰ (جوزجان):

جو زجا ن ، جوزجا نا ن‌یا گوزگانا ن و لایتی دیگر از نوا حی شما ل کشور ما ست که تا ریخ دلچســپ‌و سر گذشت دل انگیز دارد .

مو لف‌حد ود العا لم مینو یسد :«گوز گا نا ن نا حیتیست -آبادان‌و با نعمت بسیار، با داد وعدل‌وایمن،واین نا حیتی است کی شر ق او حدود بلخ است و تخار ستا ن تا به‌حد ود با میا ن،و جنو ب و ی آخر حد ود غوراست وحد بست ،ومغرب‌آن حدود غر جستا ن است و قصبه بشین است تا به حد ود مرو،وشمال‌وی حدود جیحو ن‌است ، و پاد شای این نا حیت از ملو ك اطرا ف است‌وا ندر خر اسان اوراملك گوز گانان

خوا نند واز او لاد افر ید و نست،وهر مهتری کی‌اندر حدودغرجستا-
نست وحدود غور است همه اندر فرما ن او اند واز همه ملوك‌اطراف
او بزرگتر است به پا د شا هـــــی‌و عزو مر تبت و سیا ست وسخاوت
دو ست دار ی دانش واز‌این ناحیت‌اسبا ب و زیلو ی و پلاس خیـــزد
واندر او در ختی است ، خنج‌خوانندو چو ب‌وی هر گز خشك نشود و
نرم چنا نك‌براو گر ه توا ن‌افگندن،واندرین پاد شا یبی نا حیـتـها
بسیا راست»(حدود العالم ،ص۹۵)

جو زجا ن در قرو ن و سطی پر جمعیت و آباد ا ن بود واز جمله نا-
حیه غربی بلخ به شمار میر فـــت. اصطخر ی گو ید :«واز نا حیت گوز
گا نا ن ،سختیا ن گوز گا نی خیـــز(پو ست بزدبا غی شد)و به همـــه
خرا سا ن از آنجا برد . »(ص ۲۱٤)و نیز گو ید «و گوز گا نا ن نام‌نا-
حیت است وقصبه آن جهود ستان‌است. » (ص ۲٦۳)

ابن‌حو قل می نو یسد :«جوزجا نا ن‌اسم‌ناحیه وبزرگترین شهر های
آن اینها ست . یهود یه ، اشبورقان(شبر غا ن)، اند خذ (اند خودواند
خو ی)که رو ستا و نا حیه ای‌است ومر کز آن (اشتر ج)کند رم‌است،
شهر ها ی دیگر آن عبار تند از :انبار ،سا ن ،نقا مش که نا م‌شهر
جلاراست .

اشبور قا ن و تر یا ن که شهری‌میان یهود یه و فاریاب ا ست بز-
رگترین شهر جو زجا ن انبار است‌و آل افر غون (فریغو ن)در همین
شهر مقیم با شند ودر زمستا ن‌بـه‌شهر جزروا ن اقامت کنند .جزروان
میا ن دو کو ه قرار دارد و شبیـــه‌تر ین شهر است به مکه ودره ها ی
چو ن مکه دارد .»یا قو ت‌در موردجزروا ن میگو ید شهر ی آباد است و
مرد ما ن آنجا همه ثر و تمند ند .»

شبور قان (شبرغان) در قـرن‌سو م هجر ی کر سی و لایت یا فت
وپس از آن مر کز یت جوزجـا ن‌به یهو دیه یا میمنه انتقا ل یا فـت.

شبر غا ن سر زمین خرم و پراز کشتزار ها ودر نهایت‌حاصلخیزی بوده است واز بس میوه فراوا ن‌دا شت به نقا ط دیگر میفر ستاد .

ابن حو قل در بار ه شهر ها ی دیگر جوز جا ن به اختصار چنین مینو یسد :

«اند خذ (اند خود یااند خو ی)ـ شهر کو چکی در بیا با نی که هفت قریه دارد و در آن خا نه ها ی اکراد است واین اکراد گو سفند و شتر ـ دار ند .در جوز جا ن پو ست دبا غی‌شد ه(سختیان)به عمل میبا ید .و آنرا به‌خرا سان وما ورالنهر میبر ند‌وتا حیه ای نعمت با و سا یل‌تجارتی وکالا های جالب تو جه است ومـر دم آن دهقا ن اند .و جو زجا ن را جز شهر های مذکور روستا هاوقرایی‌دارا ی آبها ی جا ر ی و میو ه ها ی بسیار است .»

اصطخر ی در باره شهر ها ی جوزجان مینویسد : « وشبورقان روـ ستا ست و قصبه آن کند در م خو انند وانبار بزرگتر است وشاهیان آنجا مقا م دار ند . بز رگتر از مرورود با شد آبها ی روان وبا غ بوـ ستا ن دارد و کند در م در میا ن کوهست . آنجا میـوه بسیار خیزدو شبورقان آب روان داردوبزر گتراز کنددرم‌است وازشبورقان‌تاانباریك مر حله دارند و تا پا ر یا ب‌از شبوقان دو مرحله واز شبورقان تا کند درم چهار مرحله .»(ص ۲۱۳،۲۱٤)

*ـ ص ٤۹س.۲ (مرو)

مرو دو مین ربع خرا سا ن قدیم‌در امتداد مر غا ب یا مرو رود واقع است .

ابن حو قل در بار ه مرومینویسد:«مرو شهرقدیمی ومعروف‌به‌مروشاـ هجان (بـه قـول لستر نج شـاهجان معرب شا هـگان به‌معنی‌شاـ ها نه و شا هوار است)و بنایشـس با ستا نی است و گفته اند که قهندز آن به دست طمهو ر ثو خود شهر به دست ذوا لقر نین سا خته شـده

است .این شهردر زمین همواردوراز کو هها ست و زمینش شورهو ریگزار و بنا ها یش از گل است(ص ۱٦۹) این شهر دو را ن پر عظمت تاریخی رااز سر گذرا نده‌است .»

حمد الله مستو فی می نگار د:«ابو مسلم ،صا حب دعو تدرآنجا مسجد جا مع سا خت و در جنب آن‌دارا لاما ره سخت عا لی ودر رقبه ای پنجا ه و پنج گز در پنجاه‌وپنج‌گز واز هر طر ف آن قبه ،ایوا نی است ،سی گز در شصت گز مامون‌خلیفه به و قت انکه حا کم خرا سان بود دار الملك آنجا دا شتی .بنی‌لیث صفا ر با نیشا پور بردند،چون دو لت به سلاجقه رسید چغر ی‌بیگ‌با ز به آن جا آور د و نبیر ه اش - سلطان ملکشا ه مرو را با رو کشید،دورش دوازده هزار و سیصدگام است و در آن ملك و غله بس نیکومیبا ید .از میو ه ها ش امرودوانگور و خر بزه نیکو ست و خشك کرده‌به‌بسیار ولایات برند وآبی یك‌یك نیك افتد . مردم آنجا بیشترجنگی‌بوده‌اند اکنو ن آن شهر خرا ب‌است واکا برو عقلا بسیار خا سته اند.درعهد اکا سره بر زو یه طبیب‌و بزر جمهر بختکا ن وبار بد مطر ب‌ودیه‌سقد ج که از ضیا ع مر و ست مقام ابو مسلم صا حب دعو ت آنجا بوده»(به نقل از لستر نج ص ٤۲۹)

به‌همه‌حال پسا نها اند کی‌ازآبادی گذ شته را مرو دو بار ه به دست آوردبه و یژه‌در دوره پسر آن‌تیمور (شا هر خ در سا ل ۸۱۲ به‌تجدید سا ختما ن مرو پردا خت)

یاقوت حمو ی از جمله کتا بخا نه‌ها ی مرو ، دو کتا بخا نه را که‌در مسجد جا مع آن شهر بود ، یعنی‌کتا بخا نه عزیز یه با دوازده هزار جلد کتا ب و کتا بخانه کما لیه نام‌میبرد .

همچنان در شهر از دورا ن سامانیان و به و یژه سلجوقیا ن کتابخانه های فراوا ن دیگر نیز ایجاد شده‌بود .از آن جمله است کتا بخا نه خمیر یه که خا نقا ه درا و یش بودودر آن دو صد جلد کتا ب مو جود بود که به گفته یا قو ت هر جلد ازدو صد سکه طلایعنی دو صد دینار

بیشتر می ارزید . زیرا همـــــه نسخه های منحصر بفرد وغیرقابل تقدیم .با حمله مغول ها ،مرو به خاک و خون کشیده شد .نه میلیون کشته بدون قبر ماند .

کتابخانه ها آتش زده شد و به گفته حافظ ابرو مغولها ،بناها و سدها و مقسمهای آب رود مرغاب را نیز خراب کردند .

حافظ ابرو می نویسد :«تولی خان در اواسط رابیع الاول ســـنه ست عشر و تسما ئه هجریه از حـــدود طالقان عازم استخلاص خراسان گشته اول بشهر مرو رسید و در آن تاریخ بلاد خراسان در غایت معموری بود به تحصیص شهر مرو که تختگاه سلطان سنجر بود و در آن ایام شهر مرو را شاهیجان میخوانده اند مسجد جمعه بزرگ در مرو بوده است که روز جمعه هر سه پر مردم میشد و در آن جا نود هزار سپاهی بود ، به جنگ پیش آمدند، آخر الامر تولی خان شهر را مسخر گردانید و مـرد م را چند روز به صحرا می آوردند و مردان را از عورات جدا کردند و مجموع را به قتل آوردند وشهر را خراب کردند.

مولف تاریخ جهانگشای میگوید،چند روز شمار کشته گان کردند بیرون آنچه در شماره در نیامده بود وقاصر قلم گشته، صدوسی تومان و کسری در قلم آمد که به قتل رسیده بود »(به نقل حـافـظ ابرو ،حواشی ،ص ٦٢)

ابن حوقل مینگارد: «شهرمرو در آغاز اسلام لشکرگاه مسلمانان بود و کشور ایران از آنجا به دست مسلمانان افتاد چه یزدگرد پادشاه ایران در آسیاب «زرق» واقع در مرو کشته شد و دولت بنی عباس نیز از آنجا برخاست و نخستین لباس سیاه که سیاه پوشان به تن داشتند در خانه آل ابی النجم معیطی رنگرزی شد ....

مرو را مضافاتی هم هست که منبر دارند از قبیل کشمیهن که در یک منزلی مرو در خود ریگزار است .... هرمز فره ، سنـــج (که مقدسی آنرا به صورت سنگ ثبت کرده دست)جیرنج ،دندانقان

،قرینین ، باشان ،خرق وسوسفان ،هر کدام منبر دارند وهمه اینها از مضافات مرو و شهرهای نزدیك بدان هستند .»(ص۱۷۱)
یعقوبی در باره مرو مینویسد:«مرو که مهمترین استانهای خراسان است و حاتم بن نعمان از طرف عبدالله بن عامر،در خلافت عثمان آنرا فتح کرد و گفته می شود که احنف بن قیس در فتح آن که در سال سی ویك روی داد حضور داشت.ومردم مرو اشرافی از دهقانان عجم اند و نیز قومی عرب از (قبایل) از دو ، تمیم و جز اینان در آن سکونت دارند ووالیان خراسان دراین جا منزل میکردند .و نخستین کسی که درآن فرود آمد،هامون بود.» (ص ٥٥)

•ــ ص ۵۲س ۲ (زردشت):

زردشت یازرتشت سپنتمان، ،پیغامبر آریایی ،بنیادگذار یکی از مشهورترین ادیان جهان است..نام او را به معنی های گوناگون ازجمله پرستنده ستاره گان،فرمانروای ستاره گان ،درخشنده مانند زر ، پرتو ایزدی ،راستگو، شترزرد وغیره آوردند. (این نام درگاتها قدیمترین بخش اوستا ،بـه شکل ـزره تو شتر Zarathushtra آمده است .)
دوباره زادگاه ودوران زندگی زردشت نیز اختلافهایی وجود دارد .اما اغلب دانشمندان راعقیده براین است که زردشت در بلـخ به دنیا آمده است . ولی آنچه مسلم است ،اینکه زردشت به تبلیغ آیین خویش نخستین بار دربلخ آغـاز کرد واز آن جارا هـهای غرب وشمال غربی رادر پیش گرفت .
در باره دوران زندگی او نیزحدسهای فراوان وجود دارد. دانشمندان این سال ها را متفاوت میدانند کسانی دردو هزار و یـا

..۲٦۰۰ پیش از میلاد میدانند وکسانی‌هم در سده ها ی ششم و هفتم پیش از میلاد ،به همه حا ل چنین‌میتوا ن نتیجه گر فت که زرد شت سپنتما ن (از نژادیا خانواده سپید)پسر پور و شا سپ، پسر پتیر گرا سپ است‌که نا م مادر ش دغدو یه/ بود .در میا ن سده ها ی ۱۱و ٦پیش‌ازمیلادمیز یسته دکترین خود را درسی‌ساله گی برا ی گشتاسپ ،پا دشاه آریانابر خواند .

در باره مر گ و ی نو شته اند‌که در جنگ میا ن آر ییا ن و تورا-نیا ن در معبد ی‌به‌دست‌مرد تورا نی‌به نا م «توره برا تر و خش ،برات رش یا بادرش» (به اختلاف قــرائت ها ی پهلو ی) در سن هفتادو هفت سا له گی کشته شد .

طبق روا یا ت دا ستا نی ،این‌حادثه در حمله دوم ار جاسب تورانی به‌بلخ صورت گر فت .در آن زما ن‌گشتا سب در سیستا ن بودو در بلخ تنها لهر ا سپ پیر ما نده بود‌که آلهم در جنگ کشته شد .تورا نیا ن به آتشکده نو ش آذر که مقا م‌وجا یگاه زرد شت بود ، رفتند وری را با هشتاد هیر به دیگر بکشتند.

کتاب مقدس زر دشت اوستا نام‌دارد که همه تعا لیم زرد شت را در بردارد این کتا ب از پنج بخش تشکل یا فته :

۱-یسنا (به دو بخش گا تا هاویسناتقسیم شده).

۲-یشتها :سرود ها ی ستا یش‌است از برای یزدان، امشاسپندان واهو را مزدا

۳-و یسپر د

٤-خرده او ستا(که این دو بخش‌در دوره سا سا نیا ن تهیه شده)

۵-و ندیداد -یا-وید یو دا ت

برا سا س کتا ب (دینیکرد)کتاب‌اوستادر دوره هخا منشیان روی چر م گا و نو شته شده بود .اسکندرآنها را سوز اند و سپس در دورا ن

بلاش اشکانی از روی روایات شفاهی، بار دیگر متن اوستا تهیه گردید. وبار دیگر در زمان اردشیر ساسانی این متون با تصیحح وتنقیح ثبت گردید. باردیگر قسمتهای مهم اوستا با یورش واستیلای تازیان نابود گردید.

نشان مشخصه آیین زردشتی «دوگانه گی» (ثنویت) یعنی پیکار همیشه گی میان دوروح ازلی، اهورامزدا یا خدای خوبی واهریمن یا خدای بدی (انگره مینو) است. انسان آفریده اهورامزداست وبه وسیله حق نخست زاده گی به اقتدار و پادشاهی خوبی وابسته است. اما به عنوان عامل آزاد حق گزینش دارد. که بسته گی به رستکاری خود وسهمش در پیروزی نهایی خوبی یابدی دراین جهان دارد. به انجام هر کار خوبی، انسان به نیروی خود می افزاید وبا هر کردار بدی که میکند بدی راقوتمند می سازد.

مضمون آیین زردشتی و سرشت اخلاقی آن در سه مقوله تمرکز یافته است:

هومته (پندار نیک)، هوخته (گفتار نیک) و هورشته (کردار نیک)

این اصول در ادای هر نماز چنین تکرار می گردد: «من اندیشه خوب، گفتار خوب و کردار خوب را به کار میبندم واز همه کردارها، گفتار ها و پندار های بد می پرهیزم»

در آیین زردشت جهان دوازده هزار سال را از سر میگذراند که به چار دوره (هر دوره سه هزارسال) تقسیم میگردد. در آخر دوره چارم سه آشنی انته (نجات بخش) آمده از پیروزی کامل نیکی بر بدی بشارت میدهد. جهان و زنده گی از دیده گاه این آیین متحرک وپویا و تاریخی است و هرگز ایستایی را نمی پذیرد. در این آیین زنده گی برابر با خرد نیک عبارت ازپرورش رمه و پرداختن به کشاورزی، در محیطی پر از نیکی و راستی وصفا و صلح است.

در هفت کشور یاصور الاقالیم آمده است: «و زرد شت حکیم در کوه سبلان که کوهی مشهور باشد، مدت پانزده سال مجاور شد، زند و پازند بساخت و آغاز دعوت کرد او ل به اردبیل آمد و آن قوم را دعوت کرد قبول نکردند، ایشان را دعای بد کرد و گفت «خدایا بلای بیشمار بفرست که همه هلاک شوند و از آنجا سفر کرد و بعد از چندروز برقی و سرمایی آغاز شد و سه شبانه روز پیاپی برف بارید و خانه ها پراز برف شد و همه از سرما بمردند و از اردبیل روی به خراسان نهاد و می دید که کجا روی آن دارد که اظهار دعوت کند. بیامد تا بلخ و دعوت او قبول کردند و زمان لهراسب آمد. پیش او رفت و او را دعوت کرد بعضی ها میگویند که از پیش سقف لهراسب فرود آمد.

لهراسب گفت «تو کیستی؟» گفت «من پیغمبر و از پیش خدای می آیم تا شما را به خدا دعوت کنم» لهراسب معجزه از او طلبید. یکی ـ آن بود که اسبی بی نظیر داشت و هر چهار دست و پای او در تن فرو رفته بود و افتاده «گفت می خواهم که به معجزه تو این اسب خوب شود.» زردشت چار نوبت اشارت کرد به جانب اسب نیک شد و بر خاست. سپس لهراسب دین او را قبول کرد و شهرت داد و گرشاسف و اسفندیار و بهمن همه تقویت دین زرد شت کردند و ایران و بعضی از ترک و هند و عرب دین او گرفتند و زند و پازند عرض کردند پنج چیز فرض گردانید برایشان: کشاورزی و رادی و راستی و کم آزاری و خسر و پرستی.(ص ۸۹ـ۹۰)

***ص ۵۲ س ۹ (آیین وعقاید پیش از زردشت)**

آیین وعقاید پیش از دین مزدیسنای مردم آریانا در غبار وبیرنگی اندر است. دقیقا معلوم نیست که طایفه هند و اروپایی یعنی اسلاف آریایی ها باچه مشخصاتی به آیینی گرویده بودند. امابر اساس پاره ای از معاییر تاریخی و جسته و گریخته یاد داشتها و متون و

کتیبه ها میتوان استنباط کرد که موازی با تشدید نیازمندیهای مادی و معنوی انسان آن دوران، پندارهای وی نیز شکل گرفت. به این صورت آیین آریاییان و اسلاف شان به پرستش پدیده های طبیعی استوار بود. و آنان به خدایان جداگانه، که هرکدام را مظهر نیرویی از طبیعت میدانستند، اعتقاد داشتند دراین میان از همه مهمتر روشنایی و باران بود. میترا خدای آفتاب، پوایند را خدای رعد، اگنی خدای آتش ازاهم خدایان آنها بودند. این طایفه خدایان آسمانی را به خانواده های زمین تشبیه میکردند و به این صورت، آسمان را که جاودانی است به حیث پدر می انگاشتند. این طایفه آسمان را وسپیده دم را دختر او ودیوان(۱) را پسران او می شمردند.

دراین دوران هم چنان اعتقاد به دوگانه گی مبادی هستی یعنی خیرو شر رواج داشت. این دو پدیده دایم در ستیزو پیکار علیه همدیگر بودند و آنها همه حوادث را در وجوداین پیکار میدیدند. این اصول به اشکال گوناگون در اعتقادات بعدی و ادیان تبارز نمود.

به صورت مجموع این نوع باورها به نیروهای طبیعی خدایان جداگانه یی را به میدان آورد. به این صورت خورشید، باران، باد، ستاره گان و ماه و رعدوخاک وآب هر کدام دارای خدایی بودند و به این صورت عقیده چند خدایی Poly theisme شکل گرفت. هرودوت به روشنی گفته است که آریایی ها (پیش از زردشت) خورشید. ماه، آتش، آب و ستاره گان را از روزگاران پیش می پرستیدند. اگاتیاس ـ Agathias

---

(۱) کلمه دیو در همه زبانهای قدیم هند وارو پایی موجود است ومعنی آن در خشیدن است.

آیین زردشت خدایان پیشین رااز کرسی عزت فرودآورد بدین صورت دیو در مزد یسنا به اهریمن تبدیل گردید.

می نگار د که پیش از آیین زرد شت،آریایی ها هما ن خدا یا نی را دارا بود ند که یو نا ینها دا شتند و لی با نا مها ی دیگر .

در همین زما ن زرد شت ظهورنمود واصول جدیده‌ی راکـه‌به‌صور ت‌کلی از مجموع عقا ید پیشین شکل گر فته بود ،به صور ت‌آیینی مطر ح نمود .

*ـ ص ٥٤ س ۲٥ (اسکندرمقدونی):

اسکند ر مقد و نی (۳٥٦تا ۳۲۳ پیش از میلاد)پس از قتل پدر ش ، فلیپ دو م در سا ل ۳۳٦ پیش ازمیلادبرار یکه سلطنت یو نا ن تکیه زد .اند یشه ها ی سیا سی ـ نظا می‌پدر را ادامه داد او که شا گردار ـ سطو ،فیلسو ف بزرگ یو نا ن بودودر بیست سا لگی به سلطنـت رسیده‌بود،لشکر کشی ها ی مو فقیت‌آمیز ودر خشا نی به عمل آوردوبدین و سیله بخش اعظم جها ن امروز مرابه تصر ف در آو رد .دراین لشکر کشی ها بیشتر هد ف ها ی اسکندررا شـرق و بـخصو ص اشکا نیان تشکیل میداد .اسکند ر پس ازفتح‌با بل ،مصر و سو ریه روا نه شرق شد .دار یو ش با او وارد مذاکره‌شد و پیشنهاد نمود که‌حاضراست بیست هزارتا لانت‌غراما ت بپردازد.اما اسکندر نپذیرفت دار یو شـ شکست خورد وبه با ختر (بلخ)فرارنمود ودر آنجا مقتو ل گرد ید.بعدا اسکند ر متو جه هند و ستا ن شدوآنجارا فتح کرد و لی زیر فشـار لشکر یا ن خو یش که از جنگــ‌ودوری از وطن خسته‌شده‌بودندنا ـ چار به باز گشت شد . عبور از گدروسیا موجب نا بودی بخشی‌ازسپا ـ هیا ن او رافراهم‌کرد.

اسکندر میخواست نیرو ی جنگی‌خو یش را سا زما ن نو ین دهدوبا بل را مر کز امپر اتور ی خو یش سازد.اما او به این کار مو فق نشد .شا ه

سی و سه ساله که جسما فرسوده شده بود نتوا نست بر بیماری پیروز گردد و سرانجام در ۱۳جون ۳۲۳ پیش از میلاد در کاخ مجلل سلاطین بابل در گذشت .

*ـص ٥٥ س ۸ (دولـــت یونان باختری):

زمانی که در ۱۳ جون ۳۲۳ پیش از میلاد ، اسکندر مقدونی در گذشت قلمرو پهناور امپراتوری او میان سردارا ن و همکاران نزدیکش تقسیم گردید و بدینوسیله جنگهای خونینی میان رقیبان در گرفت .

باختر که در زمان اسکندر به وسیله ارتا باز وس وانیتاس اداره میشد ، در این دوران از دایره منازعات کنار ماند تا سرانجام در ۲٥۰ پیش از میلاد دیو دوتس diodotus یادیودوت به تاسیس دولـــت مستقل در باختر (بلخ) پرداخـــت که در تاریخ به نام یونانو باختر یاد میگردد .این دولت حدود دو صد سال پا بر جا بود .

از روی مسکوکات وپاره اسناددیگر تاکنون ۳۶تن از حکمروایان این دودمان شناخته شده است. این دولت سرانجام به دست کوـ شانیها منقرض گردید .

دولت یونانو باختر ،از لحاظ ساختمان سیاسی ـ فرهنگی در کشور ما از اهمیت بزرگی بر خوردار است .دراین دوره آیینهای گوناگون ،چون زردشتی ،بودایی برهمنی و یونانی در کنار هم میزیستند. پیوستگی وارتباط نزدیك ایـن دولت بادولتهای همجوار رونق بازرگانی واقتصادی و بهویژه فرهنگی را به وجود آورد .

کشفیات باستانشناسی ،پرده از راز دیرین شهر آی خانم (درمنتها الیه رود آمو و کوکچه) که متعلق به هنر یونانو باختری و با زمانده ازسده چارم پیش از میلاد اســـتو شکوه و عظمت هنری را مینماید برداشت .آثارهنری اینشهر که ازتزیینات محلی و عناصر هنری یوـ نانی است خود منبع مهم در هنر گریکو بودیك به شمار میاید .

این شهر دارای تعمیرها ، ستونهای سنگی ،سالونها ،دیوارهای

پر نقش و نگار و مجسمه ها ی مرمرین است .
آثار دیگر ی از این دو را ن در قلعه زا ل و هده به دست آمده است.

***ـ ۵۵ س ۱۷ (پارتها یا اشکانیها) :**

پا ر تها یکی از قبایل مقتدر شرقی آریا نا در سا ل ۲۵۰ پیش از میلاد بسا ط فر ما نر وا یی یو نا نیها را بر چید ند نا م این قو م در نوشته های هخا منشی «پر ثوه» آمده است.

در سالهای ۲۴۹ و ۲۴۸ پ،م ارشا ک یا اشک رئیس قبیله چادرنشین یو نا ن از میا ن قبا یل چادر نشین بخش شرقی آریانا که مشترک دمـ ها معر وف بود ند بر خا ست ، وسرزمین پار تها را متحد سا خـت وحا کمیت سلو کی ها را در منطقه ،نقطه پا یا ن بخشید و ی به کمـک برادر ش تیر یدا ت (تیر داد) بــــه تشکیل دو لت بزرگ و نیر و مند پا ر تها دست یا فت (سلسله آرشا کیا ن یا اشکا نیا ن)از ۲۵۰ پیش از میلاد تا ۲۲۴ میلادی حا کمیت داشتند) اشکا نیان قلمرو امپر اطور ی خو یش را پیو سته و سعت دادند و منا طق بزرگ چو ن با بل و بین النهرین رامسخر کردند.

مشهور ترین شا ها ن این سلاله عبار تند از :ار شا ک ،تیر یدات، میتریدا ت (مهر داد) که کترو سیا، در نگیانا و هر ئیوه عیلام، ماد، بین النهر ین و سر انجا م با بــــل را فتح کرد، مرا آت (فرهاد) آرتا با ن (ار دو ان دو م)، میتر یدات دو م ، ارد ، فرا آت چهار م ، بلاش واو سرو (خسرو)و غیر ه.

سرانجا م دو لت پا رتها باهجومها ی پیا پی رو می ها از پا در آمده .بلاش پنجم در سا ل ۳ ـ ۲۲۲ میلادی کشته شد و آر تا با ن (ار دوا ن) پنجم در سا ل ۲۲۴ میلادی در جریان جنگ مقتول گردید. و پسر او (آرتا وازد)مد ت زیاد ی پا یدار ی نتوانست و بد ینو سیله اشکا نیا ن یا ـ پا ر تها به دست سا سا نیا ن به کلی منقر ض گرد ید ند.

*ص ۵۷ س ۲ (خط):

یکی از پدیده های مهم در رشد و تکامل جامعه بشری اختراع خط به وسیله انسان است.

در بسیاری از جوامع کهن بشری، اختراع خط را به یکی از پهلوانان ملی که کم یا بیش جنبه افسانه یی دارد نسبت داده اند.

در تاریخ داستانی آریانا، خط را به تهمورث، پسر و یونگهان، برادر جمشید از شاهان پیشدادی پیوسته اند. در شاهنامه فردوسی آمده: چون دیوان از طهمورث شکست یافتند، به بهای جان خویش هنر نوشتن را به تهمورث آموختند:

چو آزاد شان شد از بند اوی
بجستنـــــد نا چار پیونـــد اوی
نبشتن به خسرو بیا موختنـــــد
دلش را به دانش برا فروختند

این نکته در تاریخ بلعمی، فارسنامه ابن بلخی، مجمل التواریخ والقصص هم تذکار یافته و نیـــز در کتاب پازند «دانای مینوخرد» در فصل ۲۷ چنین آمده:

«واز تهمورث نیک آیین سود این بود کوش گجسته اهریمن دروند (دروغزن = ناپاک) سی سال به بازداشت و هفت گونه دیو یسری Diviri = دبیری، خط) که آن درو ند نگاهداشت با و پیدا آورد.»

اختراع و تکامل خط سیر پیچیده و نا هموار دارد و دست کم به دو هزار سال پیش از میلاد میرسد خط از تصویر رنگین و بیرنگ که پیام یاخبر کوتاهی را میرسانـــد، آغاز شد تا اینکه تصویر جای خویش را به علامتها داد. پسانها جای آنرا خط هجایی گرفت و سرانجام خط حرفی ـ آوازی را فنیقی ها به میان آوردند که بنای تمامی خطهایی از

اینگو نه در جها ن شد . به ایـــن‌صور ت خط فنیقی در دو شاخه سیر نمود:

۱ـ غر بی که خط یو نا نی از آن به و جود آمد وا سا س همه خطهای ار و پا یی گرد ید

۲ـشر قی که خط آرا می از آن به‌میا ن آمد و در نتیجه تما می‌خطهای حرفی ـآوازی‌آسیااز آن‌بی‌گرفتندکه‌مشهور ترین آنها عبار تند از :خط یهود ی ،خط سر یا نی (که ما نو ی‌یکی از این خطها ست)خط فا رسی در ی و خط عر بی و گو نه های آن‌نخستین خطی که‌درسر زمین بـــاـ ستانی ما مورد استفاده‌قرارگرفت،

خط میخی بر گر فته از سو مر است‌که زبان کتیبه های مـخـا منشی بدا نها نو شته شد ه‌ا ست ایـــن‌خط از چپ به را ست نو شته میشد. در سد ه ی یکم میلادی برا ی نوشتـــن‌و ستا که تااین ز ما ن به خـــط آرا می نگا ر ش مییا فت ،تغییر اتی‌به و جود آمده و در نتیجه خـــط او ستا یی ایجاد گرد ید که ٤٨حرف‌و ٤٩علامت دا شته واز را ست به چپ نو شته میشد .

خط پهلو ی مد ت کو تا هی پس‌از رو ی کار آمد ن اشکا نیا ن از منشا ی آرا می به میا ن آمد وجای‌خط ها ی دیگر را اشغا ل کرد .

الفبا یی که اکنو ن در کشور ماروا ج‌دارد یا یو رش تا زیا ن به سرـ زمین ما را ه یا فت و آهسته آهسته جا ی الفبا ی پهلو ی را اشغا ل‌نمود. این الفبارا عر بها از نبطیا ن واینهااز آرا میا ن وا ینها به نو به خویش از فنقیا ن آمو خته بود ند .

خط عر بی مانند دین و زبا ن‌عربی‌در سرا سر خلافت اسلام ی‌به حیث خط رسمی قرار گر ف ت.اما مرد مان‌این کشور ها برای بیان زبان مـا در ی خود به الفبا ی عر بی،حر فهایی تا ز ه یی ا فز ودند و روبنـای تا ز ه یی در این خط به و جودآوردند.اکنو ن این الفبا ی در بیش‌ازبیست کشور جها ن روا ج‌دارد .

*ـص ٦٥س ١٠ (هرات)

هرات در منابع چینی به شکل Ha—Lie آمده‌و همچنان Hu—Lu هم گفته اندکه هرات را در پاره‌ای از منابع‌چینایی سه هزار لی در جنوب غرب‌سمرقند واز سر حد چین به فاصله دوازده هزار لی دور افتاده است‌و یکی از ممالك بزرگ Si—Yu است.

جغرافی مینگ گوید که هرات Ha —Lie سلطنت نیرومند غرب Si— Yu است‌و شهر هرات ده لی محیط دارد. بنای خانه های آن از سنگ‌و خیلی عالی است و شهر عبارت از ده ها و محله و کوچه هااست.که‌دروازه ها و کلکین های آن خیلی زیبا و جالب است که به طلاو سنگها ی ثمین مرصع باشد،

پادشاه خود را سلطان So—LU—Tan گویند معنی آن در چینی Kan- Chang (حکمران عالی) باشد .مردم شهرسر می تراشند و لباس سپید می پوشند و زنان سر ها ی خودرا با چادر می پوشانند که برای چشم را هی‌دارد . لباس سپید در آن‌جاپوشاك مسرت است و لباس سیاه برای حزن واندوه در اوقات‌مخاطبه ، بزرگان و کوچکان هر دو یکدیگر را به نام مخاطب‌سازندودر حین کرنش کمر خود را خم ساخته و سه بار زانو میزنند ،در خوراك قاشق‌چوبی را استعمال کنندوبه خزانه شاهی مالیات می‌پردازند و سکه به نام و طغرای شاهی است . چیز ها ی مایع‌و جامد به پیمانه فروخته نمیشود بلکه به‌وزن‌میفروشند .

در بین شهر هرات عمارت بزرگی از گل موجود است ، که آنرا مدرسه گویند و در آن طرف‌بزرگی‌از نماس افتاده و خطوطی را بر آن کنده اند که مشابه با طرف قدیم‌چینی Ting باشدکه‌شرح آن درمینگ شی آمده است، در Shi—Si—Yu Ki که‌منبع اصلی جغرافی مینگ است، میخوانیم ::که در بین مدرسه هرات خانه-

بزرگ است که در بین آن طلبه بسیار Yo—Hio زیست کنند ودرهر چار طرف آن اتاقهای برآمده دار مسکن طلبه است ... مردم هرات زندگی خیلی لوکس دارند. در این شهر شاطرهایی اند که که روزی سه صد لی دویده میتوانند و سرزمین آن خیلی سرسبز است. اقلیم گرم دارد. باران آن کم است. و نمك سپید، مس، آهن، زر، شیشه، نقره، مرجان، عنبر، لولودرآن فروخته میشود. مردم آن در پرورش کرم پیله وابریشم ماهر اند. و پارچه های گوناگون از ابریشم سازند که نام یکی از آن So-Fu بوده وانواع فرشهای آن خیلی نفیس است که رنگ آن زایل نمی شود.

از میوه ها شفتالو، زرد آلو وآلو و گلابی وانار وانگور و بادام دارد وهم ارزن و گندم و شاهدانه و لوبیا و غیره در آن میروید. و نوعی شلغم بزرگ روغنی به وزن ده کین در آنجا دید میشود.

حیوانات اهلی هرات اسپ، گاو، گوسپند سگ ماکیان است. شیر و پلنگ هم دارد وشرقاتا به آن دو هوای (اند خوی) و بلخ پیوسته است که هر دو تابع آنند. (جستجو ها در منابع غربی آسیای قرون وسطی ج ۲ ص ۲۷۸ ـ ۲۹ به نقل ازحبیبی آریانا، ش ۳۱۹ ص ۱۲ ـ۱۳)

هرات یکی از کهنترین ولایتهای سرزمین ماست که مدنیت بزرگ تاریخی را از سر گذشتانده است.

یاقوت حموی مینویسد: «درخراسان شهر بزرگتر و مهمتر و نیکوتر وبارونقتر و پر جمعیت تر از هرات ندیده ام. باغهای بسیار و آب فراوان دارد» لسترنج ص ۴۳۵)

یعقوبی در این باره مینویسد: «هرات از شهرهای معمور خراسان واهالی آن هم از خوشروترین مردم آن دیارند واحنف بن قیس در خلافت عثمان آنرا فتح کرد و مردم آن اشرافی از عجم اند

و نیز قو می از عر ب آ نجا سکو نت دار ند »(ص ٥٦)

ابن بطو طه مینو یسد :«هرا ت بزرگترین شهر آ باد خرا سا ن است. هرا ت شهر بزرگ و دارا ی ابنیه بسیار ا ست . مرد م این شهر - متقی و متد ین و پا کدامن و حنفی مذهب می با شند و شهر هرا ت از هر گو نه فسق و فساد مبرا ست.»(سفر نا مه ابن بطو طه ،ص ٤٣٣)

در بزرگی هرا ت نسبت به دیگر و لایتها ی خرا سا ن ، جغرا فیانگا را ن قد یم متفق الرا ی اند .بـــه گفته ابن حو قل تنها بزرگی شهـــر هرات نیم فرسخ بوده است. قـزوینی از آسیاب های بادی هـرات نا م میبرد که بو سیله باد میگر دیدند. گو اینکه قز و ینی تااین زما ن در هیچ محلی حتی شهر ها ی خر سا ن بااین پد ید ه مو ا جه نشده بود . (لستر نج ص ٤٣٥)

حمد الله مستو فی د ربار ه رونق هرا ت مینو یسد :«دو با رو ش نه هزار گا م است . وهوا یی درنهایت نیکویی ودرستی دارد و پیو سته در تا بستا ن شما ل و زد ....و هجده بار ه دیه است . متصل آن شهـــر و آبش از نهر چه ها ی هر یـرود است .واز میو ه ها یش انگور فخری و خر بزه نیکو ست و مرد م آنجا سلاح و رزو جنگی و عیار پیشه با- شند .....و در آنجا قلعه ای محکم است .آنرا ار شك گفته اند .واین زما ن قلعه امکلجه میگو یند و ما بین آتشخانه وشهر، کنسیه نصاری بوده است واز مزار کبا ر او لیا و علما تربت شیخ عبدالله انصاری معر- وف پیر هری و خواجه محمد ابوالو لید و اما م فخر را ز ی .....ودر حین حکومت ملکـــا ن غوردوازده هزاردکا ن آباد بود ه و شش هزار حما م و کار وا نسراو طا حو نـــه وسیصد و پنجاه و نه مدرسه وخا- نقا ه و آتشخا نه و چهار صدو چهل هزار خانه مردم نشین بود ما ســت .»(ص ٤٣٥)

بااین و صف هرا ت در قرو ن و سطی ،ودر همه دو ر ه ها ی فتور و عرو ج، آباد و پر جمعیت بـــوده است . در قر ن چهار م هجر ی،این

شهر آ باد ا ن و دارا ی قلعه وباروی‌مستحکم با چها ر در واژه.در چار سو ی شهر بود .قلعه که به نا م کهندز و یا کهند ژ یاد میشد نیــز چهار در واز ه دا شت که هر کدا م به سو ی شهر بود و به هما ن نــام خوا نده میشد .

ابن حو قل مینو سید :«در بیرون‌قلعه دیوار ی است که قلعه را فرا گرفته و بلندی آ ن‌درازتر از قدادمی‌است .و میا ن دیوار و قلعه‌بیشــــ از سی قد م فا صله است .

جنین ا تفا ق افتاد که مـــــردم‌قلعه علیه محمد بن جرا ح که مــن و ی را دیده ا م واز طر ف صا حب‌خرا سا ن و لایت دا شت و در باره آنا ن نیکی ها کرده بود شو ر یدندو با بستن در واز ه ها او را ازامیری خرا سا ن منع کرد ند و مد تی هم‌چنا ن به مخا لفت ادامه داد ند تــا آنکه اشعث بن محمد برایشان‌غلبه‌یا فت و شهر را به صلح کشو د و قلعه را نیز به قهر و غلبه گر فت.امیر خرا سا ن د ستو رداد ،دیوار ها ی شهر را پست کرد ند وبدین‌تر تیب به کلی و یرا ن شد وآثـار ونشانه هایش نیز ازمیان‌رفت‌گویی‌حصار ی و قلعه ای نبود ه‌ا ست.» (ص ۱۷۲)

در قر ن چهار م و سعت شهــرهرا ت نیم فر سخ بود . مر کزامارت در محلی بنا م خرا سا ن آباد قراردا شت .مسجد جامع‌هرا ت‌و کثرت نماز گز اران آن در تما م خرا ســان‌بی نظیر بود . این شهر تا بدان‌حد آباد و پر غنا بود که اصطخر ی‌مینو یسد « هر ی بار کد ه پا رس وخرـ اسا ن است و فر ضه خرا سا ن‌وپارس و سیستا ن‌است .»(ص ۲۱۰)

در قر ن هشتم ه تیمور لنگـــ بر هرا ت دست یا فت با رو ی آنرا خرا ب کردو صنعتگران‌و هنر ور ان‌آنرا به شهر سبزکـه تازه‌درماراـ النهر بنا کرده بود ، کو چداد .

هرات در دو را ن شا هرخ میرزاشکوه وعظمت بیشتر یا فـت‌ومرـ کز علما ودا نشمندا ن عصر گرد یدچنا نکه حا فظ ابرو می نو یســـد:

«در دو لت این پاد شا ه (شا هرخ) که به امتد اد ایا م مقرو ن باد، کار شهر هرا ت رو نق و نظا مـــی هر چه تما متر یا فت .»(ص ۸)

از مشهور ترین پیدا وار هرا ت انگور است . در نو رو ز نا مه ـ (منسوب به عمر خیا م)آمده است: «و چنین گو یند که نها ل انگو ر از هرا ت به همه جهان پرا گند .چندان انگور که به هرا ت با شد به هیچ شهر ی وو لایتی نبا شد . چنا نک زیا دت از صد گو نه انگور را نا م بر سر زبا ن بگو یند .»(ص ۷۰)

از معرو فتر ین شهر ها و مناطق هرات که در کتا بها ی جغرا فیا نگا را ن قدیم پیو سته آمده است ،میتوان اینها را نا برد : گرو خ،او فـه (یا او به)،مالن، اسفز ار، پوشنگ و غیره است که خودده ها قر یه، ده و شهر ك دار ند که هر کدام ازشکوه وآواز ه فراوا ن در روز گار گذشته بر خورد ار بود ه ا ند .

*ـص ۷۱س ۲۷ (طاهر فوشنجی):

به قو ل تا ریخ سیستا ن «و طاهر درسال ۱۵۸ هـ. ق متو لد و در سال ۲.۷ هـ .ق در مرو فرما ن یا فـــت و آل طا هر فرزَ ندا ن او یند .»

طا هر فرز ند حسین مشهور به طاهر فوشنجی (ناحیه ای در هـرـ ات) در سا ل ۲.۶ هـ.ق به حکو مت خرا سا ن گمارد مشد و یکسال بعد یعنی در ۲.۷ هـ،ق دریکی از روز های آدینه دستور دادتا در مرو، درمسجد جامع مردم برا ی نما ز جمعه گردآیند و نام خلیفه بغداد از خطبه حذف گردد . وا ند گی بعد طا هر را در بستر مر گ یا فتند .

وهمه مرد م معتقد بود ند که طاهر به امر وز یر خلیفه که بهو سیلــه صاحب بر ید مر واز عمل طا هـــر مطلع شده بـود، پـنهـا نی مسموم گرد ید .

در تا ریخ فخری ابن طقطقـــی وا قعه قتل طا هر چنین آمد ه است: «چو ن مد تی از حکو مت طا هـــر در خرا سا ن گذ شت ، «ما مون در

پاره ای از امور بر طاهر خورده گرفت و نامه ای بد و نوشته تهدیدش کرد. طاهر نیز نامه مامون را به درشتی پاسخ داد و پس نام او را در سه جمعه از خطبه انداخت. چون خبر آن به مامون رسید، احمد ابن ابی خالد را خوانده بد و گفت: تو مرا وادار کردی که طاهر را به حکومت خراسان برگزینم و هم ضامن رفتار و کردارش شدی، کنون ببین نام مرا چگونه از خطبه انداخته از طاعت من سر پیچی کرده است. بخدا سوگند اگر چاره ای نیندیشی و همان طور که کار را به فساد کشاندی، اصلاح نکنی، گردنت را خواهم زد.

احمد بن ابی خالد گفت: ای امیر المومنین دل خوش دار که روزی چند نخواهد گذشت که برید خبر هلاکت وی را برایت خواهد آورد. آنگاه احمد هدایایی را که کامه های مسموم در میان بود، برای طاهر فرستاد و چون طاهر کامه (نوعی آش) را بسیار دوست داشت از آن خورد و همانده م در گذشت.

نیز گویند هنگامی که طاهر والی خراسان شد، احمد بن ابی خالد همین پیش بینی را نزد خود کرد. از اینرو خادمی به طاهر بخشید و سمی بد و داده گفت: هر وقت طاهر نام مامون را از خطبه قطع کرد، این سم در یکی از غذاهای که او دوست دارد، بریزد.

چون طاهر نام مامون را از خطبه انداخت خادم مذکور آن سم را در کامه ریخت و طاهر از آن بخورد و همانده م در گذشت. (به نقل از جلال الدین صد یقی، افغانستان در دایرت المعارف تاجیک)

بدین صورت طاهر فوشنجی در پی برانداختن سلطه خلیفه بر خراسان و استقلال سرزمین خویش بود. مامون پس از مرگ طاهر، ولایت خراسان را به پسر او طلحه سپرد و بدینگونه حق ولایت خانواده طاهر یان بر خراسان مسلم گردید. از سوی دیگر خانواده طاهر با مقام خلافت ظاهرا ترک رابطه نکردند و نام خلیفه را در خطبه حفظ نمودند و حتی روی مسکوکات نقره (درهم)

نا م خلیفه را او ل ذکر میکرد ند وسهم معینی از خر اج و ما لیا ت به خلیفه میسپر د ند .

ولی هر گز در امو ر دا خلی به خلیفه اجازه دست یازی ندادند. وبد ین صور ت طا هر یا ن دو لت متقد ر ی را در خرا سا ن تشکیل دادند که گر چه تا بع خلیفه بود ندو لی زند ه گی سیا سی مستقلی را در سر زمین خرا سا ن بنیادنهادند که پسا نها در دو را ن صفار یان وسا ما نیا ن وغز نویا ن به استقلال کامل دست یافت .

*-ص ۷۲ (باد غیس):

مو لف تا ریخ البلدا ن مینو یسد : « صاحب اللباب گوید باد- غیس را بلده ها ی کو چك ودیه هاومزار ع است در نوا حی هـرا ت. قصبه آ ن با مین است . گو ینـدارا لملك هیا طله بوده است. عجم آنرا باد خیز گو ید به علت کثرت باد ها . و باد غیس معرب باد خیز است ،از بلاد باد غیس است بو ن ،و آن شهر یست در باد غیس نزد یك با مین .»(ص ۵۲۹)

ودرهفت اقلیم آمده است که«باد غیس و لایتی است و سیع و عریض مشتمل بر آبها ی فراوان ومزارع بی پایان ازآن جمله بیشه- ای است که چند فر سنگ طو ل وعرض آنست ، محتوی بر اقسام در- ختا ن ،خصو ص پسته که از آنجابه جمیع ایرا ن و تو را ن و هند و- ستا ن می برند.

ودر زما ن بوا لغا ز ی سلطـان حسین میر زا به نها یت معمـور بود ه و چند سر کار دا شته و قلعه نر تو که شهر تش از صبا و شمال گرد برد ه در نوا حی آ ن و لایـت سر تفو ق، بقله قلعه سما و قمـه جوزا برا فرو خته واین قلعه برکوهی است از سنگ خارا ویك راه بار- یك دارد و دیگر از همه طر ف تاپای حصار سنگ خا ر ا ست .»(ص ج ۲، ص ۱۲۸)

*-ص ۷۳س ۱۳(نیشا پور):

لستر نج عقیده دارد که اصـــل این کلمه فا رسی است واز شکـــل قد یم «نیو شا ه پور »که به معنـــی چیز یا کار خو ب یا جا ی خو ب شاه بود ه ،گر فته شده و منسو ب به شا پور دو م سا سا نی است که درقرن چها ر م میلادی به تجد ید آ ن شهر پردا خت . و با نی نخستین ایـــن شهر ، شا پور او ل پسر ارد شیر با بکان است . (ص ٤٠٩)
نیشا پور که از و لا یتها ی بسیارمهم خرا سا ن قد یم است ،در قرن سو م ه.ق به قو ل یعقو بـــــی شا مل این منا طق میشد: «نیشاپور ولایتی است و سیع با نوا حی بسیاراز آن جمله است طبسین و قـو ـ هستا ن و نسا و ابیو ردو ابر شهروجام و با خر زو طو س و شهـــر بزرگ طو س به آ ن نو قا ن گفـته‌میشود و زوز ن وا سفر اییـــن... نیشا پور را عبدا لله بن عامره بـن کریز در خلافت عثمان درسال سی فتح کرد . »(ص ٥٤)

اصطخر ی می نو یسد :«نیشا پور را ابر شهر خوا نند ،در ها مو نی نهاده‌است . و بنا ها ی آ ن ازگل با شد و مسا حت شهرفر سنگی درفرسنگی بود . و دو شار ستان دارد . و قهندز و ربض‌و شا رستان آبـــا دان ا ست و مسجدآدینه‌درربض شهر ست ، و آن جا یگـــه‌را لشکر گه خوا نند . و سرا ی ا مارت‌در جا یگا هی است که آ ن را «میدان حسین »خوا نند ، و زندا ن هـــم‌در این نزد یك است . و میان مسجد آدینه و سرا ی اما ر ت و زندان مقد ار چها ر یك فر سنگی بـــود وسرای امارت عمر و لیث‌فرمـوده‌است .

و شا ر ستا ن را چهار دروازه‌است :یکی را در پو ل گو یند،ودوم در واز ه کو ی معقل و ســـو م درقهند ز و چها ر م دروا ز ه پول‌تکین .و قهندز از شا رستا ن برو ن‌است.وربض گرد بر گرد شا ر ستان‌قهندز است .و ربض را در وا ز ه هـــا ست :در وازه ای کی سو ی مـرو و بلخ و ما و راالنهر رو ند آنرادر واز ه جنگ خوا نند ، ودر وازه‌ای

کی به را ه عرا ق و گر گا ن رو ند،آن رد در واز ه قبا ب گو یندودر-
واز ه ای کی به را ه پا رس وقهستان رو ند ،در واز ه سپر یس خوا نند.

و با زار هادر ربض باشد وچشمه بازار ها شا ن دو با ز ار اســـت
-یکی را چها ر سو ی بز گ خوا ندسو ی مشر ق ،بازار هاداردتا گور
ستا ن معمر ،و برد ست را ست همچنین بکشد تا گور ستا ن حسیـــن
و بردست چپ هم برین جمله تا سرپو ل .و چهار سو ی کو چك نزدیك
میدا ن حسین است -آنجا کی سرای میراست.
و آبها نیشا پور در ز یر زمیـــــن میرود . چو ن ازشهر بگذرد ، به
صحرا افتد . و کار یز ها هست کی در شهر پیدا گردد ، و سرا هاوبو-
ستا نها می رود . و رود بزرگـــك هست کی شهر و رو ستا را آ ب
دهد - واد ی سغا ور خوا نند .

و در خراسا ن هیچ شهر ی بزرگتر ازنیشا پور نیست.و هوای نیشا پور
از دیگر هوا ها ی خرا سا ن شهر بهتر است . و جا مه ها ی ابر یشم
و کر با سها ی با ریك خیز د -چنان کی در آفا ق از آنجا ببر ند .
و حد و د نیشا پور فراخ است و نوا حی بسیار -چو ن : بوز گا ن و
ما لن و سلو مك و سنگا ن وزوزن و کند ر و خا ن روا ن واز اد وارو
خسرو گردو بهمنا باد و مز نیان وسا بز وار و دیوار ه و مهر جا ن و
اسفراین ر خو جا ن واز یله...واز نیشا پور د بیرا ن واد یبا ن معروف
خا سته اند . و علما مشهور نـه چند ان کی شر ح توا ن داد .»(ص
٢٠٤-٢٠٥)

مو لف حد ود العا لم مینو یسد:«نشا بور بزرگترین شهرا ست اندر
خرا سا ن و بسیار خا سته تــــر. یك فر سنگ اند ر یك فر سنگست
و بسیار ها مرد م است و جا ی بازر گا نا ن است و مستقر سپاه سا لارا
نست واورا قهند ز ستو ربض است و شهر بستا نهـــا ست وبیشتر
این شهر ها از چشمها ست کـــه اند ر زمین بیا و رده اند واز و ی

جا مها ی گو نا گو ن خیزدوابریشم وپنبه را نا حیثیست ـجـدا و آن سبز ده رو ستا ست و چهار خا ن.»

***ـص ۷۶ س ٤(مها جر ت آریا یی ها) :**

اما چرا آریا یی ها مکا ن او لیه خود را ترك و به مها جر ت رو ی آوردنـــد. در اواخر عهد چـهارم سیبر یا از ار و پاجدا بود .و سیله این جدا یی و جود دوپا رچه بزرگ او را ل و خزرو بقا یا ی یخچا لهای روس و اسکا ند ینا و ی وهم چنین یخچا لها ی ایرا ن و آلتا یی بود. به محض اینکه خشکی باطلاقهای ارال، خرز و ذو ب یخچا لها ی او رال و هند و کش شرو ع و هوا ی سایبیر یا رو به سرد ی نهاد ،این قو م به مهاجرت پردا ختند . ودسته به جا نب رو سیه و مغر ب حر کـت کرد ند .

(تاریخ ملل قدیم آسیای غربی) به نقل از هنر و مرد م ش ۸۱،ص ۱٠)

سا یکس مینو یسد که «آریا نهای شعبه ایرانی روا یـاتی داشته اند، مشعر بر اینکه هـجرت ا یشان از منزل ا صلی به سبب ایـــن بوده ا ست که عا مل شر محـــل ایشا ن را یخ بسته و غیر قابـل سکنا نمود ه بود »

گیر شمن عقیده دارد که هندواروپا ییا ن زاد گا ه خود را برا ثـــر فشار اقو ام دیگراز عقب تر ك گفتند(ایرا ن از آغا ز تا اسلام، تر جمـه معین ،ص ٤۳)

به هر حا ل آریا یی هاازاقامتگاه خو یش به مها جر ت دست ز دند. از آریا و یج به وا سطهٔ سر ما مجبور به مها جر ت شده به سغد او مورو (در ز با ن یو نا نی سغدیا نا ومرژیا نا)رفته اند که او لی بخارا ودومی مرو حا لیه خوا نده میشود .بـــه واسطه ملخ وطوایف دشمن مجبور شد ند سغد آ را تر ك کنند و به باباغدی کشور بلند را یـــتو بعدها

بلخ نا میده شده ، بر و نداز بلـــخ به تیسار فته واین محل را بانیشاـ پور یکی دا نسته اند .مرا حـــل آخری این مها جر ت هر و یو (هرـ ات)وو یکر تا (کا بل) بوده‌است. (سا یکس ص ۱۲۸)

گیر شمن مینو یسد :«که آریا یی هادر هزاره دوم قبـل از میلاد بـــه سو ی آسیا ی غر بی مها جر ت‌نمودند . در طی مها جر ت آنان‌ظا هرا به دو دسته تقسیم شد ند .یـــک دسته ،که آنرا شعبه غر بی‌مـــی تامیم ـ بحر اسود رادور زدندوپس‌از عبور از با لکا ن وبسفر، در داخل آسیا ی صغیر نفو ذ کر دند وسرانجام اتحادیه ختیان (هیتیان) Hittites را به و جود آوردند شعبه شر قی که به نا م هند و ایر انی‌مشهوراست،درسمت مشرق بحر خز ر حر کت کرد یك دسته که ظاهرا بیشتر از افراد جنگجـــو مر کب بود ـ از قفقا ز عبور نمودند وتا انحنای عظیم شط فرات پیشـ‌را ندند .آنا ن با هوریا ن ـقو مـی کـه از اصل آ سیا یـــی بـودندممزو ج شده ، پاد شاد هی میتا نی را تشکیل دادند.

عا قبت بخش عمد ه قبا یلی کـــه‌تشکیل دهند ه شعبه شر قی جنبش هند وار و پا یی هستند ،به تدریج‌به سمت مشرق‌ر فتند.ازما وراالنهر ـآمو دریای جد ید ـعبور کرد ندوپس از تو قف کو تا هی درد شت بلخ ،از معا بر هند و کش با لارفتند،و جاده با ستا نی مها جما ن را به سو ی هندتعقیب نمود ند و درطو ل‌پند یشیر Pandishir و رود ها ی‌کا بل فرو د آمد ند .

با ردیگر درهزار ه او ل ق.م‌مها جرت هند و ار و پا ییا ن آغا زشد. مها جما ن به زور و باا مو اج‌متوالی‌وارد میشد ند . و ظا هـرا همان دو جاده ای را که در نخستین‌مهاجمه‌سپرده بود ند ،این با ز نیز طی کر دند ، یعنی اقفقا ز و ما و را النهـر در این زما ن آ نا ن تو سط قو م‌بومی آسیا یی مستهلك نشد ند . پس‌از نفو ذ تد ریجی که مد ت چند قر ن طو ل کشید ، آنا ن به عنوا ن ار باب‌این نا حیه‌ـکه بعدا از آ نجا برا ی فتح دنیا حر کت کرد ند ـ مستقـر گرد ید ند .

شعبه شرقی ایرانیان که از ماوراالنهر آمده بودند، نمیتوانستند به طرف جنوب هند و کشگسترده شوند، زیرا همه ناحیه رخج و پنجاب قبلا در دست خواهر آریاییان ـ هندوان آینده ـ افتاده بود و آنان در دوران مهاجرت قدیم هند و ایرانیان، در آن حدود مستقر شده بودند. بنا بر این تازه‌واردان مجبور بودند به سوی مغرب، به سوی فلات ایران (۱)، در طول جاده طبیعی که از بلخ به طرف قلب ایران ـ پیش میرود، حرکت کردند.

---

(۱) دیاکونوف درباره فلات ایران و حدود و ثغور جغرافیایی آن مینویسد. «ایران از لحاظ جغرافیایی عبارت از یك فلات وسیعی است که در جنوب غربی آسیا قرار گرفته و از جلگه هندوستان تا جلگه دجله و از ماوراء قفقاز و دریای خزر و صحراهای ماوراء دریای خزر تا خلیج و اقیانوس هند گسترش دارد. در زمان حاضر در این فلات کشورهای ایران و افغانستان و همچنین بلوچستان که منقسم بین ایران و افغانستان و بلوچستان است، قرار دارند.» (تاریخ ایران باستانی، ترجمه روحی، ص ۵).

دیاکونوف ادامه میدهد: ناحیه وسیع جغرافیایی آسیای غربی که به نام فلات ایران نامیده میشود مساحتی تقریبا به میزان دو میلیون و نیم متر مربع را فراگرفته است.

فلات ایران در مغرب محدود است به کوه‌های زاگرس که آنرا از جلگه دجله جدا میسازد و در شمال به رود ارس و دریای خزر سلسله جبال قبق ـ قفقاز و رشته کوههای پاروپامیس واقع در سمت جنوب رودخانه جیحون (آمودریا) و در شرق به کوه‌های هندوکش که این سرزمین را از هندوستان جدا میسازد

و در جنوب به اقیانوس هند و خلیج فارس.» (تاریخ ایران باستان، ص ۳۹)*

ایران کمتر از هند طر ف‌تو جه‌بود.و فقط از جهت مسا حت ار ز ش دا شت،ایرانیان‌هرگزاند یشه‌تصرف‌رخج راترك نکردند . آنا ن به سختی در این ایا لت با قبایل ودا یی محاربه ای طو لانی کرد ند که در نتیجه سرزمین متنا ز ع فیه به ایرا نیان‌تعلق گر فت .» (گیر شمن ، ص ٥٧-٥٨)

به عقید ه مسیو د مر گا ن‌هجوم‌آریا نها به‌با کتریا دو هزاروپنجصد سال پیش از میلا د وا قع شد ه وقو م ما ددر حد ود دو هزار سا ل قبل از میلاد به‌شما ل غر بی ایرا ن‌رفته اند . (سا یکس ،ص ١٢٩)

---

* سر پرسی سایکس دراین‌باره‌میتویسد: «اهل کشوری که به‌زبان انگلیسی پر شیا نا مید ه میشود ،آ ن کشور را ایرا ن و خود شا نرا ایرا نی میخوا نند واین لفظ همان‌است که در او ستاا یر یا ضبطشده و معنی آ ن خا ك‌آریا ن است . بنا براین لفظ ایرا ن هر گا ه به‌اصطلاح سیا سی امروز ه استعما ل شود،محد ود است به کشور و دو لت جد ید ی که انگلیسها آنرا پر یشا میخوا نند . لیکن در حقیقت بـــه اصطلاح جغرا فیا یی لفظ فـــلات‌ایرا ن که شا مل ا فغا نستا ن و قسمتی از بلو چستان نیزمیشود،،صحیح تر است .اما کلمه پرشیاکه ار و پا ییها وا کثر خا ر جیها ی‌دیگراستعما ل میکنند ،از لفظ قدیم یونانی ، پرسیس اخذشده‌است که به معنی ایالت فارس بود که‌قدیما خوانده‌میشد. .(ص ٥)

دیا کو نو ف به استناد استرا بوو به تا کید میگو ید «به کاربستـــن صفت «ایرا نی «ممکن است چنیـــن‌تعبیر شود که‌صحبت بر سرزبان*

*ـ ص ۷۸ س ٤ (آریا ویج):
تا کنو ن بر سر نخستین محـل اقا مت و زاد گا ه آریا یی ها یعنـی جا یی که آر یایی ها از آ ن بـــهمهاجرت آغاز نمو دند ، میان داـ نشمندا ن اختلاف و جود دارد .
آنچه از او ستا (قد یمتر ین کتاب قو م آریا یی)بر میا ید که ،ایـــن جا یکه نخستین آر یا و یج نــــامدا شته است .چنا نکه در واژه‌نامه مینو ی خرد ثبت شد ه :ایرانویـــچ Eranvəž (سر زمینی که ایر ا نیا ن از آنجاآمد ه‌اند)در پا زند نیز همین‌شکل آمد ه‌ا ست .(واژه نا مه مینو ی خرد ، ج۱، ص ۲۷)
در یشتها (بخشی از او ستا)آمده‌است: « از برا ی من ا ی ز رد شت سپنتما ن این اد یسور نا هیـــدرا بستا ی ، کسی که او را بستود زر دشت پا ك در آریا و یج‌درکنار(رود)و نگو هی دا ئیتیا باهـــو م

** دولت وکشور ایران ا ست.چنا نکه‌بر همه معلو م است اصطـــلاح «ایرا ن »به صور ت با ستانیش‌یعنی«آریا »در آغا ز شا مل فا رس نبوده است .»(تا ریخ ماد ، ص ۵۸۱)
اما براین نکته معلوم ووا ضح بار دیگرتاکید می نما ییم‌که ایرا ن شکل ساده شد ه آریا و یج یا آر یانو یج‌است که شکل پهلو ی Eran است و در عصر هخا منشی به‌صور ت Airya بود ه‌ا ست (بر ها ن قا طع، به اهتما م دا کترمحمد معین ، ج۱، ص ۱۹٤)
واما ا طلاق این کلمه بر کشور فارس از محد وده ز ما نی پنجاه و چند سا ل هر گزتجا و ز نمیکند .ازاینر و و قتی کلمه ایرا ن در مفهوم جغرافیای قدیم به‌کار رود ، شا مل تما م منا طقی میشود که دربا لاتذکر ر فت و به مفهو م سیا سی آمر وزمحد ود به کشور همسا یه غر بی ا فغا نستا ن میشود .

آمیخته بشنیر با بر سم با ز با نخرد با پندار و گفتا ر وکردار نیک، باز ور و با کلام بلیغ »(ج۱ ، ص ۲۸۳)

پور دا و ود مینو یسد که مستشرقین را سر تعیین مملکت آریا و یج اختلا ف است . به قو ل بند هشن در فصل ۲۹ فقره ۱۲ مملکت مذکور در آذر پا یگا ن وا قع است. دانشمند آلما نی ما ر کوار ت آ نرا خوار زم دا نسته .این مملکت هما ن است که در نخستین فر گردو ند ید اد در فقره سو م از آن یاد شده است. ونخستین کشور آفریده اهورامز- دا یاد گرد یده ا ست .به مناسبت آنکه در فقره مذکور از زمستا ن - سخت این مملکت صحبت شده ا ست، مار کوار ت آ نرا خو ار زم ذکــر میکند، چه خوارزم درایران زمین سرد ترین مملکت است .»(یشتها ، ج او ل ، حوا شی ص ۵۹)

پور دا وو د تو ضیح مید هد که «ونگوهی دا ئیتیا اسم رودی است و نگو هی صفت است ، یعنی نیـک. بسا در ا و ستا دا ئیتیا بد و ن این صفت آمد ه است .در پهلو ی دا ئیتیك میبا شد . تعیین محل ایــن کو ه منو ط به دا نستن محل مملکت آریا و یج میبا شد . زیرا که ایــن رود در این مملکت جا ر ی است .

بند هشن در فصل ۲۰ در فقره ۱۳ گو ید :«آب رود ، دا ئیتیك از ایران و یژو آید وبه کو هستان کو فستان؟شود .» (هما نجا، ص ۲۸۳)

در قر ن نزد هم واوا یل بیست، بیشتر ی دا نشمندا ن عقید ه دا - شتند که زاد گا ه اصلی آریا یی ها، فلات پا میر بود ه و عد ه دیگر ، - بلخ را به حیث این مر کز می شناختند.(این عقید ه بر بنیاد ز با ن شناسی استوار بود ه ا ست). (مجیـــــرشیبا نی ، تا ریخ تمد ن، ص ۱۳۱)

سا یکس عقید ه دارد که آریا یی ها یقینا در زمینی ساکن بوده اند که آب و هوا ی بر ی دا شته و چنا نکه پیداست دویا سه فصل ازفصول ار بعه را ند ید ه بود ند .از لغـت ایشان ظا هر میشود که سا کن جلگه بـوده وکوه وجنگل نداشته اند.وفقط اشجار سخت جا ن از قبیل قان (غا ن)و بیددر آنجا بود ه ا ســت.ما امر و ز میدا نیم که آریا نهـــا از شما ل آمد ند .(سا یکس ، ص ۱۲۷)

به عقیده ه گیر شمن ،این زاد گاه به احتمال د شتهای او را سـی در رو سیه جنو بی بود .(گیرشمن، ص ٤٤)

استاد گیگر میگو ید :«دراوستاآریا نا و یج به معنا ی‌اقا متگاه‌اصلی آریا ییا ن‌ذکر شده .ا ستترا بو نیزچنین عقیده ه دارد . و ی ایا لـت خا ور ی ایرا ن را نخستین زاد گاه‌وسکو نت گا ه و مو طن آریا ییان خوانده است .»(گیگر، عصراو ستا،ص ۲۲۸)

سر پر سی‌سا یکس مینو یسـد که «مکا ن آ ریا نم و یجو ا

Aryanem vaeja

را در قسمت شما ل آذر با یجا ن‌حا لیه فر ض‌کرد ه‌ا ند اما مسیود مر گا ن این مو ضو ع را رد نموده‌است .تو خا ریك قسمت غر بـی صحرای و سیع سا یبریا را ایـن‌مکا ن میدا ند .(سا یکس ،تا ریـخ ایرا ن ، ص ١٢٦)

دیا کو نو ف تا کید می نماید‌که‌در روا یا ت زرد شتی مو طن‌اولیه ا فسا نه ای آر یا یی ها ،آریا نـم‌یجو ادر ایا لات سرد شما ل تعین شده ا ست .(تا ریخ ایرا ن با ستان،ص ٩٤)

در کتا ب تا ریخ تمد ن و فر هنگ آمده ا ست :«در باره نخستین سر زمین آر یا یی ها دو نظر است. یکی آنکه ایرا نیا ن او لیه از خرا سا ن و پیرامو ن پا میر به فلا ت‌ایرا ن آمد ه اندو بیشتر با ستان شنا سا ن‌شو رو ی نخستین زاد گا ه مرد م هند وا یرا نی را در خا و ردر یا ی ما ز ند را ن و پیرامون‌در یا چه خوارزم دا نسته اند کـه از آنجا به سو ی آمودریا وآ فغـا نستا ن و هند ر فته اند . و عقید ه دیگر آنکه از باخترو کو هـا ی‌قفقاز به این سر زمین رو آو رده‌اند. به عقید ه من نظر نخست‌درستتر است .زیرا مها جر ت دو می دوهزار سا ل بعد از طر ف قفقا ز بوده که‌بیشتر مو ر خا ن‌به آن اشا ر ه کرده اند .»(مجید یکتا یی ، ص ١٦)

خلاصه آ خرین فر ضیه ، ا صل‌مکان و زاد گا ه آ ریا یی ها را در سا یبریا ی غربی‌و مرکزی میداند.مجیر شیبانی ،ص ۱۳۳)

***ـص ۸۱س ۲۳ (زبا ن دری):**

در بار ه منشا و جا ی پیدا یش زبا ن در ی به صور ت عمومی دو نظر و جود دارد .
یك عد ه آنرا شا خه غر بی و باز ما ند ه از پهلو ی سا سا نی میدانند.
و گر و ه دوم آنرا شا خه شر قی و فرز ند پهلو ی اشکا نی میدا نند.
تحقیقا ت زبا ن شنا سی معا صر ، به ویژه در زبان شنا سی تاریخی و مقا یسی این نظر را که ز با ن پهلو ی اشکا نی از سد ه دوم پیش از میلاد تادوی میلاد ی ، زبا ن متداو ل مرد م خرا سا ن بود ه و ازاین ز ما ن بـه بعد به تحو ل بیشتر رو ی آو رده است و در حدودقرن ششم میلادی (یکم هجر ی)زیر تا ثیر زبا نها ی همسا یه و همجو ار ، یعنی زبا نهای گرو ه میا نه ، چو ن :سغد ی ، تخا ر ی ، پهلو سا سا نی و حتـی عر بی زبا ن جد ید ی تحو ل یافت که مشهو را ست به زبا ن در ی ،ثا بت میسا زد .به این صور ت زبا ن دری از پهلـو ی ا شـکا نـی و پهلوی ا شکا نی اززبان اوستایی با تا ثیر پذ یر ی از زبا ن ها ی همجو ار به میان آمد ه است .
برا یَ نخستین با ر لفظ در ی به عنوا ن زبا ن در قر ن چها ر م هجری درمتون عربی و در نیمه دوم قرن چها ر م درا شعارفردو سی ،عنصری ودیگرا ن به تکر ار آمد ه است .درمتو ن نثری برا ی او لین با رایـن لفظ به شکل (فا رسی در ی)در ترجمه تفسیر طبر ی آمد ه است . از همین زما ن این ز با ن را به نامهای دری ، فار سـی دری وفارسـی یاد کرد ه اند چنا نکه شمس قیس را ز ی مو لف المعجم هر سه ایـن اصطلاح را به کار برد ه است .(اما با ید متذکر شد که بسیار ی ازدا نشمندا ن متقد م ،به و یژه عر بها معمو لا ز با ن در ی و فا رسی رااز هم جدا می دا نستند . بعضی برا یـن عقیده اند که چون درعهد ساسانی ها زبا ن پهلو ی سا سا نی را پـا رسیك می گفتند در نتیجه ز با ن فا ر سی یا پا رسی جدا از زبا ن در ی بود . اما پس از اسلام این دو نا م به صور ت مترا د ف و به یك مفهو م به کار رفته است .اکنو ن این زبان طیف و سیعی را از لحا ظ تعـدادگو ینده گا ن خود در منطقه احتوا

میکند :در ا فغا نستا ن ،ایرا ن‌تا جیکستا ن (و عد ه‌ا ی از مرد ما ن هند و سنتا ن)بد ین ز با ن‌گفتگو میکنند . شهکار ها ی بی ما نند چو ن شا هنا مه فردو سی ،مثنو ی‌مو لانا ی بلخ، غز لها ی حا فظ شیراز و ربا عیا ت‌عمر خیام‌و صدها د فتر ود یوا ن دیگر که چو ن‌در شهو ار در فرهنگ‌منطقه‌وجهان میدر خشد ، به این زبا ن فصیح و شیر ین آفر ید شده‌ا ست .

در با ر ه و جه تسمیه ز با ن‌دری نیز نظر یا ت گو نا گو ن از دیر با ز تا کنو ن‌موجود ا ست .عده‌ای آنرا منسو ب به در ه و زبا ن کو هپا یه ها میدا نند بر خی آنرا از مصد ر در ا یید ن (سخن گفتن) میپند ار ند و کسا نی آنرا منسو ب به در گا ه ،در ودر بار می انگار ند.

چنا نکه مقد سیِ در با ر ه در ی‌مینو یسد : «زبا نی است که به آ ن نا مه ها ی شا ها ن‌را مینو یسند‌و‌عریضه ها به شاه میفرستند‌واشتقاق آ ن از در است که با ب (در گا ه) با شد یعنی آن‌ز با نی است که دردر گا ه (شا ه)به آ ن گفتگو می کند (به نقل ازتا ریخ ز با ن فا رسی ج۲ص ۱۷) این انتساب آ خر پیر وا ن بسیا ر دارد .

در اینکه ز با ن در ی ، نخست‌در شمال‌شرقی خر ا سان‌به‌میان آمد ه و بعد ها به سو ی غر ب وشما ل را ه با ز نمود ه ،کنو ن‌پدیده پذیر فته شد ه و حل شد ه‌ا ست. زبا ن در ی که از قر ن سو م هجری (که آثار ازآن باقی مانده است)یـا اند ك تغییر ا تی در این منطقه‌وسیع به کار ر فته و به گفته ا ستادپرویز نا تل خا نلر ی به همین نا م (در ی) خوانده شده وگاهی فارسی دری‌می نامند ، زبان رسمی و متداول است .(تا ریخ زبا ن فا رسی ج۲، ص ۱۹)

***ـ ص ۲۸ س ۲٤ (تیمور):**

تیمور پسر ا میر تر غا ی ، درسمر قند به دنیا آ مد .تیمور پس از آنکه بادختر خا ن کا شغر ازدواج‌نمود ، ملقب به گور گا ن (یعنی داماد)گرد ید . در جنگ با وا لی‌سیستا ن دو انگشتش قطع و پایش

لنگ گردید واز همین زمان به بعد معروف به تیمور لنگ شد.

تیمور از نژاد مغول بود وخون چنگیز خان در عروق شغتای جریان داشت. از اینرو خود را وارث تخت وتاج امپراتوری چنگیز میدانست.

در سال ۷۶۳ هـ تیمور پا به میدان سیاست گذاشت. در سال ۷۶۶ بسیار ماهرانه بر حریفان و رقبا پیروز شد و حاکم مطلق ما وراالنهر گردید.

در این حال که امپراتوری بزرگ چنگیزی، پس از هلاکو خان، در میان سرداران و نواسه های چنگیز تقسیم شده بود و به سوی ضعف رو می نهاد. خانواده های کرت، جلایر و آل مظفر که در بخشهای مختلف خراسان حکمروایی داشتند، نیز در اختلاف دایمی با یکدیگر به سر میبردند.

اینك تیمور وارد میدان گردیدوبه جان امپراتوری گسیخته چنگیز افتاد. بین سالهای ۷۷۳و ۷۸۱ هـ - چهار بار به خوارزم لشکر کشیدوعاقبت آنجا را ویران نمود. در ۷۸۳ هـ نیشاپور وهرات را تسخیرکرد ودر آنجا کله‌منارساخت، اصفهان را نیز گشود.چنانکه میگویند، تیمور بعد از تسخیراصفهان در کنار دیوار شهر، مناری از ۷۰۰۰۰سر از سکنه‌آن شهر برپا نمود. در سال های ۷۸۸ هـ تا۷۹۰ مازندران، آذربایجان، ارمنستان و شروان را مسخر کرد. بغدادرانیز گرفت.آنگاه به سوی روسیه جنوبی، هند و شام تاختو تا خاك‌عثمانی پیش رفت (در سال ۸۰٤سلطان بایزید را در انکوریه یاانقره‌فعلی زندانی‌نمود)

تیمور ازهر جا که میگذشت، ویرانی و تباهی ازخود به جامیگذاشت. سرانجام‌تیمور در سال۸۰۷هـ هنگامی که در پی تهیه لشکر

برا ی حمله بر چین بود . در شهر لترار بیمار شد و به عمر ۷۱ساله‌گی در گذشت .

پس ازمرگ تیمور ، چنا نکه بارها در تا ریخ تکرار شده ،امپراتوری او در میان فرزند ا نش تقسیم شد . شا هر خ بر خر ا سا ن دست یا فت و هرات راپا یتخت خودتعیین نمود . پسرا ن تیمور که با تمد ن خرا سا ن عمیقا آشنا بود ند ،در نقطه مقا بل پد ر سفا ک ایستادند. در پی تر میم و عمرا ن بر آمد ند،رصد خا نه و مد ر سه و مسجدو بنا هاسا ختند و گا مها ی بزرگی در راه ترقی نها د ند.چنانکه‌هرات پا یتخت شا هر خ‌میرزا،مرکزدرخشان ادبی وهنری‌وعلمی (که‌معروف به تجدد و رنسا س‌است)گردید.دردر با ر فرز ندا ن تیمور سر آمد ان رو ز گا ر ازعلم و هنر واد ب‌چو ن‌بهزاد نقا ش ،جا می شا عر و میرخو ند مو رخ وبسیارنامهای دیگرمیز یستند و در حقیقت با پا یان گر فتن دورا ن‌او لاده تیموردرکشورما دوران مجد و شکوه خرا سان نیز به پا یان‌ر سید .

***ص ۸۳ س ۲(نادر ا فشار):**

نادر قلی در سا ل ۱۱۰۰ ﻫ ق(۱۶۸۸ میلاد ی)در محمد آباددره گز خرا سا ن در خا نواده گمنا م‌وفقیر ی به دنیا آمد .در هجده ساله گی همرا ه با ما در ش به اسار ت‌از بکان خوار زم در آمد .پس از فرار ، در قشو ن ملک‌محمود سیستانی جا گر فت و رهبر ی دسته ا ی از ر هزنا ن را به عهد ه گر فت.در ۱۷۲۶میلادی در خد مت شا ه طهما سب دو م در آمد‌ و حا کم خراسا ن شد واز همین جنگ‌پیروزی نادر آغا ز گرد ید . ملک‌محمودسیستا نی را شکست داد مشهد

و هرات را تصرف نمود و به این صورت شاه طهماسب دوم چون وسیله ای در دست او قرار گرفت.

پس از غلبه عثمانیها بر طهماسب دوم، نادر او را خلع و پسر صغیرش را به عنوان شاه عباس به سلطنت برگزید. و دیری نپایید که او را نیز عزل و مستقیماً زمام سلطنت را در دست گرفت (۱۱٤۸ هـ ق) پس از تسخیر سرتاسر خراسان، آهنگ هندوستان نمود و خزاین بزرگ آن سرزمین از جمله تخت طاوس، الماسهای کوه نور و دریای نور را با خود به ایران آورد. یک مورخ هندی (آنند رام) نوشته است، ثروت گرد آمده ۳٤۸ ساله دریک دقیقه دست به دست شده.» (افغانان نامه ج ا، ص ٦۰۷)

اما سرانجام کار نادر خیلی دردانگیز است. در پایان کار نادر به جنون کشید پس از بازگشت از هند پسر بزرگ و جانشین خود رضا قلی میرزا را کور کرد. پس از این حادثه با اهل دربار و نظام چنان بدرفتاری کرد که بالاخره به وسیله محافظان خود شب هنگام به قتل رسید. (۱۱٦۰ هـ .ق)

***ص ۸۷س ٥(گندهارا):**

گندهارا ولایتی است تاریخی که از اتک تا کابل امتداد داشته. نام این ولایت به گمان غالب از نام باشندگان آن یعنی گندهاری اخذ شده است. در کتیبه بیستون از این ولایت به نام گادارا (گدره) ذکر شده است.

گندهارا (یا گندارا که شاید صورت درست ثبت آن باشد) در سده ششم پیش از میلاد مرکز دولت نیرومندی بود که پایتخت آن تاکسیلا بود. از سده چهارم پیش از میلاد که دولت موریای هند بدان دست یافت، اقتدار نخستین را از دست داد و به تدریج در یه

قدرت دولتهای گوناگون افتاد. گندارا ازسده یکم تا دوم میلادی شامل امپراتوری کوشانیان بود.

در گندهارا، در سده های آخر پیش ازمیلاد هنر ویژه ای شکل گرفت که مشهور است به نام هنر گندهارا که عمیقا با هنر وفرهنگ بودایی پیوند دارد. این هنر درزمینه سبك هنر تصویری شمال غرب هند در زیر تاثیر هنر یونانی (هلنی) تشکل نموده است. این هنر در ساختمان هنری و تحول هنر های قرون وسطی اهمیت بزرگ را داراست.

در برخی از کتابهای تاریخی وجغرافیایی، نام گندهارا با قندهار التباس شده است. گاهی نویسندگان عرب گندهارا را معرب کرده اند و زمانی نویسندگان ما به تقلید عربها چنین نموده اند. در پاره موارد شاعران برای سهولت وتشابه اسمی گندهار را به صورت قندهار آورده اند. ودرنتیجه، چنین استنباطی به‌وجودآمده که گویا گندهارا و قندهار یکی بوده است.

اما معلوم است که گندهارا یکی از مراکز بسیار مهم مدنیت بودایی و بخصوص کریگری بودیك بوده و مرکز آن، شهر تاکسیلا با داشتن مجسمه های بودایی شهره آفاق بوده است. در حالیکه قندهار چنین مرکزیتی را نداشته است.

دردیوان عنصری بلخی شاعر نامور و ملك الشعرای دربار غزنویان چند بار قندهار به‌جای گندهار آمده است، از جمله میگوید:

از حروف آخرین تو همی نسخت برند
صورت روی پری را بتگران قندهار

و قاآنی گوید:

دز تاب موی هر یك صد نافه ختن
در رنگ روی هر یك صد نقش قندهار

در این موارد وموارد مشابه،وبخصوص تمام آثاری که در دوران مغولان نـو شته شده گـند هاراب، صو ر ت قند هـارآمـده است ، باید توجـه داشت که نام‌قند ها ر به عنوا ن یک‌و لایت ،اصو ـلاپس از استیلای مغول وو یرانی‌رخج‌یا ر خذ قد یم به میا ن آمد ه است .

مو لف حد ود العا لم در با ر ه گند ها ر ا مینو یسد :«قند ها ر ـ شهر عظیم است و اند ر وبتا ن‌زرین‌وسیمین است بسیا ر ، و جا ی‌زاـ هدا نست و بر هما نند ، و شهری با نعمتست وا ورا انا جیتسیـــت خا صه .»ص ٦٧)

در تقو یم ا لبلد ا ن آمد ه ا ست:«در قا نو ن (ابو ر یحا ن)آمده‌است که‌نا م قصبه قند ها ر رو یهند است‌وآن دردره سنـــد واقع است.ابن سعید گو ید قصبه قند ها ر یکی ازقصبه ها یی است که اسکند ربنا کرد و بر سا حل رود ی ا ست بـه‌هما ن نا م .ادر یسی گو یدقند هار شهر بزرگی است با مرد م بسیارمیا ن آن و نهر وار ه پنج مر حلـــه است .»(ص :٥٢)

*ـص ۱۰۲ س ۷ (رود هلمـنـدیا هیر مند):

در واستا هئتو منت آمده جزاول این اسم که هئتو Haetu باشد بـه‌معنی پل و سد و بند ا ست.چنا نکه در و ند ید اد ، فر گرد ۱۹ ، فقره ۱۳. استعما ل شد ه‌ا ست.هتو منت یعنی بند و سد مند یا دار ای پل و بست در فقر ات ٦٧ـ٦٩زامیادیشت هلمند با شکوه ویافروامو- اج‌سفید ، برا نگیزا نند ه و طغیا ن‌کننده تعریف شد ه‌ا ست . و رود ی است که نیرو ی اسپی در آ ن است‌و نیرو ی‌شتر ی‌درآن‌است و نیروی مرد دلیر ی در آن است ، فر کیا ن‌همرا ه آن است . به اندا ز ه دارای

فر گیا نی است که مما لك غیـــــر ایرا نی را غر قه توا ند سا خـــت دشمنا ن را سر گشته و پر یشا ن و دچا ر تشنگی و گشنگی و سرماو گر ما توا ند بود . »(یشتها ج۲ ص ۲۹۸)

اصطخر ی مینو یسد :«بزرگترین آبی را در دیار سیستان رودهیرمند خوا نند از غور بیرو ن آید تا بـــــه شهر بست رسد و ازآنجا به سیستان رود و به دریای زره . واین دریا کی کو چك است . چو ن آ ب زیاد ت شود بزر گ شود و چو ن آ ب کم شود ، نقصا ن گیرد . دراز ی ایـن در یا مقد ار سی فر سنگ با شد و پهنای این در یا یك مرحله باشد و آب در یا آب خو ش با شد وازین در یا ما هی بسیار خیز د و پیرامن در یا رو ستای بسیار ا ست .مگر از سو ی بیا با ن کی آنجا عمار ت نبود» (ص ۱۹۵))

مو لف حد ود العا لم مینو یسد:«رود هیر مند از حد گوز گـانـان بگشا ید از نزد یك غور بر در نمش و تل و بست بگذرد وازگرد سیستان اندر آید بعضی به کار شـــــود و بعضی به در یا زره ا فتد .(ص۴۳)

لستر نج مینو یسد :«که سر چشمه ر ود هیر مند در کو هستا ن میا ن غزنه و با میا ن است . هیر مند به سمت جنو ب با ختر سیر میکند به در ه پهنا و ر ی معرو ف به زمین داو ر سر از یر میگردد و به شهر بست میر سد و بست او لین شهر سیستا ن است . در آنجا رود خا نه قند ها ر که بلاد رخج را سیر ا ب میسا زد .از طر ف چپ به آن ملحق میگردد . رود خا نه هلمند نیم دایره میشود .

مسیر رود خا نه ا بتدا به جنو ب و بعد به مغر ب و بعد به شمال تغییر سمت مید هد . تا به زر نج میر سد و از آنجا دو با ر ه به سمت با ختر ی می پیچد .در رود خا نه هیر مند به فا صله یك منزل یعنی سی میـــل از زر نج چند ین سد برای جدا کردن آب رود خانه و آبیا ر ی کشتزار ها سا خته شد ه و با لاخر ه به دریاچه زره میر یزد .»(ص ۲۶۳)

«رود خا نه هیل مند از آ غا زیك رود ا ست که از بست جر یا ن میکند و تا یك منز لی سیستا ن میرسند و لي از آنشا خه ها يي جدا

میشود . نخستین شاخه باب الطعام است که از روستاها (رستاتیق) آغاز و به مرز نیشنك منتهی میشود. ودیگر نا شیرود است که روستاهای ناشیرود را سیراب میکند ودیگر سنارود است که در یک فرسخی سیستان جاری است . ودر آن به هنگام با لاآمدن آب کشتی میرانند و رودهای سیستان همه ازسنارود اند .

دیگر از شاخه های رود هیرمند پس از آنکه سرازیر میشود ، رود شعبه است که در حدود سی قریه را سیراب میکند .(ابن حوقل،ص ۱۵۴ـ۱۵۵)

***ص ۱۰۳ س ۵(رستم، ...**

رستم مشهور ترین قهرمان اسطوره یی سرزمین ماست. کلمه رستم به گمان غالب مرکب است از :روده + تخمه یا رودس × تخم که به مرور زمان رودس و رستهم و رستم شده و معنی آن تقریبا تهمتن یا «رویین توانا »است .

« بسیاری محققان جهان رستم را با گندوفارس ،پادشاه بسیار معروف پهلو سیستانی (۱۹ـ۴۸ میلادی) که سکه های او عمدتا در سیستان ،هرات و قندهار یافت شده و شهر قندهار ماخوذ ازنام او ست ،یکی میدانند .

اما آنچه به تاکید میتوان گفت آنست که رستم مانند گودرز وگیو و بیژن و میلاد از امیران و سرداران و پهلوانان ما درعهد اشکانی بوده که در سیستان قدرتی داشته و براثر قهرمانی ها وکارهای بزرگ خود درداستانهای ملی ایران نامشرقراه جسته است. بنا بر این فرض او شخصیتی تاریخی واز پهلوانان روزگار اشکانی است .

داستان رستم اگر قدیم بود . حتما اسم او در اوستا می

آمد اما هیچگو نه ذکر ی از و ی درآن کتا ب در ضمن پهلو انا ن کیا نی نر فته است .به قو ل بعضـــی ازمحققا ن ، نو یسند گا ن او ستا عمد ا نا م او را در او ستا ذکـــر نکرد ه ا ند زیرااو بود ه ینی بود وخا رج از دین مز د یسنا به شمار میر فت .

نا م ر ستم در منظو مه پهلو ی در خت آ سوریك که بنابر تحقیقات اخیر از آثار زما ن اشکا نی اســت ،آمد ه .و همین امر د لیل قا طعی بر آن است که و ی از پهلو انا ن آن دو ر ه بوده است.

دیگر ذکر نا م این پهلو ان است در کـتاب گمشده «سکیسران» که ظا هر ا به معنی سکا یی سرا نویاسرا ن سکستان و پهلوانان سیستان می با شد . لمسعو د ی از ین کتاب در مرو ج الذ هب نا م برده اســت و گو ید ابن المقفع آنرا به عر بـــی ترجمه کرده بوده است .دراتوار یخ اسلامی نا م این کتا ب بااختلا ف ضبـط : سکیسکیـن سکیســران نسکین و غیره آمده که با کـلمه سکستا ن بی ار تبا ط نیست .» (جواد مشکور ، بر ر سیها ی تا ر یخی ش ۲۷ ص ۶۳-۶۴)

مشهور ترین پهلو انا ن ماز سیستا ن بر خا سته اند ، این پهلو انا ن از خا ندا ن بزرگی بود ند که نژاد شان به جمشید میر سد. جمشید هنگا م فرار از جنگ ضحا ك با دختر کورنگ شا ه زا بلستا ن از دوا ج نمود واز او پسر ی به نا م تـــورتو لد یا فت از تو ر ، شید سپ واز شید سپ طور گ (تور گــك) واز تورگ ، شم واز شم ، اثـــرت واز اثر ت ، گر شا سپ واز گرشا سپ ، نریمان واز نریما ن سام واز سام ز ل واز زا ل رستم زاد ه شد .

***- ص ۱۰۳ س ۲۱ (سیستان):**

سیستا ن در پا ر ه ها ی هـــای ۱۳و۱۴ نخستین فصل و ید ودا ت او ستا به عنوا ن یاز دهمین سرزمین نیك که اهو را مزدا آفر یده یـــاد شد ه است

مولف تاریخ سیستان و احیای الملوک می نویسد: «گرشاسپ پسر اثرت بن شهر بن کورنگ به هنگام سفر به جایی رسید، چون درخت انار و خرما آنجا بدید رغبت بنا کردن سیستان نمود.

گرشاسپ اولین سنگ بنا را بر دست خود به جای نهاد موبد بن ترتیب ساختن نخستین شهر سر زمین سیستان آغاز شد.

«اما سیستان از بهر آن نو یسند که ضحاک این جامهمان بود بنزدیک گرشاسپ وعادت اوآن بود که با ایله نشستی وا کنون ایله را بیت المقدس گویند وشرب با زنان خوردی و بدان روز گار سرای زنان را شبستان گفتندی، چون ضحاک مست گشت، و را یاد آمد، عادت خویش و گفت: شبستان خواهم تا آنجا خوشتر خورم، گرشاسپ عادت او را دانسته بود، گفت، اینجا سیو ستان است نه شبستان و سیو مرد مرد را گفتندی بدان روزگار و سیستان بدان گویند که همیشه آنجا مردان باشند و مرد باید تا آنجا بگذرد» (تاریخ سیستان ص ۲۱-۲۲) از آن موقع این ناحیه سیوستان نامیده شد و به مرور زمان سو یستان با یک حرف کمتر سیستان شد.

سیستان که منابع قدیم عرب آنرا سجستان نامیده اند، دردوره هخامنشیان وپس از آن بسیار معمور و آباد بود واز مراکز مهم دین زردشتی به حساب می آمد.

پس از مهاجرت سکاها (سکا، اسکوت، اسکیت، سیت) در زمان فرهاد دوم اشکانی (۱۳۶-۱۲۸ پیش از میلاد) وار دوان دوم (۱۲۷-۱۲۴ پ.م) به سوی جنوب گروهی از آنان در زرنگ مستقر شدند واز این زمان زرنگ به نام آنان سکستان خوانده شد (سیستان = سکستان سجستان (سگزستان) «معرب سگ، سك، سکه (قوم) + ستان بسوند مکان).

بهرام چون در زمان پادشاهی پدرش والی سیستان بود (و سیستان در اصل سکستان است) او را سکا نشاه مینامیدند.

مولف حدود العالم در مورد سیستان گوید: «ناحیتیست،

قصبه او را زرنگ خوا نند .شهری با حصا ر ا ست و پیرا مو ن او خند قی آ بست .»

ابن حو قل مینو یسد :«زمین سیستا ن شور ه و هوا ی آ ن گر م است .ودر آنجا در ختا ن خر ما ست و بر ف نمی باردوزمین است هموار وبی کوه ونزد یکتر ین کو ه ها در ناحیه فره است . درسیستان بادهای سخت مدا و م میو زد و به همین سبب در آنجا آسیا ب های بـادی برا ی آرد کرد ن گند م سا خته اند .این بادها، ریگ ها راازجای بجای دیگر میبر ند ، (ریگ روا ن)ومردم آنجا باا ستفاده از تجا رب گذشتگان که بر پا یه دا نش هند سه استواراست ، سر زمین خود را از خطر ریگ روا ن نگه میدار ند وا گراین مرا قبت نمیبود ،ریگ شهر ودیه را نا بود میکرد . و من شنید م که و قتی بخوا هند ریگ را از جا یی به جا ی دیگر ،بی آنکه ز مین مجا وررا فرا گیرد ، منتقل کنند ، در نزد یك ریگ تپه و دیوارها یی و چو ب وخوار و جز آ ن تعبیه میکنند و در پا یین آ ن در برا بر باد در ی قرارمید هند ،باداز آنجا دا خل شد ه و آن را می پرا ند و در با لای آ ن چون گرد باد ی میسا ز ند و ریگ را به جا یی که منظور شا ن است منتقل میکند .»

در این با ر ه مو لف حد ودالعالم مینو یسد :«وا یشا نرا آسیاهاست بر باد سا خته واز آ نجا جا م ها ی فر ش افتد بر کردار طبر ی ،وزیلو ها به کردار جهر می و خر ما ی خشك وا نگز د . »(ص ۱۰۲)

اصطخر ی مینو یسد :«و میا ن کرما ن و سیستا ن بنا ها ی عظیم ما نده ا ست، گو یند ه کی شهـر در قد یم آ ن بود است و آن را را م شهر ستا ن خوا ند ندی و گو یند کی رود سیستا ن براین شا ر ستا ن میر فت .مگر بند کی به هیر مندبه جا یگا هی کی آنرا سو کن خوا نند گسسته شد ،واز این شهـر آ ب بیفتاد . مرد م را م شهر ستا ن از آنجا بر خا ستند و زرنج بنا کردند .»(ص ۱۹٤)

حمدا لله مستو فی در بار ه‌زرنج مینو یسد :«گر شا سف سا خـت و زرنگ نا م کرد و عر ب‌زرنـــج‌خواندند و بر راه ریگ روان نزد- یك بحیره زره بند ی عظیم بســت تا شهر از آسیب ریگ روا ن ایمن شد . بعد از آن بهمن تجد ید عمار تش کرد و سگا ن خوا ند .عـوام سگستا ن گفتند و عر ب معر ب کر دند ، سجستا ن خوا ند ند . بـه مرور سیستا ن شد . هوا یش به‌گرمی مایل است . آبش‌ازسیاهر- ود ، شق هیر مند است و در و با غستا ن بسیار و میو ه ها ی خو ب فراوا ن با شد . »

در عهد اسلام کلمه زر نگ‌یازرنج نا م و لایت سجستا ن بود که گا هی آنرا مد ینه سجستا ن نیز می نامید ند، ظا هر ا منسو ب بودبه‌کلمه‌زریه یازره یعنی در یا و در وا قع ســـر زمین سیستا ن در قد یــــم به سبب وفور آب ووجود رود هیرمندو بعضی در یا ها ی دیگر و نیز دا- شتن در یاچه ها من وگودهاوباتلاقها ی بزرگ و کو چك ،ایـــن و لایت منسو ب و معرو ف به زره‌یا کشور و سر زمین در یا ها گرد ید.

جورج پیتر تیت در با ر ه زرنج مینو یسد :«زر ه Zara نا م بسیار کهن سیستا ن است‌تار یخ‌نگارا ن یو نا نی و لاتین از آن در انگیا نا سا خته اند که به وسیله‌سفر نا مه نو یسا ن دو را ن اسکندر به ار و پا را ه‌یافت .عربها هنگا م‌تسخیر سیستا ن به نا م زر ه بـــر خو رد ند و آنرا بنا بر خصو صیت‌زبا نی خو یش ، زر نج Zaranj خوا ند ند . هم‌اکنو ن کلمه زره‌به‌نا حیه فرور فته در جنو ب سیستان که آنرا گود زره یا فر و ر فته گــی‌زره نا مند ،اطلا ق میشود .ایـــن نا م‌زما نی دقیق‌گرد ید که کتیبه‌معرو ف دار یو شی ، Zaranka به حیث نا م قد یمی سیستا ن ـ کشف شد .

در وا ستا زر یه Zrayah کلمه ای که زرنگ از ماده آن است.معنی آن دریاست و در فرس‌هخا- منشی دریه Drayah . میگفتند.(یشتها ، ج ۲، ص ۲۹۱)

نا گفته نما ند که سیستا ن در گذ شته ها ی دو ر به نا م نیمروز نیز خوا نده شده ا ست .وایـــن مورد در کـــتب جغرافیای قدیـــم وشاهنامه فرد و سی به کرا ت دیده میشود .

دو نده همی تا خت تا نیمرو ز
چو آمد به زا ل گیتی فـــروز

نا میده شدن سیستان بـــه نیمرو ز ،از این جهت است که این سر زمین در جنو ب واقع بوده است.(نیمروز معنی جنو ب را دارد) در رو ی مسکو کا ت ملو ک کیا نی یعنی امرا یی که در عهد سلجو قیا ن و صفو یا ن حکو مت سیستا ن میراثی آنا ن بود ه و خا نواده خودرا به پاد شا هان کیا نی دا ستانی منسوب می دانستند ، نمیروز نقش شده است. « (پور داوود، یشتها ج۲ص۲۹۳)

یعقو بی در با ره سیستا ن وشهر ها ی آن و آمد ن تا ز یا ن به آن دیار مینو یسد :

«و آن سر زمین است از چند وشهر بزرگ آن بست ا ست کـــه «معن بن زا ئده شیبا نی »در آن فرود آمد و درخلافت ابو جعفر منصور- هما نجا بودوا هالی آن مرد می ازعجم اند . بیشتر شا ن میگویند ایشا ن از یمن از قبیله حمیر بد ینجا منتقل شده اند و نواحـی آن مانند خرا- سان ،بلکه بیشتر است . جزاینکه از هم گسسته و به بلا د هند و سند پیو سته ا ست و با خرا سا ن مانندو برا بر است.واز نوا حی آن است ،نا حیه بست و نا حیه جو ین و نا حیه رخج و نا حیه خشك و نا حیه بلمر و نا حیه خوا ش و نا حیه بز رگ زر نج که پا یتخت شا ه رتبیل است و چها ر فر سخ مسا حت داردو پیرامو ن آن خند قی است و آن پنج در وا زه است و رود خا نـــه دارد که از و سط شهر میگذ رد وبه آن «هند مند »گفته میشود و «تبع» یما نی تا همین شهر رسید و اینجا اقامت گزید و ناحیه زالق وناحیه سنارود وآن را رود خا نه ای است به نا م هند مند که از کو هها ی بس بلند میا ید و از هیچ سر زمیـــن

به جز راه بیابان به آنجاراه‌نتوان‌یافت ویا مگر آن ازبلادسند وقندهار رهم مرز است .و نخستین کسی که آنرا فتح کرد ، ربیع بن زیاد حارثی بود که از راه بیابان هفتادوپنج فرسخ را در نور دید و به زرنج رسید و آن شهر بزرگی است که پادشاهان در آن بوده‌اند واین فتح در خلافت عثمان روی داد.امار بیع از محلی‌که به آن قرنین گفته می شود ، نگذشت و سپس عبدالرحمان بن سمره بن حبیب بن عبد شمس رهسپار آنجا شدو سپس سیستان تا خلافت معاویه نافرمان بود .تا آنکه عبدالرحمان‌بن سمره خلافت یافت . و بلاد را گشود و به کرمان رفت و آنجارا فتح کرد و سپس به سیستان‌باز گشت و با مردم آنجا صلح کرد ودیگر باره سیستان یاغی شد تا آنکه ربیع بن زیاد حارثی رهسپار آن گردید و سپس‌نافرمان شد (ص ٥٦-٥٧)

مولف عجایب الخلوقات میتویسند :«سیستان -قلیمی است بزرگ جای مبارک ، پر نعمت حدودی از خراسان تا مفازه‌کرمان و تا بامیان ، شهرها نیکوچون غور وا سفزار و بست و زرنج و بزرگترین جوی‌آنجا هیدمندا ست .در بحیره زره آید و زره دریاییست گوچك وسی‌فرسنگ‌گرد برگردوی‌درآن ماهی باشد بسیار و در همه ولایت سیستان یك کوه است.بر در شهر نام آن نبه و گویند ماری از آسمان بیرون افتاد بر آن کوه‌آمد و هنوز آن مار مانده است . دو جناح دارد سر خو سبز وا زاین‌سبب در این اقلیم افاعی قتاله‌باشد ودر هرعهدی این مار را بینند(ص.۲۳)

وابن فقیه‌این شهرها را ازسیستان‌میداند «زالق و کرکویه و هسیوم و زرنگ (زرنج) واین شهر مرکز‌سیستان است، و بست و باشترود و قرنین دراین‌شهر‌نشان آخوررستم‌است. »(البلدان ، ص ۲۲)

ابن حوقل شهرهای مهم‌سیستان را چنین نام میبرد :زرنج ،بست ، بالش رخج ، بلدی داور(زمیندا ور)، بغنیز ، خلیج، بشلنگ

،خاش ، قرنین، طاق، فره ،سروان(= سراوان)زالقان ، نیسر ه، و مهمترین این شهرها زرنج را نام می‌گیرد.

اصطخری در باره زرنج می‌نویسد :«وهیچ‌شهر بزرگتر از زرنج نیست ، شارستان وربض دارد، گرد بر گرد شارستان دیوار است و خندق،وربض نیز چنین دیواردارد. و آب‌خندق هم‌از خندق‌خیزد ودیگر آبها با آن یکجا شود . و پنج دروازه دارد :

یکی در آهنین و دیگری دروازه کهن واز این هر دو دروازه راه پارس برخیزد و سیم در کرکویه به راه خراسان و چهارم در نیشک سوی بست بیرون شود،و پنجم دروازه طعام به روستاها بیرون شود . واین در از همه آبادان‌تر است .و همه دروازه‌ها ،درهای آهنین دارد .....و درشارستان‌میان در کرکویه ودروازه نیشک بنایی عظیم است که خزانه عمرولیث بوده است .و بازارهای شارستان گرد بر گرد مسجد آدینه است . و به غایت انبوه و آبادانی وبازارهای ربض هم آبادان است.یکی از آن‌بازارها یعقوب لیث‌بنا فرموده ست و بر مسجد آدینه وقف‌کرده و بربیمارستان و برمکه واز آن بازار هر روز هزار درم غله بر خیزد .»(ص ۱۹۲_۱۹۳)

مولف عجایب المخلوقات درباره زرنج می‌نویسد :«زرنج شهر یست بزرگ در ولایت سیستان ودر آن‌حصنی است‌پنج‌دروازده دارد و ربض دارد با سیزده در داردو بناهاهمه از گچ‌باشد ، زیرا کی درختها نبود و آنجا ریگ باشد سرخ‌واز آن ریگ روان بر نج باشند و گرد و تنها کرده‌اند کی ریگ‌بدان می کشند به جایها خراب و هر روز کی بر خیزند از سورشهر بدر آمده باشد واگرنگذارند ریگ شهر را بینبارد با دیه‌ها(ص ۲۲۹)

حمله اعراب‌برای‌گشودن سیستان با مقاومت شدیدپنجاه‌ساله اهالی روبرو گردید تصرف‌سیستان در ۲۳ه‍ و جی از شورش ها و قیامها را در برداشت‌ ومبرانجام تازیان به سرداری

(عبد ا لر حما ن‌بن سمر ه)سیستان‌را به و یرا نه مبد ل نمود .نفر ت‌از بیگانگان و حشی و قیا مها ی‌مردمی‌سر انجا م به ظهور یعقو ب‌لیث صفار انجامید.واز همین‌زمان‌حاکمیت‌اعرا ب بر سیستا ن برا ی‌همیشه خا تمه یا فت .

پس از حمله ویرا نگر ا عرا ب، تیمور لنگ قلعه و با رو وا بنیه سیستا ن را با خا ك یکسا ن‌نمودومرد م شجا ع آن دیاررا قتل عام‌کرد. سیستان پس از شکو ه تا ریخی‌آباد ا نی و سر سبزی ،به‌مرور زما ن با یو ر شها ی پیهم عر بهاوتیمور ونیزبه علت تغییرات‌تدریجی عوا مل طبیعی و هم چنا ن کم شدن‌جمعیت عظمت‌پارینه را ازدست‌دادو اکنون‌ازآن‌همه‌اندکی‌باقی‌نمانده‌است.نابودی جنگلها ،همسا یه گی‌با دشت ها ی و سیع و سو زان،وجودریگزار ها ، و زید ن تو فا نهای‌مد-او م و کم آبی با عث عقبما نی این‌ولایت ومرد م‌آزاده و سخت کو ش آن شد ه‌ا ست .

وا نگا ه دست سیا ه ا ستعمار،سیستا ن این تن وا حد و ما لکیت خلق وا حد را به دو نیمه پا ر ه نمودتا و سیله مطمین برا ی‌اجرای سیا-ست استعما ر ی خو یش دراین منطقه دا شته با شد .

*-ص ۱۰٤س ۱۳(فراه):

در هفت ا قلیم آمد ه‌است :«فراه‌و لایتی‌مختصر بود و قر یه دارد که ار تفا عش نیکو به حصو ل‌میا ید واز ضما یم آنجا ست ودریك فر سنگی فرا ه کو هیست که آنراما ر ند گی گو یند و در آن کوه‌طاقی است از سنگ که دا یم از آن جا آ ب میچکد و مرد م به ز یا ر ت آنجا میا یند و دست‌بر داشته د عامیکنندوطلب حاجت می نما یند .ا گر - چکید ن آب زیا ده شود ، برواشدن‌حا جت خود ا مید وار شو ند وا لا محرو م با ز گرد ند وشاهان فراه‌قومی بز رگ بود ه‌ا ند . بعضی‌از

ایشا ن مر تبه و لایت دا شته اند. ابو نصر صا حب نصا ب نیز از آن شهر و مکا ن بود ه »(ج۲-ص ۲۰۰-۲۰۱)

*-ص ۱۰٤س ۱٤ (زمیند اوار):

زمیند او ر در کتب مسا لك‌ومما لك به صور تها مختلف چو نذ مین داو ر ، بلد ی دا و ر دا ور و غیـــره ثبت شد ه‌ا ست .

اصطخر ی در با ر ه زمینـــداو رمینو یسد :«ودا و ر ا قلیمی پر — نعمت ا ست ، و ثغر غور ســـت وبغنین و خلج و بشلنك و خا ش در اد ین نا حیت ا ست .

وداو ر نا حیتی ا ست و قصبه این نا حیت تل و در غش ا ســـت بر کنا ر هیر مند .»(ص ۱۹٦)

*-ص ۱۰٦س ٤(سکا ها یا سیتی):

سکا ها که فر دو سی‌از آنها‌به‌نا م تو را نیا ن پیو سته یاد می‌نماید ،از نژاد آر یا یی اند .

سکا ها مرد ما ن چا در نشین‌وصحرا گرد ی بود ند که در سواری ،تیر اندازی و جنگا و ر ی مها رت‌بسیار دا شتند و به همین جهـــت سبب و حشت فو ق ا لعاده خا نه نشینا ن بود ند .

سکا ها که‌از قبا یل جدا گا نه و لی در برا بر د شمنا ن خا ر جی متحد، تشکیل شده بودند، مـــردم‌جنگجو ی ونترس‌بودند .از ایـــن رود ر سر نو شت امپر ا تو ر ی‌های‌زما ن خو یش سهم عمد ه دا شتـند آنها گا هی در خد مت یکی از امپراتو ر ا ن‌آ ن زما ن قرار گر فته‌وامپر اتوری دیگر ی را نا بود میکرد ند.چنا نکه با آ شور ی ها متحد شد ه، اتحادیه ماد ها راسر کو ب‌نمود ندو‌آنگا ه با ماد ها متحد گرد یدند و آشوری ها را ازپا در آورد ند .

سکا ها در هزار ه او ل پیش ازمیلاد در حوا لی شما ل شر قی سر

زمین ما ، و لی به صور ت و سیع «مسکن سکا ها از شر قی تر ین نواحی سیبر یا تا یونان و درنواحی شمال در یای سیاه وکوهای و قفقا ز بود و در این محور شر قیء غربی دا یما در حر کت بود ند و تغییر مکا ن آنا ن با عث‌به‌هم خوردن امپر ا تور ی ها یا به و جود آمد ن کشور ها ی جدید میگرد ید .» (هنر و مرد م ،ش ۵۹ص ۵)

این جا به جا شد ن سکا هـــا،عمد تا در نتیجه جنگ ها ی ممتدو پیروز ها ی دو لتها و قبا یل بود.سکا ها برا ثر هجو م قبا یل‌و حشی یو چی که خود از سو ی قبا یـــل‌بسیار و حشی تر هیوا نگ ـنو،از سر زمین ها ی ا صلی خو یش رانده‌شد ند ، بر دو لت یو نا نو با ختر تا ختند و آنرا در هم کو بید ند وآنگاه با دو لت پا ر ت آو یختنــدو سرا نجا م‌به سو ی‌غر ب (درانگیانا)رهسپار گردید و آنجا را مسکن خو یش سا ختند .

سکا ها با کو ر ش کبیر روا بط‌حسنه و بسیار نزد یك دا شتند.به و سیله همین امپر ا تور است که‌سکا ها در سیستا ن که در آن زمان در انگیا نا نا مید ه میشد ، سکناگزید ند و آنرا به نا م خود سکستان خوا ند ند که پسا نها به سیستان‌مبد ل گرد ید .

سکا ها پس از این همه مها جرت، نیرو ی تا ز ه کسب نمود ه و باب فتح سر زمینها ی دیگر را گشودند. سر زمینها ی مجا ور را اشغا ل‌و تا قلب هند تا ختند .

*ص ۱۰۸س ۱۷(زبا ن سیستانی):

لهجه سیستا نی ،منسو ب بـه‌سیستا ن ، یکی از لهجه ها ی مهم هند وا یرا نی ا ست که مرد م‌این‌نا حیه بدا ن گفتگو می نما یند زبان شناسا ن ،این زبا ن را یکی ازچهارزبا ن متروك آر یا یی می پند ارند.

تا گفته نما ند که لهجه‌مرد م بومی سیستان ،در حقیقت یکی از لهجه ها ی ز با ن دری است و با ز با ن دری را یج اختلاف بسیار اند کدارد.

مثلا:

سیستانی	دری	حروف لاتین
آستاره	ستاره	Astara
آشنه	شنا کردن	Ashena
با بو	پدر	Babu
با ز ل	بازو	Bazel
پو	پا	Pu
تنبا ك	تنبا کو	Tanbak
تر مغ	تخم‌مرغ	Tormog
جامن	جامه، پیراهن	Jaman
جا و ن	چادرشب	Javan
چو ل	گو دا ل	Chol
چو ش	چوشیدن ،مکیدن	Chush
خا ر خو ن	خا ر خانه	Xarxun
خلك	خاله	Xalak
دده	خواهر	Daadah
ریگ	ریگ	Reg
عمك	عمه	Amak
گچه	بچه	Goche
گرا غ	کلاغ	Garag

مجـــه	مژه	Meja
مکه	مادر	Maka
نه‌نه	مادر	Nana

(نگاهی به‌سیستان وبلوچستان،ص ۱۱۲ـ ۱۱۸)

"ص ۱۱۰ س ۱۷ (یعقوب لیث‌صفاری):

آماده گی مرد م سیستا ن برا ی‌قیام، روی عوامل ذیل میسرگردید :تسلط ا عرا ب و دو د سته گی میان‌آنها ، خشکسا لی و سرا نجا م‌تسلط دست نشا ند ه گا ن حکا م‌خراسان‌یعنی وابسته گان خا نواده طاهر فو شنجی که مو جب تشد ید و تقو یت رو حیه ملی گرد ید .(که ایـــن مساله با شخصیت طاهر فو شنجی‌وا یما ن را سخ او در را ه استقلال به حیث نمو نه اید ه آ ل از سو ی‌دیگر مو جب‌تقویت رو حیه ملـــی و آزاد ی خوا هی گردید ه بود) باعث‌آن شد که تا گها ن مرد ی برخیزد و فر یاد زند :«یك در م خرا ج‌دیگربه خلیفه ند هید .چو ن شما رانگاه نتوا ند دا شت .»این مرد یعقو ب‌لیث از خا نواده فقیر و رو ستا یی بود که از جوا نی‌کار رو یگری‌داشت و ما ه پا نزد ه‌در م مزد میگرفت وبراد رش‌عمر ولیث در کاروانهابه‌مز دو ر ی مشغو ل بود .

دراین دو را ن ، سیستا ن مرکزاصلی خوار ج بود که در میا ن روستا ییان واهل پیشـــه پـــیروان‌بسیار دا شتند . خلیفه بغداد برای مبارزه بـــا «بد دینان» خوارج ازدسته ها ی «متطو عا ن »و «غازیان» استفاده میکرد .

در آغا ز یعقو ب لیث ،پس‌از ترك‌دکه رو یگر ی وارد صفو ف داوطلبا ن که در خد مت خلیفه بود وباخوار ج عا صی نبرد میگردند شده اما دیری نپایید که یعقوب ازایـن‌دسته رو ی گشتا ند اصطخر ی در این با ب به تفصیل و تصر یـــح‌مینو یسد :«و صفا ر یا ن‌کی پارس و خرا سا ن و سیستا ن و کر مان‌به غلبه بگر فتند .از این جا یکـــه

(قر نین)خا ستند .چهار برادربو دند :یعقو ب و عمر وو طا هر و علی فر زندا ن لیث.و طا هر بردربست کشته شد و یعقوب به‌حدود نیشا- پور فر ما ن یا فت . چو ن از بغداد با ز گشت و گور ش به نیشا پـور ست و علی پیش را فع شد ن بـه گر گا ن به ز نها ر و .مد تی آنجـا بود . پس به د هستا ن فر ما ن‌یافت‌ویعقوب برادر مهتـر بود و غـلام رو یگر ی بود و عمر و مکار ی بود. وگویند کی به روزگار اول‌بنابود- ست . و علی از همه کهتر بود . وسبب خرو ج ایشا ن آ ن بود کـی خالی داشتند واورا کثیربـن رقاق‌گفتند ی . و قو می از مقدما ن‌خوارج بـرو گـرد آ مـده بودند.

در قلـعه ای که آن را قفیل گویندپس این برادرا ن از آنجا بجستند وبه زمین بست او فتادند و دراین‌نا حیت مرد ی بود و برو قو مـی گرد آمد ه بود ند و خار جیا ن‌بـه‌حسبت جنگ میکرد ند ،و نا م‌آ ن مرد در هم بن نصر بود . وهر چهاربرادر پیش در هم بن نصر شد ند . واز آنجا این سپهسا لاردر هم‌بر خاست‌و قصد سیستـان‌کردند. و در سیستا ن وا لی ابرا هیم بـن‌الحسین بود از قبل طا هر یا ن و بس قو تی ندا شت .و در هم بـن‌نصر بردر شهر فرود آمد و مرد مان راگفت کی من به جنگ خوا ر ج‌آمده‌ام و مرد م شهر را ا ستما لت می کرد و عا مه مردم‌هوا خوا هی گر فتند .و در هم بن نصر را در شهر برد ند وا برا هیم وا لی از شهـریه نا حیت برو ن شد وا یشا ن‌شهر فرو گر فتند و با خوار ج کار زا رآغاز کرد ند و سپهسا لار خوار ج عمار بن یا سر به جنگ بیرو ن‌آمدو یعقو ب پیش او ر فت و کار زار کرد ند و عمار کشته شد . واز آن‌پس چو ن کار ی سخت پیش آمدی به یعقو ب استعا نت کرد ند و کاراو با لاگر فت و لشکر در هم بـن نصر رو ی به و ی نهاد ند و سپسه‌سا لاری به و ی داد ند ودر هم بن نصر در جمله بود ی و در هـم‌را نیکو دا شتی .چو ن مد تی‌برآمد در هم از او دستور ی خوا ست کی‌به حج رود . او را د ستور ی دادو

چو ن به بغدا د رسید ، مد تی آنجا مقا م کرد و از آن سپس به رسالت خلیفه نزد یك یعقو ب آمد .بفر مود تا او را بکشتند .و کار یعقو ب به آنجا ر سید کی پا رس و کر ما ن و خوز ستا ن و خرا سا ن وبهری از عرا ق بگرفت. »(ص۱۹۷ـ۱۹۸)

یعقوب پس از جنگهای طولانی،دست طا هر یا ن را از هرا ت و سیستا ن و کا بل کو تا ه کرد و به‌بها نه ای به‌نیشا پور حمله بـــرد (۲٦۰ه . ق)

هنگا می که یعقو ب در ۲٦۰ه.ق‌در برا بر نیشا پور طا هر شد ،از محمد بن طا هر، آخر ین فردازسلاله‌طا هر یا ن ، تسلیمی شهر را در خوا ست کرد ، فر ستاده طا هر یان‌پا سخ داد :

«منشور و لوا از امیر المو منین(خلیفه)نشا ن ده وا لا بر گرد »

یعقو ب شمشیر از نیا م کشیده‌گفت :«حکم و علم من این است .»

و آنگا ه بر نیشا پور تا خـــتو آنرا تسخیر نمود و محمد بـــن طا هر وعمه ند یما ن او را کـــه ۱٦۰نفر میشمد بگر فت واما رت‌آنها را پا یا ن داد .

اما دیري نگذ شت که میا ن‌خلیفه بغداد و یعقو ب جنگ در گر فت. زیرا یعقو ب‌در پی سقو طبغداد بود. دراین نبرد سردار سیستا نی که‌با حیله و فریب در دا م ا فتاده بود،شکست خورد .بسیاری ازسپاهیاـ نش کشته یادر نهر ی که در عقب‌شا ن کند ه بود ند غر ق شد نــد .اما یعقو ب خود را از مر گ نجات‌داد.

معتمد ،خلیفه بغداد که پیو سته‌از یعقو ب در بیم بود ، حیله گرانه در پی دلجو یی او بر آمد . زما نـی که یعقو ب در گند ی شا پور بستری بود ، رسو لی نزد او فر ستـاد وپیغا م داد که به امیر ی خرا سا ن و سیستا ن بسا زد .یعقو ب پسـاز شنید ن پیغا م خلیفه ، تو تـهٔ خشك نا ن و پیا ز و شمشیـــــر ی‌را که در کنا ر ش بود ، ،به رسول نشا ن داد و گفت‌به خدا و ند خـود بگوی ا گر از بیما ری جا ن به در

بر م،این شمشیر میا ن من‌و تـــوحکم خوا هد بود .هر گا ه بر تـو پیرو ز شد م،مرا دیابم‌وا گر مغلوب‌شد م به نا ن خشك و پیا ز و کار رو یگر ی قنا عت کنم .

یعقو ب شفا عت نیا فت و رو زسه‌شنبه ۱۳شوا ل ۲٦٥ ﻫ .ق (چنا نکـه در تـاریـــخ سیستان آمده)در گند ی شا پور در گذشت و در هما نجا دفن شد . (نگا هی بـــهسیستا ن و بلو جستا ن ص ۱٥۱)

«منا بع‌تاریخی ،شخصیت یعقوب‌رااین چنین معر فی می نما ینـد : مرد ی بود سختگیر ، بی حر فـوبااراده و جنگجو یی بود دلیر وساده ،رو ی زمین خشك می خوا بیـــدوسپر را در پر چم پیچید ه به زیرسر میگذا شت . غذایش نا ن خشـــكو پیا ز بود که همیشه در سا ق‌موزه اش میگذاشت . به یاری ایـن‌خصایص وا ستعد اد عجیبی که در فرمانـدهی و جنگا و ر ی دا شت‌در میا ن‌سپاهیا ن مر دور خو یش از نفو ذ بزرگی بر خوردار گرد ید .»

***ص ۱۱۲س۱٤ (تقسیم سیستان):**

در سا لها ی ۱۸٦۳ -۱۸٦۹افغا نستا ن شد ید ا زیر فشار امپر اتور ی بریتانیا ی‌کبیر برا ی‌گرفتن‌امیتا زا ت نظا می ـسیا سی قرار دا شت .

بااستفاده از این فر صت دو لت‌فا رس بر سیستا ن حمله آو رد و آنرا ضمیه خا ك خود نمود .

امیر شیر علی خا ن قوا ی‌منظم‌آماده نمود تادر کمترین زما ن ـ سیستا ن را دو با ر ه به دســـت‌آرد .اما از سو ی بر یتا نیا زیرفشار

قرار گر فت و اجبا را از عملیا ت‌نظا می دست بردا شت .

آنگاه دولت فارس مو ضوع‌حکمیت بر تقسیم سیستا ن را به دو لت انگلیس پیشنهاد نمود .

برای تقسیم سیستا ن میا ن افغانستا ن وا یرا ن کمیسو نی بنـام «کمیو ن سیستا ن »تحت ریا ست‌سر فر در یك گو لد سمیت از سوی دو لت بر یتا نیا انتخا ب گرد ید.کار عملی تقسیم سیستان به وسیله هیئت دیگری تحت سرپرستی مـاکما هو ن۱۹۰۳ـ۱۹۰۵ انجا م‌یا فت بخشی از پیکر عضو ا صلی آ ن جدا وبه کشور ایرا ن تعلق گرفت.

با آنکه در این با ر نقا طسرحی میا ن‌دوکشوربانصب‌علایم مشخص گرد ید ،اما مو ضو ع همچنا ن مورداختلا ف با قی ما ند . در سا ل‌های ۱۹۳۵ ، ۱۹۳۹ ، ۱۹٤۷و۱۹۵۵برای‌ر فع این پرا بلم گفتگو ها ی جدی رو ی دست گر فته شد . اماموضوع‌همچنا ن مو رد منا قشه با قی‌ما نده است .

«امروز مساحت سیستان ۷۰۰٦میل مر بع است .از این خا ك۱٤۵۹ متعلق به ا فغا نستا ن و ۲۸٤۸میل‌مر بع آن به ایرا ن تعلق گر فـت. (سایـکلو پـیـد یـای اسلامـی‌بـه نـقل از پور داود یشتها،ج ۲ص ۲۹٤ـ۲۹۵)

لارد کرزن و زیر خارجه امپرا تور ی و قت انگلیس در کتا بـی زیر عنوا ن ایرا ن و مسا له ایرا ن(جلد اول ، صفحه ۲۳۱)ضمن‌شرح مداخله سردار انگلیس درحل‌اختلاف‌ایرا ن وا فغا نستا ن برسرموضو ع سیستا ن می نو یسد :«سردار چنین‌مقتضی‌دانست‌که دوسیستان‌تشخیص

بد هد که یکی را سیستا ن مطلـــق(خا ص)و دیگر ی را سیستا نخار جی تا مید (حد ود هر دو را هم درکتا ب معین کرد ه ا ست)سیستان خا ص را با حد ود فعلی به ایرا نو سیستا ن خا ر جی را به ا فغا- نستا ن داد .»

آنگا ه کر ز ن در صفحـه ۲۳۵ همین کتا ب اند کی پرده‌از سیاست استعماری دو لت خو یش بر میدارد: «با و جود این مسا له سیستان مو- ضو ع کهنه حد ود یاا دعا هـــای مختلف ایرا ن وا فغا نستا ن نیست، بلکه مساله آینده مهمی میباشد که‌سیستان در سیا ستهای آسیای و- سطی و «استر ا تیژی »و «دیپلماسی روسیه وانکلیس با ز ی خوا هد - کرد . »(ا فغا ن‌نا مه ،ج۱ ،صـــــــ۴۷-۴۸)

*- ص ۱۱٦س ۷ (غزنی):

از شهر ها ی کهن و پر نعمـت سرزمین‌ماست که‌مکرردرکتب‌جغرا- فیاو تا ریخ‌کلا سیك خرا سا ن‌وعرب‌و چین آمد ه ا ست .

مو لف حد ود ا لعا لم مینو یسد:«غزنی شهر یست ببرا کو ه نهاده و با نعمت سخت بسیار واز قد یم‌از هند و ستا ن بود ه‌ا ست وا کنون اند ر ا سلامست و سر حد یســـت‌میان مسلما نان و کافران و جـای بازر گا نا ن وبا خواسته بسیار .»(ص ۱۰٤)

غزنی در با زر گانی و بسیار ی‌نعمت شهره آفاق بوده است، چنا- نکه ا صطخر ی می نو یسد :در همه‌نوا حی بلخ هیچ شهر ی توا نگر تر و تجا ر ت تراز غز نی نیست .بـه‌حکم‌آن که فر ضه هند و ستا ن‌باشد .» (ص ۲۱۹)

ابن حو قل مینو یسد :«غز نـی‌از حیث ثرو ت و تجا ر ت ا همیت فراوا ن دارد . زیرا در د ها نه‌هندقرار دارد . اما این شهر به ســـال ۳۵۵ه که البتکین حا جب آ نجا رالشکر گا ه سا خت ،د گرگون شد.» (ص ۱۸۳)

محمد ابن احمد طو سی در کتا ب‌عجایب‌المخلو قا ت در با ر ه شکو ه-

غزنی مینو یسد «منا ع غز نـــین‌جلغوزه و غلام و بو زنـه‌»ولالاس.در این شهر دو از ده هزار گر ما وه،شهر یست عتیق بد و قسمت .در میا ن شهر کو هی است عظیم، سر یر گا ه سلطان محمود بن‌سبکتگین بود و پس از و ی ملك به خســـرو رسید ، دختر زاده و ی .از آ ن جا تا حد لهاو ر صدو شصت فر سنگ .واز آن همه حد و لایت ا سلام است و در غز نی محله ای است آ نرا شو له خوا نند . بر سر میدا ن نیز ه فرو د برده اند آ هنین سرو ی سه‌شاخ از آ ن ر ستم بن زا ل ،آنرا به نا م دار ند ، پس به ز یر میدان‌نیز ه‌آهنین دیگر سرو ی دو شا خ به زمین فرو د برده‌انداز آ ن محمودسبکتگین .سلطان سنجر چو ن آنجا رسید و ی را شگفت آ مد ،خوا ست کی آنرا به خرا سا ن آرد هیـــچ چها ر پا آنرا نتوا نست کشید ن،سپس هما نجا ر ها کرد .و بد ا- نك غز نین را هوا ی معتد لســـت‌ومردم و ی ز یبا و دین دار و به زیر کی منسو ب واگراز آ ن خا ك‌بعد ل‌سلطا ن محمود غز نو ی ،در حکمت سنا یی ا یشا نرا دین مفا خر ت‌تمام .»(ص.۲۵۲ـ ۲۵۳)

در کتا ب تقو یم ا للبد ا ن حد ودو ثغو ر غز نی بد ینگو نه یاد شده است :« مهلبی گو ید غز نه را بابست چهل فر سخ فا صله با شد، صا حب ا للبا ب گو یند بلق نا حیتی‌است از نواحی غز نه‌وهمو گوید‌که غز نه آ غا ز هند ا ست .ا بو المجدموصلی در مزیـل الار تیاب گوید: غز نه شهر ی ا ست در کنا ر خراسا ن واو ل بلا د هند . چو ن‌مرزی میا ن خرا سا ن وهند و سر ما یش‌سخت است .»(ص۵٤۳)

پرو فیسو ر بو سور ت در دا یرالمعا ر ف ا سلامی زیرا نا م‌غزنی می نو یسد :«شکل کلمه با یـــدگنزگ به معنی گنز و گنج بـــوده است . این ا شتقا ق‌نشا ن مید هدکه غز نه در اد و ار پیش از اسلام ،مر کز منا طق .ما حو ل زا بلستان‌بوده‌است .

قد یمتر ین ذکر نا م این شهردرقر ن دو م میلادی جا یی دیده‌میشود که‌بطلیموس گنزکه را در سرزمین‌پا رو پا میزاد ، ۱۱۰۰ـاستاد یا ،به شما ل کا بل نشا ن مید هد .

هیوا ن تسا نگ سیا ح بودا یی‌چینی (قر ن ۷میلادی)آنرا هو ك،

سیك ـنه = گر نیك یاد میكندوآنراشـهر بزرگـك فر ما نروایی آزاد تسو ، كیو، جا = زابلستا ن‌میدانند.

برا ئر كا و شسها ی ا خیربه وجودد یافت بودایی در آنجا پی‌برد هشده ،چند محل بود ا یی و چند ین پیكره‌بودا از زیر زمین بیرون آ مد ه‌است.

تا ر یخ غزنه درسه‌قر ن نخستین اسلامی خیلی مهم ا ست . سپا هیان حكا م عر ب خرا سا ن و سیستا ن‌در دو ر ه فر ما نروا یی عبدا لملك ،برا ین سر زمین لشكر كشیده،باحا كم بو می این سر زمین ز نبیـل كه اقا متگاه تا بستا نیش در زا بلستا ن بود ، به نبرد پردا ختند.

مرد م غزنه ، بیگما ن‌آریـــــــن‌بـــو د نـــد . امـــا سپس مردمی دیگر چو ن تر كا ن و جز آنا ن ازآسیا ی میا نه به این شهر آمد ند .بعد ها زا بلستا ن منحیث میهـن‌رستم و سر زمین پهلو انا ن‌جایی‌با ارزش، در حماسه های آریایی‌دارد.در قر ن سو م هجر ی = نهـــم میلادی فرز ندا ن لیث، یعقو ب‌وعمروصفاری به غز نه و كا بل رسیده ند. و زنبیل آ ن‌ز ما ن را شكست‌دادند.اما در قر ن ٤هـ = ١٠میلادی درعهد سا ما نیا ن است كه تا ریخ غزنـه‌رو شن میشود .

در ۲۵۱ هـ = ۹٦۳م‌۱۰ لپتگین،، فر ما ند هی مملو ك ، با سپاهی به غز نه آمد و ابو علی لاو یك یا ـانو ك ، فر ما نروا ی محلی آ نجارا (كه گفته شد ه خو یشاو ند كابلشاه‌هندو و شا هی بود)شكست داد و خود بر آنجا مستقر شد . در ۳٦٦هـ=۹۷۷ م مملو ك دیگر ی به نا م سبكتگین به‌قدر ت‌رسیدوبا سلسله كه او بنیا د نهاد غز نه را ،دوقر ن در خشا نترین دو ره تا ریخ‌آن‌نصیب‌شد. ومركزامپراتوری بزرگی‌گردید كه هنگا م مر گ محمود ٤۲۱هـ = ۱۰۳۰م. از غرب ا یران تاوادی‌گنگ ، پهنا یی دا شت و با كا بلستا ن‌مر زی بود میان‌جها ن ا سلام وهند.

جغرا فیا نو یسا ن او ا خر قرن٤هـ = ۱۰م تا كید میكنند كـــه غز نه شهر ی ا ست كه سودا گران‌در را ه ر فت و آمد ، هند و غز نه ،در آن ا طرا ق میكـــــنند وازتسهیلات و وسا یل رفا هیت آنجا بر خو ر دا ر میشود . آنا ن‌از هوای‌خوب و نبودن گزنده گان و حشرـ ات مو ذی فراوا ن سخن‌میگو ینـد. بیهقی به تفصیل از با را ن‌شد ید

تابستان ۴۲۲= ۱۰۳۱ م واینکه‌چسان سیل خـانه‌ها و سرا یها و دکانها را برد سخن میگوید.

غزنه ، خود در ناحیه‌ای حاصلخیز نبود و با غها آنقدا شت .اما در دیگر شهر ها ی زا بلستان نعمات فراوان بود و غز نین از آن بر خودار میشد . ثعا لبی از سیب امیر ی غز نه‌و ریوا س و فخر مد بر مبا رـ کشا ه از پیل امرود غز نه و صـف میکنند . مقد سی نقشه غزنـه را چنا نکه در عهد سبکتگین بود بـه دست مید هد : قلعه‌یی در میا نـ شهر (با لاحصا ر نو)با قصر فرمانروایان و شهری (مدینه) بـا باره ها و چا ر در وا زه ،که چند یـن با زار در آن بود . که دیگـر خا نه ها و با زار ها در آن وا قـع بود . قلعه و مدینه به و سیله یعقوب وعمر و بن لیث تجد ید بنا شـد.(بیهقی ۲۶۱)کا و شها ی ا خیـر هیا ت با ستا نشنا سا ن ایتا لو ی نشا ن مید هد که منا ز ل عا لـی رتبگان بر تپه هـای مشرق شهردر را ه رو ضه سلطا ن وا قـع بو ده‌است .در همین محل دو مناره‌خشتی است که تو سط مسعود سوم و بهر ا مشا ه بنا شد ه که شا یدمناره های مسجد یا طبق حدس برـ خی منا ر ه ها ی پیرو ز ی با شـد.بقا یا ی قصرز یبا یی نیز در یـن محل کشف شد ه‌ا ست .

در تا ریخ بیهقی میخوا نیم کـه‌محمود در «ا فغا ن شا ل »قصر ی دا شت ،با غ صد هزار ه قصر فیرو زی و قصر ی که بعد ا ورا همانجا دفن کرد ند ، فر ز ند ش مسعوددر۴۲۷ ه = ۱۰۳۵ـ ۳۶ تصمیم‌گر فت قصر نو و با شکو ه بر طبق‌طر ح‌خود ش بسا زد (بیهقی ۴۹۹، ۵۳۹ـ ۴۱)برا ی بنا و تز یین ایـن تعمیرا ت از مصا لح هند ی کار می گر فتند و در تز ئین این بنا هـا مجسمه ها ی هند و یی به حیـث یاد گا ر ها ی جنگ‌به کار میر فت.باا ستفاده از غنا یمی که محموداز جنگ الفلك در غز نه بسا خـت.به این مسجد مد رسه و کتا بخا نه یی متصل بود که در آ ن کتا بهای‌را گرد آو رد ه بود ند که از خراـ سا ن و غر ب‌بد ست آمد ه‌بـود.(عتبی ، یمینی ، ۲۹۰،۲، ۳۰۰).دیگر سا ختما ن ها ی عصر محمود از قبیل فیلخا نه بزرگ به گنجا یش

۱... قبیل پامحل بود و پاس نگهبانان و تاسیسات آبیاری منجمله بند سلطان در چند میلی شمال شهر ، که تا امروز برجاست .

بعد از آنکه غزنویان بخش غربی قلمرو خود را از دست دادند ، غزنه و لاهور دو مرکز عمده آنان گردید در نیمه اول قرن ششم ه = دوازدهم میلادی غزنه دو باره بدست سلجوقیان اشغال شد. (۵۱۰ه = ۱۱۱۷م . و ۵۲۹ه = ۱۱۳۵م.) اما مصیبت خیلی عظیم تر وقتی رخ داد که علاالدین حسین غوری شهر را به خونخواهی دو برادرش (که به دست بهرامشاه کشته شده بودند) ویران ساخت . و به همین سبب لقب جهانسوز یافت . با اینهمه دانسته میشود که بعد از آن غزنه تا حدی دوباره بهبود یافته . غزنویان این شهر را برای آخرین بار در ۵۵۸ه = ۱۱۶۳ م از دست دادند . و پس از اشغال توسط گروهی از غزان خراسان ، شهر به دست غوریان افتاد و بعدا به حیث پایتخت سلطان معزالدین محمد در آمد پس از مرگ وی ۵۹۹ه = ۱۲۰۳م غزنه را تاج الدین یلدز یکی از فرماندهان ترک ممالیک غور پان گرفت ، اما در ۶۱۲ه = ۱۲۱۵م به تصرف خوارزمشاه در آمد. اما حکومت جلال الدین منکبرنی کوتاه بود و چنگیز خان مغول او را به هند راند (۶۱۸ه = ۱۲۲۱ م). چنگیز شهر را ویران کرد . ضرب سکه در غزنه متوقف شده و پایان شکوهمندی غزنه فرا رسید . در عهد ایلخانی ، غزنه به تصرف حکمرانان کرت هرات معزالدین حسین در آمد .

تیمور گورگان در ۸۰۴ه = ۱۴۰۱ م این شهر را به نواسه اش پیر محمد ، فرزند جهانگیر بخشید. وی از این شهر به حیث پایگاهی برای حمله بر هند کار میگرفت. در ۹۱۰ه = ۱۵۰۴ بابر در غزنه ظاهر شد و حاکم آنروزی غزنه مقیم بن ذی النون ارغون را مجبور به عقب نشینی به قندهار نمود. بابر شرحی از غزنه آنروز بدست میدهد : شهر کوچک که زراعت در آن دشوار بوده ، تنها اندکی انگور ، سیب و هندوانه در آن حاصل میشده ؛ بابر تعجب می کند که چنین جایی چگونه روزگاری مرکز یک امپراتوری نیرومند بوده.

طی جنگ اول افغان وانگلیس(۱۳۹ـ ۴۲م) غزنه دو بار ه‌به تصرف برتانویها در آمد در نوبت دوم فرمانده لشکر بریتانیه ،به تقاضای گورنر جنرال ،لاردآلن بورو ، دروازه سومنات‌را که محمود هشت قرن پیش به غزنین آورده بود ، به هند فرستاد.

امروز غزنه شهر یست مهم ،در راه‌کابل ـقندهار و محل اتصال راه های گردیز ،میدان ارگون و توچی .این شهرا کنون مرکزولایت غزنه است . (دایره المعارف‌اسلامی ص‌ص ۱.۴۸ـ ۱.۵۰) بـه نقل از مجله آریانا ، شق ۳.(۳۳)

***ـص ۱۱۷ س ٦(قندهـــار ـرخج) :**

بربنیاد داسناد ومدارک‌تاریخی‌نام قندهار پــس از استیلای‌مغول رواج یافته است . البته نام‌محلی به نام قندهار درولایت‌آراکوزیا یا رخج قبلا وجود داشته‌که پس از حمله مغول وویرانی‌شهر رخذرخج مردمی که ازدم تیغ‌مغولان‌در ین ولایت در امان مانـــده بودند ،در محل قندهار سکنـــاگزیدند واین نام به تدریج‌جا نشین نام ولایت رخج گردید . به این صورت قندهار امروزی بخش عمده یا کم و بیش منطقه ای است‌که پیش از اسلام به نام ارخوذ وبه یونانی اراکوزیا نامیده میشد .

اراکوزیا هر زبان اوستایی(هره هوایتی)ضبط شده ودر کتیبه‌های داریوش هخامنشـــی‌به شکل Harauvatish آمده است . در دوران‌اسلام رخدـرخذو رخج والرخج (معرب)یاد میگردید چنانکه اصطخری مینویسد :«و رخج نام اقلیم است‌واین نواحی را کشاورزی و غله بسیاربود »(ص ۱۹٦)

ابن حوقل مینویسد : «رخـــج‌نام اقلیم و حاکم نشین آن‌پنجوای وشهر دیگر آن کهک‌است ،و میان‌بلدی داور و بالش قرار دارد و شتر وگاو و گوسفند ان فراوا ن‌است . ومال انبوهی ازآنجا بــه بیت المال میرسد و مردم آن‌نواحی عواید بسیاری دارند ودر رفا-

هیت و فرا خی نعمت ز ند گــــی‌میکنند .»(ص ۱۵۵)
مو لف حد ود آ لعا لم مینویسد:«رخذ نا حیتیست آبادا ن وبا نعمت بسیار واو را نا حیتیست جـــدا،فیجــــــوا ی (پنجـوای) قصبه رخذاست .» (ص۱۰۳)
مو لف هفت ا قلیم (۱۰۱۰هـ)دربارهٔقند هار مینو یسه :«قندهار شهر-بند ا ستوار دارد. گویند که هر گاه‌لشکر ی آن شهر را محا صره کند در نظر شما ن شهر بند با لاتـــــراز آن نما ید معهو د ا ست ودرمیان قلعه چا هی عمیق در سنگ خارا،کسا نی که در آن خو ض‌کرده‌اند، آ ب آنرا جا ر ی دیده ا ندودرو قتی‌که در آن چا ه آب میکشند ،برگهای در خت و شا خها ی گیا ه‌بر میا ید.ویکی از مضا فا ت دیا ر آ ن ز مین داور است که دارالملك سوری بود، که جد سلاطین غور ا ست ،ودیگری بست است که شهر ی به عظمـت بود ه و در آن نا حیت گنبد ی‌باشد ودر آن جا دو قبر ا ست که ایشا . نراشه زاده هــــای گنبد سر باز گو یند .»(ج‌او ل،ص ۳۰۲)
نا گفته نما ند که در بسیار ی‌ازکتب در ی و عر بی قر نها ی‌چهار و پنج و شش نا م قند ها ر آمـده‌است .در تما م این موارد منظـــور و لایت گند هار ا ست نه قند هار.

"-ص ۱۲۰ س ۱(محمود غزنوی)

گر چه نا سیس دو لت مستقل‌وبا عظمت غز نو یا ن در سا ل۳۵۱هـ با نا م سر دار عا صی و دلاور سا مانی ها، یعنی ا لپتگین مر بو طاست ،مگر شکو ه این دو لت به سبکتگین‌ر به و یژه پسر او محمود (۳۸۸-۴۲۱ هـ)مر هو ن ا ست .
هنگا می که دو لت سا مانیا ن به‌دست قرا خا نیا ن منقر ض گردید، محمود پا به میدا ن گذا شت ودولت‌از دست ر فته را با ز ستا نـــد و امپرا تور ی بزرگی را تا سیـــس‌نمود .
محمود در سا ل ۳۸۹ هـ .ق‌برار یکه سلطنت تکیه زد و سی سال (تا ۴۲۱هـ .ق) مد بر انه بر قلمرو پهنا و ری حکمر وایی نمود ،محمود

همینکه برادریکه اما رت میر ا لـی‌بد ر تکیه زد ، کار حر یفا ن‌داخلی را یکسره نمود . سیستا ن ،خوارزم،غر جستان ، کابل ، لغمان،پشاـ ور، بلخ سمر قند و ما و را النهر ،ری ،ا صفها ن و عرا ق‌را بگر فت. و بخصو ص نا حیه کو هستا نی‌غور را که سردارا ن عر ب‌وامیران خرا سا ن از تسخیر آن عا جزمانده بود ند فتح کرد .

محمود از هما ن آ غا ز سلطنت‌به هند متو جه گرد ید . در سا ل ۳۹۱ه ملتا ن را گر فت و برا ی‌او لین بار در تا ریخ اسلام ، لقـــب سلطا ن را بر خود نهاد . در ۳۹۹ه‌اتحاد یه بزرگی از هند و ها بر ضد او تشکیل شد ند که در را س آنها‌را جه پنجا ب قرار دا شت . دراین اتحادیه تعداد زیاد ی از ملو ك‌ناحیه‌هندو گنگ شا مل بود ند . سلطا ن محمود باو جودفیلها ی‌فراوا ن آنها ،برا ین حر یفا ن نیز غا لب گردید. پس از این ز ما ن هر سا ل یــك‌لشکر آرا سته به سو ی حو ضـــه گنگ ، سند و گجر ا ت فرستادوهربار فاتـح شد . (۳۹۲-٤١٦ه.ق) محمود جمعا هفد ه با ر بر هندحمله‌پیروز مند نمود تا آنکه کمر بـــه مسلما ن سا ختن مرد ما ن ایــن سر زمین بست و آنرا ا جرا نمود. از اینر و پنجاب رابه دو لت خویش‌ملحق نمود. وشهر لاهور رابه‌یکـی ازپایتخت های خود مبدل نمود.

سلطا ن محمود غز نو ی برا ی‌اجرا ی بر نا مه ها ی‌جنگی وتوسعه سر زمین خو یش به تشکل سازه‌ان‌جنگی نیرو مند ی که متشکـــل‌از لشکر غلاما ن زر خر ید تر ك وه‌غا، زیا ن ،که دا و طلبا نه برا ی‌ترویج اسلام به صفو ف نیرو های‌نظامی‌او پیو سته بود ند ،نایل آمد .

دراین لشکر کشی‌ها بیشترهدف‌محمود را هند شما لی تشکیل میداد .سلطا ن محمود در نتیجه هفدم‌بارلشکر کشی پیروز مند،غنایم بسیار به‌دست آورد .

محمود غز نو ی از نمو نه ها ی‌بسیار بر جسته‌ز ما ن خو یش‌است .او را با امپراتور ان مانند اسکندرمقدونی میتوان مقایسه‌نمود. ازنبوغ بزرگ نظا می و کشور دار ی‌بــرخور دار بود ،او اولیـن‌کسی‌ازشاـ ها ن مسلما ن است که به سر زمین‌ا فسا نو ی هند پا نها د و به غنا یم

افسانه وی آن دیار دست یافت. محمود، مسلمان بسیار متعصب نیز بود او کشور گشایی را باتبلیغ مذهبی همراه نمود واز اینراه به آرزو های خویش نایل آمد.

با آنکه سلطان محمود غزنوی مدت سی سال سلطنت خویش را در جنگ و لشکر کشی گذراند باهمه اینها به آرایش دلپذیر دربار نیز پرداخت. به دانش‌ها، فرهنگ و هنر توجه ویژه ای مبذول نمود. چنانکه به قول معروف ۴۰۰ تن شاعر در دربار اومیزیستند. بزرگان دانش بشری چون البیرونی دردربار او آثار آفرید ندوشاهنامه کبیر را فردوسی به نام محمود اهدا نموده است.

اما امپراتوری بزرگ محمود، پس از مرگ او دیری نپایید. مسعود در نتیجه مبارزه با مدعی دیگر تخت وتاج یعنی محمد به سلطنت رسید. سلطان مسعود که از جوانی در ناز و نعمت بزرگ شده بود، پس از رسیدن به سلطنت، همچنان بیشتر در کار حرمسرابود تا به کشور و در نتیجه دولت مقتدر غزنویان به دست سلجوقی ها (غزان) منقرض گردید. در ۵۲۸ هـ آخرین سلطان از نسل محمود در لاهور به دست سلطان محمد غوری از سلطنت مخلوع گردید.

*ص ۱۲۳ س ۶ (غلجایی ها):

این کلمه به شکل های غلجایی وخلجی وخلخی آمده است. این اسم طایفه و نیز سر زمین است. این نام در تمام کتاب‌های مسالك و ممالك عربی و دری، در بیان سر زمینهای خلافت شرقی آمده است. واز دیر باز در تعلق نژادی آنها گفتگو هایی موجود است.

اصطخری مینویسد: «و خلج قومی ترکان بودند و در قدیم به این سر زمین افتادند. میان هند وستان و نواحی سیستان آرامگاه ساختند. مردمانی بر شکل ترکان، وزی و جامه ترکان دارد، و همه زبان ترکی گویند.» (ص ۱۹۶)

ابن حوقل درصورت الارض این عقیده را تصریح مینماید که خلج ها هم در نژاد ترك اند و هم به زبانی ترکی گفتگو میکنند.

مولف حدود العالم مینویسد:«واندر غزنین و حدود این شهر کیها کی یاد کر دیم جا ی ترکا ن خنخ(خلج) واین تر کا ن خلخ نیز اند ر حدود بلخ و تخا ر ستا ن و بست وگوز گا نا ن بسیار ند (ص۱۰٤)
عبدا لحی گرد یز ی در زین الا خبا ر میگو ید :«پس امیر محمود به هرا ت آمد ، نزد یك پد ر ، واز هر جا ی مدد خوا ستند،همچنین ترکان خلج را نیز بخوا ند . »(زین الاخبار به کو شش پو هاند حبیبی ،ص.۱۷۰)
بار تولد مستشرق معروف روسی نیز این طا یفه را به تا کید تر ك مینو یسد . بارتو لد میگو ید «درهندوستان که یکی از سلسله هااز بین این قو م بیرو ن آمد ه ا ست،این طا یفه گی را خلج (به کسرخا)تلفظ میکرد ند .خلج ها بعد ز با ن ا فغاني را قبو ل وبا ا فا غنه یکجا شده ند.و اکنو ن در بین افغا نها (پشتو نها) پر جمعیت ترین طوایف را تشکیل مید هند .»(جغرا فیا ی تا ریخی ،ص ۱۲٤)
دا کتر جا و ید ،در این بارهمینو یسد که «خلج هم نا م جا ی و هم قو م ا ست . و سر زمین خلج نزدیك کا بل و غز نی بود ه ا ست . وخلج ها در همین حد ود میز یستند . وهنوز در زمیند ا ور ، علا قه یی به نا م خلج معرو ف است. به گمان اغلب تلفظ خلجی وغلجی به سکون دو م در ستتر مي نما یه . بنابر عقیده بعضی ا گر آنرا ازشکل ترکی قلج تصور ر کنیم ، تلفظ آ ن با فتح دو م خوا هد بود . جا و ید عقیده دارد که این کمه تر کی نیست و با قلج هیچ را بطه ای ندارد .وغلج اغلبا شکل دیگر ی کلمه غر چ است.استاد جاوید تصریح مینماید. «امادر اینکه از نظر نژاد ا صلا تر ك بوده اند یا خیر ؟به طور مسلم نمی توا ن اظها ر عقیده کرد .
چنانکه دید یم گا هی کلمه ا فغان جدا از خلج ذکر شد ه و گا هی آنها به نا م ا فغا نشنا خته شده اند.وزما نی هم تصر یح شد ه که ا صلا تر ك بود ه و عادا ت خود را تغییرداد ه اند . اما یك نکته را با ید در نظر دا شت که گاهی ا قوا م آر یایی ماورا لنهر را نیز به مناسبت مجاو ر ت با قبا یل تر ك ،ترك خوا نده اند . حا ل آنکه اصلاترك نبود ه اند. وهم ممکن است که خلج نژ ادمختلطی از ترك و ا فغا ن با شد .(جا و ید، مجله اد ب ، ش۲، سا ل ششم)

نا م غلجا یی با نا م مرد بزرگ میر و یس با با که سلطه صفو یا ن را در قند ها ر شکست و مجمـودغلجا یی و اشر ف غلجایی که امپر اتور ی و سیع را در آغا ز قر ن هژدهم بنا نهاد ند ،همرا ه است .این خا نواده با ظهور نادر ا فشا ر منقرض گرد ید .

***ـص ۱۲۳س ۱۲(احمد شـا هدر ا نی):**

هنگا می که در سا ل ۱۷٤۷نادرافشار کشته شد، بیم سقوط امپر-اتور ی و سیع او در قلمر و حکمروایش هویدا شد . در همین زما نیکی از سرا ن لشکر او به نا م احمدخان در قند ها ر به تشکیل حکو مـت دست زد و به زوذ ی به چنا ن نیروی عظیمی مبد ل گرد ید که منا طـق و سیع از ا فغا نستا ن امـروزه وبخشی ازهندو ستان رامسخر نمود.

احمد خا ن از قوما ندا نهـا ی بسیار نزد یك ،نا در ا فشار بود . در سرا ج ا لتو ا ر یخ فیضــــ محمد کا تب آمد ه ا ست :«احمد خان گر فتا ر قید غلجا ییا ن شد ه ،در قند هارز ندانی بود تا که اعلحیضرت نادر شا ه ا فشا ر سلطنت رامسخر کرد ه ، ایشا ن رااز حبس برآورده ،مورد آ لطا فـوو جه مو نتشا ن را به اندا ز ه کفاف معین فر مودممامور اقامه ما ه ز ندرا ن نمود وا حمد خان به ملاز مت ورکا ب نادر ی اختصاص یافته ،خدمات شایسته به تقد یـم همی رسانید و همـواره به حضور نادر شناه میبود واو از و ی بسنــی ر ضا مند و خر سند ی مینمــود. چنا ن که درا کثرمجا لسی با ر عا م به امرا و ند ما ی خود میگفت که در ایرا ن و تو ران و هندوستان مرد ی چو ن ا حمد خا ن حمید ه خصا ل و پسند ید ه ا فعا ل ند ید م .واو راباسه چها رهزا رسواراز طایفه ابدالی که حال معروف به درا نی ا ســت از خیمه و سرا پرد ه خو یش کنار نمی فرمود . واز آ نجا که آثار بز رگی از چهر ه ا ش ظا هربود ،روزی اعلحضیرت نادر شا ه ا ش پیشــ خوانده به وی گفت که نشان سر-و ز ی از جبهه ا ت هوید ا ست وپس ازمن بر سریر حکمرا نی خواهی نشسست .این را گفته گو ش او رابه یاد دا شت قو ل خو یش بد ست خو یش ما لش داد که پس از من رعایت حقوق مرا نمود ه با او لادم به رفق و مدارا سلو ك نما یی .وآخرالامر به سیا ق (ار با ب ا لــدول

ملهمو ن)چنا ن شد که ا علحضیرت نادر شاه گفته بود .»
احمد شا ه به گفته ا ستاد عبدا لحی حبیبی در حدود ۱۱۳۵ـ (۱۷۲۲ع)در ملتا ن به دنیا آمد .چو ن پد ر و خا نواده ا ش در هرات و قند ها ر و ملتا ن حکمرانا ن افغانی بود ند تر بیه ایا م طفلی او نیز در این شهر ها صور ت گر فت .بابرادر ش در حد ود ۱۱۵۰ ه در قندهار به امر شا ه حسین هو تك پـس میرو یس خا ن ،پا د شا ه قند هار محبو س بود .»
احمد شا ه پس از کشته شد ن نادر ا فشا ر دو لت بزرگی را بنیاد گذا شت . احمد شا ه در ۱۷٦۱ م دو لت نیرو مند مر هته هند و ستان را در پا نی پت شکست داد .دا نشمندان و سعت دو لت ا حمد شاه را بیش از دو میلیو ن کیلو متر می پند ار ند .
احمد شا ه را پس از رسید ن به سلطنت (در دو را ن)و (در دران) خوا ندند و به این منا سبت طایفه او مشهور به درا نی شد . روی بعضی از سکه های اوهم (دردرانی) نقش بسته ا ست . زبا ن ر سمی درا نیا ن دری بود ه بیت سجع مهر ا حمد شا ه چنین بود :
حکم شد از قادر بیچو ن به احمد پاد شا ه
سکه ز ن بر سیم و رز ازپشت ما هی تا به ما ه
اما این دو لت پر شکو ه دیر ی نپایید .پس از تیمور شاه فرزند احمد شا ه ،ا فغا نستا ن میدا ن جنگ و نبرد شهزاده گا ن درا نی برا ی دست یا فتن به تا ج و تخت گرد ید واین مسا له نه تنها د ست افغا نستا ن را از هند کو تاه نمود ،بلکه زمینه ها ی و رودا ستعمارگران انگلیزی رانخست در هندوستان وسپس در افغانستان میسر گردانید.
(از این لحا ظ بر رسی دو را ن درانی ها بسیار مهم و مستلزم دید گا ه جد ید تا ریخی در زمینه ا ست) .

ـ ص ۱۲۹ س ۹(بلو چستا نیا گد رو سیا):

بلو چستا ن ازولایت ها ی کهن است که در نو شته ها ی با ستانی به شکل :مکا ،مکیا و نیز که روسیا آمد ه ا ست .این و لایت از سو ی شما ل به در ا نکیا نا و هرا خوا تیس (آراخوزیا) ,از مشرق به مید

و س (رود سند)،از جنوب به‌دریای‌عمان واز مغر ب به کر نا (کرما ن) محدود و متصل بود .

قد یمترین نا م این ولایـــت،همان مکا ست که هر و دو ت از آن نا م میبر د . واین نا م بسا نهابه‌شکل مکرا ن تغییر نمود ه.و جغـر-افیا نو یسا ن عر ب نیز همین شکل‌مکرا ن را به کار برده‌ا ند .به عقیده دانشمند ان این اسم مشتق از نام‌درا ویدی است که یو نا نی هـــا، (کا) یا (مو کا)میگفتند ودرکتیبـه‌ها ی میخی ما کا و ما سیا خوا نده می شود.

در کتا ب بیزا نسی ، جغرا فیا نو یسا ن یو نا نی ا سم این منطقه «ما کار ه نه »ثبت شد ه‌است .بـــه‌عقیده هو لد یچ ، سیاح انگلیسی ،مکرا ن مر کب از دو کلمه در ی «ما هی» و «خو را ن »(ما هی خو ران)است که برا ثر کثر ت ا ستعما ل به مکرا ن تبد یل شد ه‌ا ســت. سر پر سی سا یکس مینو یسد:«در زما ن ا سکند ر ،مکرا ن رابه وا سطه نزد یکی به در یا ،اکتوفاجی Ichthyophagy یامـــا هیخو را ن و نا حیه مشر ف‌به‌داخله‌کشور را گد رو سیا می نامیدند.» (نگاهی به سیستان و بلو چستان، ، ص ۱۹۵—۱۹۷)

دیا کو نو ف به استناد کتیبـــه‌ها ی بیستو ن و قو ل هر ود ت‌که‌از این سر زمین به صورت (هدروسیامك) یاد می نما یند، سا کنان آنرا بـه نام حبشیان‌آسیایی می نویسد.او عقید ه دارد که این طا یفـــه-خبشیان آسیایی – مردم غیر ایرانی‌بود ه که اکثر دراو یدی بود ه ،- بخشی در جنگل و بخشی درحا شیه‌حاره و بیا با نی سوا حل اقیانو س هند -یعنی مکرا ن و بلو چستا ن‌زند گی میکرد ند . اینها وا جدفر-هنگی با ستا نی بود ه‌ا ند کــــه‌محتملا با فر هنگ «موهنجودارو»ی «ها را پی »ودیگر مرا کز او لیـــه‌تمد ن هندقرا بت دا شته اســـت. (تا ر یخ ماد ، ص ٤٤٤)

باری ، بلـو چـــها از لـحاظ اتنیکی و حوزه جغرا فیا یی در کتب مسا لك و مما لك ا سلامی نیـــزآمده است. ابن حو قـل مـی نو-یسد : « بلو چطا یفه ای اســـت‌در‌دا منه کو ه قفص (کو چ)و مرد م

قفص جز از ایشان از کس نمی‌ترسند. وا ینا ن ا غنا م‌وا حشام دار ند و چو ن جا در نشینا ن، خیمه ها یی از مو تر تیب میدهند مرد می تند رست و بی آزار و به ا بنا ی سبیل نیکی میکنند ...»

در مجمل ا لتو ا ر یخ وا لقصص، ذیل پاد شا هی بهرا م گور آمده است «و کس را هیچ رنج و ستو ه نیافت جز اینکه مر دمان بی‌را مشکر شرا ب خورد ند ی . پس بفرمود تا به ملك هند وا ن نا مه نو شتند واز و ی کو سا ن خواستند و کو سا ن به‌زبان پهلو ی خنیا گر بود .

پس از هند وا ن دو از ده هزار مطرب بیا مد ند، زن ومرد ولور یا ن که هنوز به جا یند ، از نــژاد ایشانند و ایشا ن را سا ز و چهار پاداد تا را یگا ن پیش اند ك مرد م را مشی کنند .»

پس با ید گفت ، که پیش از مهاجرت بلو چها به بلو چستا ن ، قو م کو چ در آن نا حیه میز یستند و به همین جهت تا او ا سطدو ره سا سا نیا ن به این منطقه کو سو ن میگفتند .در تار یخها ی با ستا ن از کو ش و کیسیا ن و کو سیا ن مکرر یاد شد ه ا ست . بلو چها پس از رسیدن به دا منه ها ی کو ه با رز، با کو سو نها همسا یه و پسا نها هم پشت شد ند (جعفر ی ،مجله سخن دوره ۱٤ شماره های ۸و۹)

در کتب توار یخ پیو سته از مردم بلو چ به عنوا ن سلحشو ر و نیرو مند یاد شده ا ست . گر چه سر گذشت بلو چها ما نند سر گذشت تما می مرد ما ن جها ن آمیخته با ا فسا نه و پردا ختها ی ا فسا نه و ی ا ست .و لی با همه اینها، سیمای مرد ما ن دلیر و نستو ه بلوچ را از سیر حواد ث سر زمین آنها میتوان با ز شنا خت .

دار یوش هخا منشی از راه بلوچستا ن به هند لشکر کشید واسکندر مقدونی نیز چنین کرد .و هنگا م مراجعت از هند که سفر سخت پر رنج در شصت روز بود ، از این منطقه گذشت .به قو ل کل ار خ، ا سکندر از مخاطرات این راه آگاه بودو میدانست که لشکر ی از این منطقه برنگشته و لی چو ن اها لی ا طها ر دا شتند که سمیر ا میس (ملکه دا ستا نی آشور ی)هنگا میکه از هند فرار می نمود فقط با بیست نفر بر گشت و

کور و ش که خوا ست از این منطقه بگذرد از تما می سپا هش فقط هشت تن (به شمو ل کور و ش) زنده بدر شد ند . این داستانها حس جا ه طلبی اسکند ر را بر انگیخت و چو ن خوا ست کار ی فرا تر از سمیر ا میس و کور ش انجا م دهد، این را ه را انتخا ب نمود . واما اسکندر، امپرا تور کبیر یو نانی در این منطقه چنا ن در ما ند که مورخ مخصو ص ، اومینو س سغر گز اسکندر را بدا ن سا ن غمگین وا ند وهناک ند یده بود ند . لشکر یا ن اسکندر به سر کرده گی لین نا تو س ، همه تار ومار شدند واسکندر پس از شصت روز با نها یت دشواری از بلو چستا ن فرار نمود و چو ن به پو را یا «پهره » «فهر ج» رسید به شکرانه زنده ما ند ن خود هفت شبانه روز جشن گر فت . اما این شکست در دا من ا سکند ر سخت پیچید واو را از سکو ی شکست نا پذیر ی به زیر کشید تا آنجا که بسیار ی از حکا م و فر ما نروایانش علم طغیا ن برا فرا شتند. (نگاهی به سیستان و بلو چستا ن ص ۲۲۹)

سلطا ن محمود غز نو ی ، جها نگشا ی معرو ف ، برادر خود امیر اسما عیل را ما مو ر تصا حب بلو چستا ن نمود . هنگا م حر کت لشکر یا ن ، او را به خلو ت خواست و گو شز د نمود که از ناحیه کو هستا نی امکا ن و رود به بلو چستا ن و جود ندارد . را ه آنجا فقط یك تنگه است وا و در این تنگه شکست خوا هد خورد. ، مگر اینکه به حیله ای متو سل گردد. اسماعیل بوتل ها ی ز هر را از محمود گر فت وبه دستور محمود پیش از ورود به تنگه ، چند ین شتر با ر سیب زهر آلو د را همرا ه عده ا ی از سربا زا ن پیشتر فر ستا د. بلو چها سر با زا ن راد ستگیر و سیبها راخو رد ند . فر دا ، قوا ی اسما عیل از رو ی جسد ها ی بی جا ن بلوچها گذ شتند . و لی با همه اینها ، اسما عیل نتو ا نست به قلب بلو چستان نفو ذنما ید .

تیمور لنگ درسال ۷۷٤هـ. امیرجلال الد ین جمید را با لشکر عظیم ما مور تصر ف بلو چستا ن نمود . جلال ا لد ین آباد یهای زیادی را غا رت کرد ، اما نتوانست بلو چستان را تصر ف نما ید ، ونا

کا م نزد تیمور بر گشت .(نگا هی به سیستا ن و بلو چستا ن ، ص ۲۳٤)

*-ص ۱۳۲ س ۷(کا ر یز):

به صور ت عمو م دو نو ع آبیاری و جود دارد :یکی طبیعی و دیگر ی مصنو عی آ بیا ر ی طبیعی به وسیله با ر ید ن بر ف و بخصو ص با را ن صور ت میگیرد که ایـــن شکل را به نا م للمی نیز یادمیکنند. دیگری آ بیار ی مصنو عی است که چهار گو نه دارد : آبیا ر ی بـــه و سیله جو ی ها ، به و سیله چشمه هاو ، آ بیا ر ی به و سیله چا ه های عمیق و آبیا ر ی به وسیله کاریـــزها که در عر بی قنا ت میگو یند.

*-ص ۱۳۳ س ٥(گر دیز):

مو لف حد ود ا لعا لم مینو یسد که «گرد یز شهر ی است بر حد میا ن غز نین و هند و ستا ن بر سر تلی نهاده و مر و را حصا ر ی محکم است و سه با ر ه دارد . »(ص۷۱)

*-ص ۱۳۷ س ۱۳(پشتو ن):

پشتو تنها یکی از ا قوا م قد یمی آریا یی سر زمین ما ست .مگـــر بر خورد ها ی هنجا ر و نا هنجارتا ریخی وا فسا نه ای در با ره اصل وریشه کلمه پشتون و قـــدامت آ ن پیو سته صور ت گر فته ا ست. خقیقت رو شن و بی خد شه این است که ا صل این مرد م ،پشتو ن ها ، از ا قوا م قد یمی آریا یی هـاوزبان شان پشتو است. کـه دیگر ان آنها را در طو ل تا ریخ به نا م ها ی ا فغا ن و پتا ن یادنموده اند. (پتا ن هند ی شد ه پشتو ن است وا ز قر ن شا نزد هم بد ینسو رواج یا فته است)

کسا نی عقید ه دار ند که کلمـه پشتون با پکت ها، قبیله جنگجویی که در ریگو یدا آ مد ه ،یکی ا ست،(در سا نسکر یت پکت و پکتین به

کسی گو یند که به خدا یا ن قر بانی وخیرات هدیه کنند و قبیله پکت از این گرو ه مرد ما ن بود ه ا ست.(علی ا کبر جعفر ی، سخن س۱٦ش ۱۱ ،ص ۱۰۷۸)

احمد علی کهز اد مینو یسد :هر و د ت از قو م پکتی یا پکتیس یا پکتو پس واز خا ك مسکو نه آنها پکتیکا یا پکتیا که در ریشه ایـن این نامها ،کلمه بخدیا بخد ی محفوظ مانده ، ذکر کرده ورسم الخط این نا م ها وا ضح نشا ن مید هد کـه مور خ مذکور از قو می به نا م پبنت واز قطعه خا ك مسکو نه آنها به نام «پنبتیخا »یاد می نما ید .»(۱) کـه بینو انیزهمین مطب را بیا ن میدارد تتلر در کـتاب تاریخ افغا نستان (انتشا را ت دا نشگا ه ا کسفورد لندن ۱۹٦۷) مینو یسد :بنا برقول را و ر تی ، پتا نها نا م شا نراز نام جا یی گر فته که میا ن سلسله کو ه ها ی سیلما ن مو قعیـــــت دا شت . لفظ «پشت »در زبا ن دری عقب و آن سو ی دا منه کو ه را میرسـا نـد کـه از آن لفـظ پشتا ن یا جمع آ ن پشتانه مشتـق شد ه ا ست واز همین لفظ شکـل تلفظ ثقیل به میان آ مـد کـه در لهجه ا فغا نستا ن شما لی جا ی گر فت .»(به نقل از پو ها ند صد یقی ا فغا نستا ن در دا یر ه ا لمعا ر ف تا جیك ص ۲۲۳)

این عقید ه که از لحا ظ ز با ن شنا سی مو رد تو جه مستشر قان و زبان شنا سا ن بر جسته قرار گرفته، اهمیت به سزا دارد. آنها باشگا فتن کلمه پشتو و پشتو ن از لحا ظ زبا ن شنا سی شیو ه ها ی نادرست بر رسی های تاریخی گونه وافسانه ای را پایان بخشیدند .

علی ا کبر جعفر ی باا ستفاده ازپرو فیسور مو نگستیر و دا نشمند ان بزرگ دیگر جها ن ،پیرا مو ن کلمه پشتو چنین مینو یسد :« زبا ن شنا سی نشان میدهد که (ش)سنگین و (ت) پشتو + ch »رس rs ،رس و یا رســت rst ویا ر ش rsh اوستاوسا نسکر یت بود ه ا ست . هم چنیـــن دلایلی در د ست ا ست که و ن un پشتو در او ستا ،انه ana

---

۱ــ کهزاد .احمد علی . آریا نا، کا بل ۱۳۲۱ ص ۹٤ و نیز بینوا، عبد ا لرو ف ، دا فغا نستا ن تاریخی پیشی ۱۳٥٤ ، ج ۱ ،ص ۱

بوده‌است . پس میتوا ن گفت که صور ت با ستا نی پشتو ن، «پر سو » peresu پسو ند -انه یعنی «پر سوانه persu-ana است و نا م ز با ن یعنی پشتوصفت‌مو نث ا ست که شکل آن «پرسوا Peresava »میشود .

وا ژه پر سو هما ن پا رسparsa زبا ن پا رسی با ستا ن ا ست که شکل کنهتر ش «پر سو parsu بود و دراو ستا پر سو perosu و سا نسکر یت parshu است‌و شکل پهلو ی ا شکا نی آن‌پارت partha است.معنی‌آن پهلو و دنده ا ست و هم چنین به همسا یه «پهلو به پهلو »میگفتندوامروز هم در بر خی جایهاهمسا- یه بسیار نزد یك را «پهلو یی »می‌خوا نند . پس پشتو و پا رس‌وپارت هر سه یك واژه و به یك معنی‌اند . و لی لازم نیست که هر سه یك تیر ه با شند میتوا ن چنین‌انگا شت که در زما نها ی بسیار کهن این مرد م یك تیر ه بودندو سپس به سه بخش شد ند و گر- وهی که کما بیش در همانجا ماند،پشتو ن شد و پا ر ه ای که به‌سوی غر ب‌ر فته ،نزد یك در یا ی خـزر جا ی گز ید،پارت گرد ید و پا ر ه‌ای هم که به جنو ب فلات‌سرازیر شد،پا رس نا م گر فت .و لی آ نچه به‌نظر در ستتر میر سد این است که پارسیا ن و پا ر تیا ن‌نا م « پهلو یی» بودن خود را در همسایه گـی‌سرزمین ما د (یعنی میا نه ا ی)گر- فتند و پشتو نا ن هما ن نام‌دار،در کنا ر برا درا ن میا نه ا ی دیگر خود در هما ن سر زمین خا وری‌که‌شاید آریاویج و یـا در پهلوی ایرا نو یج‌با شد ، به دست آو ردند.

ا گر این ا صل را بپذیریم ، پس مردم پر شو parshu که در ریگ و یدا به‌عنوا ن تیره‌جنگجویی یاد شد ه اند و دا نشمندا ن در این شك دار ند که منظور پا رس مـی‌با شد ،همان پشتون ا ست .سپس از نبشته ها ی دیگر ، به و یژه درنبشته دا نشمنـد بزرگ‌پانیتی- بود ه‌از از پر شو مرتبا یادشده‌است‌از گند ار ادر همسا یه گی پشتو نان panini که خـودابن نبشته ها ،این نا م را بیشتر

با گند ار یا ن ، بلهیکا ن و کا مبو جا ن می آور ند و همه را آر یایی میدا نند »(جعفر ی ،هما نجا ص۱۰۸۲)

***ص ۱۷۲ س ۹(غور):**

اصطخر ی در بار ه غور مینویسد:«وغور نا حیتی بسیار ا ست ...و کو هستانی‌آبادان‌است واستوا ر.ورود ها وچشمه ها وباغهاوبوستانها بسیار دارد .وحد ود غوراز هری‌درگیرد تافره وتازمین داوروتا رباط کروا ن از ا عما ل ابن فر یغو ن‌تاحد ود غر جستا ن و هم تا به هر ی باز گردد .»(ص ۲۱٤)

غور یا غو ر ستا ن در جا نب‌شر ق و جنو ب غر جستا ن قرار دا شته ،ونا حیه‌ا ی‌بوده کوهستانی که از هرا ت به امتداد با میا ن،کابل و غزنی امتداد دا شت .این‌و لایت در ۲۲۵ ه .ق به دست یعقو ب‌لیث صفا ر ی فتح شد .

از حد ود سا ل۲۵۰ ه یکی از خا نواده‌های‌محلی برغورحکومت‌نمودند که دژ فیر و ز کو ه در د ست‌آنا ن بود . او لین حا کم مشهور این خا ندا ن‌محمد سور ی ا ست‌که‌به گما ن غا لب از یعقو ب لیث صفا ر ی سمت حکمرا نی یا فت.

سلطا ن محمود غز نو ی در سال٤۰۱ ه غور را مطیع خو یش نمود، و لی خا نواده سو ر ی هم چنا ن‌در آن حکو مت دا شتند .

قتل دو بر ادر یعنی قطب الدین‌و سیف‌الدین سو ری به دست‌بهرام شا ه غز نو ی خشم‌علاوالدین حسین‌جها نسو ز را بر ا نگیخت و غز نی را به آتش کشید و مرد ما ن‌بسیاری‌را کشتار نمود . مر گ علاوا لدین جها نسوز باا ستیلای تر کما نان‌غز و هر ج و مر ج‌در خرا سان‌وغور ادامه یا فت .

باردیگر غیاث الد ین محمدملقب‌به شها ب الدین عظمت گذشته غور را با ز آو رد ند . آنهانه تنها بر تمامی خرا سا ن بلکه تما م هند را نیز به تصر ف خود در آوردند ودرهمین ز ما ن برا ی او لین با ر عموم

هند یا ن به اسلام رو ی آو رد ند.»(بررسی ها ی تا ریخی ، ش.٤ ص ۱۳۳ -۱۳۸)

پس ازشها ب الدین محمد ،دولت غور یا ن متلا شی شد . تا آنکه در سا ل ٦١٩ ه سرا سر آن منطقه پا یمال لشکر یا ن چنگیز ی گرد ید و فیر وز کو ه با خا ک یکسان شد. از همین زما ن به بعد غور رو نق تا ریخی خود را از د ست داد.

ا ما در با ب جغرافیا ی این سرزمین.غور نا حیه کو هستا نی ا ست، رود ها و در یا های بزرگ کشور مثل هر یر ود ، هیر مند،رود خا ش و رود فرا ه ،از کوه های بر فگیر آن سر چشمه میگیر ند.

مو لف حد ود ا لعا لم مینو یسد:«غور نا حیتیست اندر میا ن کوه ها و شکستگی ها و او را پاد شا ئیست کی غور شا ه خوا نند .او را قو تش از میر گوز گا نا نست وا ندر قدیم این نا حیت غور کا فرا ن بود ند ی ،اکنون بیشتر مسلما نانند وایشا نرا شهر کها ود هها بسیار است .وا ند رین نا حیت برده و زره و جو شن و سلا حها نیکو ا فتد،و مرد ما نش سپید ا ند وا سمر (ص۱۰۱-۱۰۲)

حا فظ ا برو می نو یسد :«و درغور پنج با ر ه کو ه بزرگ عا لی است که اهل آنجا ا تفا ق دار ند که از را سیا ت جبا ل عا لم ا ست.یکی از آ ن مر غزار ملند ش است که دارا لملک سیستا نیا ن ،در دا من کوه بوده ا ست .و به قول ایشان چنا ن است که سیمر غ،زال راکه پدر رستم است . دراین کوه برو رده ا ست . کو ه دو م سر حفر نا م دارد و همدر و لایت ملند ش است . کو ه سیم ،در لشك ا ست که قر ی در شعا ب وا طرا ف اوست وچهارم کوه در بس است که بلاد خا ور و دا لشت و قصر کجو ران در شعا ب وا طرا ف او ست و پنجم کو ه رز س ا ست و بعضی پنجم راگو یند فیج چنا ر ست که ر فعت از حد و هم ، و در ك فهم بیرو نسست.»(ص ۳۵-۳٦)

در تقو یم ا لبلدا ن آ مد ه است:«غور نا حیتی است کو هستا نی در خرا سا ن نزد یك به هر ا ت .غورمملکت بزرگی ا ست ، بیشتر ش

کو هستا ن ا ست .جا یی آبادا ن با چشمه ها و بستا نها و نهر ها.
استوار و تسخیر نا پذیر .

غور را عمل هرا ت و رباط کروان وغر شستان و خلاصه خرا سا ن از سه جهت فرا گر فته ا ست واز این روآنرا جز خرا سا ن آو رد ماند اما حد چها ر م آن نواحی سیستان است .از غور سلسله کو هها یی در حد خراسان چـنیـن برحدودبامیان وپنجهیر تاجبل فضه که همان پنجهیر است کشیده شده .» (ص۵۳۸)

ا صطخر ی مینو یسد:«و کوههای غور از حد خرا سا ن ،ست ،و هم چنین بـر حدود با میان و پنجهـیرماو را النهر تا تر کستا ندو و نی و تا شا ش و تاخرخیز برسد.ودرین کو هها از او ل تا آخر معد نهای نـقره ا ســـت و معدن هـــای زر و بهترین آ نست که در حد ود خر خیز ا ست .واز این معد نها آنـچ در و لایت ا سلام ا ست بهترین آنست که در حدودپنجهیر ا ست.»(ص ۲۲۰)

ابن حو قل مینو یسد :«جـبا ل غور به حد ود خرا سا ن و بیرو ن با میا ن تاپنجهیر امتداد میا بد . آن گا ه به بلاد و خا ن (وا خا ن)داخل شد هواز بلا د تر ك و حد ود چا چ(شا ش)تا خر خیز کشید ه میشود. وسراسر این کوه دارا ی کا نها ی نقره و طلاو پر ما یه تر ین آندر نز دیکی خر خیز و قسمتی ا ست که از نـوا حی فر غـــانه واسروشنه میگذ رد وا گراز اینها بهر ه برداری شود . بیشتر از پنجهیر حا صـــل مید هد .»(ص ۱۷۹)

حا فظ ا برو مینو یسد :«در غور حصار ها ی ا ستوار ا ست و هوا ی سرد سیر بعضی موا ضع چنا ن باشد که را هها ی ز مستا ن در بند شود و عسل بسیار دارندو مرد م رو ستایی صفت با شد و شکار گا ه ها از نخجیر و بز کو ه در آن نوا حـــی بسیار با شد . »(ص ۳۵)

در عجا ئب ا لمخلو قا ت آمـــده است :«غور شهر ی ا ست بر کوه منیع ، زبا ن ایشا ن غیر ز با ن خرا سا ن بود وبرابرشهر غزنه است نهر ی میرود از آ ن تا بحیره زرنج میا ن غور و بحیر ه ا ست .و پوشنج

بر حد وی و هرات از بلاد خراسا ن‌است . واهل‌خرا سان‌استخفاف کر-دندی باهل غوروغوریان درنیشاپورکنا سی کرد ند ی و نگذا شتند ی که دیگر صنعتی کند شو می بغـــی‌چنا ن کرد که غور ی مستو لی‌شد و نیشا پور خرا ب گشت و آثـــار و ی به بلاد غور برد ندبه پشت‌چهار پااز زرو سیم و آلات بر نجیـــــن‌وا ثا ثو زینتها شگفت و نیشا پور هنوز خرا ب ا ست .»(ص ۲۵۱)

به قو ل حا فظ ابرو ،مرد م‌غـوردر بار ه سر زمین‌خو یش چنیـــــن عقیده دارند : «و پیش غور یا ن‌چنان‌است که ابتدا ی عمار ت در غور ، فرز ندا ن ضحا ك تا ز ی کرده‌اند.

بـــه و قـــتی که از فریدون‌گر یخته ،او ل به با میا ن سا کـــن شدند ، بعد از آ ن به تد ریج‌به غوردر آمد نـــــد پیش از انکـــه بنی کسی در آن موا ضع مسکن نساخته بود .»(ص ۳٦)

شهر ها ی معرو ف غور را کـه‌جغرا فیا نگا را ن پیو سته نا م‌برده اند . دو شهر ا ست :

یکی فیروز کو ه‌مرکز غورودیگری‌خوست (که به قو ل لستر نــــج این هما ن شهر خشت وا قع درحو الی سر چشمه هر یر ود است ،که به فا صله دو روز از «او به »هرا ت‌فا صله دا شت .)

در زما ن حا فظ ابرو غور آباداں بود ه ، چنا نکه مینو یسد :«حا لا در غور صد دیه‌دو یست سیصدمزرعه با شد که معمور ا ست ودرز مین غور چشمه سا ر بسیار ا ست (ص۳٦-۳۷)

***-ص ۱۷٥ س ۹(با میا ن):**

با میا ن از مشهور ترین شهـــــر ها ی سر زمین ما ست که در ۲۱۷ کیلو متر ی کا بل‌مو قعیت دارد .بامیا ن کر سی و لایت بزرگی بوده‌که قبل از اسلام ،در ز ما ن حکمفرمایی‌آشو کا دارا ی مد نیت یا شکوه و بتخا نه بزرگی بود ه .با آمد ن‌اسلام،شهر غلغله شکو ه دیگر گر فـــت در دو را ن شا ها ن‌غور ی ،با میان‌شهر آباد ، خرم و مر کز داد وستد گرد یده .

چنا نکه تذ کار یا فت ،با میان‌از هرا کز مهم و تا ریخی کشور مادر پیش از اسلام است .نمو نه ها ی‌عـــالی و در خشان هنر گریکو- بود یك و گند ارا در این جا تشکـل‌و تجسم یا فته ا ست .

هیوا ن تسا نگ ،زا یر و سیاح‌معرو ف چینی مینو یسد :«به‌طرف شما ل شر ق شا هی کو هی ا ست‌در صفحه عمود ی آن مجسمه بودا ایستا ده ترا شیده شد ه که بلندی‌آن در حد ود ۱٤۰یا ۱۵۰ قد م‌ا ست، اشعه زرین از آن به هر طر فـمـی‌تا بد ،وا حجا ر قیمتی، زیورآ لات آن ‌ا چشم را خیر ه میکند . به‌طرف‌مشر ق معبد یك مجسمه ایستاده (سا کیا مو نی ،بودا) به ار تفا ع‌صدقد م از سنگ فلز ی سا خته شــده است.»

مولف حد ود آ لعا لم مینو یسد:«با میا ن شهر یست بر حد میان گوز گا نا ن و حد ود خرا سا ن‌و بسیار کشت و بزر ا ست ،ورود ی بزرگ بر کناراو همی‌گذرد واندروی‌دوبت سنگین است ، یکی را سرخ بت خوا نند و یکی را خنگ بت .»ص (۱.۱)

مو لف تقو یم ا لبلدان مینگارد«درالباب آمد ه ا ست که :« با میان شهر یست میا ن بلخ و غز نه وقلعه‌ای استوار و قصبه ای کو چـــك دارد .مهلبی گوید. :‌بامیان‌درشمال‌غز نه است و میا ن شا ن چهـــل وپنج‌فر سخ فا صله ا ست . پاره‌ای‌از نهر ها ی که سرچشمه جیحو ن را می‌سا زند از کو ه ها ی بامیان‌جا ر ی ا ست .»ص (٥٤۱)

لستر نج از قو ل یا قو ت‌حموی‌در بار ه بت ها ی بزرگ با میـــان مینو یسد :«آنجا بتخانه ا ی است‌بسیار بلند ، بر ستو نها ی‌استوار ودر آن شکل همه پر ند گا نی که‌خداو ند آفر ید ه‌ا ست نقش گردیده و بر سطح کو ه دو بت بزرگ‌از پائین تا قله کوه کنده شد ا ست .که یکی را سرخ بد (بت)ودیگر ی راخنگ‌بد (بودا ی سر خ‌و بودای خا- کستر ی)مینا مند و آنها را درتمام‌جها ن همتا یی نیست . »(ص٤٤٥)

این بتها یکی ۳۵ متر ودیگر ی -۵۳متر ار تفا ع دارد که بزر گترین مجسمه بودا در جها ن است .

یعقوبی در درباره با میان و سردار آن مینگارد :«بامیان که شهری است ، روی کوهی و در آن مردکشاورزی بود بنام «اسد»فارسی آن شیر است . پس در دوران منصور به دست مزاحم بن بسطام به دین اسلام در آمد و مزاحم بن بسطام دختر وی را به محمدبن مزاحم که کنیه اش «ابو حرب»بودتزویج کرد . پس چون بن یحیی وارد خراسان شد پسری ازاورابنام «حسن»به «غورند»فرستاد تا به همراهی جماعتی از فرماندهان آن را فتح کرد و آنگاه او رابه حکومت بامیان بر گزید و به نام نیاییش او را «شیر بامیان»نامید.

وبامیان از شهرهای طخارستان اول واز کوه بامیان چشمه های آبی بیرون میاید واز آن رودخانه به مسافت یك ماه تا قندهار واز دره دیگری بمسافت یك ماه تا سیستان میرود و نهر دیگری در طول سی روز راه تا مرو جریان دارد و نهر دیگر تا طول دواز ده روز راه بلخ و نهر دیگر در طول چهل روز راه تا خوارزم میرود ، همه این نهر ها از کوه بامیان در اثر ارتفاعی که دارد ، بیرون میایدودر آن معادن مس و قلع و جیوه وجوددارد .»(ص ٦٤ ـ٦٥)

ابن حوقل همین موارد را درصوره الارض تذکر داده ،می افزایدکه «بامیان میوه و باغ ندارد ومیوه آنرا از ارسف و جاهای دیگر آرند .»(ص ۱۸۳)

اصطخری مینویسد : «بامیان بر کوهی نهاده است و در پیش کوه رودی میرود و آب این رود بغرجستان ریزد و هیچ با غوبوستان ندارد ودرین نواحی هیچ شهر بر کوه نیست ،مگر بامیان .»(ص ۲۱۹)

به همه حال بامیان مانند دیگرشهرهای کشور ما فراز و فرود بسیار دیده است . در تاریخ و صاف آمده است که چنگیز پس به جانب بامیان روان شد دراین نبرد تیری بر یکی از پسران جغاتای رسید و بمرد . فرمود تا بدین جسارت همه بکشتند . حتی جنین

در شکم مادر زنده نگذاشتند و چارپایان را نیز کشتند و آنجا را «شهر بد» نامید (به مغولی‌ماوؤ بالیغ) تحریر تاریخ وصاف، ص۳۱۹)

به قول لسترنج پس از مرگ‌موتوکن چنگیز دستور داد که بارو و همه ابنیه شهر را با خاك یکسان‌نمایند و اجازه ندهند کسی در آن زیست نماید یا بنایی در آن‌تعمیر نماید .از آن پس نام بامیان به «موبلق»بدل شد که در زبان مغولی «شهر لغت شده »معنی میدهد واز همان زمان تاکنون دیگر بامیان رونق از دست رفته را باز نیافت . (لسترنج ص۴٤٥)

*ص ۱۸۱ س (غرجستان):

یاقوت حموی در باره‌غرجستان‌مینویسد :«غرشستان اراده میشده ازآن به‌سوی غرش و معنی آن موضع غرش است وگفته میشودغرشستان ولایتی است.غرب‌آن‌هرات‌و شرق آن کوهسار است.و شمال آن مروالرود و جنوب‌آن غزنه است .

بشاری عقیده دارد که ضبط‌غرج‌الشار درست است .غرج‌کوه‌است و شار ملك‌آن‌است .وبدین صورت‌ملك جبال گفته میشود وعوام غرجستان گویند و پادشاهان تاروزگار ماشارخطاب‌میشود. غرجستان ناحیه وسیع است و قرای زیادی دارد و دارای ده منبر (کرسی) است .یکی آن بشین است که مقام‌شار است و نهر آن همان‌مروالرود است و دروازه‌های آهنین‌دارد که ازآنجا عبور خالی از اشکال نبوده است و مردم صالحی در آن‌جا زندگی میکنند .» (به‌نقل‌ازحافظ ابرو حواشی ص ۱۱۲)

مو لف حد ود ا لعا لم مینو یسد :«غر جستا ن نا حیتیست ،قصبه آن بشین است مهتر ایـن نـاحیت راشا ر خوا نند ، جا یی بسیار غله و کشت و بر ز و آبادا نست ،وهمه کو ه است و مرد مأ ن آین نا حیـت را شا ر خوا نند ،

مرد مانی اندسلیم و نی بد؟وشبانان اند و بزریگر »(ص ۹۳)

دررو ضا ت ا لجنا ت ز یر نا م غرجستا ن آ مد ه ا ست :«غر جستان ولایتی است متین باکو ه های متیـن و حصو ن و ثغو ر استوار دارد .و میوه ها ی خو ب از سیب و امرودوا نجیر وا نا ر و جوز بسیار ازآنجا حا صل میشو د و مرد م آنجا به غایت سخت جان و کـوه روودرشت خو ی با شند و نخچر بسیار صیدمیکنند .»(به نقل از حا فظ ابرو،ص ۱۱۲)

حافظ ابرو مینویسد ، ودر غرجستا ن کا ن زر یو ده ا ست ودر زما ن سلطا ن سنجر کار میکردند.شخصی که مبا شر آن عمل بود پیش سلطا ن سنجر آمد و گفت که هزاردینار خر چ میکنم هما ن هزار دینار طلا حاصل میشود وهیچ تـو فـیرندارد .

سلطا ن سنجر فر مودکه تر ك کارنگیرند . تو فیر آن همین با شد که زر ی از سنگ ها بیرو ن میا ید وبعضـــــــــی در و یشــا ن در مزدو ر ی به مز د ی رسند »(صـ۳۸)

«غر جستا ن از نا حیت تر ك است وملك فیزان بن سبحان خلیفه افراسیا ب بود ، نا مه نبشت بخود زرین،متا ع غر شستا ن نمد و جـــــل و حفیفه و جا مها غر چه (عجایـب المخلو قا ت ص ۲۵۲)

اصطخر ی مینو یسد :«ی غر جستان دو شهر دارد :یکی نشین و یکـی

سور مین ، وهر دو چند د گرباشد.وار نشین بر نج خیزد واز سور - مین مو یز بسیار خیزد واز نشین تا در ةمر و رود یك مر حله دارند.و نشین با لای ذره ا ست ،و آ بمرواز نشین به ذره و مرو ا لر ود آیدو نشین تا سو ر مین یك‌مر حلـــه.»(ص ۲۱٤)

لابن حو قل در بار ه غر جستان‌مینو یسد :«غر ج ا لشا ر دو شهر دارد یکی بشین ودیگر شور میـــن‌وو سعت آ نها به یك ا نداز ه است و سلطا ن آن دو شهر در هیــــچ‌یك از آنها اقا مت نمی کند و«شار» که این سر زمین به آن منسو ب‌است،در قر یه ای از جبل مو سو م بـــه بلیکا ن مقیم است . این سر زمین‌در گنشته ،نا حیه ای از کشوربز- رگی مو سو م به مملکت غر جــه(یا غر چه)بود .دو شهر مذکوردا را ی با غها و آب آ ست .ازبشیــن‌برنج بسیار به‌دست میایدکه آنرابه بلاد مجا ور بلخ و جز آ ن میبر ندواز شور مین مو یزبسیا ر حا صل میشود که به جا ها ی‌دیگر میبر ند.فا صله بشین تا ذره مرو ا لرودیك منزل‌و ازآنجا تا رود مروا لرود ،ازسو ی مشر ق‌یك تیر پر تا ب‌است .واز بشین تا شور مین از سو ی‌جنو ب را هی کو هستا نی به مسا- فت یك منزل است .»

حا فظ ا برو گو ید :«اما غرجستان‌در تسمیه آ ن چنین گو یند که‌غرش کو ه را گو یند و غر شستا ن یعنی‌کو هستا ن .کو هستا نی‌سخت‌دارد ،چنانچه اشتر بدا نو لایت‌در نتواندرفتن و کسا نیکه از طفو لیت‌از آن بیرو ن نیا مد ها ند ،ا شتر ند یده.»(جغر ا فیا ی حا فظ ا برو صـــ ۳۸)

لسترنج ازقول جغرافیا نگاران‌عرب مینو یسد :«در خا ور باد غیس ،جا یی که رود مر غـــــــا ب

سر چشمه میگیر د ، نا حیه‌کو هستا نی است که جغرا فیا نو یسان قد یم عر ب آنرا «غر ج ا لشا ر»نا مید ه ا ند پاد شا ه آ ن نا حیه مو ـ سو م بود به «شا ر »و به قو ل‌مقد سی کلمه غر ج در ز با ن اها لی آن ناحیه‌به‌معنی کوهستان‌وبنابراین‌غرج‌الشا ر به معنی کو هستا ن پادشاه است .امادراو اخر قرو ن و سطی،آ ن نا حیه را غر جستا ن میگفتند و در شر ح جنگها ی مغو ل‌نیزهمین‌اسم ذکر گرد ید ه ا ست .(ص ـ ٤٤٢) لستر نج ازقو ل‌یا قو ت‌حموی‌متذکره میشود که غر جستا ن غالبا با غو ر ستا ن که نا حیـه ا ی درشر ق غر جستا ن است ، اشتباه میگردد . (ص ٤٤٢)

فهرست منابع ومآخذ حواشی وتعلیقات

۱ـآ یتی ، عبد ا لمحمد ، تحریرتا ریخ و صا ف ، بنیاد فر هنگ ایرا ن ، ۱۳٤٦

۲ـابن حو قل ، بوا لقا سم محمد،صورت ا لار ض ، تر جمه جعفر شعا ر ، بنیاد فر هنگ ایـرا ن ،۱۳٤۹

۳ـ ابـن فقیه، مختصر البلدان، ترجمه مسعود ، بنیاد فرهنگ‌ایران ۱۳٤٦.

٤ـابو ا لفدا ، تقو یم ا لبلدا ن، تر جمه عبدا لمحمد آ یتی ، بنیادفر هنگ ایرا ن ، ۱۳٤۹

۱۵ فشا ر ، محمـود ،ا فغا ن‌نا مه ، جلد ها ی او ۲،ایـرا ن ـ ۱۳۵۹ ـ۱۳٦۰

۷ـ اصطخری ، ابو اسحق، مسالك و مما لك ، از متر جم مجهو ل ،به کو شش ایر ج ا فشا ر ،بنگـاه‌تر جمه و نشر کتا ب ، ا یران ۱۳٤۷

۸ـ با ر تو لد ، تذ کر هٔ‌جغرافیای‌تا ریخی ایرا ن ، تر جمه حمزه‌سر داد و ر ،ا یرا ن ۱۳.۸

۹ـبرو کلما ن ، کار ل ، تا ریخ‌دو ل و ملل اسلامی ، تر جمه‌هادی جزا یر ی ، بنگاه تر جمه و نشـر کتا ب، ایرا ن ،۱۳٤٦

۱۰- بر ها ن ، محمد حسین بن‌خلف‌تبر یز ی متخلص به ، فرهنگ فا رسی بر ها ن قا طع ، بـــــه‌اهتما م دا کتر محمد معین .
۱۱-بها ر ،ملك ا لشعر ا ،مصحح،تا ریخ سیستا ن (مو لف نا معلو م)چا پ دو م ،ا یرا ن ۱۳۵۲
۱۲- بهار، ملك الشعرا، مصحح،مجمل ا لتوا ر یخ وا لقصص ، ا یران ۱۳۱۸
۱۳بهزام ، عیسی ، متر جـــم، تمد ن ا یرا نی ، به قلم چنـــد مستشر ق ، بنگا ه تر جمه و نشر کتاب ، ایران، ۱۳۳۷.
۱٤-بینوا ، عبد ا لرو ف ،دا فغانستا ن تا ریخی پیشی ، کا بل،افغا نستا ن ۱۳٥٤
۱٥-بیهقی ، ا بوا لفضل ،تاریخ‌بیهقی ، به کو شش دا کتر فیا ض، دا نشگا ه فردو سی مشهد ،ایرا ن.۱۳٥۰
۱٦-بیهقی ،ا بو لفضل ،یاد نامه‌بیهقی، مجمو عه مقا لات ،دا نشگاه فر دو سی ، مشهد ،ا یرا ن .۱۳٥۰
۱۷-پو ر دا و ود ، فر هنگـــك‌ایرا ن با ستا ن ، دا نشگا ه تهران ،چا پ دو م ، ایرا ن ۲۰۳٥
۱۸-پو ر دا و ود ، متر جم ، یشتها، جلد او ل و دو م ،ا نتشا را ت‌زبان و فر هنگ ایرا ن ، چـــا پ دو م۱۳٤۷
۱۹-پیگو لو سکا یا و دیگرا ن،تا ریخ ایرا ن ، تر جمه کر یـــم کشا و ر ز ، انتشا را ت پیا م،ایرا ن۱۳٥٥
۲۰- تفضلی ،ا حمد ، واژه نامه‌مینو ی خرد ، بنیا د فر هنگ‌ایرا ن، ۱۳٥٤
۲۱- حا فظ ا برو ، شهاب‌الدین‌عبدا لله ، جغرا فیا ی ربع خرا سا ن (هرا ت ، به کو شش ما یل هر و ی،بنیا فر هنگ ایرا ن ، ۱۳٤۹
۲۲-خا نلر ی ، پرو یزنا تـــل، تا ریخ ز با ن فا رسی ، جلد های او ل و دو م،بنیاد فر هنگ ا یرا ن،چا پ سو م ، ۱۳٥۰
۲۳-خا نلر ی ، پرو یز‌ناتل،زبان‌فارسی ، بنیاد فر هنگ ایرا ن ،چاپ سو م

۲۴ـ خیام، نو روزنامه (منسوب به‌خیام) به تصیح مجتبی مینو ی ، ایرا ن ، ۱۳۱۲
۲۵ـ دیا کو نو ف، تا ریخ ماد تر جمه کر یم کشا و ر ز ، بنگاه‌تر جمه و نشر کتا ب ، ا یرا ن ، ۱۳۴۵

۲۷ـ را ز ی ،ا مین احمد ، هفت‌ا قلیم ، به کو شش جوا د فا ضـل، جلد ها ی او ۲و ۳، ایرا ن
۲۸ـ ر ضی، مجید، مترجم ، عصراوستا ،مجموعه مقالات مستشر قان ، ا یرا ن ، ب . ت
۲۹ـ ر ضی ، ها شم ، کنجینه‌او ستا ، ا نتشا را ت فرو هرچا پ دو م ،ایرا ن ، ۲۵۳۷
۳۰ـ زرین کو ب ، عبدا لحسین،دو قر ن سکو ت ، ا نتشا را ت جا- وید ان ،چا پ پنجم ،ایرا ن ۱۳۵۵
۳۱ـ سا یکس ، سر پر ســی ،تا ریخ ایرا ن ، تر جمه تقــی گیلانی ، ایرا ن ۱۳۲۳
۳۲ـ ستو د ه ، منو چهر ، مصحح،حد ود ا لعا لم من ا لمشر قی ا لی المغر ب از مو لف نا معلو م ،ا یرا ن.۱۳۴۰
۳۳ـ ستو ده ، منو چهر مصـــح‌هفت کشور یا صور ا لا قا یم از مو لف نا شنا خته ،بنیاد فر هنگـــ ایرا ن ۱۳۵۳
۳۴ـ سیفی هررو ی ، سیف بـن‌یعقو ب ا لهر و ی ملقب به ،تا ریخ نا مه هرا ت ، چا پ عکسی خیا م،ایرا ن ۱۳۵۲
۳۵ ـ شهر ستا نی ،ا بو ا لفتح محمدبن عبدا لکر یم ،ا لملل والنحل ، تر جمه ا فضل الدین ا صفهانی، به کو شش ر ضا جلالی نا ینی ،چاپ دو م ،ا یرا ن ، ۱۳۳۵
۳۶ـ صد یقی ، جلال ا لدین افغانستا ن در دا یر ت ا لمعار ف‌تاجیك ، پو هنتو ن کا بل ۱۳۶۱.
۳۷ـ طبر ی ،ا حسا ن ، بر خی برر سیها در بار ه جها ن بینی ها و جنبش ها ی‌ا جتما عی در ا یرا ن،انتشا را ت تود ه ایرا ن ۱۳۴۸.

۳۸ـطو سی ، محمد بن محمودبن احمد ،عجایب المخلو قات، به‌اهتمام منو چهر ستوده ، بنگا ه تر جـــمه نشر کتا ب ،ا یرا ن ۱۳٤٥

۳۹ـعنصری بلخی ،دیوا ن ، به‌کو شش دا کتر محمد د بیر سیا قی ، چا پ دو م ،ا یرا ن ۱۳٦۳

٤٠ـفر ود سی ، ا بو ا لقا سـم،شا هنا مه ، چا پ مسکو .

٤۱ـفر خی سیستا نی ، د یو ا ن به کو شش د بیر سیا قی ،ا یران ،ب ،ت .

٤۲ـ کاتب ، فیض محمد،سراج‌التو اریخ ، مطبعه دا را لسلطنه‌کابل،

٤۳ـ قز و ینی ، حمدا لله بـــن‌ابی بکر مستو فی ، نزهت القلو ب، به کو شش دبیر سیا قی ،ا یرا ن، ۱۳۳٦ .

٤٤ـکا زا ن و دیگر ا ن ، تاریخ‌جها ن با ستا ن ، تر جمه انصاری‌و دیگرا ن ، نشر اند یشه ، جلداو ل، چا پ چها ر م ایرا ن ۱۳٥۳

٤٥ـکشککی ، بر ها ن الدیــــن‌رهنما ی قطغن و بد خشا ن ،مطبعه سنگی کا بل ، ا فغا نستا ن،۱۳.۲.

٤٦ـ کهزاد ، احمد علی ، آ ریانا انجمن تاریخ، کـابل ، ۱۳۲۱.

٤۷ـگرد یز ی ، عبدا لحی بـــن‌ضحاك بن محمود، زین الا خـــبار، به تحشیه وتعلیق عبدالحی حبیبی،، بنیاد فر هنگ ایرا ن ۱۳٤۷ .

٤۸ـگیر شمن ، ایرا ن از آ غاز تاا سلام ، تر جمه دا کتر محمدمعین ، بنگا ه تر جمه و نشر کتا ب ،ایران۱۳۳٦

٤۹ـ لستر نج ، جغرا فیا ی تا ریخی خلاف فت شر قی ، تر جمـــه محمود عر فا ن ، بنگا ه تر جمه‌و نشر کتا ب ،ایرا ن ۱۳۳۷ .

٥٠ـمجیر شیبا نی ، نظا م الدین،تاریخ تمد ن ، چا پ سو م،ایرا ن ۱۳٤۷ .

٥۱ـمحمد معین ، فر هنگ فا رسی‌معین ، جلد دو م ، آ یرا ن.

٥۲ـ محمد معین مزد یسنا و تاثیر آ ن در اد بیا ت پا رسی، دا ـ نشگاه تهرا ن ،ا یرا ن ، ۱۳۲٦ .

٥۳ـ میر خوند ، روضت الصفا،ایرا ن .

۵۴-وا عظ بلخی ، شیخ الاسلام صفی الدین فضا یـل بلخ، ترجمه عبدالله حسینی ، به تصیح و تحشیه عبدا لحی حبیبی ، بنیاد فر هنگـ ایرا ن ، ۱۳۵۰.

۵۵-یعقو بی ،ا لبلدا ن ، تر جمه دا کتر محمد ا برا هیم آ یتی ، بنگاه تر جمه و نشر کتا ب ، ا یرا ن .

۵۶ یکتا یی ، مجید ، تا ریـــخ تمد ن و فر هنگ ،ا نتشا را ت گو- تنبر گ ،آ یرا ن ، ب ،ت .

ا فغا نستا ن و هند بر تا نو ی ،ترجمه فنا ی ، ا کادمی علو م ا فغا نستا ن ،۱۳۶۰.

۵۸-پلیا ك ، نظا م ا قتصادی افغا نستا ن ، اکاد می علو م شو روی، ۱۹۶۴

۵۹-غبا ر ، میر غلام محمد ،افغانستا ن در مسیر تا ریخ، کا بـــــل ۱۳۴۶ .

۶۰- غبا ر ، میر غلام محمد ،تا ریخ اد بیا ت ا فغا نستا ن،(قسمت پنجم) ، کا بل ۱۳۳۱ .

مجله ها

۶۱-آریا نا شما ر ه ۱۰، دو ره۲

۵۷- آر یا نا شما ر ه ۳ دو ر ة بیستم کا بل ۱۳۴۱ .

۵۸- گر یا نا شما ر ه او ل دورهٔ بیست و هفتم کا بل ۱۳۴۷ .

۵۹-آریا نا شما ر ه او ل دو ر ه بیست و هشتم کا بل ۱۳۴۸ .

۶۰-آریا نا شمار ه ۳ دو ر ه۳۳ کا بل ۱۳۵۴ .

۶۱-آریا نا شمار ه ۴ دو ر ه۳۴ کا بل ۱۳۵۵ .

۶۲- آریا نا شما ر ه ۲دو ر ه۳۵ کا بل ۱۳۵۶ .

۶۳-اد ب شمـــــار ه ۲دو ر ه ۶ کا بل ۱۳۳۷ .

۶۴-بر رسی ها ی تا ریخـــی،شماره ۳ دوره ۵ ایران ۱۳۴۹

۶۵-بر رسی ها ی تا ریخـــی ،شمار ه ۳دو ر ه ۱۷ ا یرا ن ۱۳۵۱.

۶۶-خرا سا ن ، شمار ه ۳ دوره۴ کا بل ۱۳۶۳ .

۶۷- ژو ند و ن ، شمار ه ۴دوره او ل کا بل ۱۳۲۸ .

۶۸ـلمر شمار ه ، ۱۲ ســا ل ۱۳۴۹
۶۹ـ سخن ، شمار ه ۸،و ۹دوره۱۴ ایرا ن ۱۳۴۳ .
۷۰ـ سخن ،شماره ۱۱و۱۲،دوره‌شا نزد هم ، ا یرا ن ،۱۳۴۵ .
۷۱ـ عر فا ن ، شما ر ه او ل ،دو ر ه شصت و سو م ،کابل ،۱۳۶۱
۷۲ـ کا بل ، شمار ه ، ،دو ر ه چها ر م ، کابل ، ۱۳۱۴.
۷۳ـ کابل ، شماره ۴ دوره نهم ، کابل ،
۷۴ـهزو مرد م ، شمار ه ۵۹ دو ر ه ایرا ن ۱۳۶۴
۷۵ـ هز و مردم ، شمار ۸۱۵ ،ایرا ن ۱۳۴۸
۷۶ـهز و مرد م ، شمار ه ۱۴۹،ایرا ن ۱۳۵۳
۷۷ـیغما ، شمار ه ۴، ســـال بیست و سو م ، ایرا ن ۱۳۴۹
۷۸ـو نیز مقا له ها یی در بارۀتا جیکا ن از صد را لد ین عینی که دریکی از مجله ها ی تا جکیستا ن‌در سا ل ۱۹۷۸ به نشر ر سیدو صو ر ت در ی شدۀآ ن به‌د ست مارسید، ومقاله ها ی چا پ نا شد ۀاستاد جا و ید و یکی از دا نشمندا نی که‌اسم شا ن در ذیل مقا له بسیارار- زنده شا ن در بار ہتا جیکا ن- ازلحا ظ ا تنیکی و جغرا فیا یی ـ درج نشده ا ست ـومتا سفا نه به شنا خت نام این فاضل گرامی نا یـل نشد یم با آنکه از مقا له ایشان‌وسیعااستفاده به عمل آمد .

درست نامه

صفحه	سطر	نادرست	درست
۳	۱۰	سترانج	استرانج
۸	۳	صغد	سغد
۱۶	۲	موضخ	موضع
۲۱	۱۰	یار	دیار
۳۵	٦	نفوذ و تاریخ	نفوذ تاریخ
۳۵	۲۴	شود	می‌شود
۴۰	۹	ولابات	ولایات
۴٦	۵	متصل	متصل است
۴۷	۹	جبا	جبال
۴۷	۲٦	بلخ	بلخ را
۴۸	۱۰		(این سطر زاید است)
۵۰	۱۱	اثور	آشور
۵۴	۲۰	به‌ساخت	بساخت
۵٦	۱۵	بلتیک	بلتیک
۵۸	۱۰	زبا	زبان
۹۰	۴	لی	ولی
۹۳	۲	انکپدی	انسکلوپدی
۱۰۳	۵	ستم	رستم
۱۱۵	۷	نبعان	نعمان
۱۲۲	۱۷	دولت	رابه‌دولت
۱۲[illegible]	۱۹	مسلملکات	مستملکات
۱[illegible]	۲۳	م	نام

صفحه	سطر	نادرست	درست
۲۱۰	۲۰	سیتگان	سینگان
۲۰۲	۲	نیر	نیروها
۲۰۳	۵	طایفان	طایقان
۲۰۱	۱۳	تایونه چه	Tayaueh chih تایوه چه
۲۰۷	۲۳	خیز	خزد
۲۱۴	۲۴	عبدالله	عبداله
۲۲۴	۲۳	جایوی بسیار کشت	جایوی بسیار کشت
۲۲۶	۲۴	علی احمد	احمد علی
۲۳۳	۳	چنگیزیان	چنگیزخان
۲۴۷	۲	یونانینها	یونانی ها
۲۵۷	۲۷	درهم	درم
۲۶۰	۱	رد	را
۲۶۱	۲۵	به پاپاغدی	به پاغدی
۲۶۸	۱۱	پهلو	پهلوی
۲۶۹	۲۳	۲۸	۸۲
۲۷۴	۱۷	هشتو	هشتو
۲۷۴	۲۰	ویا	وپا
۲۸۰	۱۲	وقور	وفور
۲۸۳	۱۰	پاره	باره
۲۸۳	۱۶	برخیز	برخیزد
۲۸۴	۱۰	اکنون از	اکنون از همه
۲۹۱	۴	شفاعت	شفاء
۲۹۸	۱۰	داستاد	استاد
۳۰۴	۱۸	نپاپید	نپایید
۳۱۰	۲۵	پانیتی	پانوشی که خود از گندارا، درهمسایگی پشتونان بود، مرتبا یاد شده است. این نبشته‌ها،

«در خراسان شمارهٔ بسیار و
چالاکی نمودار وسینه های سالم و
دلهای آسوده هست ،که خواست
های گوناگون آنها را از هم جدا
نکرده است وتباهیگری پراگنده
شان نساخته است. مردم خراسان
سپاهی کاملند، دارای کالبد وپیکر
وشانه ودوش وسرور یش وبروت
بافریاد های هول انگیز وواژه هایی
پرطنین وپیکر هایی ستبر. پس از
این همه ،من روی آوردن به شرق
(خراسان) وطلوعگاه چراغ جها ن
ومشعل خلقها را به فال نیک همی
گیرم.»

محمد بن علی بن عبدالله بن‌عباس

انتشارات وزارت اطلاعات وکلتور ج ا
مطبعهٔ دولتی